بسم الله الرحمن الرحیم

ینابیع الحیوة الابدیّة

فارسی

فی طریق طلّاب النّقشبندیة

۱۱۵۶ ھ

جلد سوم

تصنیف لطیف

حضرت علّامہ مخدوم ابو الحسن الداہری السندی النّقشبندی رحمۃ اللہ علیہ

باب ششم در بیان شرائط طریقت و قدمگاههای سالکین که عبارت از مقامات ست و در بیان ارکان طریقت که شرائط حقیقت اند و در این باب بیست فصل ست فصل اوّل در بیان تعلّم علم شریعت مطهره محمدیه که اول شرط ست از شرائط طریقت بدانکه بی علم شریعت هر که در سلوک طریقت پا نهاده ست در ورطهٔ ضلالت افتاده ست و کم کسی باشد که بغیر علم شریعت درین راه از دام ابلیس رسته باشد چنانچه در فصل نوزدهم از باب اول گذشت که بسی از مردمان در بلاء حلول و اتّحاد و تشبیه و تجسیم افتاده اند بسبب آنکه محک کتاب و سنت و اجماع بدست نداشتند و سلوک اختیار نمودند پس گمراه شدند بدانکه مراد از طریقت در کتب سلوک اهل سنت و جماعت طریق محمدی ست که نامش صراط مستقیم ست اللهم اهدنا الصراط المستقیم که آن را بخط راست تصویر نموده و چپ و راست آن هفتاد و دو راه اخراج کرده و فرموده وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة کذا فی المدارک بعده فرموده تفترق امتی علی ثلث و

سبعین

سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هي یا رسول الله قال ما انا

علیه واصحابي پس آنحضرت فرموده که همه فرقه ناریه اند ویک ناجی ست وآن

همان گروه ست که طریق محمدي را سلوک کرده ست پس مقصود سالکین طریقت

محمدیه همین رستگاری ست از نار جهنم ووصول بمقام مقربین وآن طریقت رفتن

ممکن نیست مگر باموختن علم وي وزنهار مدان که مقصود اهل طریقت مکاشفات

ومشاهدات ست چه این را مقصود دانستن در مذهب ایشان کم از بت پرستی

نیست وبر مکاشفات وخوارق عادات مغرور مشو چه اینها ابلیس ودجال خوبتر

وتمام تري دارند وآن چیز اختیار کن که ترا از عذاب جهنم خلاصي دهد وآن جز

طریق محمدی هیچ نیست وسلوک آن طریقت موقوف ست بر علم محمدی که عبارت

ست از کتاب وسنت واجماع امت واکثر مردمان بر خوارق ومکاشفات شیفته

اند ونمي دانند که در آخرت چه چیز بکار آید بدانکه در آخرت هیچ چیز بکار نمي آید

مگر آنکه دران رضامندی خدا ورسول مي باشد وآنچه دران رضامندی خداو

رسول ویست آن پیروی رسول فقط کما قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی یحببکم الله و شرح این آیة گذشت و آین پیروی عبارت ست از صراط

مستقیم که فرقه ناجیه سلوک این طریقت می کنند و آن حضرت بو اقی فرقه را ناریه

فرموده کلهم فی النار الا ملة واحدة و در فصل علیحده ذکر کرده شد که فرقه ناجیه

از هفتاد و سه ملت امت محمدی یک فرقه ست باقی هفتاد و دو گروه ازین امت

همه ناریه جهنمی اند بیت رهی دیدم به هفتاد و سه بخار یکی زان گل شده باقی همه خار

پس سلوک این طریقت منجیه موقوف ست بر علم آن و آنانکه ادعا دارند که ما از علوم

رسمی مستغنیم و مدار طریقة ما بر مکاشفات و الهامات ست که علم لدنی ست این سخن

باطل ست بالاجماع چراکه علم لدنی که بمکاشفات و الهامات بدست می آید دو نوع ست

یکی من لدن الرحمان دوم من لدن الشیطان لهذا متفق شده اند همه اهل سنت و

جماعت از مشائخ صوفیین و فقهاء و محدثین و متکلمین بر آنکه مکاشفات و الهامات

واجب العرض ست بر محک خود که کتاب الله و سنت رسوله و اجماع امت ست اگر

مطابق افتاد معلوم شد من لدن الله ست و الا من لدن الشیطان و تلبیس ابلیس لعین ست

فلا اعتبار له اصلا و این همه به تحقیق تمام و تفصیل تام در مجلس ذکر کرده شد و جهتهاء

باطل

باطله و تمسکهاء عاطله آن گروه که در شناختن فرق میان شریعت و طریقت
غلط کرده اند و خطا ورزیده اند و می گویند که طریقت دیگرست و شریعت دیگر
و ما را بشریعت حاجت نیست و طلب طریقت داریم در فصل علی حده بنصوص قاطعه
ابطال نموده شد و نیز در فصل علی حده ذکر کرده شد که بی متابعت محمدی صلی الله
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم هیچ قول و فعل و عمل و اعتقاد در روز قیامت نفع
نخواهد داد بلکه بعذاب شدید خواهد رسانید و نصوص نبویه درین باب وارده
ست چنانچه همه ذکر کرده شد بیت مزن بی رضای محمد نفس ؛؛ رهی رستگاری
همینی ست و بس ؛؛ پس مطابق ساختن قول و فعل و عمل و اعتقاد را و عرض کردن
مکاشفات و الهامات را بر محک آن موقوف ست بر تعلم علم محمدی کما لا یخفی
و باقی مقاصد این فصل همه در فصلی که بیان ذکر کرده شد دران که علم دین اسلام
شرط ست در طریقت و شناختن حق تعالی بی علم نمی تواند بود بتفصیل ذکر
کرده شد و اول چیزی که بر سالک و بر هر مکلف فرض ست درست کردن عقیده ست
چنانچه در حدیث شریف وارده ست طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة پس

پس شارحان درین حدیث می فرمایند که اول علم که بر هر مسلم طلب آن فرض ست

علم عقائدست ومشائخ طریقت فرموده اند که پائی بندی سالکان از سلوک

بدو چیز می باشد یکی فساد در عقیده دوم انهماک در شهوات و در فصل دوازدهم از

باب دوم گذشت که عمل بی علم روا نباشد وتحقیق آن هم دران فصل بتفصیل تمام

گذشت و در دافع الملحدین گفته فی الحدیث من تزهد بغیر علم مات کافرا او جنّ فی

آخر عمره قال امام المسلمین مالک بن انس رضی من تصوف بغیر فقه فقد تزندق و

من تفقه بلا تصوف فقد تفسّق ومن تفقه ثم تصوف فقد تحقق واین همه بارها

ذکر کرده شده ست و در ذیل مجمع البحار از مقاصد شرح بخاری آورده که حدیث

ما تخذ الله عن ولیّا جاهلا ولو تخذه ولیّا لعلّمه نزد شیخ من ثابت نیست ولیکن معنی

وی صحیح ست فارسیش چنین ست که چون خدا خواهد که جاهل را دوست گیرد ومحبوب

خود گرداند اولا ورا علم دین آموزاند بعده او را دوست خود گیرد انتهی حاصله

و در دافع الملحدین از وصیت نامهٔ قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین سهروردی

آورده یا بنی ارجع الی القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجة الله علی الخلائق

ولا تعدل عن العلم خطوة وتعلم الفقه ولا تكن من جهال الصوفية وعوامهم
قراء الاسواق فانهم لصوص الدين وقطاع الطريق على المسلمين وآنچه کبار
مشائخ صوفیه در منع مریدان از صحبت جهال صوفیه فرموده اند و در حق ایشان
هجو و تشنیع کرده اند و ایشان را از جنود ابلیس شمرده اند آن همه در وصایا
ایشان و در رسائل ایشان مسطورست آنجا باید دید و از ان مشائخ که منع کرده
اند مریدان را از صحبت جهال متصوف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی ست
و شیخ جنید بغدادی و شیخ ابی سعید خراز و شیخ نوری و سهل بن عبد الله تستری
و غیرهم قدس الله تعالی اسرارهم دیگری از علوم سالکان علم ترتیب مقامات
سلوک ست و دانستن بدایت او و نهایت او که بی تصحیح بدایت هرگز به
نهایت نمی توان رسید قال فی قوت القلوب وانما حرموا عن النهایة لعدم
تصحیحهم البدایة والله اعلم بالصواب **فصل دوم** در طلب پیر و تحقیق کردن
اهلیت او را که شرط ثانی از شرائط طریقت ست و تعریف پیر در اصطلاح ایشان
که پیر کرا گویند در فصل مستقل گذشت اکنون بدانکه بر طالب لازم ست که چون پیر گیرد

اولا اہلیت او را تحقیق کند کہ اہلیت رہنمائی و شیخوخت فی الواقع می دارد

یا بہ بیہودگی می لافد و در فصل یازدہم از باب اول در مذمت پیران و مریدان

این زمان کہ رسم پیری و مریدی از جہت تحصیل جاہ و مال گزیدہ اند گذشت

کہ اغلب درین زمان در پیران رسمی عدم اہلیت ست قال اللہ تعالیٰ وان

تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل اللہ ان یتبعون الا

الظن وان ھم الا یخرصون واحادیث درینباب بسیار وارد شدہ اند
ای یکذبون

منہا حدیث مسلم عن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ و

صحبہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون یاتونکم من الاحادیث

بما لم تسمعوا انتم ولا آباءکم فایاکم وایاھم لا یضلونکم ولا یفتنونکم

قولہ دجالون الی آخرہ ای جماعۃ یقولون نحن علماء ومشائخ ندعوکم الی الدین

وہم کاذبون کذا فی مجمع البحار فی مادۃ دجل ومنہا حدیث مسلم عن حذیفۃ رض قال

قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یکون بعدی ائمۃ لا

یھتدون بھدای ولا یستنون بسنتی وسیقوم فیھم رجال قلوب

قلوبہم
الشیاطین

الشياطين فى جثمان الانس الحديث والجثمان بضم الجيم بعده ثاء مثلثة الجسم

ومنها حديث مسلم عن عياض بن حمار المجاشعي وهو حديث طويل وفى اثنائه

وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم واحاديث ازين باب

بسیار اند حاصل کلام آنکه شیطان بر دو نوع ست شیطان جن و شیطان انس

چنانچه حق سبحانه در قرآن مجید فرموده شياطين الانس والجن يوحي

بعضهم الى بعض پس هر که از راه محمدی مردم را باز دارد او را شیطان گویند

انس بود یا جن پس از احادیث نبویه چنان مفهوم میگردد که همه زمین پر ست از

شیاطین و نیز بالا گذشت که شیطان نمی تواند که صورت انبیاء گیرد ولیکن می

تواند که صورت مردی صالح گرفته بر انبیاء افترى كند و مردم را گمراه سازد پس

طالب را باید که اهلیت شیخ اولا بمحک کتاب و سنت و اجماع امت امتحان نموده

تحقیق کند بعده در سلک مریدان وی در آید والا از راه دین هلاک گردد و

عن ابن سیرین قال ان هذا العلم دين فانظروا عن من تاخذون دينكم رواه مسلم

اگر گفته شود که چگونه مبتدی حال منتهی را امتحان نماید جواب گفته اند که امتحان

قرب قیامت ... [illegible]

افعال و احوال ظاهریه او کند بقدری که مطلع گردد و در بواقی ظاهریه و باطنه اشتغی

کند که مسنون نیست پس هرچه او را میسر شود از عطیه آن شیخ همه خیر باشد و اگر او اهلیت

شیخی نداشته باشد حق سبحانه وتعالی دل او را از وی بگرداند قال الله تعالی

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این وعده ست و در وعده حق خلاف

نیست ان الله لا یخلف المیعاد و در قوت القلوب گفته که احوال پیر از احوال و عقائد

مریدانش معلوم خواهد کرد و نیز از علمائ راسخین که بر احوال آن پیر مطلع باشند پرسد و

تحقیق کند پس بمجرد نیت مرید از خدمت شیخ صادق و نایافتگی او شیخ را درین

عالم گواه ست بر کسادگی ارادت او و ناراستگی طلب او چه اگر در طلب پیر صادق

بکمال صدق بودی و در جستجوئ او برائ حق باضطراب گشتی البته البته باو رسیدی

من طلب شیئا وجد وجد و من قرع الباب ولج ولج بزرگی فرموده که گر دولت

در دو دین ترا دست دهد یا باز ارادت و طلب بر تو جهد آن موئ کشان ترا

بر شیخ برد یا او بدر اسب رخ سوئ تو نهد و سرش اینست که چون طالب صادق

بحکم الهی در طلب پیر مضطرب گردد و بخلوص نیت الله تعالی جستجو پیش کند پیر را نیز

بحکم

بحکم پروردگار طلب مرید پیدا آید تا آنکه گفته اند که طلب مرید فرع طلب پیر است

وطلب پیر اصل و جاذب ست و طلب مرید اثر جاذبیت اوست بحکم الهی و کلام

مثنوی معنوی برین معنی گواهی میدهد **مثنوی** بیدلان را دلبران جسته بجان

جمله معشوقان شکار عاشقان ،، تشنه گر آب جوید در جهان ،، آب هم جوید

بعالم تشنگان :: دیگر بدانکه اجماع اهل سنت و جماعت بر آنست که اولیاء الله تعالی

تا نفخ صور باقی خواهند بود و اکنون در هر ولایت موجود اند و معتزله و حشویه انکار

وجود ایشان می کنند چنانچه همه در مجلسش ذکر کرده شد و اهل سنت و جماعت این

عقیده را بکتاب و سنت اثبات نموده اند قال الله تعالی ولکل قوم هاد ای

لکل قوم هاد ولکن الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء وفی الحدیث

ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها

دینها رواه ابو داؤد وقال الشارحون ان لفظ من العموم لا للوحدة پس جائز ست

که یکی باشد یا بسیار وفی الحدیث لایزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم

من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی وفی حدیث آخر ولا تزال طائفة

من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله رواه ابو داود و الترمذی و فی حدیث آخر لا یزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین علی ما ناواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال رواه ابو داود و قوله ناواهم ای عاداهم و پیش ازین گذشت که مقصود از ایجاد عالم وجود عارفین عابدین ست که ایشان گلهاء گلزار وجود اند و باقی همه عالم خارها اند که بطفیل گلها هستی دارند و درین مقدمه نیز حدیث وارد ست هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم رواه البخاری البغوی فی ضعفائکم فانما ترزقون و تنصرون بضعفائکم رواه ابو داود و چون این گلها همه از باغ وجود نابود شوند انقراض عالم خواهد شد بیت از کران تا بکران لشکر ظلمت ولی ،، از ازل تا بابد فرصت درویشان ست ،، حافظ از آب حیات ابدی میطلبی ،، منبعش خاک در خلوت درویشان ست ؛ و مقصود از تطویل کلام آنکه جهال مردم مطابق عقیدهٔ حشویه خذلهم الله تعالی میگویند که اینچنین مردان بودند ولیکن از ایشان کسی باقی نمانده ست این عقیده باطل ست بالاجماع کما مر قرارا دیگر بدانکه طالب را لاچار ست ازین سه در ذکر و در

سلوک

سلوک وبی پیر کامل هرگز بمقصود نرسد نه در ذکر ونه در سلوک وهمه مشائخ برین

متفق اند علی بامر حوابه فی کتبهم وبی گویند که هیچ یکی بجز پیر بمقصود نرسیده است

اما آنچه میگویند که طائفه اویسیه بروحانیت روحانیان به مقصود میرسند این هم

ازین قبیلست چه پیر منحصر بشخصیت نیست خواه بشخصیت وبی لوبی پیوندد

وتوسل بذیلش گیرد خواه بروحانیت وبی واگر از تقریر پیر شنیده بغیر تلقین

واجازت وبی ذکر کند ویا از کتب مشائخ دیده مشغول شود هیچ سود ندهد اورا

مگر لقلقه ورنج کشی چه ذکر بی اجازت دیگرست وبا اجازت دیگر وبی اجازت

عقیم باشد وبا اجازت منتج وهمچنین اگر پیر ناقص بود اجازتش نتیجه ندهد چه ذکر

الله تعالی مانند تخمیست واجازت وتلقین چون کاشتن آن تخم ست در زمین دل

طالب پس چون تخم خام وناریسیده بود رسته نشود واگر رسته شود پس بارور نگردد مگر

نادر باشد که بار دهد ولیکن بشدت محنت مدامی وکمال مشقت وقطع علائق مع کثرت

ریاضات بمدت مدید وچون پیر ناقص را محبت شیخی ورهنمائی پدید آید ومردم را دعوت

کند بسوئی ارادت خود او نزد مشائخ درد اهل طریقت ست در راه زن ایشان پس

سزا اوردر دار دنیا آنست که حق سبحانه وتعالی او را از وصول وکمال بی نصیب گرداند

چه حب ریاست او را حجاب اکبرست مگر چون تائب گردد ازین حب من عجّل شیئا

بیت

قبل اوانه عوقب بحرمانه همچنین فرموده اند و پیران فقیر فرموده که این همه از جهت حب

جاه و ریاست است واما اگر دل سالک ناقص ازین علت پاک بود و مع ذلک از روی

طالبی صادق بالحاح استرشاد کند او را باک نیست که آن طالب را بحسب وسع خویش

ارشاد نماید بلکه اگر از ارشاد و ذکر امتناع نماید ظلم کرده باشد بر طالب صادق چنانچه بذل

علم مر غیر اهل را منهی است همچنین بخل علم از اهل منهی است و چون آن سالک ناقص بکمال رسد

این طالب صادق بمتابعتش بکمال خواهد رسید ان شاء الله تعالی ولیکن از حب جاه رستن

او را شرط است والا محروم ماند چنانچه مشائخ میفرمایند دیگر بدانکه ملاحده متصوفه و حلولیه

واباحیه و دیگر فرق مبتدعه از فرق جهله متصوفه سبب ضلالت ایشان آن بوده که بی بدرقه

پیر کامل چون طریق ریاضات برگزیدند و صفاء باطن حاصل کردند که آن از لوازم ریاضت

است و محک کتاب الله وسنت رسول الله واجماع امت هم بدست نگرفته بودند لاجرم شیطان بر

ایشان راه یافت وایشان را بانواع معائنات عجائب وغرائب داده گمراه کرد واین قاعده کلیه است

یاالکیره که چون شیطان جابلی را دریابد که بریاضت صفاء قلب تحصیل نموده ست

وبدرقه پیری دارد اورا بهزاران حیله گمراه گرداند لهذا فرموده اند من لم یکن له شیخ

فالشیطان شیخه کذا فی قوت القلوب بیت خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود،،

هرکه اوپیری ندارد پیر او شیطان بود بیت بیواسطهٔ وسیله گر راه روی،، گمراه شوی

شتاب درچاه روی ؛ بدانکه مرتاض بجز پیر شیطان فریب می دهد وذاکر را بجز پیر چراغ

ذکرش می کشد چرا که شیطان بنسبت ذاکر چون مار سیاست وخاصیت مار سیاه آنست

که پیش چشمش چراغ می میرد وشیخ چون زمردست وخاصیت زمرد صادق آنست که پیش

وی مار سیاه کور میگردد مادام که نظر مار بسوی زمرد بود کور می ماند پس ای طالب صادق

چون خواهی که چراغ دل را بنور ذکر روشن کنی اوّلا زمرد وجه شیخ بدست آر پس ازان

آن چراغ برافروز چه خانهٔ تو ممر مارهاست مثنوی دیو چو ماریست با صد زور و فن،،

روی شیخ او را زمرد دیده کن،، دست زن در پیر زین پستی برا،، ور نداری چشم دستی

برکشا ؛ ومیگویند که این مار سیاه بر گنج دل که مخزن اسرار الهی ست عجب نیست تا ما هر عارف واقف

نشوند بیت گنج بی مار و گلی بی خار نیست،، شادی بیغم درین بازار نیست ؛ پس

بتوسّل بما راین گنج بگنج میتوان رسید حاصل کلام آنکه بی پیر بدین مقصود عالی رسیدن غیر

ممکن ست بیت هیچکس را از خود انگیزی نشد،، هیچ چیز از نفس خود چیزی نشد،، تا برون

نارند آهن را ز سنگ،، هیچ آهن خنجری تیزی نشد،، هیچ حلوائی نشد استادکار،، تا که

شاگرد شکر ریزی نشد،، تا که دهقانی نکارد تخم کشت،، هیچ سبز و زرد آمیزی نشد،،

نام مولانا نشد سلطان عشق،، تا غلام شمس تبریزی نشد،، و بعضی سخنان این مقام

در فصل رابطه به پیر ذکر کرده شد و اینجا اینقدر کافیست والله اعلم بالصواب فصل سیوم

دربیان آداب صحبت پیر که صحبت پیر بغیر رعایت آداب صحبتش نتیجه نمی دهد بدان ایها الطالب

صادق که چون طالب بعد تحقیق اهلیت شیخ در ارادت وی داخل شد و بدامنش

توسّل گرفت هفت آداب برخود لازم گیرد والا از فیضش محروم ماند و هیچ سود حاصل

نکند ادب اول خلوص نیّت و صفاء طویّت داشتن ست در حق پیر و خیالات فاسد

داوهام باطله در حق شیخ از دل خود بیرون کشیدنی ست که چون پیر را اهل شیخوخیت یافت

بعد ازان جز تسلیم و امتثال نمی شاید و مقام امتحان مقدم بود و این مقام توسّل ست

ادب دوم استماع کلام پیرست بروجه امتثال و قبول بگوش هوش بتعمق تمام و امعان

تام

تام در سوق کلامش و مقتضاء آن و اشارات مستنبط ازان تا کلامش چون تیر خطیر

برهدف دل مرید برسد و دلش از رقدهٔ غفلت مستیقظ گردد بیت پنبه اندر گوش حس

چون برنهی ،، تا ازکری گوش دل در دم رهی ،، تا نگردد این کر آن باطن کرست ،،

گوش سری غیر این گوش سرست ،، گوش جان و چشم آن جز این حس ست ،، گوش عقل و

هوش او زین مفلس ست : ادب سیوم کتمان اسرار پیرست چه فاش کردن اسرار الهی پیش

اغیار حرام ست بالاجماع پس فاش کردن آن جائز نیست بیت عارفان چون جام

حق نوشیده اند ،، راز ها دانسته و پوشیده اند ،، هرکرا اسرار حق آموختند ،، مهر کردند و

دهانت دوختند : ادب چهارم تحمل ست و خوش دل بر فرمان پیر و صبر بر رنجها طریقت و

عدم تعجیل در حصول مراد که اینکار بنا بر آهستگی و صبر بر رنج کشی و مداومت باستقامت

بر فرمان پیرست بیت چون گرفتی پیر هین تسلیم شو ،، همچو موسی زیر حکم خضر رو ،، صبر کن

بر کار خضرت بی نفاق ،، تا نگوید خضر رو هذا فراق ،، چون گزیدی پیر نازک دل مباش ،،

سست و افسرده چو آب و گل مباش ،، زیر محمل چست رو بختی وار ،، رام شو آهسته رو

اندر قطار ،، چون بمنزل می رسی بنهند بار ،، علف و دانه تا خوری از دست یار : ادب پنجم

عدم اعتراض ست بر افعال واقوال پیر پس او که بالقصد وعمد ازوی صادر شوند بمه

واجب الامتثال ست والی یاند الی اذ قول الحکیم لایخلو عن حکمة بیت بمی سجاده

رنگین کن گرت پیر مغان گوید ،، که سالک بیخبر نبود زراه ورسم منزلها ؛ اما افعال

اختیاریش اگر از نوع خواص ست یعنی از قبیلهٔ آن افعال باشند که مخصوص اند

بمنتهیان پس تسلیم وسکوت واجب ست واتباع بجز امر وی جائز نیست در

افعال واگر از ان قبیله نباشند پس دران نیز بجز امر وی اتباع نباید کرد واگر آن

افعال در رائ مرید شنیع ومخالف شرع می نماید ازوی استفسار کند بطریق استرشاد

که درین چه حکمت ست نه بطریق اعتراض تا اگر بخطا ونسیان کرده بود استدراک

نماید والا حکمتش بکشاید وباعث استفسار آنست که تا مرید را عقیده فاسده درحق

شیخ پدید نیاید والاحاجت نیست بآن واگر آن فعل از پیر بمقتضاء شهوت وطغیان

طبیعت بشریه صادر شده بود واو راهیچ تاویلی صحیح نباشد پیر از مرتبهٔ پیری ساقط

نمی گردد مادام که اصرار بران نکرده بود چه اصرار مخل ست در پیری وعصمت شرط نیست

در شیخوخت وآن نه مگر شرط ست در نبوت وقد سبق بیانه فی محله ادب ششم آنکه مرید را

نمی باید کہ جستجوئی عیوب پیر کنند و یا اورا در راہ دین امتحان کنند چہ این امور

بعد از ارادت بر مرید حرام میگردد چہ مشائخ برائی امتحان مریدان گاہی افعال

بعمدا می کنند کہ در ظاہر آن افعال قبیح باشند تا اعتقاد مرید در حق شیخ آزردہ

شود بیت چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد ،، میلش اندر طعنۂ پاکان برد ،، عیب

جوئی طعنہ در پاکان حق ،، دل ہمیراند سیہ دارد ورق ؛ امتحانش گر کنی در راہ دین

ہم تو گردی ممتحن ای بی یقین ؛ وامتحان کردن تصرف ست در نفس ممتحن و ناقص

را در کامل مجال تصرف نیست بیت امتحان ہمچون تصرف دان درو ،، تو تصرف

در چنین شاہ مجو ؛ اما تجسس عیوبش و طعنہ بر او سبب شقاوت دارین مرید

گفتہ اند ادب ہفتم سائر آداب ظاہریہ ست چنانچہ عدم رفع صوت بر صوتش

و نابردن نامش بحضورش و ندا نکردن اورا بنام علمش و تقدیم نکردن در مشی

و اکل و شرب و غیر ذلک و بر مسندش و سجادش نانشستن و مانند آن و تفصیل آن

در کتب اہل سلوک ہویداست دیگر بدانکہ قہقری رفتن از مجلس بزرگان در

صدور ثلثہ متعارف نبود کذا صرح بہ المحدثون قال الشیخ عبد الحق اما الرجوع من

المجلس قهقری نلیس ببسنة[19] ولیکن چنان معلوم میگردد که اگر در آداب شمرده شود

سزاوارست چنانچه در طواف وداع قهقری گشتن در جوع کردن وارد شده ست

پس در اصل اگرچه سنت اعاجم ست ولیکن در شرع نیز اینقدر وارد شده ست

و خطاب بجمع اگرچه از آداب اعاجم ست و در عرب در صدر ثلثه متعارف نبود

صرح به العلامة التفتازاني فی شرح تلخیص المفتاح ولیکن در شرع وارد ست

قال الله تعالی حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی و قال ایضا

قالت امرات فرعون قرت عین لی ولک ولا تقتلوه و در عهد متاخرین خطاب

بجمع در مقام آداب متعارف شده وما رای المومنون حسنا فهو عند الله

حسن والله اعلم بالصواب فصل چهارم در نصیحت مر صغیر را و کبیر را وامر

بمعروف ونهی از منکر وخلق نیکو وتوقیر کبار وشفقت بر صغار وتواضع و

مدارات بی مداهنت وبی ریا والحب لله والبغض لله ابتغاء لمرضات الله که این

بمجموع شرط ثالث ست از شرائط طریقت ومع ذلک عین طریقت ست پس من

وجه از مقاصد ست ومن وجه از شرائط ووسائل ست بدان ای طالب صادق

که نصیحت

کہ نصیحت بفارسی خیر خواہی ست وطیبی در شرح مشکوۃ گفتہ کہ نصیحت

از جوامع الکلم ست وہمہ معانیش راجع اند بیک معنی کہ آن ارادۃ الخیر ست

فی المشکوۃ فی باب الشفقت علی الخلق عن تمیم الداری ان النبی صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم قال الدِّینُ النصیحۃ ثلثا قلنا لمن قال

للہ ولکتابہ ولرسولہ ولائمۃ المسلمین وعامّتھم رواہ مسلم

والنصیحۃ للہ الایمان بہ وتصحیح العقیدۃ فی وحدانیتہ وسائر

صفاتہ وتقدیسہ عن صفات النقص وامتثال امرہ والامتناع

عن منہیہ والنصیحۃ لکتابہ الایمان بہ وتلاوتہ والعمل بہ ومنافع

ھذان النصیحتان راجعۃ الی العبد واللہ وکتابہ غنیان عن

منافع النصیحۃ والنصیحۃ لرسولہ التصدیق بما جاء من عند ربہ

ومتابعتہ ومحبتہ والنصیحۃ لائمۃ المسلمین اطاعتھم بالحق واعانتھم

علی اعدائھم وعدم الخروج علیھم وقیل المراد بائمۃ المسلمین العلما

فالنصیحۃ لھم تقلیدھم وقبول روایاتھم واعزازھم والنصیحۃ لعامۃ

المسلمين ارشادهم الى مصالح الدينية والدنيوية قولا وفعلا وكف

الاذى عنهم وستر عيوبهم وهذا كله دين كذا فى الشروح وعن

النبى رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

لا يرحم الله من لا يرحم الناس متفق عليه وعن النبى وعبد الله

مسعود رض قالا قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

الخلق عيال الله فاحب الخلق الى الله من احسن الى عياله رواه البيهقى

فى شعب الايمان وعن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما قال قال رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منا من لم يرحم صغيرنا و

يوقر كبيرنا ويامر بالمعروف وينه عن المنكر رواه الترمذى وقال هذا

حديث غريب قال الشيخ عبد الحق قال بعض الشارحين اسناده جيد ولم يرمعطوفات

ثلاثه مقدرست بعطف واحاديث حقوق الوالدين وحقوق الجار وحقوق صلة الرحم

بسيار مشهور اند درميان اهل علم پس حاجت نيست بذكر آن اكنون بدانكه يكى از

واجبات امر بمعروف ونهى از منكر ست وآن بر سه درجه ست بدست وبزبان وبدل

عن ابى سعيد

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم والذى نفسى بيده لا يؤمن عبد حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه متفق عليه وعن جرير بن عبد الله صح

عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم قال من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع

فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان رواه مسلم

قوله فبقلبه وهو الکراهة بالقلب وهو لیس بتغییر ولکن کراهیة قلبه قائم مقام التغییر

قوله وهو اضعف الایمان ای اضعف اهل الایمان اذ لیس فی وسعه الا ذلک واما

اذا کان قادرا علی تغییر بیده او بلسانه ولم یغیره ولکن یکرهه فی قلبه فقط فایمانه اضعف

ولیس من وراءه خردلة من الایمان وفی حدیث صحیح مسلم فی باب الاعتصام فمن جاهدهم

بیده فهو مومن ومن جاهد بلسانه فهو مومن ومن جاهد بقلبه فهو مومن

ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل حاصل کلام آنکه امر بمعروف ونهی از منکر

از فرض کفایت ست صرح به عبد الحق والطیبی واقوی درجات او جهاد بید ست اگر قادر

بر جهاد بید بود وبعد ازان بلسان ست پس باین قدرت کراهیت قلبی بکار نیاید پیش شدّاد

وعید ها لک که بسبب منکرات وترک واجبات نازل می شوند او را نیز شامل شوند ودران

نیز احادیث ست چنانچه ان الناس اذا رأوا منکرا فلم یغیروه یوشک ان یعمّهم

الله بعقابه رواه ابن ماجه والترمذی وصححه ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصی

ثم يقدرون علی ان يغيروا ثم لا يغيرون الا يوشک ان يعمهم الله بعقاب رواه ابوداؤد

ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتی يروا المنکر بين ظهرانيهم وهم قادرون

علی ان ينکروه فلا ينکرونه فاذا فعلوا ذلک عذب الله العامة والخاصة رواه فی

شرح السنة ما من رجل يکون فی قوم يعمل فيهم بالمعاصی يقدرون علی ان يغيروا

عليه ولا يغيرون الا اصابهم الله منه بعقاب قبل ان يموتوا رواه ابوداود وابن ماجه

واحاديث ازين قبيله بسيار اند وطريق نجات از شوم معاصی عوام چون قادر نبود بر منع ونهی

عزلت ست از ان گروه که معاصی می کنند وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله تعالی عليه وعلی آله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل فی المعاصی نهتهم علماءهم

فلم ينتهوا فجالسوهم فی مجالسهم وآکلوهم وشاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم

ببعض فلعنهم علی لسان داود وعيسی ابن مريم ذلک بما عصوا وکانوا يعتدون الحديث

رواه الترمذی وابوداود وعن ابی ثعلبة فی قوله تعالی يا ايها الذين آمنوا عليکم

انفسکم لا يضرکم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلی

تعالی

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن

المنکر حتی اذا رأیت شحًّا مطاعا وهوًی مُتّبعًا ودنیا موثرة واعجاب کل ذی

رأي برأیه ورأیت امرا لابد لک منه ای من وقوعک فی الفتنة فعلیک بنفسک ودع

امر العوام فان ورائکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا

یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم رواه الترمذی وابن ماجة

پس امر ونهی همیشه واجب ست تا آنکه در عالم فساد افتد با طاعت بخل واتباع هوی و

ایثار دنیا واعجاب هر صاحب رای برای خود پس امر ونهی هیچ سود ندهد وقوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم الآیة دران زمان ست پس عند فساد زمان عزلت

واجب ست وهجرت هم آمده ست چون در ملک دیگر فساد نبود ودیگر بدانکه چون کسی را بینی

که معصیت میکند ومجال نهی نمیداری پس این دعا بخوان اللهم هذا منکر وانا له منکر

تا ثواب نهی بخر نهی دریابی کذا فی تنبیه الغافلین للفقیه ابی اللیث السمرقندی دیگر

بدانکه خلق نیکو وتواضع از شرائط ومقاصد طریقت ست وبد خلقی وتکبر در کونین مضر

قال الله تعالی فی حق رسوله الکریم وانک لعلی خلق عظیم وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم

قال ان الله بعثني لتمام مكارم الاخلاق وكمال محاسن الافعال رواه في شرح

السنة وعن ابي ذر قال امرني خليلي يعني رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم

بسبع امرني بحب المساكين والدنو منهم وامرني ان انظر الى من هو دوني ولا

انظر الى من هو فوقي وامرني ان اصل الرحم وان ادبرت اي اصحاب الرحم وامرني

ان لا اسأل شيئا وامرني ان اقول بالحق وان كان مرا وامرني ان لا اخاف في الله

لومة لائم وامرني ان اكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله فان هن اي الخصال السبع

من كنز تحت العرش رواه احمد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله

وصحبه وسلم امرني ربي بتسع خشية الله في السر والعلانية وكلمة العدل في الغضب و

الرضاء والقصد اي الاعتدال في الفقر والغنا وان اصل من قطعني واعطي من

حرمني واعفو عمن ظلمني وان يكون صمتي فكرا ونطقي ذكرا ونظري عبرة وآمر با

لمعروف اي المعروف رواه رزين وامر بمعروف زياده ست بر نه خصال مذكور وشامل ست

بر همه پس اجمال بعد تفصيل باشد قال الطيبي وعن عبد الله بن عمرو رضي الله تعالى عنهما ان

من خياركم احسنكم خلقا متفق عليه وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

قال

قال ان اثقل شیئ یوضع فی میزان المومن یوم القیمة خلق حسن وان الله یبغض

الفاحش البذی رواه الترمذی فاحش یعنی زیاده زشت خو وبد معاملت با خلق وبذی

بیهوده گو ودر حدیث دیگر بروایت جامع الاصول وابی داود وبیهقی وشرح سنه آمده که

فاحش بذی در بهشت داخل نخواهد شد وعن حارثة بن وهب قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لایدخل الجنة الجواظ ولا الجعظری قال الجواظ الغلیظ الفظ

رواه ابو داود فی سننه والبیهقی فی شعب الایمان وصاحب جامع الاصول فیه عن حارثة وکذا

فی شرح السنة عنه ولفظه قال لایدخل الجنة الجواظ الجعظری یقال الجعظری الغلیظ الفظ وفی

نسخ المصابیح عن عکرمة بن وهب ولفظه قال والجواظ الذی جمع ومنع ای البخیل والجعظری

الغلیظ الفظ پس جواظ بروزن قهار نطاء معجمه بمعنی متکبر وبمعنی جامع مانع اعنی حریص بخیل

وبمعنی فربه خرامان رفتار اعنی فربه بود بسبب نسیان موت واهوال آخرت وبمعنی فظ غلیظ

آمده فظ بمعنی زشت خو وزشت گو وغلیظ بمان فربه وسبطرست وجعظری بمعنی بدخو

وزشت خو ودرشت گو وبمعنی فربه کوتاه نیز آمده ونیز جعظری وجواظ هردو قریب المعنی

آمده اند درین معانی دیگر بدانکه تواضع وحیاء ومدارات وشفقت ورفق همه انواع

خلق نیکوست و خلق نیکو بر همه شامل پس اندکی از هر یک می آید بطریق اختصار از احادیث

و فی حدیث مسلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و

ما لا یعطی علی ما سواه الرفق لا یکون فی شیئ الا زانه و لا ینزع من شیئ الا شانه من یحرم

الرفق یحرم الخیر و در حدیث شرح سنة آمده من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من خیر الدنیا

و الآخرة و من حرم حظه من الرفق حرم حظه من خیر الدنیا و الآخرة و در حدیث صحیحین آمده

الحیاء من الایمان و نیز الحیاء لا یاتی الا بخیر الحیاء کله خیر و در حدیث بیهقی آمده ان الحیاء

و الایمان قرنا جمیعا فاذا رفع احدهما رفع الآخر و فی روایت ابن عباس اذا سلب

احدهما تبعه الآخر و در حدیث ترمذی و ابی داود آمده من کظم غیظا و هو یقدر علی ان

ینفذه دعاه الله علی رؤس الخلائق یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء و در روایتی

از ابی داود ملاء الله قلبه امنا و ایمانا و در حدیث مسلم آمده ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة

و لا یزکیهم و فی روایة و لا ینظر الیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک کذاب و عائل مستکبر

و در حدیث بیهقی آمده من تواضع لله رفعه الله فهو فی نفسه صغیر و فی اعین الناس عظیم

و من تکبر وضعه الله فهو فی اعین الناس صغیر و فی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او

خنزیر

خنزیر و در حدیث مسلم آمده لا یدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و در حدیث
ترمذی آمده یخرج عنق من النار یوم القیمة لها عینان تبصران واذنان تسمعان ولسان
ینطق ویقول انی وکلت بثلثة بکل جبار عنید وبکل من دعی مع الله الها آخر وبالمصورین
واحادیث ازین باب بسیار اند واین حدیثها از مواضع متعدده از مشکوة با ختصار حذف
اسناد چیده شده دیگر بدانکه جمیع شرائع و ادیان و ملل کفار نیز متفق اند برانکه خلق نیکو
و تواضع و رفق و شفقت و مدارات همه حسن و محمود ست واضداد آن همه قبیح و مذموم است
ولیکن نزد ما معیار آن همه شرع و عقل هر دو ست پس ریا و مداهنت مذموم گشت و
الحب لله والبغض لله محمود اگرچه بحسب ظاهر ریا و مداهنت از قبیل خلق نیکو می نماید و البغض
لله بد خلقی می نماید و ذکر ریا و سمعت در بیان صدق و اخلاص خواهد آمد انشاء الله تعالی
و فرق میان مدارات و مداهنه آنست که مدارات در مباحات استعمال کنند چون خوش
دل کردن مردمان را برای دفع شر او بقول یا بفعل و یا بمال و مداهنه در محرمات استعمال
کنند چون ترک امر بمعروف و ترک نهی از منکر برای خوش دل کردن کسی را یا تحسین کردن
بر فعل حرام کسی برای خوش کردن او را و این فرق شرعی ست و در لغت میان مداهنه و مدارات

فرقاینت صح به عبد الحق فی شرح المشکوة و نیز مداهنة بمعنی چرب زبانی کردن و یکدیگر

را روغن مالیدن و بدله کردن در احسان کسی آمده ست دیگر حب برای خدا آنکه برای

دیانت و امانت و احسان و فعل نیک کسی را دوست دارد و بغض لله آنکه از جهت بدی دینها

کس و بد افعال وی او را بغض دارد و این حب و بغض از علامات ایمان کامل ست

وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من احب لله و

ابغض لله و اعطی لله و منع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داود و رواه الترمذی

عن معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر وفیه فقد استکمل ایمانه وعن ابی ذر قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله رواه

ابو داود و ایضا عن ابی ذر قال خرج علینا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال اتدرون ای الاعمال احب الی الله تعالی قال قائل الصلوة والزکوة وقال قائل الجهاد

قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الحب فی الله والبغض فی الله رواه احمد و روی ابو داود

الفصل الاخیر و احادیث ازین قبیله بسیار در رود یافته اند والله اعلم بالصواب فصل پنجم

در بیان طلب لقمه حلال که در رفع خطرات شیطانیه ست و طلب لقمه حلال از اعاظم ارکان طریقت ست

وبغیر لقمهٔ حلال از ورطهٔ خواطر پراگنده کما ممکن نیست و در آخرت نیز بسیار مضرت‌ها می
رساند و این همه بخصوص ثابت شده است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کلوا من
طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون و ایضا قال فکلوا مما رزقکم الله
حلالا طیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون و ایضا قال وکلوا مما رزقکم الله
حلالا طیبا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و ایضا قال یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین و طیب بروزن سید و میت
پاکیزه مرغوب الطبیعة المستقیمة علی جادة الشریعة المطهرة و این اصطلاح شرعی است و
در لغت مطلق پاکیزه آمده پس طعام مغصوب پاکیزه در شرع شریف طیب نیست
بخلاف لغت وعن المقداد بن معدیکرب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وصحبه وسلم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده وان نبی الله داود علیه السلام
کان یاکل من عمل یده رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وصحبه وسلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا وان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین
فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا وقال یا ایها الذین آمنوا کلوا من

سارستن

قال الامام البطلوسی اصول
الحلال عشرة تجارة بالصدق
واجارة بنصح وهبة من اخ
صالح ومیراث من اصل طیب
واحیاء الموات وما انبته ارض
غیر مملوکة وخمس الغنائم اذا
قسمت بعدل وصید البر والبحر
والسؤال عند مس الحاجة
وعلیک بها السکون علی اهبة
من الطرق الذی هو اهم
المهمات فی کشف الرموز

[illegible]

عنه
المعنی لا یقبل الله الا الشیء الطیب
ولا یحل ان یتقرب الیه غیر ذلک اذ
لیس من صفته قبول الشیء الخبیث
والرضاء بالمکسب فی توضیح

طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء و قال یارب یارب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک رواه مسلم پس چون دعاش مستجاب نمیگردد ذکرش را تاثیری نباشد و مع ذلک دلش موطن خواطر شیطانی گردد چه لقمه تخم ست و اندیشه بر اوست پس چون تخم خبیث بود برش هم خبیث برآید و این قاعده مقرر ست نزد مشائخ طریقت و شرح خواطر بتفصیل تمام در فصل علیحده بیان کرده شد و عن عبد الله بن مسعود رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البیهقی فی شعب الایمان و در نفحات السالکین می فرماید العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و واحد منها سائر العبادات و در مثنوی معنوی فرموده مثنوی علم و حکمت زاید از لقمهٔ حلال ؛؛ عشق و رقت آید از وی بی ملال ؛؛ لقمه تخم ست برش اندیشها ؛؛ لقمه بحر و گوهرش اندیشها ؛؛ هیچ گندم کاری و جو بر دهد ؛؛ هیچ مادهٔ اسب کرهٔ خر دهد ؛؛ چون ز لقمه تو حسد بینی مدام ؛؛ جهل و غفلت زاید از وی دان حرام ؛ بزرگی فرموده بیت لقمه کامد ز راه شبهناک ؛؛ خاک خور بهتر ست زان لقمه خاک ؛؛ کان ترا در راه دین مفتون کند ؛؛ نور عرفان از دلت بیرون کند ؛؛ عاقبت زان

الطیب فی الاصل خلاف الخبیث و اذا وصف به العبد فهو المتعری عن الجهل و الفسق المتحلی بالعلم و الصلاح و قد یوصف به الرب تعالی علی انه هو المنزه عن رذائل الصفات و قبائح الافعال و الطیب من الرزق ما لا یستوخم عاقبته و کان تمنا و الاحکام الشرعیة فی توضیح شرح مصابیح من کتاب البیوع ۱۲

زان نقص دین ظاهر شود ٭ نفس تو زان لقمه قاهر شود ٭ در ره طاعت ترا بیتاب

کند ٭ خانهٔ دین ترا ویران کند ٭ آنچه می گویند که اصحاب کمال را از لقمهٔ حرام باک

نیست واین قول را بعضی متصوفهٔ جهله حجت گرفته اند واین مذهب اباحیین و شمراخیین

وامثال ایشان خذلهم الله تعالی ست واین مذهب باطل ست وکتاب الله وسنت

رسوله واجماع امت بر بطلانش گواهها می دهند واکمل کمل انسان رسولان حق اند

وایشان را حق سبحانه وتعالی فرموده یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا

تا آنکه همه مزدوری کرده اند وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال ما بعث الله نبیا الا رعی الغنم ای بالاجرة فقال اصحابه وانت فقال نعم کنت

ارعی علی قراریط لاهل مکة رواه البخاری ودر حکمت رعی غنم شارحان نکتها گفته اند

وافضل جمیع المؤمنین بعد الانبیاء والمرسلین خلفاء الراشدین اند وایشان ماجور

بودند باکل الحلال حتی تقیاء کرده اند بعد از علم باکل غیر وجه وعن عائشة رض

قالت کان لابی بکر غلام یخرج له الخراج هو الضریبة علی العبد بما یکسبه وکان ابو بکر یاکل

من خراجه فجاء یوما بشیء فاکل منه ابو بکر فقال له الغلام اتدری ما هذا فقال ابو بکر ما هو

قال كنت تكهنت لانسان في الجاهلية وما احسن الكهانة الا اني خدعته فلقيني فاعطاني

بذلك فهذا الذي اكلت منه قالت فادخل ابو بكر يده فقاء كل شئ في بطنه رواه البخاري

وعن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبناً فاعجبه قال للذي سقاه من اين لك هذا

اللبن فاخبره انه ورد على ماء قد سماه فاذا النعم من نعم الصدقة وهم يسقون فحلبوا الي من

البانها فجعلته في سقائي وهو هذا فادخل عمر رض يده فاستقاءه رواه البيهقي في شعب الايمان

ورواه مالك ايضا وآنچه در مثنوی آورده بیت هر که در وی لقمه شد نور جلال ،، هر چه

خواهد آن خورد او را حلال ،، و در جائی دیگر آورده بیت لقمه نیست کامل را حلال ،، چون

تو کامل نیستی می باش لال ،، هر چه گیرد علتی علت شود ،، کفر گیرد کاملی ملت شود ٭ آن در

حل و حرمت شرعی نیاورده ست بلکه در بیان ترک خوردن فضولی ست مرید را که تا از غذا

تن نگذرد به غذاهای روحانی نرسد چه آن خوردن او را مانع ست از غذاهای روحانی پس

او را آن خوردنی بنسبت مقصودش حرام ست بخلاف کاملان که ایشان را آن خوردنی مانع

نیست پس ایشان را حلال ست و کلام مثنوی از ما قبلش و ما بعدش برین معنی بفریاد واضح گواهی

میدهد و هر که بحماقت بر غیر این معنی حمل کند او خود را در خسارت می اندازد و آنچه گفته کفر گیرد

کاملی

کاملی ملت شود و آن چون مناسک حج مثلا و احکام محرم و دویدن بین صفا و مروه و رمل

و اضطباع در طواف و بوسه حجر اسود و رمی جمار و حلق و قصر و غیر ذلک که حکمت حکیم

مطلق را جز او تعالی و رسول وی کسی ندانند اگر از جانب شارع بما نرسیده بودی

هرگز این اشیا مشروع و مروج نگشتی چه عقل سلیم ازین اشیا ابا می کند چه عقل در اسرار

الهی کور مادرزاده است لهذا حضرت عمر بن خطاب رض حجر اسود را بوسه داده اند پس

گفته اند من میدانم ترا که سنگ هستی و هیچ ضرر و نفع نمی رسانی اگر من رسول خدا را بوسه دادن

ترا ندیده بودم هرگز ترا بوسه ندادم کذا فی الصحیحین و چنانچه تکبیرات عیدین که بسبب لعب

امام حسن یا حسین بر ما واجب شده و قصه آن در ترغیب الصلوة است و چنانچه مباح شدن

اکل و شرب و جماع در لیالی رمضان بعد عشا و اخیره به عمر بن خطاب رض و امثال این در شرع

بسیار اند و هرچه گیرد علتی علت شود آن مانند آن مباحات است که بسبب تشبه بکفار منهی

شده اند دیگر بدانکه افضل قوت آنست که از عمل دست خودش بود و چون عمل نتواند کرد

بسبب مانعی شرعی پس اگر مستحق بیت المال است از وی بگیرد و اگر در جائی بود که حق

مستحقان بیت المال بایشان نمی رسد پس بر مسلمین واجب است مواسات او بنفقه و

کسوت و بروی واجب ست توکل و قناعت و اگر مستحقین بیت المال که علمائے دین و

طلاب راه یقین اند از حقوق خود که در بیت المال دارند محروم مانند و سائر مسلمین

مواسات ایشان نکنند تا مضطرب شده اکتساب معیشت خود کنند راه دین معطل گردد

چه ایشان وارثین انبیاء بتعاقب و حارسین شریعت غرّا اند و چون حق ایشان

از بیت المال ضائع گردید آن ظلم بر ایشان از جانب سلطان ست پس حق ایشان

بر سائر مسلمانان که در راه دین از ایشان انتفاع میگیرند واجب میگردد و همچنین

حق متعلم بر ایشان واجب می گردد و تفصیله فی معارف العلوم وغیره من کتب الفقه

و چون معلّم دین و متعلم آن از بیت المال و از اموال مسلمین نصیب ندارند و به

سبب تعلیم و تعلم اکتساب نمی توانند کرد ایشان را سوال و گدائی بقدر ضرورت درست

ست بالاجماع بغیر اختلاف و در زیاده از قدر ضرورت اختلاف ست پس صاحب

کنز الدقائق و شراح وی فرموده اند که کسیکه قوت روز و شب خود دارد او را سوال

حرام ست و جماعتی از دیگران می گویند که هر که در کار دین حسبة لله باشد و بسبب

آن از کسب بازمی ماند او را سوال نیز حلال ست اگرچه قوت سالیانه داشته باشد

من الفتاوى الغياثية المتعلم اذا كان يطلب ... المال ... قال في المجتبى ... طالب العلم ... الحاجة ... في النكاح والعقب [illegible marginal notes]

چه او درصدد احتیاج ست چه اورا سوالي آن آمدنی ست لهذا مع وجود النصاب
مصرف الزکوة ست على ما صرح به الشيخ عبد الحق في شرح المشكوة والعلامة الحموی فی
شرح الاشباه والنظائر واحادیث بسیار موافق قول صاحب کنز آمده اند وبعضی
قول ثانی را تائیدمي دهند ولیکن نباید که پیش از حاجت سوال کند چه احتیاج متوقع
معتبر نیست ودرحق السائل وعید سخت وارد ست پس باید که بقدر حاجت منحصر
داشته شود وقیل نصاب تحریم سوال پنجاه درم ست وهرکه قدر پنجاه درم مالیت
دارد اورا سوال حرام ست وجماعتی از فقها بر اینند وعن الزبیر بن العوام قال
قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم لان یاخذ احدکم حبله فیاتی
بحزمة حطب على ظهره فيبيعها فيكف الله بها وجهه اي عن السوال خير له من ان يسال
الناس فاعطوه او منعوه رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله
صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مايزال الرجل يسال الناس حتى ياتي
يوم القيمة ليس في وجهه مزعة لحم متفق عليه وعن سهل بن حنظلة قال قال رسول
الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من سال الناس وعنده ما يغنيه فانما

یستکثر النار قال النفیلی وہو احد رواتہ فی موضع آخر وما الغنا الذی لاتنبغی

معہ المسئلۃ قال قدر مایغدیہ ویعشیہ وقال فی موضع آخر ان یکون لہ شبع یوم اولیلۃ ویوم

رواہ ابو داود وعن عبد اللہ بن مسعود رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم

من سال الناس ولہ مایغنیہ جاء یوم القیمۃ ومسئلتہ فی وجہہ خموش او خدوش او کدوح قیل یا

یارسول اللہ وما یغنیہ قال خمسون درہما او قیمتہا من الذہب رواہ ابو داود والترمذی والنسائی

وابن ماجۃ والدارمی وخموش وخدوش وکدوح ہر سہ لفظ متقارب المعنی اند وجماعتی از علما

برآنند کہ آنرا کہ سوال جائز نیست او را در مساجد سوال کردن جائز نیست ولیکن قول ایشان

صحیح نیست وشیخ جلال الدین سیوطی رسالہ ساختہ ست در جواز سوال در مساجد مسمی بالہاویۃ

کیثرۃ منہا ببذل العساجد فی السوال فی المسجد ودیگر بدانکہ در جواز اخذ جائزہ از امراء وسلاطین

وقبول کردن ہدیہ ایشان اختلاف ست درمیان علما وتحقیق آن در بستان فقیہ ابو اللیث

سمرقندی ودیگر کتب فتاوی ست ودیگر بدانکہ چون کسی کسب حلال میکند واندکی کسب حرام

ہم میکند وحلال را بہ حرام می آمیزد پس جمہور اہل طریقت برآنند کہ قبول کردن ہدیہ او وطعام

خوردن از خانہ او وخرید کردن چیزی از وجائز نیست مگر چون معلوم کند کہ آن چیز از حلال ست

ولیقی

بعض خراشیدن پوست باز کردن اند نہ چہ رشیدی

عہ مسجد بفتح زد وجواہر چون درویا قوت وشتر بزرگ ہم رشیدی

وبعضی گویند همه حلال وجائزست درحق وی ووبال حرمت برسر مالک ست مگر چون

داند که این چیز حرام ست چه اصل در اشیاء حل ست وحلیت بشک زائل نمی گردد الیقین لا

یزول بالشک قال فی البستان روی عن عمر رض عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه

قال ان السلطان یصیب من الحلال والحرام فما اعطاک فخذه فانما یعطیک من الحلال ومثل هذ

الحدیث جاء عن علی ابن ابیطالب رض پس معنی انحدیث چنین بیان می کنند که هرچه تصدق میکند

از مال مخلوط ومشتبه آن از حلال واقع می شود وتحقیق محققین از فقهاء درین باب انیست که

غالب را حکم کل ست اگر غالب وجه مالش حرام ست همه را حرام گفته شود مگر چون چیزی را بیقین

معلوم کند که این از حرام نیست واگر غالب مالش وغالب وجه اکتسابش حلال بود همه را حلال

گفته شود مگر چون حرمت چیزی بیقین داند ولیکن سلامت در ورع وتقوی ست از اکل مشتبهات

کما لایخفی چنانچه در حدیث صحیحین وارد ست الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات لایعلمهن

کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام

کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیه الحدیث وحکم چیزهاء بازار بر اغلبیت ست پس اگر

در بازار اکثر آمدنی مال حرام باشد همه را حکم حرمت ست پس خرید نکنند وهبه وبصدقه وبهدیه و

وبقرض نگیرد چون علیت او معلوم کند بمشاهده یا بدلالت یا بسوال ودر حدیث شریف وارد است

که چون متصدق از صدقه حرام توقع اجر دارد کافر گردد واگر فقیر حرمت آن صدقه را دانسته

پس بران صدقه اورا دعاء خیر کند او هم کافر گردد نعوذ بالله منه در اشباه ونظائر در قاعده

اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال از فتاوی قنیه آورده ان کان الغالب هو

الحرام فی الاسواق یتنزه عن الشراء ولکن مع هذا لو اشتری ای شیئا غیر معلوم حاله یطیب له ذلک

وعلامه حموی در شرحش گفته وینبغی ان تری الاشیاء فی ایدی الناس حلالا فی ظاهر الحکم مالم

یتبین لک شیئ ای مالم یظهر لک انه من الحرام ودر مبحث ثالث که در قاعده عادة ست العادة

المطردة هل تنزل منزلة الشرط آورده فی بیوع الملتقط عن ابی القاسم الصفار الاشیاء علی ظاهر

ماجرت به العادة فان کان الغالب هو الحلال فی الاسواق لایجب السوال وان کان الغالب هو

الحرام فی وقت او کان الرجل یاخذ المال من حیث وجده ولا یتامل فی الحلال والحرام فالسوال عنه

حسن انتهی وپوشیده نیست که مقتضاء عبارت آنست که در صورت اولی گفته شود لایجب السوال

ولکن حسن ودر صورت ثانیه گفته شود فالسوال عنه واجب وعلامه حموی نیز درینجا هیچ اعتراضی نکرده

وتوجیهش چنین ست که مطابق قاعده ان ماثبت بالیقین لایزول الا بالیقین اصل مال چون مباح است

عند حنفیه وبتغلیب حرام بر حلال باختلاط در اسواق شک واقع می شود در حلیت وحرمت

اشیاء اسواق مادامکه حرمت چیزی بیقین معلوم نکند بعینه در سوال نوعی از حرج ست پس

واجب نباشد بلکه حسن ست وچیزی که بغیر سوال بگیرد بشراء یا بهبه یا بصدقه او را حلال ست

چه بشک حرمت صادر نمیگردد واصل حل ست وسؤال در هر دو صورت احتیاط ست ولیکن

در صورت ثانیه اوکد ست وچون در متاع اسواق واموال الناس اختلاط واشتباه واقع

شود پس اهل ورع از مشائخ اجتناب ازو واجب گویند الا عند الضرورة الشدیدة المبیحة که

ضرورت الضرورات تبیح المحظورات وحکم بغلبه مذهب فقهاء ست وچون کسی در نقود خود

شک دارد که از وجه حلال اند یا حرام چنانچه جوائز سلاطین ظلمه که اغلب در ان حرام باشد

پس حیله آنست که اول چیزی خرید کند از ماکولات وملبوسات خود بعده در مجلس ثانی از ان

نقود اداء دین خود کند همچنین روایت کرده ست ابو یوسف از امام ابیحنیفه رض علی ما خرج به.

فی الاشباه والنظائر فی القاعدة اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال هم از

کلام در ینجا قاعده معلوم می شود که مال موروث در حق وارث بعد الارث ومال بدل دین در

حق دائن بعد از قبض حلال میگردد اگرچه در حق مورث ومدیون حلال نبوده وهمچنین قرض در

في الخلاصة اذا اختلط الحلال بالحرام
بنفقة خلطه بنفقة القرض اداء
بعشرة دراهم ولم يميز الحلال من
الحرام يخرج النفقة والحرام من
العشرة فيكون الباقي حلالا له
تحفة الفقهاء

حق مستقرض ولیکن بتصریح نیاورده ست پس بر تقدیر صحت این مفهوم گفته نشود که در صورت حیله

مذکوره بایع را اختراع داده می شود باداء ثمن حرام وآن جائز نیست والله اعلم بالصواب اگر این

مفهوم صحیح نبودی حیله مذکوره هم صحیح نبودی لان مایؤدی الی المعصیة معصیة ونیز در قاعده

مذکوره گفته که از امام ابیحنیفه آمده که کسی بطعام سلطان وظلمه مبتلی شود در دل خود تحری کند

پس اگر در دلش واقع شود که حلال است بخورد لقوله علیه الصلوة والسلام استفت قلبك الحدیث

والالا واین جواب امام در حق کسی ست که بسبب ورع صفاء قلب دارد وبنور الله تعالی وبه

فراست ادراك توان کرد کذا فی البزازیة والله اعلم بالصواب واین عبارت او ست در قاعده

مذکوره اذا کان غالب ماله الحرام لا یقبل هدیته ولا یاکل من ماله الا اذا قال انه حلال ورثه او استقرضه

پس وجه حلال بودن آن مال بارث واستقراض بیان نموده پس مفهوم شد که ارث واستقراض سبب

حلیت اند وتصریح نموده اند در کتب فقه که مفهوم روایت معتبر ست ولیکن علامه شارح حموی آورده

قال التمرتاشی فی باب المسائل المتفرقة من کتاب الکراهة رجل له مال حلال اختلط بمال من الربا او الرشوة

او الغلول او السحت او الغصب او السرقة او الخیانة او من مال الیتیم فصار ماله کله شبهة لیس لاحد

(خیانت کردن)

ان یشارکه او یبایعه او یستقرض منه او یقبل هدیته او یاکل من بیته وکذا اذا منع صدقاته وزکوة

دهره

[illegible] ... استفت قلبك ... [illegible]

... علماء [illegible] ...

... الامتناع [illegible] لا یعول علی کل قلب

بل القلب العالم الموفق المراقب [illegible]

... [illegible] القلب ...

القلوب ... [illegible]

فلیلتمس النور من قلب متصف

بهذه الصفة ویعرض علیه

واقعته [illegible]

... لو اخر الزکوة ... [illegible]

کان ضامنا فی الحکم ... [illegible]

یرجی ان یحل له ان یاخذ ... [illegible]

وعشره صار ماله شبهة لما فيه من اخذ مال الفقير انتهى پس ازينجا معلوم شد كه شبه حرمت به

سقواض از قرض در حق مستقرض برطرف نميگردد ودر كتاب حظر واباحت ازفقه ثانى آورده كه

حرمة متعدى گردد وتجاوز ميكند در اموال مع علم آن يعنى درصورت تداول ايدى مگر در حق

وارث اگرچه داند كه مال مورث حرام بود در حق وى حلال گردد بشرطيكه ارباب اموال رانداند

وچون ارباب اموال را ميداند پس حق ايشان بايشان رساند وليكن شارح ازبزازيه آورده

اگر مورث چيزى را برشوت يا بظلم گرفته بود ووارث آن چيز را بعينه مى داند جائز نيست اورا

اخذ آن چيز واگر نميداند پس بگيرد مال مورث را در حكم قضاء اما در ديانت تصدق كند بنيت

خصماء وآنچه در شرح وقايه دربيع فاسده آورده كه ان لتداول الايدى تاثيرا فى رفع الحرمة

على ما عرف اين قول محمول است برعدم علم على ما صرح به العلامة الحموى فى كتاب الحظر والاباحة

من شرح الاشباه والنظائر نقلا عن الشيخ عبد الوهاب الشعرانى حيث قال فى كتابه المسمى

باليتيمة سالت الشهاب الشبلى عما نقل عن بعض الحنفية من ان الحرام لا يتعدى ذمتين

يعنى ترتفع الحرمة فى نوبت الثالث قال هذا محمول على ما اذا لم يعلم بذالك پس اگر كسى

برشوت يا بغصب يا بظلم يا بوجه ديگر از وجوه حرام مالى گرفته وديگريرا ببيع يا بهبه يا بصدقه داده

پس از وی ثالث گرفته اگر آن ثالث اصل حقیقت آن مال را میداند او را حلال نیست انتفاع

بدان مال و اگر نمیداند حلال است تصرف آن مال او را و فقیه ابو جعفر رضه گفته که ثالث را حلال

است اگرچه میداند که در اصل آن مال حرام بود که کسی اول بتعدی گرفته و او بدست ثانی داده

و او بدست ثالث داده و این جواز و حلیت در حق ثالث مع علم آن بحکم قضا است اما از

روی دیانت و ورع او را هم سزاوار نیست تناول آن و این جواب فقیه ابو جعفر را علامه حموی از

ذخیره از فصل ثالث از کتاب کراهت آن نقل کرده دیگر بدانکه اگر مرد زن خود را از مال حرام

خود نفقه دهد یا کسوت دهد زن را جائز است تناول آن طعام و ثیاب و گناه آن بر مرد است

نه بر زن هکذا ذکره الحموی فی شرح الاشباه ناقلا عن القنیة من کتاب الحظر والاباحة و در حظر

و اباحت اشباه و نظائر گفته که در تجنیس و خانیه گفته که لیس زماننا زمان الاجتناب عن الشبهات

یعنی درین زمان پرهیز از شبهات ممکن نیست چه همه دیار مملو و آلوده شده اند از شبهات و حلال

محض قلیل مانده است پس پرهیزگاری از حرام صرف خالص درین زمان غنیمت است کذا قال شارح

العلامة الحموی والله اعلم بالصواب اما آنچه مشهور است در عرف که تسمیة الله بر حرام گفتن کفر است

آن مخصوص است بحرام بعینه اصلی چون زنا و خمر و میته و بر حرام بغیره عارضی چون مسروق و مغصوب

بتسمیة الله تعالی موجب کفرست صرح به فی شرح مواهب الرحمن واین عبارت اوست

اعلم ان الحرام علی قسمین حرام لعینه کالزنا والخمر وحرام بغیره کالمغصوب والمسروق والتسمیة الله

تعالی فی ابتداء تناول القسم الاول کفر دون الثانی انتهی در عقائد سینیه از فتاوی ظهیریه

آورده کسی طعام غصب کرد پس وقت خوردن بر وی بسم الله گفت کافر نگردد ولیکن هم از

عقائد سینیه معلوم می شود که نزد بعض به بسم الله گفتن بر حرام عارضی که حرام لغیره ست

نیز کافر میگردد چنانچه گفته ومن اکل طعاما حراما وقال عند اکله بسم الله حکی الامام المعروف

بالشبلی عن بعض مشائخنا انه یکفر لاستخفافه علی اسم الله تعالی ونظیره فی شرح العقائد النسفیة

انه اذا اعتقد الحرام حلالا فان کان حرمته لعینه وقد ثبت بدلیل قطعی یکفر والا فلا ای ان لم

یکن حرمته لعینه بل لغیره او ثبت حرمته بدلیل ظنی لا یکفر وبعضهم لم یفرق بین الحرام لعینه و

غیره واین کتاب محل این نوع مسائل نیست ولیکن اینقدر به مناسبت اینجا فصل در ذکر آمد

والله اعلم بالصواب فصل ششم در توبه عوام مردم که آن اول قدمیست از قدمهای طریقت

ونخستین مرتبه ایست از مراتب ارادت وبعضی گویند که اول قدم ایقاظ قلب ست از رقده غفلت

که آن مقدمه توبه ومبدأ ویست وقول اول قول جمهور ست چه ایقاظ قلب بتوفیق الله ست

نه باکتساب عبد و توبه اکتسابیست و جمله قدما ء اکتسابیه اند و توبه عوام بر سه قسم ست

یکی قولی فقط دوم جنانی مع قولی یا بغیر قولی سیوم عملی مع جنانی یا بغیر جنانی پس نوع اول

غیر معتبرست و دو نوع باقی معتبر اند و هر یک را ازین دو متعلقات مخصوص ست چنانچه

همه بیان کرده شود انشاء الله تعالی و توبه خواص و اخص خواص در فصل علی حده

بیان کرده شود انشاء الله تعالی و نوع ثالث که توبه علمی ست هم در فصل علی حده خواهد

آمد انشاء الله تعالی و درین فصل نوع اول و ثانی بیان کرده می شود بدان ایها الطالب

صادق که توبه و اوبه و انابه در لغت این هر سه لفظ بمعنی رجوع اند یعنی باز گشتن

و در عرف شرع این هر سه لفظ توبه و اوبه و انابه هی الرجوع من متابعة الشیطان الی

اطاعة الرحمن بدانکه قرب و بعد حق معنوی ست نه صوری و هر انسان را قرب اصلی حق

حاصل ست از روز میثاق چه در اقرار میثاق همه یکسان بودند کما قال الله تعالی و اذ اخذ

ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الآیه و هر انسان

از جهت آن اقرار بر فطرة اسلام زائیده می شود قال الله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها

لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم هکذا قال انس رضی فی حدیث الصحیحین ما من مولود

الا یولد

الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه الحدیث وزیادهٔ بیان

این مقدمه در بعضی مواضع این کتاب ذکر کرده شده ست پس بنده در دنیا بمتابعت

هوا نفس واغواء شیطان از بارگاه حق دور می افتد وباز ندامت کشیدن بران

دوری وآب حسرت ریختن بازگشتن اوست از متابعت شیطان بسوی اطاعت

رحمن پس بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له آن دوری طی میگردد وقرب اصلی

حاصل می شود بدان ای طالب صادق که توبه بر دو نوع ست یکی توبه از ذنوب صرف

دوم توبه از تضییع حقوق واین بر دو نوع ست جانی ومالی ومالی بر دو نوع ست

نوعی ازان مالی عبارت از رد المظالم ست این انواع را توبه عملی گویند وبیانش

در فصل دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی ونوع اول که توبه صرف از ذنوب ست

چون توبه از ریاء وسمعت وکذب وعجب وتکبر وحسد وشرب خمر وحب الدنیا وحب جاه

وزنا بزن دیوث باجرت ومانند آنها از آنچه دران حق مخلوقی ضایع نگردد وداجبی

از واجبات الله تعالی فوت نشود بلکه دران نوع ظلم بر نفس ست وبس وآن توبه ازین

نوع گناهان بر دو نوع ست یکی قولی فقط که بزبان مغفرت می خواهد واستغفر الله

استغفر الله می گوید واز گناهان باز نمی ایستد وبحضرت صمدیت رجوع نمی کند ودردل

خود ندامت نمی کشد واین توبه منافقان ست یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم واین

توبه راهیچ اعتبار نیست ودرقتاوی برهنه گفته فی الحدیث المستغفر بلسانه المقرعلی ذنبه

مستهزاء بربه وتوبه معتبره توبه جنانی ست وآنرا سه رکن ست عندجمهور مشائخ طریقت

وفقهاء ومحدثین یکی ندامت بر ماضی یعنی گناهیکه کرده ست دوم ترک درحال یعنی بالفعل

ازان گناه خود را باز داشته بود والاندامت بر ماضی هم معتبر نگردد سیوم عزم برعدم عود

بران گناه درمستقبل یعنی دروقت ندامت دردلش چندان کراهت ازان گناه و

نفرت وخشیة الله پدید آید که پندارد که این گناه بار دگر نخواهم کرد وبعد ازان چون ندامتش

ساکن شد وآن کراهت ونفرت برفت باز دربلاء افتاد وآن گناه کرد آن توبه او صحیح

باشد وگناه سابق بآن محو می گردد وبرای محویت این گناه که پس از توبه کرده ست

توبه دیگری باید وچون ازگناه عاجز ماند بعجز دائمی ابدی پس ندامت بر ماضی کفایت

میکند یانه درین اختلاف ست بعضی گویند که این ندامت صرف معتبر نیست چه دو رکن دیگر

که ترک درحال وعزم برعدم عود دراستقبال یافته نمی شوند چه ترک درحال درحالت قدرت

داخیتار

واختیار متحقق می گردد وعزم بر عدم عود به نسبت قدرت مرجوه متوقعه در استقبال ست

واین ترک وعزم افعال اختیاریه اند مع القدرة علیهما وعاجز از فعل قدرت نمی دارد تا ترک

وعزم از و متحقق شوند وعجز از فعل دیگر ست وترک فعل دیگر ست ووقت قدرت

وقت او بود وچون به تقصیر خویش وقت توبه فوت کرد توبه وی معتبر نیست لهذا گویند که

توبه در حالت نزع یعنی وقتیکه از حیات مایوس شود وآثار موت عیان گردد معتبر نیست
ناامید شدن از حیات

که دران وقت ندامت ست وترک مع قدرت وعزم مع قدرت موجود نیست فی الحدیث

عن ابن عمر رضـ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله یقبل توبة

العبد ما لم یغرغر رواه الترمذی وابن ماجة ای ما لم یعلم علامات الموت وبعضی میگویند که

چون ندامتش بجدی بود که اگر دران آن قادر شود بران گناه قهر نفس کند ودر گناه واقع

نه شود امید قبول توبه اوست چه ندامت اصل توبه ست وترک در حال وعزم بر عدم

عود در استقبال گاهی ثابت نمی شوند بلکه عجز از فعل در حال بجائی ترک در حال اعتبار

کرده شود وعدم عزم بر عود در استقبال بجائی عزم بر عدم عود در استقبال اعتبار نموده شود

چنانچه کسی در جائی بود که آنجا زانیات بودند واو آنجا زنا میکرد بعده در شهر اهل تقوی آمد

و آنجا سکونت ابدی گرفت پس درین شهر تائب شد و بر ما فض حسرت و ندامت خورد پس
اینجا ترک و عزم موجود نیست چه ترک آنرا گویند که کسی بر فعل قادر بود و آنرا مع القدرت بگذارد
و نکند و این کس در شهر اهل تقوی قادر نیست بر زنا چه زانیات دران شهر نیستند لکن عدم
زنا بسبب عجز از زنا بجائی ترک زنا اعتبار کرده شود و عزم بر عدم عود آنست که بالفعل او را التوقع
قدرت بود و او عزم ترک کند عزم ترک مستمر و آن اینجا موجود نیست لیکن درینجا او را عزم بر زنا
هم نیست پس این عدم عزم بر عود بجائی عزم بر عدم عود اعتبار کرده شود و این هر دو اعتبار وقتی
بکار آید که ندامت آن کس زانی بر زنا بجدی بود که اگر بالفعل او را اسباب زنا بهم مهیا شود و
سوی الله تعالی هیچ مانعی نبود او نفس را مقهور سازد و زنا نکند و همین قیاس ست زانی که نامرد شد
پس تائب شد و شارب خمر که بعد از افلاس چون بهاء خمر ندارد تائب شود و سارق و قاطع طریق
بعد از انکه جاه مانده شدند تائب شد و ناظر سوی حرام چون نابینا شد تائب شده و کاذب
و مغتاب بعد از گنگ شدن تائب شدند اینهمه کسان چون وقت توبه عاجز اند از گناه کردن
بعجز دائمی ابدی پس نزد بعضی توبه ایشان معتبر نیست و نزد بعضی کسیکه ندامتش تمام بود چنانچه
گذشت توبه او مقبول ست لیکن حکم بمقبولیت توبه او نمی کنند بلکه میگویند که امید ست که توبه او مقبول
گردد

گردد وفی شرح السنة عن عبد الله بن مسعود موقوفاً قال الندم توبة والتائب عن الذنب کمن لا

ذنب له پس ندامت را اصل توبه قرار داد پس گاهی ترک حقیقی وعزم بر عدم عود حقیقی یافته

نمی شود چنانچه در مثالات مذکوره معلوم شد پس باید که آنجا ندامت کافی بود چنانچه گذشت

ولیکن یک صورت باقیست وآن چنین عجزش ابدی نبود بلکه بغالب ظن امید قدرت بود

وعجز در معرض الزوال بود پس درینصورت شاید که توبه او باتفاق جائز ومقبول بود

دیگر بدانکه امام حسن بصری توبه را چهار رکن میگوید سه مذکوره وچهارم استغفار بلسان

اعنی طلب مغفرت بزبان چنانچه گفته والتوبة هی الندم علی الذنب الماضی وترکه فی الحال

والعزم علی عدم العود علیه فی الاستقبال والاستغفار باللسان صرح به فی غنیة الطالبین

لغوث الثقلین قدس سره ولیکن در تفسیر حسینی از امام حسن بصری خلاف این منقول است

پس معلوم شد که از امام حسن دو قول است وجمهور برانند که استغفار مسنون ومستحب است عند

توبه وندامه نه رکن توبه دیگر بدانکه توبه نصوح آنرا گویند که اثر اشکست نیاید وآن عزمش بر

عدم عود تا وقت موت بر ثبات وبرقرار ماند فی تنبیه الغافلین قال معاذ بن جبل یا رسول الله

ما التوبة النصوح قال ان یندم المذنب علی الذنب الذی اصابه فیعتذر الی الله ثم لا یعود الیه

والنصوح بفتح برابرست درویی تذکیر و تانیث یقال عسل نصوح ای خالص وقد یقال النصوح الصادق

او هو ماخوذ من النصاحة بمعنى الخياطة فالنصوح هو المخيط المفعول بمعنى المفعول كان صاحب التوبة

ينصح اي يخيط ما خرق ذنبه من وصله بالحفرة الصديقة بحيث لا يخرقه بعد ذلك والحاصل الثبات على التوبة

کذا قالوا و بعضی میگویند که توبه مطلقه را دو رکن ست یکی ندامت بر ماضی دوم ترک درحال مع قطع نظر از

استقبال یعنی از استقبال نه عزم بر عود بود و نه عزم بر عدم عود یعنی دلش از عزم مستقبل خالی بود و توبه نصوح

را سه رکن ست دو رکن مذکور شدند و سیوم عزم در وقت ندامت بر عدم عود در استقبال پس چون بعد از ان

باز گناه کند آن منافی توبه نصوح نیست چه در وقت توبه عزم او صادق بود که هرگز نه کند آن گناه را لبعد

از ان و اعتبار وقت توبه راست و ثابت ماندن بر ترک گناهان در مابعد توبه آن ورع و تقوی ست نه توبه

پس آنچه نزد جمهور تعریف توبه مطلقه بود نزد این بعض تعریف توبه نصوح ست و نزد جمهور ورع و تقوی از

گناه سابق بر توبه که از و تائب شده ست جزو توبه نصوح ست و نزد اینها بعض ورع و تقوی علاحده ست

و ملا حسین کاشفی واعظ در لب لباب مثنوی قول این بعض را اختیار نموده و در تفسیر خود اینقول را قول امام

حسن بصری گفته و در غنیة الطالبین گفته که هر که مغفرت خواهد و حال آنکه از گناه باز نمی ماند او بپروردگار خویش

استهزا میکند و در فتاوی برهنه این را حدیث گفته و نیز در غنیة الطالبین ست که لغزش واحد بعد توبه قبیح تر ست

از هفتاد

از هفتاد لغزش قبل ازان واینست قول یحیی بن معاذ رازی قدس سره حاصل این قول آنکه گناهان قبل

توبه ست مغفور میگردند وگناهان بعد توبه بزرگتر می شوند بسبب عهد شکنی چه توبه درحقیقت عهد بستن ست

بیت نقض میثاق وشکستن توبها ،، موجب لعنت بود در انتها ،، صدهزاران سرکش ان اندر دراگشت

از توبه شکستن خوک وقر ،، قوم یک چون عهد حق انداختند ،، جسم شان بوزینه ظاهر ساختند ،، اندرین

امت نشد مسخ بدن ،، لیک مسخ دل بود ای ذوفطن ۞ وآین قباحت توبه شکنی ست نه آنکه بعدازان

توبه مقبول نیست چه توبه مقبول ست بهرحال اگرچه صدبار توبه شکسته شود وعن ابی بکر الصدیق رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة رواه

الترمذی والبوداود ومراد از استغفار اینجا ندامت بردن با تضرع وزاری درحضرت باری که آن معنی توبه ست

نه استغفار مجرد لسانی که داب اهل نفاق ست دیگر بدانکه توبه از بعض گناهان بغیر بعض دیگر اختلاف ست

دروی چنانچه از زنا توبه کرد واز غیبت توبه نمیکند واز اخلاق ذمیمه توبه کرد واز ربا توبه نمیکند وهمچنین غیره

پس جماعتی برآنند که اینچنین توبه اورا هیچ سود نمیدهد وجماعتی دیگر می گویند که چون توبه معروف بارکان

وشرائط بود مقبول ست وآن بعض گناهان که از وتائب شده ست مغفور میشوند باین توبه ودر عقائد

نسفیه این را صحیح گفته ودر بعض کتب سلوک هوالمختار گفته ودرفتاوی برهنه گفته که این فائده نقصان

عقوبت دارد چه مردم را ببعض گناهان التزام و التذاذ زیاده می بود از بعضی دیگر پس توبه ازین بعض سهل

می شود از توبه از ان بعض پس این باعث بتوبه از بعض گناهان بجز بعض پس اعتبار است

که مقبول باشد و در عقائد نسفیه از شرح عقائد جلالی آورده که توبه موقت صحیح نیست

چنانچه توبه کند از گناه بقصد آنکه یکسال این گناه نخواهم کرد چه عزم بر عدم عود ابدیا

می باید در وقت توبه اکنون بدانکه ایمان یاس باجماع مقبول نیست قال الله تعالی

فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا همچنین توبه یاس از کافران باجماع مقبول نیست

و در توبه یاس مؤمنان اختلاف است اکثر برآنند که مقبول نیست و بعضی میگویند که مقبول است

وحجت اکثرین ظواهر نصوص است قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع

نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و بعض آیات چون محتضر عند النزع

ملائکه را معاینه کند و بعضی غیب شهادت شود و چون شرائط ساعت هویدا گردد و در تفسیر

بیضاوی گفته کالمحتضر ای کنفس المحتضر اذ صار الامر عیانا والایمان برهانی قوله لم تکن آمنت

من قبل صفت نفس است قوله او کسبت فی ایمانها خیرا عطف است بر آمنت پس معناه لا ینفع

نفسا ایمانها آمنت فی ذلک الیوم لم تکن آمنت من قبل او کسبت خیرا فی ذلک الیوم لم تکن کسبت

من قبل

من قبل فی ایمانها خیرا و درین آیت دلیل آن کس ست که عمل را اجزاء ایمان گویند ولکن
ملا عصام و ملا تفتازانی در حاشیه بیضاوی این استدلال را رد کرده اند که متصور نیست
کسب خیر در ایمان از کسیکه ایمان ندارد و عدم نفع ایمان مستلزم عدم اعتبار ایمان ست
و کسب خیر در ایمان مثبت اعتبار ایمان ست و ملا عصام گفته که احتمال ست که معنی این
آیت چنین باشد نفع ندهد نفسی را ایمان باعتبار ذات ایمان اگر نیاورده ست
ایمان پیش ازین و باعتبار کسب خیر اگر پیش ازین نکرده بود پس مراد از کسب خیر در عالت
نزع چون محتضر را ملائکه در نظر آید توبه از عصیان ست چه در آنوقت قدرت بر
کسب خیر سوای توبه نمیدارد و مراد از وعند ظهور اشراط ساعه عام ست مر توبه نیز شامل
ست قال الله تعالی ولیست التوبة علی الله للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت
قال انی تبت الآن پس معلوم شد که توبه محتضر مقبول نیست بظهور غیب و مع ذلک ترک
در حال و عزم بر عدم عود در استقبال هم متصور نیست و هو معنی قوله صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله یقبل توبة عبده مالم یغرغر ای مالم یحضره الموت کذا فی تفسیر بیضاوی و عن صفوان
بن عسال قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان الله تعالی جعل فی

في المغرب بابا عرضه مسيرة سبعين عاما للتوبة لا يغلق ما لم تطلع الشمس من قبله وذلك قول

الله تعالى يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في

ايمانها خيرا رواه الترمذي وابن ماجة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم ثلث اذا خرجن لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها

خيرا طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الارض رواه مسلم وعنه رض قال قال رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بادروا بالاعمال ستا الدخان والدجال ودابة

الارض وطلوع الشمس من مغربها وامر العامة وخويصة احدكم رواه مسلم وامر العامة الفتنة

العامة وخويصة احدكم حضور الموت قال الطيبي وطلوع شمس از جانب مغرب ودابة الارض

هردو در یکروز یا در دو روز پس یکدیگر بظهور آیند وباقی اشراط ساعت بعد ازان ظاهر شوند

کذا في حديث صحيح مسلم لهذا است باب توبه نزد ویست وحجت ایشان که میگویند که توبه

مومن عند حضور موت چون فرشتگان بیند وعند ظهور علامات قیامت وبعد ازان مقبول است

ومراد از عدم قبول توبه درین مواطن توبه کفارست نه توبه مومنان بنظر نمایده ودر حاشیه

مدارک از شرح امالی آورده که این قول علما بالغ ست شاید که ایشان را حجتی رسیده باشد چه

بر تعالی

قیاس را درین باب دخلی نیست والله اعلم و در فتاوی برهنه قبول توبه موقت عند

طلوع شمس من مغربها و بعد ذلک ذکر کرده و توبه محتضر مومن ذکر نکرده و در عقائد سینه قبول

وصحت توبه محتضر ذکر کرده و باقی بیان نکرده و دیگر بدانکه عصیانات بغیر توبه مغفور شوند

یا نه شوند پس در کبائر سوائی شرک اختلاف ست و شرک معاف نمیگردد بغیر توبه و بیزاری

ازو و درین هیچ اختلافی نیست قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون

ذلک لمن یشاء اما آنچه در مسند امام احمد وارد ست عن ثوبان قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول ما احب لي الدنیا بهذه الآیة قل یا عبادی

الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا فقال رجل فمن

اشرک فسکت النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ثم قال الا ومن اشرک ثلث

مرات رواه احمد شراح میگویند که مشرک را نه بخشند مگر بتوبه فقوله الا ومن اشرک ای بشرط

التوبة و دخوله في الاسلام اما صغائر بسبب حسنات بخشیده مي شوند باتفاق اهل سنت

وجماعت قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیآت اما کبائر سوائی شرک و سوائی

حقوق الله تعالی وحقوق العباد مختلف فیه اند پس معتزله میگویند که سوائی توبه مغفرت

کبائر جائز نیست و واجب ست بر الله تعالی عذاب مرتکب کبیره و اهل سنت و جماعت

عفو از کبیره بغیر توبه جائز دارند لقوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء اما سخن در آنست

که الله تعالی عفو از کبائر بغیر توبه وعده کرده ست یا نه پس درین نیز اختلاف ست پس

جماعتی بر ظواهر نصوص رفته اند و گویند که حق سبحانه و تعالی وعده کرده ست بمغفرت

کبائر بغیر شرط توبه ولیکن بشرط موت بر ایمان و در وعده حق خلاف نیست ان الله لا یخلف

المیعاد قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در تفسیر مدارک و تفسیر بیضاوی و تفسیر

آورده اند و تقیید بالتوبة خلاف الظاهر و احادیث نیز گواه اند بر مغفرت کبائر مومنین

بغیر شرط توبه بر طریق وعده نه بر طریق مشیت چه وعده دیگر ست که در آن خلاف نیست

ان الله لا یخلف المیعاد و خلاف وعده کذب ست و آن بر خداوند تعالی جائز نیست و

خلاف وعید لطف و رحمت ست و آن جائز ست عند بعض المحققین من اهل السنة و مشیت

وعده نیست چنانچه در دیگر آیت فرموده و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و عن ابن عباس ابن مردویه

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انی

قد غفرت لهم ما خلا المظالم فانی آخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت للمظلوم

من

من الجنة وغفرت للظالم فلم يجب عشية فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجيب

الى ماسال قال اي الراوي فضحك رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت وامي ان هذه لساعة ماكنت تضحك فيها فما

الذي اضحكك اضحك الله سنك قال ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عزوجل قد

استجاب دعائي وغفر لامتي اخذ التراب فجعل يحثو على راسه ويدعو بالويل والثبور

فاضحكني مارأيت من جزعه رواه ابن ماجة وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور

نحوه وعن ابن عباس رضـ عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال قال الله

تعالى من علم اني ذو قدرة على مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالي مالم يشرك بي شيئا رواه

في شرح السنة وفي الحديث القدسي يا ابن آدم انك لو لقيتني بقراب الارض خطايا ثم

لقيتني لاتشرك بي شيئا لاتيتك بقرابها مغفرة رواه الترمذي عن انس ورواه احمد والدارمي

عن ابي ذر والقراب بالكسر والضم المقدار والعدد وعن ابي ذر رضـ قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من لقي الله تعالى لايعدل به شيئا في الدنيا ثم كان عليه مثل

جبال ذنوب غفر الله له رواه البيهقي في كتاب البعث والنشور قوله لايعدل اي لايشرك

وعن معاذ قال كنت ردف النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمار ليس
بيني وبينه الا مؤخرة الرجل فقال يا معاذ هل تدري ما حق الله على عباده وما حق العباد
على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا
وحق العباد على الله ان لا يعذب من لا يشرك به شيئا فقلت يا رسول الله افلا ابشر الناس
قال لا تبشرهم فيتكلوا متفق عليه واحاديث ازين قبيله ديگر نيز وارد شده اند واحاديث كه
در فضائل بعضي اعمال بعنوان عموم مغفرت در رو يافته اند وبصحت رسيده اند احاطه
آنها در كتاب تجلية القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشيخ نور الدين محمد قدس سره وارد است
وآن كتاب مشتمل ست بر چند ابواب مثلا باب من جاء في حقه غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر
او ما تقدم من ذنبه من غير ذكر ما تاخر باب من جاء في حقه خرج من ذنبه كيوم ولدته امه
باب من جاء في حقه غفر الله له باب من جاء في حقه غفر الله ذنوبه وان كان مثل زبد البحر
او اكثر مثل زبد البحر وهمچنين چند ابواب آورده ست ودر هر بابي آنچه بصحت رسيده ست
عند ائمه محدثين آنرا ايراد نموده وآنچه قصاص ووعاظ آورده اند در كتب ايشان از
فضائل اعمال ونزد ائمه محدثين ثابت نشده ست آنرا ذكر كرده وبايد دانست كه آفات دنياوي

الراض

امراض وبلایا وزلازل هم سبب تکفیر ذنوب می گردد واحادیث درین باب هم بسیار وارد

شده اند اکنون حجه آن جماعت شنو که می گویند که صغائر بسبب صالحات بخشیده می شوند کما

قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات چنانچه فریق اول میگویند واما کبائر سوای حقوق العباد

وسوای شرک بغیر توبه جائز ست مغفرت آنها بفضل الهی وحق سبحانه وتعالی بمغفرت کبائر بغیر

توبه وعده نکرده ست ولیکن بمغفرت آنها مومنین را امیدوار کرده ست بقوله قل یا عبادی الذین

اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله والقنوط کفر والامن من خوف الله کفر والایمان بین

الخوف والرجا کما ورد فی الحدیث بدانکه فرق میان قنوط ویاس آنست که قنوط بمعنی عدم

اعتماد ست بر وعده مع استحقاق ومقابلش رجا ست ویاس بمعنی عدم اعتماد ست بسبب

عدم وعده مع عدم استحقاق ومقابلش طمع وغرور ست پس حق سبحانه وتعالی فرموده لا تقنطوا

من رحمة الله ای مع استحقاقها بالتوبة والطاعة ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای ذنوب

التائبین بقرینة النهی عن القنوط مع استحقاق الرحمة لانه تعالی وعد بالمغفرة للتائبین و

انی لغفار لمن تاب وانه کان للاوابین غفورا وتمنی مغفرت مع ارتکاب معصیت بغیر توبه

غرور وحمق ست وامن ست از مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون واین تمنی چون تمنی

حیوۃ ست مع تناول سم کذا فی التفسیر مختصر التبیان و رجا آنست کہ کسی تخم در زمین کارد

وامیدوار ماند کہ حق سبحانہ وتعالی بکرم خود باران رحمت بفرستد واین زراعت را از آفات

نگاہدارد تا بر دہد ومقابلش قنوط ست وطمع وغرور وحمق آنست کہ بغیر کاشتن تخم در زمین

این آرزو برد کہ زراعت از خود پیدا شود وبر دہد کذا فی تنبیہ الغافلین ومقابلش یاس است

وازین غرور حق سبحانہ وتعالی نہی فرمودہ فلا تغرنکم الحیوۃ الدنیا ولا یغرنکم باللہ الغرور ونیز

در قراءۃ ابن عباس وابن مسعود ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا لمن یشاء من عبادہ وارد است

کذا فی شرح المشکوۃ للطیبی او للمظہر واجماع اہل سنت وجماعت بر آنست کہ کتاب وسوال

میزان وحساب حق ست وہر چہار علی حدہ ست علی صرح بہ التفتازانی فی شرح العقائد النسفیۃ

قال اللہ تعالی فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذرۃ شرا یرہ وآنچہ ذکر کردہ شد از احادیث

از مغفرت ذنوب بلا تیر تو بہ مراد ازان مغفرۃ ذنوب صغائر ست وآن وعدہ حق ست ولیکن چون

گناہ را گناہ پندارد واندر الا کافر گردد نعوذ باللہ من ذلک ومغفرت کبائر در مشیت اوست و

نیز جائز ست عقاب بر صغیرہ وعفو از کبیرہ چنانچہ در علم کلام ثابت ست وحدیث عباس بن مرداس

کہ بالا گذشت نزد اکثر محدثین ثابت نیست علی ما صرح بہ فی تجلیۃ القلوب ونزد بعض ثابت ست و

انتہی

بر تقدیر ثبوت پس بعضی گویند که در حق حجاج ست و بر تقدیر عموم امت پس این حدیث از آحا
ست و آن علم قطعی نمی بخشد علی ما صرحوا به فی علم الکلام والاصول و در حدیث صلوة تسبیح از جهه
مغفرت صغائر و کبائر مذکور ست ولیکن آن هم از آحاد ست و شیخ ابن جوزی موضوع گفته
ست و سائر احادیث مغفرت که بالا مذکور شده‌اند که طرق آنها هم آحاد اند پس آنها از نصوص
قاطعه که در حق عصاة از کتاب و حساب و سوال و میزان وارد شده اند معارض نیست چه تعارض
در تساوی یا قوت متعارضین صورت پس طریق در ترجیح گرفتن واجب ست و غرور از طریق
شیطانی ست و خلاصه تحقیق محققین درین باب اینست که اگر حق سبحانه و تعالی عمل و انصاف
کند در حق بندگان خود هیچکس نجات نیابد از عذاب دوزخ مگر معصومان و کسانیکه ایشان را
از شفاعت معصومان قبل از حساب یا بعد از آن پیش از عذاب حظی عظیم خواهد رسید اما آنچه در
حدیث صحیحین آمده لن ینجی احدا منکم عمله قالوا ولا انت یا رسول الله قال ولا انا الا ان یتغمدنی
الله منه برحمة و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده لا یدخل احدا منکم عمله الجنة ولا یجیره من النار
و لا انا الا برحمة الله عدم استغناء خود از رحمت حق اظهار نموده اند و هضم نفس کرده اند و الا معصومان
حق را خوف عذاب نیست و اگر بحکم رحمت تکیه کرده بکفار هم طمع دارند بدخول جنت و عفو الی غیر ذلک

لو يعلم

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع

بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد متفق عليه وشفاعت ده

قسمست شش قسم ازان ده خاص است بآن حضرت وتفصيل آن در كتب حديث است ديگر بدانكه توبه

بر فور واجب است نه بر تراخي چه امر بدان غير موقت است قال الله تعالى وانيبوا الى ربكم الاية

وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون الاية يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا وتاخير توبه

گاهي بسبب استخفاف گناه مي باشد وآن كفر است بالاتفاق صرح به في شرح العقائد النسفية والعقائد

السنية وتكميل الايمان والفتاوى البزازية وغيرها ومي فرمايند علماء الدين ومشايخ راه يقين كه اكثر

مسلمين كه مسلوب الايمان مي شوند اعاذنا الله منه بشوم حقير پنداشتن گناه است واكثر مسلمين بقصور

مسلمين اند ودر حقيقت كافرين نعوذ بالله منه بدين سبب وشيطان كه عند النزع فريب داده سلب

ايمان مي كند هم بدين سبب چه بشوم استحقار معاصي در علم حق بر دختم كفر مي شود نعوذ بالله منه پس عند

نزعش شيطان بر و دستگاه مي يابد تا كفر او صريح و واضح گردد بر فرشتگان انما الاعمال بالخواتيم

ومثالش در فتاوى برهنه گفته چنانچه لغو ودروغ گويد وغيبت كند وحومت راز او ديد ودر دل

ترسي و پشيماني نيارد و بباك يكه ايمان بر باد داده اند نعوذ بالله منه وايشان را از ان خبر نه

دارند

ونیز گفته که توبه علی الفور واجب ست وتسویف حرام ست فی الحدیث اکثر صیاح اهل

النار من التسویف دیگر بدانکه عند اهل سنت وجماعت بنده بگناه کردن از ایمان بیرون نمی

اید ومعتزله وخوارج می گویند که مؤمن بگناه از ایمان خارج میگردد ولیکن باستحلال معصیت

وباستحقار آن نزد همه کافر میگردد واکثر مردم از ایجاب کفر باستحقار معصیت غافل اند واستحقار

معصیت از اکثر مؤمنین بوجود می آید بیت بیرون زگور لاف کرامت چه میزنی ،، ایمان اگر

بگور بری صد کرامت ست ،، عن عبد الله بن مسعود رضی قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت

جبل یخاف ان یقع علیه وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه فقال به هکذا ای بیده فذبه

ای طرده عنه الحدیث رواه البخاری موقوفا وعن انس رضی قال انکم لتعملون اعمالا هی ادق فی

اعینکم من الشعر کنا نعدها علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من الموبقات

یعنی المهلکات رواه البخاری وعن عائشة رضی ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال یا عائشة ایاک ومحقرات الذنوب فان لها طالبا رواه ابن ماجة ودر شرح عقائد نسفیه تحت

قول الماتن ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء من الصغائر والکبائر آورده که بعضی اشاعره گمان می

برند که خلف در وعید کرم ست پس جائز ست من الله خلف او ومحققان برخلاف وی اند چراکه

مر علی انفه

در خلف وعید تبدیل قول ست و آن جائز نیست قال الله تعالی ما یبدل القول لدیّ و این نفی

عفو نمیگردد چه مغفور از عمومات وعید مستثناست اکنون بدان ایها الطالب صادق که طالب را باید

که چون او توفیق توبه یابد غسل کند و جامه پاک بپوشد و در خلوت رود و دوگانه نماز نفل بگذارد

نه بر سجاده چه در خاک فروتنی زیاده ست بعده سجده کند و بحضور دل مع عجز و الحاح هر صغیره و کبیره را

یاد کرده مغفرت خواهد و توبه کند هر چند یاد دارد بعد ازان علی الاجمال توبه کند از دانسته و نادانسته

از صغائر و کبائر کذا فی غنیة الطالبین لمحی الدین الشیخ عبد القادر جیلانی و همچنین در فتاوی برهنه

و مکتوبات منیریه آورده ولیکن درین هر دو بجائی دوگانه نفل چهار رکعت نماز گفته اند و اول مطابق

حدیث ست فی غنیة الطالبین عن علی کرم الله وجهه قال سمعت ابا بکر و هو یقول قال رسول الله صلی

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلی رکعتین واستغفر الله من ذنبه الا

کان حقا علی الله ان یغفر له لانه تعالی یقول ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما

انتهی و در حصن حصین برمز اربع حسان از صحاح ستة و ابن حبان و ابن سنی آورده ما من رجل یذنب ذنبا

ثم یقوم فیتطهر فیتوضأ ثم یصلی رکعتین ثم یستغفر الله الذنب الا غفر الله له الذنب و در مشکوة بروایت

الترمذی و ابن ماجة لفظ یصلی آورده و رکعتین ذکر نکرده پس چون نزد ابی حنیفه نماز که ما داز نوافل

اوز و تر

روز و شب چهار رکعت سنت و بهتر است نزد وی چهار رکعت بیک سلام پس بنابران در مکتوبات

منیریه و فتاوی برهنه بچهار رکعت حکم کرده و بآید که در وقت توبه ملامت کند نفس خود را و اهوال

قیامت و سختیهای آن یاد آورده گریه کند اگر گریه اش نیاید بتکلف بگرید چه این هم مفیدست

وعن عبد الله بن مسعود رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم مامن عبد مؤمن

یخرج من عینیه دموع وان کانت مثل راس الذباب من خشیة الله ثم یصیب شیئا من حر وجهه الا

حرمه الله علی النار رواه ابن ماجه وحر بضم حیم ظاهر وجه ای ثم یصیب دمع من عینیه الی شیئ

من ظاهر وجهه وقال فی باب الجهاد فی حدیث ابی هریرة بروایة الترمذی والنسائی لایلج النار من بکی

من خشیة الله حتی یعود اللبن فی الضرع الی آخر الحدیث ودر حدیث صحیحین درهفت کس یکی آنست

رادر روز قیامت ظل الله باشد یعنی در پناه حق باشند وقیل مراد از ظل الله سایه عرش است یکی گریه

کننده از خشیة الله آمده ودر غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که بحسب هر سیئه تمامل آن از

حسنه بجا آرد از جهت کفاره تا بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات همه سیئاتش بالکل محو شوند چنانچه بکفیر

شرب خمر بتصدق شراب شیرین حلال چون شیر و شهد و تکفیر سماع ملاهی بسماع قرآن واحادیث رسول

وحکایات صالحین وتکفیر قعود جنب در مسجد باعتکاف ست دروی وتکفیر مس محدث مصحف مجید را

بکثرت تلاوت قرآن و اکرام مصحف است و تکفیر قتل نفس بغیر حق تحریر رقبه است و تکفیر ایذاء مردم احسان

بایشان است و دعاء بخیر برای ایشان و تکفیر طعنه و عتاب و نمیمه بمدح و ثناء است پیش ایشان

مگر چون اهل بدعت نباشند که مدح ایشان جائز نیست چنانچه خواهید آمد ان شاء الله تعالی وعنده فی

العلم باید که تفاوت در همه مثالات که در آن ذکر کرده و گفته که تکفیر عقوق و معصیت باعتکاف و صدقه

از غضب کفارت شود فی الحدیث اتبع السیئة الحسنة تمحها و در مکتوبات نبشته فرموده که بدرگاه

پروردگار خود اعتذار کند و گوید الهی بنده گریخته بدرگاه آمده از وی عفو کن که گنهگار رسیده

رحمت تو ست یا غفار و در باقی عمر او را از کار بد نگهدار و این دعا بخواند یا مجلّی عظائم الامور یا

منتهی همة المؤمنین یا من اذا اراد امرا فانما یقول له کن فیکون احاطت بنا ذنوبنا فتب علینا

انک انت التواب الرحیم یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا یغلطه السائل یا من لا یبرمه الحاح

الملحین اذقنا برد عفوک و حلاوة رحمتک انک علی کل شیئ قدیر انتهی حاصله و در استغفار فوائد

فوائد بسیار فی الحدیث من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا و من کل هم فرجا و رزقه من

حیث لا یحتسب رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة و فی الحدیث طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا

کثیرا رواه ابن ماجة والنسائی و در غنیة گفته که صحت توبه چهار علامت شناخته شود یکی حفظ

زبان

زبان از کذب و غیبت و فضول دوم خلو قلب از حسد و عداوت بکسی سیوم مفارقت از صحبت بدکاران چهارم استعداد برای موت و اجتهاد در طاعات و استغفار بر معصیتها درست شدن توبه را چهار نشانه معلوم کرده می شود اول انقطاع از مجالس اہل غفلت و ابتلاء و مخالطة الصالحین ثانی انقطاع از ہر معصیت و اقبال بر جمیع طاعات ثالث ذہاب محبت دنیا و متاع آن از دل و ثبوت تفکر آخرت و موت در دل رابع فراغ خاطر وی از تردد رزق چه روزی دهنده حاضر و ناظر ست و ہر که در وی این چہار صفت یافته شود او از توابین متطہرین ست که در حق ایشان وارد ست ان اللہ یحب التوابین ویحب المتطہرین و در مکتوب سیوم از مکتوبات منیریه آورده که ای طالب چون توبه بشکنی در حال باز توبه کن ہمچنین دوم بار و سیوم بار تا صد بار تا ہزار بار تا ہزاران بار ہر بار که باتباع شیطان در بلا می افتی در حال ببارگاه ذی الجلال رجوع کن که چون در معاصی چست و چالاک میشوی باری در توبه ہم چست و چالاک شو چون در کار گناه عاجز نیستی بار در کار توبه عاجز مشو و حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه عاجز نیست اگر تو ہزاران بار توبه بشکنی و ہر بار باز رجوع کنی حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه تو عاجز نیاید او قدرت کامل می دارد اگر ترا بفریبد نفس مکاره تو و گوید ترا که ازین توبه چه سود که تو باز می شکنی

توبه را جواب ده که ای نفس کافر شاید که پیش از گناه بمیری پس این توبه سود بخش خواهد شد که گناه

گناه سابق را محو خواهد ساخت انتهی بزرگی گناه کرد و شرمنده گشت که چگونه در بارگاه لاابالی

وی یا روی آرم چه عهد شکنی کردم فی الحال از غیب شنید بیت. باز آ باز آ در راه ما باز آ ،، گر شوی

طالب درگاه ما باز آ ،، چونکه لا تقنطوا از ما تو داری یاد ،، سارحت گر بیائی شاه ما باز آ ،، و در

مکتوبات منیره است که یکی توبه شکست و در دل تفکر کرد که اگر بدین بیحیائی و بدخلقی در حضرت صمدیت

روی آرم حال چگونه خواهد شد هاتفی آواز داد اطعتنا فشکرناک ثم ترکتنا فامهلناک فان عدت

الینا قبلناک و در حدیث صحیحین آمده ان عبدا اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره لی فقال الینا

ربه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب

اذنبت ذنبا فاغفره لی فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله

ثم اذنب ذنبا قال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت

لعبدی فلیفعل ما شاء متفق علیه والله اعلم بالصواب فصل هفتم در بیان توبه از حقوق الله و از حقوق

عباد و هر یک ازین دو بر دو نوع است جانی و مالی و توبه مالی در حقوق عباد عبارت است از رد المظالم

و این همه انواع توبه عملی است بدان ای طالب صادق که اگر تارک فرضی از فرائض الله تعالی باشد ازا

از

ترک کرده بود پس اگر عمداً باختیار خود بغیر عذر شرعی ضایع کرده ست بر وی دو چیز لازم می گردد یکی توبه

بر ظلم نفس خود که در تضییع آن بعمد واختیار بی عذر شرعی ظلم ست بر نفس وی چنانچه نصوص بدان

ناطقه اند پس توبه از آن ندامت ست بر تضییع آن و ترک تضییع آن در حال و عزم بر عدم عود در تضییع آن

در استقبال دوم قضاء آن اگر توبه کرد و قضای آن نکرد از و باشی بر نیاید مگر آنکه تخفیف و بال حاصل

گردد و اگر قضای آن کرد و توبه نکرد و بال عدم توبه و گستاخی تضییع بر و باقی ماند و اگر بعمد ترک نکرده آن

چنانچه بسبب فراموشی یا خواب یا بیهوشی یا جنون یا مستی مباح از و فوت شده ست یا بی اختیار

از و فوت شده ست اعنی باکراه و یا بعذری دیگر از عذرهای شرعی از و فوت شده بود درینها همه

صورتها بر و قضا ست فقط و توبه او همین قضاء ست و بس و واجبات چون فرائض اند درین حکم

و اگر واجبی و فرضی که عوض ندارد چون نماز عید و سکوت عند خطبه و نماز جنازه و امثال آن ضایع

نموده ست دران توبه کافیست چون قضاء ندارد اگر نماز بکراهت تحریمه ادا کرده ست بسبب ترک

واجبی از واجبات نماز اعاده آن واجب ست مادامکه وقت باقیست و بعد از وقت نیز چه

ادا بکراهت بهترست از قضاء بی کراهت واین مذهب ماست و در مذهب امام احمد بن حنبل

بعد از وقت هم قضا باید کرد صرح به غوث الثقلین از امام وی احمد بن حنبل در غنية الطالبين

و در مذهب ما قضاء سنن موکدات بعد الوقت سوای سنت فجر نیامده ست و در قضاء فجر هم تفصیل

در کتب فقه و در مذهب شافعیه و حنبلیه سنن مؤکدات را بعد الوقت هم قضا باید کرد و غوث الثقلین

در غنیة الطالبین گفته چون از قضاء فرائض فارغ شود شروع کند در قضاء سنن مؤکدات پس معلوم شد که

که در مذهب امام احمد سنن را در قضاء تابع فرائض نمی دارند بلکه علی احده قضاء می کنند و حضرت غوث

الثقلین حنبلی المذهب اند و مذهب امام شافعی را در قضاء سنن شیخ عبد الحق در شرح مشکوة ذکر کرده است

دیگر بدانکه حج را قضاء نیست و جمیع عمر وقت اوست ولیکن بتاخیر آثم گردد چون عذری نباشد چه فرضیت

حج بر فور ست وهو الاصح والمختار کذا فی البرجندی وغیرها چه حیاتی در سال آینده مشکوک ست پس تاخیر حج بنابر اعتماد

بر بقاء عمر در سال قابل که مشکوک الوجود ست گناه ست پس اگر یک سال یا دو سال یا زیاده ازان بعد فرضیت

حج بغیر عذر تاخیر نمود بعد ازان حج کرد باید که از گناه تاخیر اعتذار و استغفار کند اینست مذهب امام ابی حنیفه

وابی یوسف رح که تاخیر گناه ست و امام محمد و امام شافعی رح می گویند که در تاخیر گناهی نیست ولیکن چون

چندان تاخیر کرد که موت بوی رسید و حج فوت شد آثم گشت بالاجماع وعن ابی امامة رضی قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات

ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا رواه الدارمی اگر تارک حج مال اندک دارد که همه حقوق را

کفایت

کفایت نمي تواند کرد پس حقوق العباد مقدم باید داشت پس اول دین قوي ادا باید کرد

پس متوسط پس ضعیف و امام ابوحنیفه دین را سه قسم کرده یکي قوي وآن بدل قرض

ومال تجارت ست دوم متوسط وآن بدل مالي که برائے تجارت نبود چون ثمن ثیاب

بذله وعبید خدمت ودار سکنیٰ سیوم ضعیف وآن بدل غیر مال ست چون مهر ووصیت

وبدل خلع وصلح از دم عمد ودیت وبدل کتابت کذا في الاشباه والنظائر وشرحه

للحموي ومغصوب ومسروق بر همه مقدم ست پس اگر مالش از حقوق عباد افزون ماند

شروع کند در اداء حقوق الله پس زکوة دهد بعد ازان کفارات وفدیات واضحیه

وفطره ونذرها پس ادا کند هرچه الفیاء او تواند بود ازان پس باید که همه حقوق الله تعالی را

از وقت بلوغ تا زمان توبه یاد کرده ادا کند وآنچه قبل از بلوغ نزد بعضي فرض میگردد

چنانچه زکوة بر صبي عاقل نزد شافعي فرض ست آنرا نیز وقت توبه ادا نماید تا باجماع

از وبال حقوق الله بیرون آید واین احتیاط ست وهر حق را از حقوق الله تعالی که

بتقصیر خود بغیر عذر از وقت آن تاخیر کرده ست پس وقت توبه آنرا قضا کند و توبه

کند واستغفار بخواند تا از وبال گناه تقصیرش برآید والا توبه او بهمین قضاء حقوق وبس

وچون حقوق الله تعالی مالیست ووقت توبه او مفلس گشت باید که شب وروز بکوشد در تحصیل

مال تا اداء کند او حقوق الله تعالی را واگر قدرت اکتساب ندارد پس شب وروز در ندامت و

استغفار کوشد امیدست که غفار الذنوب از وی عفو وتجاوز کند اگر پیر فانی بر صوم قادر

نیست واستطاعت فدیه هم ندارد و یا کسی بنذر صیام عمر همه بر خود لازم کرده است پس از صوم عاجز آمده

مفلس گشت این هردو را توبه واستغفار کافیست باز اگر بمال برسیده اند فدیه دهند هر چند ایفاء

آن فدیات از آن مال می توانند بود بدهند مگر چون خود محتاج تر باشند بدان مال از دیگران

ودر مجموع خوانی عبارات از فتاوی کبیری آورده چون صیام عمر بنذر بر خود لازم ابدی کرد پس بر

صیام قدرتش نماند وعاجز گشت واستطاعت فدیه هم ندارد پس هر روز از برای کفارت روزه دارد

وشب وروز باستغفار مشغول ماند انتهی حاصل وحقوق العباد مقدم است بر حقوق الله تعالی درین

حدود

باب کما صرح به الفقهاء فی علم الفرائض اگر بر تائب حدود الله باشند چون حد زنا وتعزیر شرب خمر وحد

قطع طریق وقطع ید در سرقه ومانند آن آنها را پیش مردم ظاهر نکند وهتک ستر خود نکند وعیوب خود

پیش قاضی اظهار نکند بلکه بتضرع وزاری در حضرت باری زبان طلب مغفرت با حسرت وندامت

برکشاید امید واثق است که حق سبحانه وتعالی از وی معاف فرماید واظهار حدود الله پیش مردم

در صحت توبه شرط نیست و توبه او بجز اظهار آنها صحیح است صرح به الشیخ محی الدین غوث

الثقلین عبد القادر جیلانی قدس سره در غنیة الطالبین و اگر عیب خود پیش قاضی

ظاهر ساخت پس بر قاضی لازم است اقامت حدود الله بروی و قاضی را معاف کردن

حدود از محدود بعد از ثبوت نمی رسد چه او در حدود الله ولایت اسقاط ندارد قال الله تعالی

ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر اگر تائب بعد

بعد از اثبات حد بر خود ابا کند از اقامت آن بروی قاضی را لازم است اقامت آن

بروی فی غنیة الطالبین قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی بشیئ

من هذه القاذورات فلیستتر بستر الله تعالی ولا یبدی لنا صفحته فان من ابدی لنا صفحته

اقمنا حدود الله علیه فان خالف ما قلناه ورفع امره الی الوالی فاقام علیه الحد وقع موقعه

صحت توبته وتکون مقبولة عند الله تعالی وبرئ من عهدة ذنبه وتطهر من اثمه والطهرة انتهی

صفحه کرانه هر چیز و مراد اینجا خفی از ذنوب است ای من اظهر لنا ذنبه الخفی فی المشکوة

عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال تعافوا الحدود فیما بینکم فما بلغنی من حد فقد وجب رواه ابو داود

[illegible]

والله اعلم پس از این حدیث معلوم شد که چون حدود را بایکدیگر معاف کنند و پوشیده نمایند ایشان را می رسد

معاف کنانیدن و پوشیدن ستر یکدیگر ولیکن چون بوالی مرفوع ساختند والی را نمی رسد که معاف کند از وچیزیکه

گذشت قوله فقد وجب ای فقد وجب علیّ ان اُقیم الحدّ علیه بعد ان بلغنی خبره کذا فی شرح عبد الحق وکذا

فی مجمع البحار فی مادة عفو ومتعلق این حدیث در حق ماعز بن مالک اسلمی وارد است که با کنیزک هزال بن نعیم

زنا کرده بود وهزال ماعز را بر کنیزک خود گرفت واسم کنیزک فاطمه بود پس ماعز را هزال بسوی آنحضرت فرستاد

تا چهار بار اقرار کرد بر نفس خود بزنا پیش آنحضرت پس او را رجم کردند وآنحضرت هزال را فرمود لو سترته

بثوبک کان خیرا لک رواه ابوداود وقیل کنیزک دیگر بود وماعز بن مالک یتیم بود وهزال بن نعیم او را پرورده بود

وتمام قصه او در شروح احادیث است ونعیم بن هزال حدیث ماعز بن مالک ذکر میکند از پدر خود هزال بن نعیم

ونیز آنحضرت در حق ماعز فرمودند چون خبر کردند که ماعز عند رجم او میگریخت چون الم ضرب می یافت هلا ترکتموه

لعله ان یتوب فیتوب الله علیه رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه اما آنچه در حدیث عائشة آمده ان

النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال اَقیلوا ذوی الهیئات ای الخصائل الحمیدة عثراتهم الا الحدود

رواه ابوداود این خطاب بائمه است نه بعامه کذا قال الشیخ چون قوله اقیلوا الی آخره ای اترکوا التادیب

والمواخذة عن عثرات اصحاب الحمیدة الا الحدود لله تعالی فانها لا تترک اصلا یا اهل الولایة کذا قال الشیخ

پس این امر خاص است باهل آن از ائمه کرام ایشان و ولاة آن امراند و حضرت غوث

الثقلین در غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که خود را باظهار حدود الله که بروست

فضیحت نکند بلکه بپوشد و از خداوند تعالی مغفرت خواهد و بانواع مجاهدات مشغول

گردد چون صیام النهار و قیام اللیل والاکتفاء بقلیل از مباح و ترک لذات و تورع و قراءة

القرآن وکثرة الصلوة والتسبیح وغیر ذلک انتهی اکنون بیان حقوق العباد بشنو در بیان

این نوع حقوق صعب تر است از وبال حقوق الله تعالی صرح به فی مکتوبات المنیریة وغیرها

پس هر حقی از حقوق العباد که بتقصیر خود ضائع کرده است آنجا دو چیز لازم می آید یکی

قضاء حقوق دویم توبه و استغفار چه آن تقصیر عبارت از ارتکاب مناهی است پس آن

حق الله است مثلا اخذ مال برشوت و غصب و سرقه و بیع بغبن فاحش و ربا و خداع

و مثلا استحقار مسلم و ایذاء او بغیر موجب شرعی پس درین هر دو صورت یکی حق عبد است

دوم حق الله که ارتکاب مناهی است پس توبه و استغفار مع اداء حقوق العباد لازم میگردد

واگر بغیر تقصیر بود پس اداء الحقوق کند وبس و هیچ حاجت نیست بتوبه و استغفار

پس استقراض بنیت اداء حاجت و بیع و شراء بوجه شرعی و امثال ذلک همه جائز است

منهی نیست پس آنجا بعد اداء حقوق حاجت نیست بتوبه واستغفار بدانکه حقوق العباد دو

نوعست نوعی مالیست ونوعی غیر مالیست ومالی اگر بتقصیر وی وعدم اجتناب وی از منهیات

بود پس اداکردن آن عبارت از رد المظالم است وآن جمع مظلمة بکسر میم است واین بمعنی مغصوب

وبمعنی آنکه ظلم بر وآمده پس اگر آن مال عینی است وموجود بود بعینه رد کند بر مالک وی واگر موجود

نبود قیمتش دهد واگر آن مال مثلی بود وموجود بود بعینه رد کند والا مثلش دهد واگر بوجه

شرعی گرفته است آنرا هم بوجه شرعی ادا نماید واگر بروی نفقات اهل خانه وی واقرباء وی

باشد آنرا هم اداکند والا ظلم کرده باشد بر ایشان واگر صاحب حق را حق وی نرسانید تا آنکه

صاحب حق بمرد پس بوارثان وی برساند واگر وارث ندارد ویا وارث وی معلوم نبود که هست

یا نیست یا کدام جا است یا آن صاحب حق دور است که آنجا آن مال رسانیدن نمی تواند

ویا خبر او منقطع شد که مرده است یا زنده ووارث وی معلوم نبود پس درین همه صورت

آن مال را بدست قاضی متدین بسپرد واگر قاضی متدین نیابد پس تصدق کند باین نیت

که اگر او را ویا وارث وی را دریابد بدهد وآن تصدق از وی در عمل نامه وی نوشته شود

کذا فی شرح الحموی علی الاشباه والنظائر وکذا فی العقائد السنیة ودر مکتوبات منیریه گفته

تصدق

تصدق کند یا بمصالح مسلمین صرف نماید و در غنیة الطالبین گفته که رد دانق از حرام افضل است

عند الله تعالی از شش صد حج مبرور و قیل از هفتاد حج مقبول و ابن مبارک فرموده که رد

یک فلس افضل است از تصدق صد فلس و صلوة رضاء الخصماء عند الیسر والوسع هیچ

سودی نه دهد صرح به الحموی وغیره وصرح به فی فتاوی البرهنة ناقلا عن الخلاصة والخزانة والسراجیة

والملتقط واما عند العسر والافلاس مع سعی در ادائی دیون به نیت صادق سودی دهد

آن نماز او را چنانچه کتب مشائخ باین گواهی دهند و چون تائب مفلس شد با اجتهاد کند در اداء

حقوق و چون به نیت صادق اکتساب کردن گرفت از جهت سعی اداء حقوق العباد پس پیش از

اداء بمرد یا از کسب مانده شد و باز توانا نگشت حق سبحانه وتعالی خصماء او را در روز قیامت

از وی راضی کناند هکذا کتبه وحید عصره شاه عظمة الله جهونکری بیده فی بیاضه عن بعض

الفضلاء از جهت آنکه این کس در نیت اداء دیون صادق است بعد از توبه اگر حق تعالی

او را مالی دادی اوفی الفور اداء دیون خود مکردی و در وسع او هیچ نیست مگر سعی

مع نیت اداء و تکلیف ما لا یطاق جائز نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها و چون روز

و شب در سعی آن می ماند مع نیت صادق پس حق تعالی او را مالی نداده که بدان ایفا

دیون خود نماید پس او چنان باشد که براء استسقاء بیرون آمد و استسقاء نمود و باران نبارید

و حقوق الله درینجا چون حقوق العباد اند وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله

وصحبه وسلم من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادی الله عنه ومن اخذه یرید اتلافها اتلفه

الله علیه رواه البخاری وطیبی در شرح این حدیث در شرح مشکوة گفته که در حق کسیکه مال مردم

عند الحاجة بنیت ادائی آن بگیرد و در اداء آن سعی و اجتهاد بکند حق سبحانه و تعالی او را یاری

دهد بر اداء آن و اگر پیش از اداء بمرد پس امید است که خداوند تعالی برحمت خویش خصما

او را راضی کند تا او را معاف فرمایند و چون کسی را نیت اداء نبود حق تعالی او را یاری نکند

و درینجا کلام ما در آن کسیست که اول مال مردم بغیر نیت اداء گرفته بود و بعده تائب شد و نیت

اداء کرد و سعی نمود پس امید است که این کس هم بسبب توبه مانند آن کس باشد که مال مردم اول

به نیت ادا گرفته بود پس این را هم نصرت حق تعالی در اداء آن شامل گردد قال الله تعالی

وکان حقا علینا نصر المؤمنین و شیخ طریقت می فرمایند که چون تائب از اداء دیون عاجز

آید بسبب افلاس پس نخستین نفس خود را ملامت کند بیت چون توانستی ندانستی ز شوم

خویش ،، چونکه دانستی نه سودی هیچ داری پیش ،، پس شب روز از خداوند تعالی قضاء

دیون

دیون خود خواہد باین مناجات یا رحمن الدنیا والآخرۃ ورحیمہما تعطی منہما من تشاء

وتمنع منہما من تشاء اقض دینی واقض حاجتی یا قاضی الحاجات ویا کافی المہمات

انک علی کل شیئ قدیر ویا معطی السائلین بلا استحقاق اعطنی من خزائنک ما اقضی

بہ دینک ودین عبادک برحمتک یا ارحم الراحمین کذا فی بعض الاوراد وعن ابی سعید

الخدری رض قال قال رجل ہموم لزمتنی ودیون یا رسول اللہ قال افلا اعلمک کلاما اذا

قلتہ اذہب اللہ ہمک وقضی عنک دینک قال بلی قال قل اذا اصبحت واذا امسیت

اللہم انی اعوذ بک من الہم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من البخل والجبن

واعوذ بک من غلبۃ الدین وقہر الرجال قال ففعلت ذلک اذہب اللہ ہمی وقضی عنی

دینی رواہ ابو داود وعن علی رض انہ جاءہ مکاتب فقال انی عجزت عن کتابتی فاعنی

قال الا اعلمک کلمات علمنیہن رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لو کان علیک

مثل جبل کبیر دینا اداہ اللہ عنک قال قل اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک

عمن سواک رواہ الترمذی والبیہقی فی الدعوات الکبیر دیگر بداند اینجا اشکالات وسوالہا

جوابہای ارند سوال اول آنکہ در بعض رسائل آوردہ اند چون ربا خورد یا رشوت خوار تائب

شده که بر راس مال افزوده است آنرا رد کنند بر مالکش و همچنین مال رشوة را رد کنند بر مالکش

واگر او را مالک مال ربا و مال رشوة بعد توبه پیش از رد و قبض معاف کند وابرای نماید

او را حلال گردد بتحلیل مالک بعد قصد رد بخلاف مهور البغایات واجور القائنات

وحلوان الکاهن ومال المقامرة که اینها را بر معطی رد نکنند وخود هم نخورد بلکه بر ساکین

واسا در تصدق نماید فرق درمیان این هر دو نوع چگونه است جوابش آنکه مال رشوة ومال

ربا از همه وجوه از ملک مالک خارج نشده است چه شبه غصب است لهذا بتحلیل او بر آخذ حلال

میگردد بخلاف مهور البغایات ای اجور الزانیات واجور القائنات ای المغنیات وحلوان

الکاهن بضم الحاء ای هدیة کل من یخبر عن الغیب ویاخذ الهدیة علی اخباره عن الغیب

سواء کان کاهنا او منجما او رمالا او غیر ذلک وحلوان الکاهن تمثیل فحلوان المنجم والرمال

مثله ولان الکهانة منقطع بمولد نبینا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فلم یبق الا

التنجیم والرمل صرح به العلامة الحموی فی شرح الاشباه والنظائر ومال المقامرة ما یملکه

مقامر گیرد از انباز خود در قمار باختن پس چون آخذ این اموال تائب شد باید که این اموال

را تصدق کند چه مالک این اموال ملک خود را رایگانه در معاصی هلاک ساخته است وباختیار

طلع

طمع در غیبت خود بهلک مال خود شده ست واز اله کرده ست مال خود را از هلک خود براه عصیان

اگر باز او را داده شود باز عصیان کند پس بدادن مال او را الفت داده می شود او را بر معصیت

و تصدق مال مقاره در شرح مشکوة للشیخ عبد الحق در باب یمین در شرح حدیث صحیحین

من قال لصاحبه تعال اقامرک فلیتصدق وارد سوال دیگر آنکه چون در حدیث صحیح بخاری

گذشت من اخذ اموال الناس یرید اداء ها ادی الله عنه پس اگر کسی ارادت اداء دین

خود دارد و شب و روز در اداء آن می کوشد پیش از اداء بمرد یا مع ارادت اداء و کوشش

آن ادعیه که مذکور شدند هم می خواند و مع ذلک قبل از اداء دین بمرد پس قوله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه وسلم ادی الله عنه چگونه درست آید جوابش اینست که اداء من الله در

این جا بر دو نوع ست یکی در حین حیات مدیون و آن نصرت و اعانت ست من الله تا ادا کند

دوم در روز قیامت و آن ارضاء خصماست پس چون در دنیا ادایش نشد در آخرت شد با

سوال دیگر آنکه ارضاء خصما دران روز چگونه باشد اگر نیک اعمال از مدیون گرفته و معاوضه

دیون خود از اعمال مدیون کرده معافی کند پس این قصاص شده نه ارضا و اگر بغیر گرفتن اعمال

مدیون از دائن معاف کنانند پس این ظلم ست بر دائن و ظلم بر خداوند تعالی جائز نیست

جواباش اینست که حق سبحانه وتعالی بکرم ورحمت خویش وائن را مقابل دیون او درجات جنت
عطاء فرماید تا او دائن را معاف کند بس بر هیچ کس ظلم نباشد واحادیث بنبویه بدین طور ناطق
اند چنانچه حدیث عباس بن مرداس که در فصل سابق گذشت ونیز حدیثی دریفباب در شمائل
محمدیه از مواهب لدنیه للعلامة القسطلانی بروایت انس بن مالک وارد است وآن حدیث دراز ودر اثنا
آن گفته فقال الله للطالب ای لطالب حقه علی آخر ارفع بصرک وانظر فقال یارب اری مداین من ذهب
وفضة مکللة باللؤلؤ لای نبی هذا ولای صدیق هذا ولای شهید هذا قال لمن اعطی الثمن
قال یارب ومن یملک ذلک قال انت تملکه قال بماذا قال بعفوک عن اخیک قال یارب فانی عفوت
عنه قال الله تعالی فخذ بید اخیک وادخلا الجنة الحدیث سوال دیگر اینهمه که گفته شد وقتی باشد که دین مسلم
بر ذمه مسلم بود اما اگر دین کافر بر ذمه مسلم مانده بود واو درسیی اداء آن بمرد واداء کردن نتوانست
چگونه معاف شود جوابش جائی بنظر نیامده است ولیکن شاید که حق سبحانه وتعالی بمقدار دینش از وی تخفیف
عذاب کند تا از مسلم دین خود معاف کند وبدل او تخفیف در عذاب اختیار کند وآنچه گفته اند که دین
کافر زشت تر است از دین مسلم این قول بی دلیل است چه در شمائل محمدیه از مواهب لدنیه آورده اگر کسی ثواب
هفتاد نبیین احراز کرده بود وبر ذمه او نیم دانگی از حق مخلوقی مانده بود به بهشت در نیاید تا آنکه

دانگ و چه سخته

ادا از عهده او برآید و درینجا فرق نکرده اند درمیان دین مومن و دین کافر دیگر بدانکه

در غنیة الطالبین و فتاوی برهنه آورده که چون از اداء دیون عاجز ماند پس بحسب

دیون در حسنات بکوشد بانواع مجاهدات تا حق تعالی از ان حسنات قصرها بنا کند پس صاحب

حق را مخیر فرماید درمیان آنکه دین خود گیرد یا قصرها پس لاجرم او قصرها اختیار کند و دین

خود بگذارد این همه حقوق مالیه بود اکنون حقوق غیر مالیه بشنو پس اگر بروی قصاص

بود بقتل عمد پس پیش اولیاء ش ظاهر فرماید تا از وی معاف کنند یا مال گیرند یا قصاص

گیرند و اگر اولیاء ش معلوم نبود یا بسیار مردم را قتل کرده است در ازمنه مختلفه و اولیاء

هر یک علاحده نمی داند و یا اولیاء ش دور باشند که آنجا رسیدن نمی تواند پس درینها همه صورت

استغفار بدرگاه غفار در حق خود و در حق مقتول کافیست و در حق قتل خطا دیت است

بر عاقله و در قتل شبه عمد دیت بر عاقله است و کفارت بر قاتل و اگر عاقله ندارد دیه از

مال خود دهد و اگر مال ندارد اکتساب کند و اگر اکتساب نتواند و یا اگر اکتساب کرد حاصل نشد

استغفار کافیست و قصاص فیما دون نفس حکومت عدل است و دیت کامله هم میباشد و تفصیل

عاقله و کفارت و دیت کامله و غیر کامله در کتب فقه است و قصاص فیما دون نفس و حکم

قذف حق ویست نه وارثان وی چه زنده ست پس او معاف کند یا قطع کند وحد زند همچنان یا مال گیرد

واگر در صورتی که بر وی مال مقرر کردند پس کسب کرده بدهد واگر عاجز شود استغفار کافی ست وتفصیله

فی المکتوبات المدنیة واگر کسی را بناحق زده بود یا دشنام یا بهتان داده بود از و معاف کنانند واگر وی

بدیه معاف نکند گوید به کند واگر او مرده ست یا دور ست که بوی رسیدن دشوارست پس استغفار کافیست و وارثانش

را اعتبار نیست درین صورت واگر غیبت مسلمی غیر فاسق کرده ست پس اگر خبر غیبت بوی نرسیده ست یا رسیده بوده

ولیکن بعد از خبر رسیدن بوی او مرده ست یا مسافر شده ست در جای دیگر رفته ست که رسیدن آنجا دشوارست

پس درین همه صورتها استغفار برای خود و برای وی کفایت میکند و وارثان را اعتبار نیست صرح به فی

العقائد السنیه وغیرها وهکذا صرح به فی مجمع البحار فی مادة کفر ناقلا عن الطیبی واگر او زنده ست و خبر بوی

رسیده ست پس لاچارست از معاف کنانیدن از وی و استغفار کفایت نکند وعلیه الجمهور ولیکن درین اختلاف

که در معاف کنانیدن تفصیل شرط است یا نه پس بعضی گویند که تفصیل شرط نیست بلکه مجمل گوید که من غیبت

تو کردم مرا معاف کن و بعضی گویند که تفصیل شرط است که گوید که اینچنین غیبت تو کردم و غیبت را بیان

کند و معاف کنانند وطیبی در شرح مشکوة قول ثانی را وهو الاظهر گفته وقیل اگر از حلم و تحمل او معلوم کند که اگر

بتفصیل پیش وی ظاهر شود معاف خواهد کرد پس بتفصیل گفتن شرط است واگر پندارد از خوی وی که بتفصیل گفتن

موف

معاف نخواهد کرد بلکه رنجیده گردد وعداوت درمیان پیدا شود پس باجمال گویند نه بتفصیل کذا فی
المکتوبات المنیرة وغیره واین همه وقتیست که اورا خبر غیبت باجمال رسیده است واگر اورا بتفصیل رسیده
است پس لاچارست از تفصیل وقیل معاف کنانیدن از مغتاب شرط نیست درصحت توبه اگرچه خبر غیبت
وی بوی رسیده بود واین قول ضعیف است ومخالف قول جمهور است وحدیثی که آورده اند وبدان حجت
می گیرند ضعیف است وآن اینست وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
ان من کفارة الغیبة ان تستغفر لمن اغتبته تقول اللهم اغفرلنا وله رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
وقال فی هذا الاسناد ضعف پس درین حدیث علی الاطلاق استغفار برای خود وبرای مغتاب کفارت شمرده است
اگرچه خبر غیبت بوی رسیده بود وشیخ عبدالحق درشرح مشکوة باین مائل نیست بلکه قائل است وطیبی ازغزالی
آورده که غیبت کننده را باید که چون اعتذار از پیش مغتاب برمغتاب ثناء گوید وبوی تودد گیرد وملازمت
کند برثناء وی وتودد بوی تا آنکه دلش خوش گردد پس کفارت غیبت میگردد باین خوش شدن وی واگر او ملازمت
کرده بر مدح وی وتودد بوی واو خوش دل نشد واعتذارش قبول نکرد هم کفارت معصیت غیبت خواهد شد
ان شاء الله تعالی در روز قیامت بدانکه بعض بنوعی بثبوت پیوسته است که معصیت غیبت سخت تر است از معصیت زنا
بچند وجوه دیگر بدانکه سعایت وتهمت وطعنه ونمیمه وبهتان وحسد وکینه بناحق همه حکم غیبت دارند پس

اگر او را خبر رسیده بود یا او مرده است بعد از شنیدن خبر آن یا او دوست که باو رسیدن بحرج دردشوار

حاصل می شود پس استغفار کافی است برای او و برای خود والا معاف کنانند بخشانید چنانچه حکم غیبت

و همین حکم دارد زنا بنسبت محرم زانیه و شوهر او چه درین دو گناه جمع شده اند یکی گناه خدا تعالی و آن

ظاهر است دوم گناه محارم و شوهر زنی که با وی زنا کرده است که چون خبر با ایشان میرسد متاذی می شوند

و پیش خلق معیوب و شرمنده می گردند و صاحب فراش مقدم است بر همه در انتقام و عفو پس چون بزن کسی

و یا بدختر کسی زنا کرد نعوذ بالله منه و خبر بآن کس و یا محرم دیگر رسید پس اگر ایشان زنده اند و حاضر اند

لاچار است که معاف کنانند بخشانید و مجرد توبه و استغفار کافی نمیباشد ولیکن شرط معافی وقتی است که دانند که معاف

خواهند کرد و این چنین معافی درین زمان از کسی نادر الوجود است صرح به فی مکتوبات المنیریة بیت جز کریما کسی

نباشد عیب پوش ،، عیب پوشد آنکه باشد پر زهوش ،، پس درین زمان استغفار و تفریع و زاری در حضرت

باری عز اسمه کافی است و باید که در کثرت طاعات بکوشد و باید دانست که غیبت فاسق و مبتدع از جهت فسق و بدعت

او جائز است بلکه موجب اجر و ثواب است یعنی چون در غیبت ذکر فسق او و بدعت او بود و شاید که غیبت خود

شنیده توبه کند پس اینچنین غیبت ماموراست فی التنبیه للفقیه ابی اللیث السمرقندی ثلثة لا یکون فیهم غیبة

سلطان جائر و فاسق معلن و صاحب بدعة یعنی ذکر فعلهم و منه مبهم و قد روی عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله

[margin:] ... و یمین صاحب الکتاب ... سخن الله ... و در حضرت ... رضی الله تعالی عنه ... فضل ... حیات الحیوان ... و درجات [illegible]

وصحبه وسلم انه قال اذکروا الفاجر بما فیه کی یحذره الناس لبعد ازان گفته وهذا النوع من الغیبة مباح

بل ماجور به و ماموربه فی باب الاعتصام من المشکوة عن ابراهیم بن میسرة قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام رواه البیهقی فی شعب الایمان

مرسلا وفی باب حفظ اللسان عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا مدح

الفاسق غضب الرب تعالی واهتز له العرش رواه البیهقی فی شعب الایمان پس چون توقیر و مدح ایشان

جائز نیست پس اهانت و مذمت ایشان جائز شد والله اعلم بالصواب فصل بیستم در بیان ظلم و حقیقت آن

و سیاهی دل بدان و انواع گناهان بدانکه ظلم در اصل لغت وضع الشیء فی غیر موضعه است پس بمعنی ستم

و تجاوز از حدود شرعیه مستعمل شده پس بمعنی ستم عرفیست اعنی بمعنی ایذاء بی موجب شرعی یا عرفی و

یا اخذ مال کسی بی موجب شرعی یا عرفی پس این حقیقت عرفی است و بمعنی تجاوز از حدود شرعیه

که بر ایذاء و اخذ مال بی موجب شرعی شامل است بخلاف ایذاء و اخذ مال بموجب شرعی یا بی موجب

عرفی که بر آن شامل نیست و مراد اینجا از ظلم بمعنی شرعیست و آن بر دو نوع است یکی ظلم بر نفس خود

و آن معاصی الله صرف است که ایذاء ظالم بهیچ مخلوقی نرسد و حق مخلوقی ضایع نگردد سوائی نفس او

چنانچه ترک واجبات الله تعالی و ارتکاب بعضی مناهی چون شرب خمر و کذب و بخل و سماع الملاهی که باین

حقیقت شرعیه ستم قال الله تعالی وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و در بیان اکثر ظلم بمعنی گناه است پس بمعنی تجاوز از حدود شرعیه

نوع وبال اخروی و ایذاء سخت لایطاق آنچنانی بر نفس ناتوان خود می نهد دوم ظلم بر مخلوق
وآن در حقیقت ظلم بر نفس ونیست بنسبت آخرة پس درین نوع دو ظلم جمع می شوند بر دو
بر نفس ظالم یکی ارتکاب مناهی چه حق تعالی نهی فرمودست ازین نوع و او منهی کرد واین حق
الله دوم ظلم بر مخلوق که عود خواهد کرد بر ظالم انتقام آن در روز حساب پس این نوع سبب
ظلمتی سخت ترست بر ظالم از نوع اول بدانکه ظلم باصطلاح اهل شرع و ورع ماخوذ ست
از ظلمة بمعنی تاریکی بسبب آنکه ظلم بر ظالم اعنی معصیت بر عاصی ظلمة الظلمت اعنی تاریکی بر وی
در دنیا و عقبی پس تاریکی در دنیا اینست چون گناهی می کند نقطه سیاه بر دلش می نشیند پس هر چند
گناه بیشتر کند نقطها سیاه بر دلش بیشتر نشینند پس دلش را تمام سیاه می گرداند و هر گناه بیک
سبب توبه یا بغیر آن مغفور گردد نقطه آن از دلش بر خیزد واگر توبه کامل از همه گناهان کرد یا همه
گناهان بچیزی دیگر مغفور شدند چنانچه بحج مبرور چه عموم مغفرت ذنوب سوای حقوق الناس بحج مبرور
باحادیث ثابت شده همه سیاهی از دلش دور گردد وآن سیاهی بر دو نوع ست یکی را رین خفیف
گویند ودیگری را رین غلیظ ورین خفیف آنست که همه اطراف دل را سیاهی احاطه نکرده بود
بلکه جوانب دل اندکی باسپیدی صفا و پاکیزگی دارد و توبه پذیر بود وهنوز از زلزله شقاوت و از هول

موت وقیامت اندکی خوف میدارد ودرین غلیظ آنست که بکثرت ذنوب اول
نقطها در پهلوی یکدیگر می نشینند تا آنکه همه دل را سیاه می کنند تا آنکه مقدار نقطهٔ خالی از
سیاهی نماند پس بکثرت ذنوب نقطها بر نقطها نشینند پس سیاهی بر سیاهی دو تا شده
سخت سیاه گردد ظلمات بعضها فوق بعض پس اندیشهٔ خیر وخوف قیامت از دلش برخیزد
ونسیان موت وآخرت بتمامه صفت او شود ودائما منهمک در شهوات می بود پس این علامات
رین غلیظ است پس گاهی خدا تعالی صاحب رین غلیظ را هدایت میدهد تا او توفیق بر توبه می یابد
واغلب چنانست که بر قلب وی مهر کفر کرده می شود تا اندیشهٔ خیر در دلش وارد نشود واین حالت را
مسخ دل وطبع وختم بر دل وقساوت دل وقفل بر دل واغفال او وعماء او نامند ونصوص
قرآنیه باینهمه ناطق اند چنانچه در بیان دل گذشت وبیان غین در فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله تعالی
وتاریکی اخروی آنکه این سیاهی که بر دلش نشسته فردا پیش چشم وی هویدا گردد بحسب اندازه
سیاهی دل تاریکی قیامت بروی هویدا بود چه هرچه امروز معنی است فردا صورت گیرد واین قدر معلوم
نشده که این سیاهی که بر دل می نشیند معنوی است یا صوری ودرهر حال ثابت شده بکتاب وسنت
قال الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء علی قلبه وان تاب واستغفر
صقل قلبه وان زاد زادت حتی تعلو قلبه فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما
کانوا یکسبون رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وشرح این حدیث
در فصل بیان دل گذشت وعن حذیفة رضه قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
یقول تعرض الفتن علی القلوب کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة سوداء
وای قلب انکرها نکتت فیه نکتة بیضاء الحدیث رواه مسلم ونکته بمعنی نقطه است فائده کز نفوذ کرده
بود در دل چنانچه گذشت در بیان دل پس ظلم معصیان ظلمات در کونین است وعدل طاعات انوار در
کونین است پس حق سبحانه وتعالی بنده را اختیار داده وفاعل مختار گردانیده داد او را بسوئی نور می خوانند
و دیو لعین او را بسوئی ظلمات می خوانند تا کدام دیده دانسته نور اختیار کند و کدام ظلمات اختیار کند
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات پس چون در دار دنیا این امة مرحومه را مسخ بدن نمیباشد ولیکن بشوم معاصی مسخ دل میباشد
که عبارت ازین سیاهی دل وفساد وی می بود پس در حالت مسخ دل اگر بمیرد در حشرگاه بدان مسخ صورت بدنی میباشد
بقدر مسخیت دل او وکور حشر گردد بسبب کوری دل او ودر تاریکی می بود باندازه سیاهی دل او وعن ابن عمر رضه قال

قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا انزل الله بقوم عذابا اصاب العذاب من كان

فيهم ثم بعثوا على اعمالهم متفق عليه وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

يبعث كل عبد على مامات عليه رواه مسلم قال الله تعالى فمن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وقال

ايضا ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت

بصيرا قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى وقال ايضا والذين كسبوا السيئات جزاء سيئة

بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم كانما اغشيت وجوههم قطعا من الليل مظلما وعن ابن عمر رض

ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيمة متفق عليه وعند الموت وبعد

رنگ دلش بر روحش نهند وخباثت وگندگی بوی دهند حتی قال الملك اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت

في الجسد الخبيث الحديث چنانچه بتفصیل تمام در حدیث مسلم وابن ماجه واحمد ونسائی وارد است وخوبی د

نورانیت بدن در قیامت وطیبت روح وراحت در گور وهمراهی نور بر صراط وحشرگاه وشفاعت اعمال

وغیر ذلک همه بسبب نورانیت درست است اگر نورانیتش یکسان بود این همه چیز یکسان باشند واگر متوسط متوسط

واگر ادنی ادنی وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم الميت تحضره

الملائكة فاذا كان الرجل صالحا قالوا اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب اخرجي حميدة و

البشرى بروح وريحان ورب غير غضبان الى آخر الحديث واحاديث ازين قبيل بسيار اند اكنون
بيان نورانيت ونور ايشان شنو قال الله تعالى يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين
ايديهم وبايمانهم الآية وقال ايضا يوم لا يخزى الله النبي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم
وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا الآية وقال ايضا ولا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة الآية وقتر غبار
سياه وذلة خوارى وفى الحديث الصحيحين ان اول زمرة يدخلون الجنة على صورة القمر ليلة البدر ثم
الذين يلونهم كاشد كوكب درى الحديث ودر شمائل محمديه از مواهب لدنيه آورده فى حديث ابن مسعود
فيعطيهم نورهم على قدر اعمالهم فمنهم من يعطى نوره مثل الجبل العظيم يسعى بين ايديهم الحديث
وفيه ايضا فيمرون على قدر نورهم فمنهم من يمر كطرفة العين ومنهم من يمر كالبرق ومنهم من يمر كا
السحاب ومنهم من يمر كانقضاض الكوكب ومنهم من يمر كالريح ومنهم من يمر كشد الفرس ومنهم من يمر
كشد الرجل حتى يمر الذى يعطى نوره على ظهر قدميه يحبوا على وجهه ويديه الحديث واعمال صالحه
امروز معنى اند وفردا صورت گيرند بصورت نورانيه لطيفه واين انوار همه كه فردا هويدا شوند صور
حسنات است وآنچه در ميزان سنجيده شود همين صور اعمال است چه معنى را سنجيدن نيست واين صور
اعمال نيك در حق صاحب خود شفاعت كنند واحاديث درين باب وارد اند وعن ابى هريرة رض قال

قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تجیئ الاعمال فتجیئ الصلوة فتقول یا رب

انا الصلوة فیقول انک علی خیر فتجیئ الصدقة فتقول یا رب انا الصدقة فیقول انک علی خیر

ثم تجیئ الصیام فقال یا رب انا الصیام فیقول انک علی خیر ثم تجیئ الاعمال علی ذلک یقول الله تعالی

انک علی خیر ثم تجیئ الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول الله انک علی خیر

الحدیث رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

الرحم معلقة بالعرش یقول من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله متفق علیه وفی حدیث

ابی داود فی فضائل القرآن ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة

تدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم وذلک خمسمائة سنة ای لان النور التام علامة لسرعة

السیر وسرعة المرور علی الصراط وهو علامة لسبق الدخول فی الجنة وفی حدیث مسلم اقرؤا القرآن

فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه اقرؤا الزهراوین سورة البقرة وسورة آل عمران فانهما

تاتیان یوم القیمة کانهما غمامتان او غیایتان او فرقان من طیر صواف تحاجان عن اصحابهما

الحدیث قال الشارحون الترديد للتوزيع لا للشک وفی حدیث البیهقی فی شعب الایمان

الصیام والقرآن یشفعان للعبد یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات

صعالیک جمع صعلوک ای الفقراء

بالنهار فشفعني فيه ويقول القرآن منعته النوم بالليل فشفعني فيه فيشفعان و ازین حدیث

معلوم شد که تلاوت قرآن در شب بهتر است وفي حديث احمد بن حنبل والدارمي والبيهقي برواية

عبد الله بن عمرو بن العاص انه ذكر الصلوة يوما فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

يوم القيمة ومن لم يحافظ عليها لم تكن له نورا ولا برهانا ولا نجاة وكان يوم القيمة مع قارون و

فرعون وهامان وابي بن خلف واین ابی بن خلف آن کس است که گفته بود یا محمد من ترا خواهم کشت

و آنحضرت فرمود من ترا خواهم کشت ان شاء الله تعالی پس آنحضرت او را بنیم نیزه مجروح کردند

پس در طریق مکه بمرد و قصهٔ او مشهور است لعنة الله عليه وقال الله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من

اتى الله بقلب سليم اي لا ينفعان احدا الا اذا قلب سالم عن رين الذنوب والشهوات لان صاحب

القلب الصافي ارشد ابناءه الى الدين فيعرفون حقه فينفعونه بالتصدق والدعاء والاستغفار

وينفق ماله في سبيل الله فينفعه ولا يرضى ان يفعل غير ذلك كذا في بعض الرسائل حاصل کلام آنکه

افراط و تفریط ظلم است بر نفس وی و دین است بر دل وی و ظلمات است بر چشم وی در روز قیامت

و عدالت صراط مستقیم و اصل نور است و افراط و تفریط ندارد دیگر بدانکه دین کبیره سخت تر است از دین

صغیره و اختلاف بسیار است در تعریف صغیره و کبیره و در عدد کبائر و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰة گفته که

بکبیره

کبیره آنکه در شرع بروی حدّی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی ازان بدلیلی قطعی وارد

یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه نه اینچنین است صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است

بعضی بزرگتر و قبیحتر از بعضی و عددی چند ازان در احادیث ذکر یافته و لیکن منحصر نیست دران

بلکه آنچه بر آنحضرت بوحی ثابت شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی ازان ذکر کرده و ذکر باقی

بر وقت دیگر موقوف داشته انتهی و در فتاوی برهنه گفته که هرگناهیکه نهی ازان در قرآن وارد است کبیره

و آنچه منع ازان در حدیث بود صغیره است و بقولی اگر وعید بران باتش بود کبیره است والا صغیره انتهی و

در شرح عقاید نسفیه گفته که بعضی گفته آنکه فسادش مانند فساد کبائر منصوص در احادیث میبود کبیره بود

و اگر فسادش از فساد کبائر کم بود صغیره است و قیل هرگناهیکه بروی وعید مخصوص وارد بود کبیره است

و قیل هرگناهیکه بروی اصرار کنند کبیره باشد والا صغیره گردد بسبب عدم اصرار و استغفار ازان

و صاحب کفایه گفته که صغیره و کبیره هر دو اسم اضافی اند و هر یک بنسبت دیگر شناخته میشود پس هرگناه را

چون بفوق وی نسبت دهند صغیره گویند و چون به تحت وی نسبت دهند کبیره گویند و اکبر کبائر

کفر است انتهی و در شفاء گفته که قول ابن عباس و غیر وی اینست که هر معصیت الله کبیره است و نه

مگر صغیره بنسبت معصیتی است که ازان اکبر و اقبح بود و مخالفة الباری عز اسمه همه کبیره است در هر چیزیکه باشد و فی

ابو محمد عبد الوهاب فرموده که ممکن نیست که گفته شود که در معاصی الله صغیره است مگر آنکه صغیره
گفته می‌شود باین معنی که اگر از کبائر منصوص علیها اجتناب کند آن صغیره مغفور گردد انتهی
پس چون در تعریف کبیره اختلافات فاواقع شد در عدد کبائر هم اختلاف افتاد اختلاف بسیار از هفت
و با هشت و یا نه تا چهار صد مع شصت و هفت که این قدر کبائر اند و حافظ حدیث شیخ ابن حجر مکی
قدس سره درینباب کتابی تصنیف کرده بتحقیق تمام مسما کرده آنرا بزواجر عن اقتراف
الکبائر و ذکر کرده دران چهار صد و شصت و هفت از کبائر و میگویند که آن کتاب بسی نادر
الوجود واقع شده است و اکثر ازان کبائر که در وصیت صاحب عقائد نسفیه ایراد نموده است
بطریق نقل ازوی و تفاصیل کبائر و تعینات آنها درانجا باید دید و من از جهت ترک تطویل
آنرا اندراج نکردم و الله اعلم بالصواب فصل نهم در بیان توبه خواص و توبه اخص خواص
بدانکه در اصطلاح قومی توبه از ذنوب که توبه العوام است آنرا توبه گویند و این توبه بر
خواص را نیز شامل باشد بر قول صحیح چه اولیاء الله تعالی محفوظ اند از اصرار بر قول صحیح
معصوم اند و عصمت شرط نیست در ولایت بر مذهب مختار اما این نوع توبه وظیفه
اخص خواص نیست چه بر مذهب مختار انبیا علیهم السلام معصوم اند از صغائر و کبائر عمداً و سهواً

قبل

قبل النبوة وبعدها فی الصحة والسقم فی الرضاء والغضب چنانچه همه بتفصیل در محلش گذشت پس توبه از

ذنوب توبة العوام ست ونیز توبة الخواص ست چه از ایشان وقوع ذنوب می بود اما توبه اخص الخواص

از ذنوب نباشد چه ایشان معصوم اند از ذنوب مطلقا وهو المختار ودیگر دو نوع توبست که مخصوص است

یکی ازان بخواص ودیگر باخص خواص ونوع دوم که مخصوص ست باولیاء الله آنرا انابت گویند وقال

الله تعالی وانیبوا الی ربکم وآن توبه از غفلت ست وغفلت بنسبت ایشان گناه ست بلکه کفرست بیت

کسی کو غافل از حق یکزمانست ،، درآندم کافرست امانهانست ،، چنانچه در محلش گذشت وغفلت

بنسبت عوام مردم گناه نیست چه احتراز از غفلت ممکن نیست عوام را از روی عادت ونوع سیوم

مخصوص ست باخص خواص اعنی بانبیاء الله تعالی واین نوع را اوبت گویند واختلاف کرده اند

دران که این نوع توبه از چه چیزست پس بعضی گویند که از ذنوب ست وبعضی گویند که از غفلت ست

وبعضی گویند که از رویت حسنات ست وبعضی گویند که از رکون قلب ست بما سوی الله تعالی وبعضی

گویند که از رویت وجود نفس ست وبعضی گویند که از بند شدن در تجلیات صفاتی تبعیه از تجلیات ذاتیه وبعضی گویند

که این توبه از چیزیست که عقل رکیک آن چیز را نمی تواند یافت وما را دران خوض کردن نمی شاید پس

قول اول که گفته که آن توبه از ذنوب ست وهمچنین قول ثانی که آن از غفلت ست هر دو باطل ست ووجه بطلان

قول اول عصمت ست واین قول منافی عصمت نیست مگر آنکه گفته شود که مراد از ذنوب ذنوب مخصوصه است

که بنسبت ایشان ذنوب اند بخلاف دیگران و تحقیق آنست که غفلت بر انبیاء جائز نیست واگر جائز گویند

پس این نوع مشترک شد میان اولیاء وانبیاء علیهم السلام وسخن در ان ماتوغیب است که مخصوص ست بانبیاء

و در مکتوب دوم از مکتوبات منیریه گفته که ذو النون مصری فرموده توبة العوام من الذنوب وتوبة

الخواص من الغفلة وتوبة الانبیاء من الروية ای روية الحسنات او روية النفس انتهی و در غنیة الطالبین

گفته که توبة الانبیاء من رکون النفس الی ماسوی الله تعالی و در نفحات السالکین وغیره از رسائل

فارسیه آورده که توبه انبیاء از بند ماندنست در تجلیات صفاتیه از تجلیات ذاتیه واینهمه اقوال اجتهادیه اند

که تخمینا گفته اند و صحیح آنست که قیاس را در ان درکی نیست پس سکوت بهتر است وعن الاغر المزنی

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم

مائة مرة رواه مسلم وعلماء عارفین در شرح این حدیث حیران و سرگردان اند حاصل کلام آنکه چنانچه رینا بر دو

نوع ست رینا غلیظ ورینا خفیف چنانچه گذشت همچنان غینا بر دو نوع ست غینا غلیظ که آن عبارت

ست از بخاری غلیظ که بر دل میا نشیند و آن منبعث می گردد از غفلت واین مخصوص مردم رایی بود

وعوام چون رینا دارند پس غینا در رینا مندرج میگردد وعلی حده وجود ندارد دوم غینا رقیق که آن

بغایت لطیف ساری بود و آن خاص است بانبیاء علیهم السلام و آن پیدا می شود از چیزیکه خدا

و رسول وی داند و خوض کردن دران نمی شاید و آنچه گفته اند دران همه بقیاس و تخمین گفته اند

مگر آنچه از بعضی اهل کشف به ثبوت پیوسته بود بکشف صحیح ماخوذ از مشکوة نبوت و از شرع و آثر

قول اصمعی است که فرموده وقتیکه پرسیدند از وی که از قلب مصطفوی دم نتوانم زد اگر از قلب

دیگری می پرسیدید می گفتم آنچه دانستم از غین و رین و غیره اما از قلب مصطفوی هیچ نگویم

و دم نزنم چه این غین از قبیل متشابهاتست پس خوض کردن دران نمی شاید و شیخ توربشتی

فرموده که آفرین باد اصمعی را و رحمت کند حق تعالی او را که در شان عالی قلب مصطفوی

براه ادب رفته و حق آنست که گفته چه منصب اجلال قلب نبوی که مهبط انوار وحی الهی و

منزل اسرار غامضه نامتناهی است ازان بزرگترست که بعقل و قیاس دران سخن می توان گفت

کذا قال الشیخ عبدالحق فی شرح المشکوة و دیگر بدانکه فرق مذکور میان توبه و اوبه و انابه در

اصطلاحی است و در اصل لغت و عرف فرق نیست و در غنیة الطالبین گفته که رجوع کردن

از ذنوب بسبب خوف عذاب اخروی توبه است و از جهت رجاء ثواب اخروی انابه گویند

و از جهت مراعات اوامر الله تعالی نه از برای خوف عقاب و نه از برائی رجاء ثواب اوبه گویند انتهی

وقیل الرجوع بخوف العقوبة توبة وبطمع الثواب انابة وبحیاء الله وکرمه اوبة واین همه اصطلاحات است

ودیگر بدانکه بعضی گویند که بعضی عبادات در حق عوام عبادت است و در حق خواص سیئات است وبعضی عبادات

خواص در حق اخص خواص سیئات است وشیخ ابوسعید ابوالخیر خراز قدس سره فرموده حسنات الابرار

سیئات المقربین وبعضی مردم این کلام را حدیث نبوی می دانند وصحیح آنست که حدیث نیست بلکه قول

شیخ ابی سعید است لذا فی ذیل مجمع البحار وسر این قول اینست که خواص را در درجات عبادات عوام

بند شدن وبدرجات عبادات خواص ترقی ناکردن گناه است وهمچنین اخص خواص در مقامات عبادات

خواص بند بودن واز مقامات عالیه از ان باز ماندن وترقی ناکردن هم گناه است پس برین قول

ممکن است که گفته شود که توبه عوام از ذنوب عوام است وتوبه خواص از گناهان خواص است که باز

ماندن است از درجات عبادات خواص وتوبه اخص خواص از گناهان ایشان که بند شدن ایشان است

در مقامات ادانی وباز ماندن از اعالی والله اعلم بالصواب فصل دهم در بیان آنکه یکی از اعاظم

ارکان طریقت تمسک بکتاب الله واقتداء بسنة رسول الله است صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

که عبارت است از ورع وتقوی بر قانون شریعت ودر فصل علاحده گذشت که بغیر اتباع نبوی هیچ چیز

نفع نرساند نه در دنیا ونه در آخرت پس ضرورت افتاد به تمسک بکتاب الله تعالی واقتداء بسنة رسول الله صلی

الله

الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بدانند مردم را در تعریف ورع وتقوی اختلافست پس بعضی

گویند که تقوی ترک محظورات است وورع ترک شبهات بعده یکی بمقام دیگری گاهی مستعمل می شود

وقیل تقوی در اصل وضع ترک شبهها بود بعده در ترک محظورات مستعمل شده وقیل هر دو لفظ بر هر دو معنی

مستعمل است واصل وضع معلوم نیست وقیل تقوی ترک محظورات است وورع پرهیزگاری مطلق است از محرمات

بود ویا از شبهها یا از مباحها پس ورع باین معنی بر تقوی وعفت وزهد شامل است چه ورع چون بمعنی مطلق

پرهیزگاری آمده پس بر معنی تقوی که ترک محظورات و شبهها است صادق می آید و بر معنی عفت که ترک

شهوات مباح است هم شامل است وبر معنی زهد که ترک مباحها واکتفاء بقلیل است هم شامل است در

قولی عفت ترک مطلق شهوات است محرمات باشند یا مباحها واز کشف اللغات چنان مفهوم می گردد که

هر سه لفظ تقوی وورع وعفت مترادف اند بمعنی مطلق پرهیزگاری که در شریعت محمود بود واقوال

مذکور در شروح متون الفقه وحواشی آنها در باب امامت ذکر می کنند ودر مجمع البحار بعموم ورع قائل

شده ودیگر بدانکه ترک محظورات وترک شبهها وترک لذات وشهوات مباح بر فعل واجبات ومسنونات ومندوبات

نیز شامل است بالتزام وبعموم مجاز مثلا ترک صلوة وصوم وترک مسنونات وترک مندوبات محظور ومشتبه و

مباح پس فعل صلوة وصوم وغیره وفعل تطوعات وفعل مندوبات ترک محظور وترک مشتبه وترک مباح

بمعنی التزامی مع عموم مجاز پس بربن تقدیر تقوی و ورع و عفت عین تمسک بکتاب الله و اقتداء

بسنة رسول الله است اعنی تقوی و ورع و عفت مساوی تمسک بکتاب الله و اقتداء بسنت رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم است وهمه دین محمدی منحصر در باب تقوی و ورع و عفت است بر قانون شریعت

که عبارت از تمسک و اعتصام است بکتاب وسنت و مسماست بصراط مستقیم و هرچه سوای آنست زیغ و ضلالت

والحاد و زندقه و بدعت و کفر است وعن مالک بن انس مرسلا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطاء وهمه تفهیمات اخرویه برای

اهل ورع و تقوی است که بر صراط مستقیم قدم می نهند قال الله تعالی والآخرة عند ربک للمتقین وقال

ایضا والعاقبة للمتقین وقال ایضا تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض

ولا فسادا والعاقبة للمتقین وقال ایضا وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب

لعلکم تفلحون و متقین آن گروه اند که طریق ایشان را آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بخط

مستقیم تصویر نموده و از راستان و چپان آن خط خطوط منحنیه کشیده بعده فرموده که خط مستقیم راه حق و

اصحاب است و خطوط منحنیه راههای شیاطین است بر هر راهی شیطانی است که می خوانند مردم را بسوی راه خویش

و فرموده تفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما

انا علیه

انا عليه واصحابي وقد سبق الكل في محله بدانكه محرمات سه قسم ست فعلي وقولي وجناني پس تقوى

ازين اقسام ثلثه اهم مهمات ست بعد ازان تقوى از شبهات وآن نيز بر سه قسم ست فعلي وقولي وجناني

وآن نوع تقوى نيز مقصود ست ودر حديث صحيحين آمده الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما مشتبهات لا

يعلمهن كثير من الناس ومن اتقى الشبهات استبرا لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام

كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه الا وان

في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب متفق عليه وقد مر في

بيان القلب وعن حسن بن علي رضي الله عنهما قال حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

دع ما يريبك الى ما لا يريبك فان الصدق طمانينة وان الكذب ريبة رواه احمد والترمذي والنسائي

والدارمي الفصل الاول بدانكه هرجا كه فقها مكروه گويند مراد ازانجا مشتبه است پس مكروه در

عبادات آنچه نقصان دار گردد پس مشتبه گردد بر مردم كه ثواب بران مترتب مي گردد يا مي گردد چه

اگر عند الله مقبول باشد بسبب نقصان پس ثواب بران مترتب نگردد واگر مقبول گردد ثواب بايد ودر

در عادات مشتبه باشد بر مردم حظر آن واباحت آن بسبب تعارض دليل حظر ودليل اباحت وبر يكي بر نوعي

ست مكروه تحريمي ومكروه تنزيهي اگر نقصان قوي ودليل حظر قوي بود تحريمي است والا تنزيهي

وتفصیله فی کتب الفقه واین اشتباه بر قیاسست بر حق سبحانه وتعالی اما ترک مباحات از زخارف دنیا و

لذائذ‌ها داب اهل الله ست واین عفت ست دیگر بدانکه در غنیة الطالبین آورده که ورع تمام نگردد مگر چون

ده چیز بر خود لازم گیرد حفظ زبان از غیبت وبدگوئی وکذب واجتناب از بدگمانی وبازماندن

از سخریه واستهزاء وبازداشتن چشم از نظر بد واعتراف بنعمت حق وشناختن منت او تعالی بر وی

وانفاق مال در راه حق وعدم طلب علو وکبر برائی نفس خود ومحافظت بر صلوات خمسه در مواقیت آنها

واستقامت بر طریق اهل سنت وجماعت ولی ملاک این ده خصال ورع تمام نگردد انتهی حاصل کلامه

وی گویند که مدار این ده خصال بر حیا ست وهر که حیا من الله ندارد او لذت ایمان ندارد

و این ده خصال تمام ندارد و هر که حیاء من الله ندارد

ونیز در غنیه گفته که ورع وتقوی مشروط ست بدو شرط یکی توبه صحیحه دوم رد المظالم وارضاء الخصم

دیگر بدانکه تمسک بکتاب الله وسنت رسول الله شامل ست بر جمیع احکام دین چه مامور به وچه منهی عنه

چه مهلک وچه منجی چه حسن وچه قبیح چه محمود وچه مذموم ولیکن بعضی از احکام شرح طلب اند وباجمال تمام

مقاصد آن حاصل نمیگردد چون آفت حرص وطمع وسوال ونتیجه توکل وتفویض وصبر وحفظ آن زیاده

وسمعت ومنافع اخلاص وصدق طویت وبلاء تجسس وعیب جوئی وطعنه وفوائد اغماض وکتمان

وامثال ذلک پس برائی هر یکی فصلا علی حده می باید فصل یازدهم در بیان حسن اخلاص در اعمال وقبح

ریا

ریاء و سمعت بدان ایها الطالب صادق که ریاء و مرائات بر وزن قتال و مقاتله بمعنی نمائیدن است و

در عرف شرع نمائیدن عبادت حق مر خلق را برای تحصیل مال یا جاه یا ثناء مردم بر وی و سمعت

بضم سین السمع است از تسمیع بمعنی شنوانیدن و در عرف شرع تشهیر عبادت حق بر مردم از جهت تحصیل مال

یا جاه یا مدح مردم او را پس ریاء چون نماز و تلاوة قرآن و غیره علانیة می کند چنانچه مردم او را

می بینند و در دلش غرضش آن بود که مردم مرا نیک گویند و صالح پندارند و یا چیزی از مال

دهند و یا اعزاز و اکرام دهند و ثناء گویند و سمعت چون اخبار صوم مردم را از جهت اغراض

مذکوره و آنچه میگویند لا ریاء فی الصوم ولکن فیه السمعة مدخل و این بنا بر آنست که صوم عبادت

مستور است بر چشم دیده نمی شود بخلاف صلوة و زکوة و امثالهما و بگوش شنیده نمی شود بخلاف تلاوة قرآن

و تسبیح و تحمید و امثالهما پس ریاء را در آن مدخل نیست و خبر کردن مردم را از صوم خود این خبر سمعت

است اگر در دلش چیزی از اغراض مذکوره وقت اخبار موجود بود و همچنین مر عبادت دیگر از مردم

پوشیده کرده است چنانچه در خلوت یا شب تاریک بندگی کرده بود و بعد از آن از جهت غرضی از مال

یا جاه یا ثناء و مدح اظهار عبادت کند و مردم را خبر دهد این سمعت است ولکن در استعمال لکین

و گاهی اسم ریاء عام است بر سمعت نیز شامل است و اخلاص در ریاء و سمعت همه موقوف بر دل است اگر

غالب در دلش ریاء و سمعت بود و اندکی اخلاص هم دارد این مبطل اعمال آن نیست تا آنکه موجب ابراء

ذمه گردد و قضاء واجب گردد صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و اگر غالب در دلش اخلاص

اراده وجه الهی است و ریاء اندک است ظاهر در وی نقصان است نه بطلان و اگر هر دو برابر اند یعنی

نیت بعد و نیت ریاء در عمل برابری دارد ظاهر چنان معلوم می شود که نفع و زیان هر دو برابر باشند

و احادیث و آثار در وعید او و عدم قبول عملش وارد است و این را سه درجه است یکی آنکه در ابتداء عمل او بود

که محل نیت است و این شنیع تر است تا آنکه اگر غالب در دلش ریا بود مبطل عمل گردد دوم آنکه در اثناء

عمل ریاء طاری و عارض گردد نزد بعض مبطل عمل نیست و هو المعتمد انشاء الله تعالی سیوم آنکه

بعد از فراغ از عمل ریاء در دل بهم رسد و این هم مضرت است و در اول کلیه مبطل عمل نیست که از افاد

الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و در اشباه و نظائر در قاعده اولی آورده که چون در نیت عبادت

غیر عبادت راجع کرد حکمش در جای ندیدم که صحیح گردد یا نگردد ثواب دارد یا ندارد و شارح نیز

توقف کرده و در اشباه و نظائر و شرحش و تنبیه الغافلین آورده که اگر آغاز کرد خالصا لوجه الله

تعالی پس در اثناء عمل ریاء در دلش داخل شد اعتبار آغاز را است و شارحش از واقعات

آورده که احتراز در اثناء صلاة از ریاء ممکن نیست پس وقت آغاز معتبر است و چون پیش مردم نماز

ی کند با آداب و مستحبات میگذارد و چون در غیبت نماز میگذارد بی آداب و مستحبات میگذارد

او را ثواب اصل نماز است و این زیادتی که برای مردم میکند باطل است و هر عملی که برای

ریا می کند اگر وی حاضر نبود آن عمل را اصلا نمیکند او را هیچ ثوابی نیست بران عمل

و درین هیچ اختلافی نیست ولیکن باید دانست که آن عمل بسبب ریا باطل میگردد تا آنکه

قضا لازم آید ابراء ذمه بدان حاصل نشود و یا باطل نمیگردد و ابراء ذمه بدان حاصل می شود

و او را ثواب نباشد درین اختلاف است بدانکه در مقاصد که عبادات محضه است نیت شرط است

بالاجماع و بی نیت نه صحت دارد و نه ثواب لقوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم انما

الاعمال بالنیات ای انما صحة الاعمال او ثوابها منوط بالنیات پس در صورتی چون غالب ریاء

بود در وقت نیت نه صحت عبادت ماند و نه ثواب دل علیه عبارة شرح الوقایة فی باب الوضوء

حیث قال المقصود فی العبادات المحضة الثواب فاذا خلت عن المقصود لا یکون لها صحة

هکذا صرح الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و در وسائل که عبادات محضه نباشند عند الحنفیة نیت

شرط نیست و بی نیت صحیح است مگر تیمم که نیت دران شرط است ولیکن ثواب موقوف بر نیت است

صرح به فی شرح الوقایة فی باب الوضوء و الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة پس وسائل بریاء صحیح باشند

بی ثواب و در تحقیق شرح حسامی در فصل نهی آورده که صحت عبادات نزد فقها عبارتست از بودن فعل
مسقط قضاء و نزد متکلمین عبارتست از بودن فعل مطابق امر شرعی قضا واجب آید یا نه پس نماز
غیر متوضی که بگمان وضوء نماز گذارد صحیح است نزد متکلمین مطابق امر شرعی بر حسب ظن وی یا
وجود عند العلم مسقط قضاء نمی شود پس نمازش بسبب صحت و مطابقت موجب ثواب باشد و نزد
فقها صحیح نیست چه بود انستن حقیقت مسقط قضاء نیست انتهی پس برین قاعده نزد متکلمین عمل مرائی
صحیح نیست چه او خودی داند که عملش مطابق امر شرعی نیست و در قاعده اولی از اشباه و نظائر آورده د
لا یشترط للثواب صحة العبادة بل یثاب علی نیته و شارحش حموی گفته که صحت عبادات موقوف است بر وجود شرائط
وارکان آن و ثواب عبادات موقوف است بر نیت تقرب الی الله و اخلاص و کسیکه بآب نجس وضوء ساخت
و ندانست و نماز کرد نمازش جائز نیست بسبب فوت شرط و ثوابش دریابد بعزیمت و اخلاص و بریا نمازش
صحیح است از جهت وجود شرائط و ارکان و مستحق ثواب نیست از برای فوت اخلاص و عزیمت کذا فی المستصفی
شرح المنافع انتهی و مراد ازین ریاء در اثناء نماز است و لیکن ریاء در آغاز مبطل نماز است مگر در صورتیکه
نیت بغیر اخلاص هم صحیح باشد و آن نیز مذهبی است چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی چه نیت در مقاصد عبادات
شرط است بالاجماع و آن در محل نیت بسته است و بعد از آن در اثناء عبادات در غیر محل نیت اگر ریاء واقع شود

عبادات

عبادات صحیح باشد و بعد ریاء ثوابش کم گردد چنانچه شارح مذکور خود ذکر کرده است در قاعده اولی

دیگر آنکه هر عبادتیکه متجزی میگردد چون تلاوت قرآن و ذکر الله تعالی بر جزو از آن عبادت حکم علاحده | متجزی

دارد پس در هر جزو که ریاء لاحق شود ثواب آن جزو فوت شود نه ثواب باقی اجزاء اگر در آغاز تلاوت

قرآن در یک آیت یا در دو آیت ریاء ورزید ثواب همانقدر از او فوت شود و بعد از آن چون ریاء در دلش

نماند ثواب باقی قراءت دریابد اکنون بدانکه باجماع ثابت شده است که هر عملی که دران ریاء باشد مقبول نمی گردد

بدرگاه حق و درین نیز تفصیل است چنانچه اکنون شنیدی و جمع ذلک مرائی را گناه میرسد یا نمیرسد پس

بعض گویند که لا اجر له ولا وزر علیه و همچو گوید که گویا آن عمل نکرده است که ریاء مبطل عمل است پس اگر آن عمل فرض است

قضا ایشان لازم آید والا لا و جمهور اهل التحقیق بر آن اند که ذات ریاء از کبائر است و بسبب ریا بطلان

عمل میکرد و در ریاء نوعیست از شرک که آن مسما است بشرک خفی و لیکن در آن اختلاف است این نوع شرک

کفر است یا معصیت است غیر کفر پس جمهور بر آنند که معصیت کبیره است و بعضی گویند که کفر است کذا استفادنی

شرح الاشباه للحموی فی الفن الثانی و شرک بر دو نوع است جلی و خفی و جلی بر دو نوع است یکی اثبات

ذات واجب الوجود سوی الله تعالی جل جلاله الله تعالی کذا فی شرح العقائد النسفیة یا اثبات صفتی قدیمه

مانند صفتی از صفات حق من کل الوجوه مر ذاتی را سوی الله تعالی کذا فی حواشی الشرح المذکور

وكذا في شرح ام البراهين دوم اثبات مستحق عبادت جز خداوند تعالى چنانچه اصنام وكواكب وجز حق

سبحانه وتعالى هيچ چيز مستحق عبادت نيست كذا في شرح العقائد النسفية واحاديث در وعيد مصورين

بسيار وارد شده اند وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

يخرج عنق من النار يوم القيمة لها عينان تبصران واذنان تسمعان ولسان ينطق يقول اني وكلت بثلثة

بكل جبار عنيد وبكل من دعى مع الله الها آخر وبالمصورين رواه الترمذي وذكر عنق باين عنوان

در حديث تنبيه الغافلين نيز وارد است وشارحان ميگويند كه مراد از عنق اينجا گرده از آتش

وگروهي از نار جهنم است كه حق تعالى او را بينا وشنوا وگويا گرداند تا گرده مذكوره را در ميان

خلايق بشناسد والتقاط كند ووارد شده اند كه مراد از مصورين تصوير كنندگان صور حيوانات است

ودارندگان صور حيوانات چنانچه بر سنگ نگارد يا بر ديوار يا بر جامه صورت حيوان كشد يا دارد ويا پوشد

راضي باشد اگر چيزي داشتن ضرورت افتد وبر آن صور حيوان باشد سرش را قطع كند وبعد از

قطع سرش حكم صورت حيوان ندارد وتمثال غير حيوان چون صورت اشجار وغيره جائز است واين حكم

مصورين است ووعيد در حق ايشان است وحكم عابدان صور خود از آن بدتر است ولكن شارحان

مي گويند كه مصورين صور حيوانات ودارندگان آنها اگر عبادت صور عابد نكنند وخود هم عبادت صور

نكنند

نیا گشتند که شهادت می گویند ایشان را در دنیا کافرند پس بنیاد گفت واحوال اخرویه ایشان

معلوم حق تعالی است باید کرد و شرک خفی ریاء است و آنرا شرک اصغر نیز گویند که غیر حق را در عبادت حق

شریک می کردانند چه بظاهر حق پرستی است و بباطن هوا پرستی و مردم فریبی و عن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولکن

ینظر الی قلوبکم واعمالکم رواه مسلم وعنه ایضا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال الله انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته وشرکه وفی روایة فانا

منه بری هو للذی عمله رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رض انه خرج یوما الی المسجد رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فوجد معاذ بن جبل رض قاعدا عند قبر النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یبکی فقال له عمر ما یبکیک قال یبکینی شیء سمعته من رسول الله سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم یقول ان یسیر الریاء شرک الحدیث رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن شداد بن اوس رض

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من صلی یرائی فقد اشرک ومن تصدق

یرائی فقد اشرک رواه احمد وفی حدیث ابن ماجة الشرک الخفی ان یقوم الرجل فیصلی فیزین

صلوته لما یری من نظر رجل وفی حدیث احمد والبیهقی ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر

قالوا يا رسول الله وما الشرك الاصغر قال الرياء واحاديث ازين قبيل بسيار اند ديگر بدانكه هيچ چيز اعمال

تقوى را مهلك نمى گردد مگر ريا كه علما و زهاد و عباد و عزات را غالبا مهلك ميگردد كه ايشان غالبا

از رياء احتراز كم ميكنند وعن ابي هريرة رضـ قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان اول

الناس يقضى عليه يوم القيمة رجل استشهد فاتي به فعرفه نعمة فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك

حتى استشهدت قال كذبت ولكنك قاتلت لان يقال جرئ فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى

القى فى النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقراء القرآن فاتي به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فيها قال تعلمت

العلم وعلمته وقراءت فيك القرآن قال كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال انك عالم وقراءت القرآن

ليقال هو قارئ فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى فى النار ورجل وسع الله عليه واعطاه [illegible]

من اصناف المال كله فاتي به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فيها قال ما تركت من سبيل تحب ان ينفق فيها

الا انفقت فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه ثم القى

فى النار رواه مسلم اين حديث در باب علم ست و در باب حوض و شفاعت در حديث صحيحين آمده من كان يسجد

لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا يبقى من كان يسجد اتقاء ورياء الا جعل الله ظهره طبقة واحدة

كلما اراد ان يسجد خر على قفاه و در باب حشر در حديث صحيحين آمده ويبقى من كان يسجد فى الدنيا رياء

الخ

وسعة فيذهب لسجد فيعود ظهره طبقا واحدا وله طبقا واحدا اي عظما واحدا فلا يستطيع ان ينحني

للسجود ديگر بدانكه چند چيزيست كه بريا باطل نمي شود ودر ثوابش نقصان نيفتد يكي صلوات بر پيغمبر

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم صرح به العلامة الشيخ محمد الهاشم التهتوي في الكتاب جامع المعجزات

واليه اشار الشيخ عبد الحق في غاية المرام في فضل الصلوة على سيد الانام دوم فرائض الله تعالى

كه فرائض برياء باطل نمي شوند نزد بعضي از علماء در حق سقوط واجب از ذمه پس لا ثواب له ولا وزر عليه

يعني چون بعد از نيت لوجه الله تعالى در اثناء عمل رياء افتد عمل باطل نشود وابراء ذمه حاصل گردد

و ثواب موعود براداء فرائض از دست فوت شود وبعض گويند كه در هر چيز رياء واقع شود مگر در صوم

ودر قاعده اولى از اشباه ونظائر گفته لا رياء في الفرائض في حق سقوط الواجب ودر فن ثاني

در كتاب صلوة نيز همچنين گفته وفقيه ابو الليث گفته لا يدخل الرياء في شيئ من الفرائض واين قول

بر تقدير كفايت نيت اعمال مع شرائطها واركانها ست بغير شرطيت نيت باخلاص ودر اشباه وجمهور

بر آنست كه شرط ست نيت باخلاص در آغاز عمل والاصح نيت اصلاح اخلاص نيت فرض ست در عبادت

مثل نماز وزكوة وروزه وغيرها وحموي در شرح اشباه گفته وقيل الرياء لا يدخل في صوم الفريضة ويدخل

في سائر الطاعات كذا في تتمة الواقعات ونيز گفته ان قوله لا رياء في الفرائض مخالف لما ذكره اهل التفسير

من ان ايتاء الزكوة فى الرافضل لانه ابعد عن الرياء ذكره التمرتاشي في شرح الجامع الصغير و

نيز گفته ما ذكره المصنف مخالف لما فى الواقعات من ان الرياء لا يدخل في صوم الفريضة وفي سائر

العبادات يدخل لان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يقول الله تعالى الصوم لي وانا اجزي

به ونفى شركة الغير وهذا لم يذكر في حق سائر الطاعات ونقله في كتاب الكسب عن الملتقى انتهى بعده گفته

كه تقييد حديث مذكور مقتضي عدم دخول رياء ست در مطلق صوم فرض بود يا نفل وصاحب الواقعات

مقيد بفريضه داشته پس حاصل كلام ايشان درباب رياء چنين معلوم مي شود كه در حق ابراء ذمه

در فرائض رياء نيست اگرچه زياده ثواب سواء ابراء ذمه بر رياء فوت مي شود چه در ذات ابراء ذمه

رياء صورت نمي بندد مثلا كسي مديون ديني خود را آشكارا ادا مي كند در اداء دين واسقاط

آن از ذمه رياء صورت نبندد بخلاف تصدق مال خود كه دران رياء را دخلي باشد ديگر بدانكه ميگويند

كه نيت عبادت منافي عدم خلوص نيت نمي باشد مثلا نيت نماز كه فرض ظهر يا عصر ميكنيد و نيت كنند

كه فرض ظهر يا عصر ميكنم واسقاط فرض از ذمه خود مي نمايم واين فعل مردم را مي نمايد كه تا مردم فلا

كه فلان مصلي ست تا معتمد نگردد يعني حاصل كلام ايشان آنكه در صحت فرائض واسقاط آنها از ذمه

نيت لغوي مع علم آنكه منوي عبادت ست كافيست وآن عزم قلب ست بر فعل شيء از حيثيت عبادت

و ثواب هر عمل فرض بود یا نفل موقوفست بر نیت شرعی و آن قصد طاعت و التقرب الی الله

تعالی ست در فعل مامور به یا در ترک عملی منهی عنه چه ترک منهیات هم طاعت ست و این نیت شرعی

را اخلاص گویند و هر که تفصیل این مقام بتحقیق تمام بجوید گو که قاعده اولی و قاعده ثانیه

از شرح اشباه و نظائر للحموی مطالعه کند و جمهور بر آنست که در مقاصد نیت شرط صحت است

چنانچه در شرح وقایه در باب وضوء گفته که چون مقاصد عبادات از ثواب خالی مانند صحت آنها

نماند یعنی فاسد گردند و خالی شدن عبادت از ثواب عبارت از عدم قبولیت آنست در درگاه

حق و آن مقصود است از عبادت و چون از مقصود خالی ماند فاسد شد و صحیح نماند دیگر بدانکه جمیع

که در زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ریاء فرق نمیکند چنانچه در

درود فرق نمیکند ولیکن در جائی نوشته نیافتم اکنون بیان اخلاص بشنوید اینکه اخلاص خالص

ساختن و صافی کردن چیزیرا از آمیزش چیزی دیگر تقول اخلصته اذا جعلته خالصا و

در اصطلاح شرعی اخلاص صافی کردن طاعت حق را از شوب ریاء و سمعه وغیره و اخلاص را

شرائط است یکی ترک ریاء و سمعه دوم ترک عجب سیوم ترک طمع از مخلوق و این بنا بر قولی است

و آنچه در فصل چهارم و پنجم و نهم از باب دوم گفته شد که اخلاص را پنج رکن است چهار ترک کرده

و پنجم طلب رضاء حق آن بنا بر قول دیگر است و این اختلاف بنا بر اختلاف ایشان است در نیت شرعیه

در تعریف نیت دو قول است هر دو قول را علامه حموی در شرح اشباه و نظائر ذکر کرده یکی آنکه

النیة قصد الطاعة والتقرب الی الله تعالی فی ایجاد فعل پس این تعریف بر ترک منهیات

شامل نیست با وجود آنکه ترک منهیات بقصد یعنی امتثالا لامر الله هم طاعت است چنانچه بعض احادیث

نیز بران گواه است ولیکن شارح مذکور گفته که مراد از عزم و قصد اراده الفعل است نه اراده الترک

دوم آنکه النیة توجه القلب نحو ایجاد فعل او ترکه موافقا للغرض جلب نفع او دفع ضر حالا او مآلا

وگفته که صیغه نیت و نیت بتشدید یاء و تخفیفها هر دو طور آمده پس بر تعریف اول در نیت

دو چیز ملحوظ است که در دل هر دو را لحاظ کند یکی عزم فعل چیزیکه موجب ثواب است دوم عزم تقرب

وطاعت وطلب رضاء حق در فعل آن چیز پس برین تعریف اخلاص عبادت از تقرب وطاعت

در فعل آن چیز پس ترک ریاء وسمعت وترک طمع وترک عجب شرائط اخلاص است واخلاص

خود جزئی است از دو جزو نیت بر تعریف مذکور پس تعریف نیت شرعی بر نیت لغوی و بر اخلاص

شامل است پس برین تعریف چون عبادت محضه از اخلاص خالی باشد صحیح نباشد چه اخلاص جزو

نیت است و چون جزو نیت رفت تمام نیت رفت مثلا نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و تلاوت قرآن

وسائر عبادات بقصد و عزم میکند نه بهزل و ذهول و خطا ولیکن در خاطرش لقصد تقرب الی الله

نگذشت پس بمقتضاء این تعریف اگر نیت را شرط صحت عبادات محضه گویئد پس درین صورت صحیح نباشد

و ابراء ذمه بدان حاصل نشود و اگر شرط ترتب ثواب بر آن گویئد و نیت لغوی را که عزم فعل است

در صحت کافی گویئد پس صحیح باشد بی ثواب و اسقاط فرض از ذمه بدان حاصل گردد و برین

تعریف عرصهٔ عبادات تنگتر می گردد و بناء برین تعریف در فتاوی بعضه گفته که شرط است که

در نیت لله تعالی گوید یعنی بدل گوید که شرط نیت بدل است و فی غنیة المتملی شرح منیة المصلی

والعبادات انما شرعت لنیل رضاء الله تعالی ولا یکون ذلک الا باخلاصها له فی النیة فی العبادات

وهو قصد کون الفعل لله تعالی لا لغیره و بر تعریف ثانی نیت در عبادات قصد فعل چیزی از

جهت نفع و ثواب است اما استحضار کردن در دل که این فعل خالصا لله تعالی است شرط نیت

بمقتضاء این تعریف بلکه نیت عبادت کافیست که بداند فرض را و نفل را از جمیع عبادات

و مع ذلک همه را عبادت دانسته قصد فعل او کند و نیت لله تعالی در دل حاضر داشتن شرط

نیت چه عبادت نمیشد مگر لله تعالی پس قصد عبادت و عزم نیل ثواب عین نیت لله تعالی است

چه نیل ثواب نباشد مگر رضاء حق و لعبادت حق و رضاء حق و عبادت حق در چیزی وجود ندارد

و غرض در ریاء و نگرم و در دلش نگذشت

مگر چون آن چیز لله تعالی بود بحسب قانون شرعی دران چیز و بودن او لله تعالی بر عزم دل
موقوف نیست بلکه بر ترک اشیای که منافی نیت لله تعالی می شوند چون ریاء و غیره سمای خلوص لله
تعالی است چه بودن فعل لله تعالی و عبادة و نیل ثواب و طلب رضای حق هر چهار متلازم یکدیگر اند
پس چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا جهاد یا تصدق مال یا کار روائی کسی کردن یا تلاوة قرآن
یا ذکر الله تعالی یا سائر عبادات قولیه و فعلیه و جانیه و مالیه کسی ازین عبادات محضه یکی را قصد کند
یعنی بعزم دل بکند و عزم دل در فعل آن چیز از جهت یکی از چهار چیز کند یا از جهت لله تعالی کند یا از جهت
آنکه عبادت و تقربست یا از جهت آنکه ثواب بران مترتب میگردد یا از جهت آنکه رضامندی حق تعالی
حاصل می شود پس چون یکی ازین چهار در عزم فعل وقت در دل او حاضر و ملحوظ بود و باعث بر فعل آن
یکی ازین چهار بود پس این نیت شرعیست و این نوع نیت معتبر است در جمیع عبادات مقاصد
و وسائل و این تعریف نیت مختار علامه حمویست و این را صواب گفته و در قنیة المنیه گفته النیة فی اللغة
مطلق القصد و فی الشرع قصد الفعل لیکون الفعل للشارع له و این تعریف هم برین قاعده است
چه عبادات مشروع نشده مگر لله تعالی از جهت حصول تقرب و ثواب و رضامندی حق و چون یکی
ازین چهار باعث عزم فعل گردد و در دل حاضر بود گویا هر چهار در دلش حاضر باشد چه یکی بی دیگری

در واقع

در واقع و در نفس خود وجود ندارد اگرچه در ذهن فاعل حاضر نبود مگر یکی پس اخلاص برین

صورت عبارتست از ترک ریاء و سمعت و عجب و طمع پس چون این چیزها در دل آیند کشیدن

آنها از دل و دفع کردن آنها از دل اخلاصست و چون دل از ینها خالی بود و ذهن از ینها غافل

و ذاهل در وقت عزم فعل لله او للعبادة والتقرب او لرضاء الله تعالی او لنیل الثواب

چنانچه گذشت پس اخلاص بی تحصیل و بی تکلیف حاصل شد ولیکن برین تعریف اخلاص

دیگر شد و نیت دیگر و برین مسائل مبنیه یافته می شوند در کتب فقه در شرح الاشباه والنظائر للحموی

گفته که در خلاصة الفتاوی آورده است اگر مریض گفت که اگر خدا تعالی مرا شفا و عافیت

دهد از بیماری پس بر منا حج است بر وی حج لازم گردد اگرچه لله تعالی نگفت چرا که حج نمی باشد

مگر لله تعالی آخره و ازین قبیل است آنچه در الاشباه والنظائر است اگر او را کسی گفت که اگر نماز

ظهر بخوانی ترا یک دینار است پس نماز خواند فرض از گردن وی ساقط شد و ثواب فوت شد

و دینار او را نرسد انتهی خاصه و در فتاوی بزازیه و غنیة المتملی و سائر الفتاوی وارد است

که اگر دخلت فی صلوة الامام یا اقتدیت بهذا الامام گوید این قدر نیت او را بسنده است و اگر

نگاه شروع اینقدر حضور دارد که چون او را گفته شود که کدام نماز میگذاری و بی درنگ جواب

وحاجت بتامل بنفقد اینقدر نیت او را بسنده است یعنی اگرچه دخلش از نیت لله تعالی خالی بود

وگفته اند که نیت در وضوء که ثواب علیها است قصد رفع حدث. واستباحة الصلوة است ولله تعالی

دران شرط نگفته اند و آنچه می گویند که نیت فرض بریاء مسقط فرض وموجب ابراء ذمه است

وزیاده ثواب بران مترتب نمیگردد آن بنا بر آنست که نیت که عبارت از قصد فعل عباده است

مع علم آن عبادت. آن باقی است و آن شرط صحت است ولیکن چون ولش از ریا خالی نیست ثواب بران مترتب

می گردد اگرچه لله تعالی بدان درگاه قصد استغفار نکرده است چه عبادت نمی باشد مگر لله چنانچه گذشت وچون

بقصد خلط کرد ریاء را اخلاص نماند که موجب ثواب بود و نیت باقی ماند که شرط صحت است وعلامه حموی در غمز

چند از شرح اشباه ونظائر گفته است که صحت عبادت بر وجود شرائط وارکان موقوف است وثواب بر اخلاص موقوف است

و ذات اخلاص ابتغاء مرضات الله است وطلب وجه الله والتقرب الیه است قال الله تعالی وما لاحد عنده من نعمة

تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی در ریاء وسمعت السوق مذکور شد وعجب بفتح عین بمعنی خویشتن

فی العقائد — بینی باستعظام عمل خود واین ضد عجز ونیاز است وعجب از کبائر است کذا فی العقائد السنیة ودر کنز العرفان

گفته که عجب اصل کبر است وهر معصیتی که از تکبر خیزد توبه پذیر نیست چنانچه معصیت ابلیس وطمع بر دو نوع است

یکی کردن عبادت حق برای اجر معین چون تعلیم واذان وامامت وتلاوة قران باجر معین اگرچه فقها فرین جائز

داشته اند

داشته اند چنانچه در اشباه و نظائر و شرحه گفته وعن عبادة بن الصامت رضی قال قلت یا رسول الله

رجل اهدی الی قوسا ممن کنت اعلم الکتاب والقرآن ولیست بمال فارمی علیها فی سبیل الله

قال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها رواه ابوداود وابن ماجة و در بحدیث تحقیق

تمام ست چه علماء می فرمایند که هر گاه بنده کاری کند وار الغیر طلب چیزی دارد واو قبول کرد

در اجر اخروی او نقصانی نشود اما مطابق این حدیث گرفتن آن چیز بروی حرام گردد

و در ثوابش هم نقصان شود و متاخرین اجر معین مشروط هم جائز دارند و بحدیث بخاری از ابن

عباس رض و بحدیث احمد و ابی داود و از خارج بن صلت رض که در کتاب الاجارة وارد شده ست

استدلال میگیرند بر جواز اخذ اجر بر طاعتی ولیکن سخن ما در اخلاص ست نه در اجواز اجارت و نه در

اباحت اخذ عطیه بر عبادت و چون در خاطرش از عبادت غرض دنیوی هم بود اخلاص نماند دوم

عبادت کردن از جهت تسخیر مردم چنانچه در باب اهل دعوت ست که این هم منافی اخلاص ست بیت

در دولت با دلبرت گر عزیز هم داری نهان ،، در چراغت آب روغن جمع کردی شد خراب ،، و این

بیان همه در فصل نهم و در فصل پنجم و در فصل چهارم از باب دوم گذشت پس اهم مهمات اخلاص ست

در طاعات قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین وقال ایضا فاعبد الله مخلصا له الدین

الا لله الدين الخالص وقال ايضا قل اني امرت ان اعبد الله مخلصا له الدين وقال ايضا

فادعوا الله مخلصين له الدين وقال ايضا فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك

بعبادة ربه احدا وقال ايضا وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى

وفي كتاب الاوامر والنواهي عن ابي امامة الباهلي رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم ان الله عز وجل لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا له وابتغي به وجهه اخرجه النسائي

وفي كنز العرفات قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم حكاية عن ربه الاخلاص سر من

اسراري استودعته قلب من احببته وقال عليه الصلوة والسلام لابي ذر رضي يا ابا ذر اخلص

العمل فان الناقد بصير وقال السهل بن عبد الله والله اكثر العباد الا ما كان بالاخلاص ديگر بدانکه

چند چیزیست که دران ریاء نباشد یکی اظهار چیزیکه موجب تفاخر بود نه موجب جاه وحکایات ومنزلت

چنانچه کثرت مال واتباع وحفظ اشعار وحسن رمیا وشنا وریا دروزیست که دران تفاخر وتکبر و

مباهات است نه ریاء صرح به الشیخ عبد الحق الدهلوي في شرح المشکوة دوم اظهار پیر عبادت ومجاهدت

تا موجب کثرت طاعات تابعان وباعث تکثیر عبادات مریدان ومجاهدات ایشان گردد نه بغرض دیگر

وبعضي گفته اند که ریاء الصدیقین خیر من اخلاص المریدین واین درباب بعض ثابت است در

صورت

صورت ریاء است و در حقیقت ریاء نیست بلکه محمود است صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة

سیوم اظهار نعمت حق بدر یافتن توفیق کثرت طاعات قال الله تعالی واما بنعمة ربک فحدث

چون ضمیرش از لوث ریاء پاک بود و فرح و سرور یافت نعمة که کثرت طاعت ریاء نیست و لیکن

اعتماد بران نشاید چه بیم عدم قبول و خوف بد خاتمه باقیست و جز عجز و نیاز راه نیست و دیگر بید آنکه

گمانیکه ندارد اظهار کند که مسیدام چنانچه مردم را گوید که چنین طاعت کردم و حال آنکه نکرده است

این ریاء نیست این نفاق و کذب بر حق تعالی است که میگوید که حقتعالی مرا این کمال داده و این

از ریاء بدتر است و ریاء در چیز واقع صورت بندد نه در کذب بحت و چیزی دیگر است که اخفا دقیق

الریاء نامند و آن اینست که در خلوت عبادت میکند و در دلش خیال ریاء بود آن نیز ریاء است

و علیم بذات الصدور می بیند و اگر ستائش خود از کس می شنود بدان شاد گردد علامت وجود ریاء است

صرح به الشیخ المذکور و نیز شیخ گفته که مسئله ریاء غامض است و تفصیلش در کتب فقه نیامده است

و تحقیقش از کلام قوم باید جست خصوصا از کلام کتاب احیاء العلوم و بعضی در رسائل نوشته اند

که فقهاء بر دقائق ریاء واقف نگشته اند و در کنز العرفان از بعضی مشایخ آورده که بزرگی نماز

سی سال قضا کرده بود که همه را جماعت در صف اول گذارده بود و بسبب آنکه روزی در صف اول فرجه نیافت

و در صف ثانی ادا نمود پس مردم بسویش نظر کردند که تا مدت سی سال در صف اول نماز می کرد

و امروز چرا چه شد پس در دل خجالت یافت پس دانست که در نماز من تشویش از ریاء است که

نظر مردم در دلم متاثر شد پس نماز سی سال را باز گردانید دیگر سبب آنکه اسم صاحبان اصلاح سریرت و چون

سریرتش اصلاح یافت علانیتش اصلاح یابد بخلاف عکس فی الحدیث من عمل الاخرة کفاه الله

الدنیا ومن اصلح فیما بینه وبین الله اصلح الله فیما بینه وبین الناس ومن اصلح سریرته اصلح الله

علانیته رواه فی کنز العرفان و در مشکوة بلفظ دیگر وارد شده است و دیگر سبب آنکه چون مرتد بعد ارتداد

نعوذ بالله منها تائب میگردد اعمال سابقه قبل ردت باز بوی دهند بر مذهب مختار چنانچه در فصل هشتم

از باب پنجم گذشت پس چون مرائی از ریاء تائب گردد باید که ثواب اعمال که در حالت ریاء کرده است

بوی داده شود چه ریاء کفر خفی است نزد بعضی از فقهاء چنانچه حموی در شرح اشباه ذکر کرده و

نزد سالکین نیز کفر است و مرشد مولوی در مثنوی معنوی گفته بیت در عمل گر ذره باشد از ریا

کفر باشد در طریق اولیا و سائر علماء ریاء را از کبائر شمارند نه از کفر که معصیت نه کفر است

و مسماة شرک خفی پس چون توبه از شرک جلی و کفر صریح این اثر دارد باید که توبه از شرک خفی

که کفر خفی است یا معصیت حقیقیه هم این اثر دارد ولیکن فرق یافته می شود میان آن و این چه

آن

آن اعمال قبل رؤیت ست نه در حالت رؤیت و این اعمال در حالت ریاء ست پس میان این و
آن فرق شد و این مسئله در جائی نوشته نیافتم والله اعلم بحقیقة الحال فصل دوازدهم در بیان
مضار حرص و طمع و سوال و منافع توکل و تفویض و قناعت و صبر و درین فصل بیان رضا و بیان
دعاء و ترک آن که بعضی اختیار نموده اند خواهد آمد ان شاء الله تعالی بدان ایها الصادق
که حرص لغت عربیست و بفارسی آز بمد الف و زاء منقوط و آشره بکسر شین معجمه و تشدید راء مهمله
و تاء تانیث بمعنی حرص آمده و آن بفتحتین و راء مهمله و هاء کلمیه مخفف سخت آرزومند شدن و
طمع نیز بمعنی آرزومند شدن و نیز بمعنی امید داشتن و در اصطلاح سالکان حرص و آشره
آرزومندی جمع مال بغیر ضرورتست و طمع هم باین معنی آمده است و نیز بمعنی چشم داشتن از مردم مال
و این همه مذموم ست و همچنین مذموم ست طول الامل وعن عبد الله رض قال قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یهرم ابن آدم ویشب منه اثنان الحرص علی المال والحرص علی العمر
متفق علیه وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال لایزال قلب الکبیر
شابا فی اثنین فی حب الدنیا وطول الامل متفق علیه وفی بعض کتب السلوک یشیب ابن آدم
ویشب فیه خصلتان حب المال وطول الامل وعن عمرو بن شعیب رض عن ابیه عن جده ان النبی

و نیز حرص ازمند شدن
یعنی آرزومند شدن
و قیل حرص مترادف شره
ست

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال اول صلاح هذه الامة اليقين والزهد واول فسادها البخل والامل رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي كبشة الانماري رضـ انه سمع رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول ثلث اقسم عليهن واحدثكم حديثا فاحفظوه فاما الذي اقسم عليهن فانه ما نقص مال عبد من صدقة ولا ظلم عبد مظلمة صبر عليها الا زاده الله بها عزا ولا فتح عبد باب مسئلة الا فتح الله عليه باب فقر فاما الذي احدثكم فاحفظوه فقال انما الدنيا لاربعة نفر عبد رزقه الله مالا وعلما فهو يتقي فيه ربه ويصل رحمه ويعمل لله فيه بحقه فهذا بافضل المنازل وعبد رزقه الله علما ولم يرزقه مالا فهو صادق النية يقول لو ان لي مالا لعملت فيه بعمل فلان فاجرهما سواء وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما فهو يتخبط في ماله بغير علم لا يتقي فيه ربه ولا يصل فيه رحمه ولا يعمل فيه بحق فهذا باخبث المنازل وعبد لم يرزقه مالا ولا علما فهو يقول لو ان لي مالا لعملت فيه بعمل فلان اي الذي يتخبط في ماله بغير حق فهو نيته ووزرهما سواء رواه الترمذي وقال هذا حديث صحيح قوله ثلاث اي ثلاث خصال وقوله اما الذي توحيد الموصول بتاويل الخصال المذكور ولو اي قوله ان لي مالا للتمني وقوله يتخبط اي يتعسف التخبط والتعسف في راه رفتن وعن معاذ رضـ عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال استعيذوا بالله من طمع يهدي

يهدي الى طمع رواه احمد والبيهقي في الدعوات الكبير وعن عمر رضه قال تعلمن ايها الناس

ان الطمع فقر وان الياس غنا وان المرء اذا ايس عن شيء استغني عنه رواه رزين

وعن سفيان ان عمر بن الخطاب رضه قال لكعب رضي الله عنهم من ارباب العلم قال الذين يعملون

بما يعلمون قال فما اخرج العلم من قلوب العلماء قال الطمع رواه الدارمي قال الشيخ عبد الحق

قال العلماء والطمع يصير الاسود ذبابا وازين كلام معلوم شد كه طمع در دار دنيا هم آفت

عظيم است چنانچه طمع بر دل پا نهد و ديگر دفتر علوم از دل مي شويد در مثنوي معنوي فرموده

مثنوي صاف خواهي چشم و عقل و سمع را ۰۰ دور کن تو از خيالات طمع را ۰۰ هر که را باشد

طمع الكن شود ۰۰ با طمع کي چشم دل روشن شود ۰۰ طمع از دل نور عرفان مي برد ۰۰ پرده

حلم و حيا او ميدرد ۰۰ و شيخ عبد الحق در شرح مشكوة گفته که شيخ ابو العباس مرسي قدس سره

فرموده که نان يک ضعف مدم خريد کردم از مردي که مرا مي شناخت پس در دل من گذشت که شايد

اينقدر قليل از من بگيرد هاتف آواز داد که السلامة في الدين بترك الطمع من المخلوقين

بيت طمع را سه حرف است هر سه تهي ۰۰ ازان نيست مرطمع را بهي ۰۰ و ديگر آنكه

طمع شيران را چون سگ مزبلۀ ميگرداند چنانچه گذشت و گفته اند بيت آنچه شيران را

کند رو به فزاج ؛؛ خست حرص وطمع سم احتیاج ؛؛ وآفات حرص در دار دنیا همان آفات طمع ست واین

سخن در عرف علما مشهورست الحریص محروم مثنوی حرص کورت کرد محرومت کند ؛؛ دیو همچون خویش مرجوم

کند ؛؛ هر حریص هست محروم ای پسر ؛؛ چون حریصان نیست کس محروم تر ؛؛ حرص کور و احمق و نادان کند

مرگ را بر احمقان آسان کند ؛؛ حرص را آتش بدان اندر جهان ؛؛ باز کرده صد زبانه صد دهان ؛؛ واین در

مثنوی گفته وحکایت جانوری که گیاه هفت جنگل یعنی هفت بیشه هر روزهی خورد وآب هفت دریاء

می نوشد وچون شب شود در اندیشه افتد که فردا چه خواهم خورد و ز غم روزی لاغر وخالی شکم می گردد

وچون روز شود بقدرت قادر مطلق همان هفت جنگل پر گیاه گردد و همان هفت دریاء پر آب شود و

زندگانی آن جانور بااین طور می گذرد ودر تفسیر حسینی گفته که نام آن جانور هلوع ست که حق سبحانه وتعالی انسان

رابوی تشبیه داده قال الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا وهکذا فی کنز العرفان مگر آنکه در کنز العرفان

بجای هفت دریاء هفت عذیره آب گفته وگفته که آن پس از کوه قاف ست ودر مثنوی گفته که آن گاو ست

جسیم عظیم الجسد در جزیره بیت یک جزیره هست سبز اندر جهان ؛؛ اندرو گاوی است تنها خوش دهان ؛؛ جمله

صحرا را چرد او تا بشب ؛؛ تا شود زفت و عظیم ومنتخب ؛؛ شب زاندیشه که فردا چه خورم ؛؛ گردد او چون تار مو

لاغر ز غم ؛؛ الی آخره در قصه او دراز ست وآفت سوال در دار دنیا آنست که سائل هر چند کثرة خواهد خواهد خویشها

او را قلت و بد چنانچه در حدیث گذشت و نیز در حدیث از ابی هریرة رضه آمده قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاد الله بها کثرة وما فتح رجل باب

مسئلة یرید کثرة الا زاد الله بها قلة رواه احمد وعضا آخر و این اشیا اظهر من الشمس فلا حاجة

الی بیانها اکنون بدانکه قناعت راضی شدن باندک چیزی و بس کردن باندک و نزد بعضی زهد نیز باین

معنی آمده چنانچه گفته اند الزهد الاکتفاء بالزهید والزهید هو القلیل وعند الاکثرین الزهد خلاف الرغبة

الی العدول والترک و قناعت در شریعت راضی شدن بهرچه موجود بود نزدیکی بی تکلیف و تعب از

اشیائیکه وجه معیشت اند از ماکول و ملبوس و از ماسوای آن قطع طمع و حرص کردن و میگویند که قناعت

علامت معرفت حق است و هرکه قناعت ندارد او معرفت ندارد بیت کاسه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد ، وعن عبد الله بن عمر رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قد افلح من اسلم ورزق کفافا وقنعه الله بما آتاه رواه مسلم وفی رسالة الاوراد والنواهی عن ابن عمرو بن العاص رضه

الکفاف هو الذی لا ینقص عن الحاجة ولا یزید منها وفی رسالة الاوراد والنواهی عن فضالة بن عبید رضه

انه سمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول طوبی لمن هدی للاسلام وکان عیشه کفافا

وقنع اخرجه الترمذی بیت قناعت توانگر کند مرد را ، خبر کن حریص جهان گرد را ، قال الله تعالی فی الصحائف

قال الجنید رحمه الله الزهد خلو الایدی من الاملاک وخلو القلوب من التتبع

بیت

الصدقة للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف

تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا الآية بدانکه توکل بمعنی اعتماد و تفویض ست و در شریعت

التوکل الاعتماد علی رزق الله المقدر فی الازل للعباد و نفی الشرک فی وصوله الیهم وتفویض الامور

الی مالک الملوک والرضاء بالقضاء فرد کار خود را بخدا بازگذار،، کت نمی بینم ازین بهتر کار،،

بدانکه باحادیث ثابت شده ست که هیچکس در روز قیامت بدرجهٔ متوکلین نرسد و ازین سعادت

عظمی که بغیر حساب بجنت روند دیگر چه بهتر بود وعن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون

وعلی ربهم یتوکلون متفق علیه و این هفتاد هزار از متوکلین که بغیر حساب بجنت روند وعده فرموده

بودند بعد ازان حق سبحانه وتعالی بران زیاده کرده وعن ابی امامة رضه قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول وعدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی سبعین الفا لا حساب

علیهم ولا عذاب مع کل الف سبعون الفا وثلث حثیات من حثیات ربی رواه احمد والترمذی و

ابن ماجة وحثیه آنچه انسان بدو کف دست فراخ کرده برگیرد از خاک وغله وغیره ومراد اینجا از

ثلث حثیات سه جماعت عظیم ست از مردم چه حقتعالی از دست معروف منزه ست کذا قال الشارحون

واما

وآنچه در حدیث سابق آمده لا یسترقون یعنی استرقاء نمی کنند واسترقاء افسون کردنست وافسون

بغیر کتاب الله وبغیر سنت رسول الله منافی توکل ست بالاجماع چه آن از امور جاهلیت ست وبعضی

متوکلین کاملین ترک استرقاء مطلقا می کنند اگرچه از کتاب وسنت بود وقوله لا یتطیرون یعنی

شگون بد نمی کنند وتطیر شگون بد گرفتن که آن از امور جاهلیت ست وآن گذشت چنانچه عمل

کردن بر قول کاهنین ومنجمین وتصدیق کردن قول ایشان را وعلوم همه کاهنین بولادت

آنحضرت منقطع شد صرح به الحموی فی شرح الاشباه والنظائر وصرح به محمد بن اسحاق فی سیره و

لیکن در حدیث بخاری بروایت عائشة رض که از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

شنیده بود که شیاطین چون از آسمان ممنوع شدند از فرشتگان که در ابر نزول می کنند از آنها

سخن دزدیده بکاهنان میرسانند پس از این حدیث معلوم شد که علم ایشان بعد از ولادت آنحضرت

همه منقطع نشده ست بلکه اندکی باقی مانده ست حاصل کلام علما درین مقام اینست که سه کس اند

که کافرند بالاجماع اگرچه کلمهٔ توحید بر زبان می رانند یکی عراف بفتح عین مهمله وتشدید راء مهمله

دوم کاهن سیوم منجم ابن حجر کافرند وهر که تصدیق قول ایشان کند او هم کافر گردد واحادیث نبویه

بآن ناطق اند وعراف کسی که از غیب خبر دهد بعلاماتی که نزد او مقرر شده ست ودر حقیقت ثابت نیست

بلکه اوهام باطل است چنانچه شگون گرفتن مسافر و راه رو به آواز پرندگان و آنرا عیافه بکسر عین گویند

و فال انداختن بمهره‌ها و سنگریزه‌ها و آنرا طرق گویند و این هر دو از انواع طیره است فی الحدیث العیافة

والطرق والطیرة من الجبت رواه ابوداود و فی الحدیث الطیرة شرک قاله ثلثا رواه ابوداود والترمذی

و به آواز شغال و بدیدن بعضی جانوران از چپ و راست و نحس پنداشتن بعضی جانوران بسبب بعضی

علامات که در ایشان است و نحس پنداشتن بعضی ساعات و ایام و شهور در حق بعضی امور و خبر دادن بغیب

علم رمل و علم نجوم و علم کهانت پس عراف بر منجم و کاهن و رمال و متطیر یعنی شگون کننده صادق

می آید و شامل است بر همه صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوٰة وعن حفصة رض قالت قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی عرافا فسأله عن شیء لم تقبل له صلوٰة اربعین لیلة

رواه مسلم و در حاشیه مظهر گفته که این عدم قبول نماز او در چهل شب بسبب پرسیدن است اگرچه جوابش

را قبول نکرد و اگر قول او را تصدیق کرد کافر گردد و منجم آنکس است که بتأثیر کواکب در عالم سفلی قائل

بود پس بموجب قواعد آن علم از غیب خبر دهد چنانچه از باران خبر دهد یا از طالع کسی خبر دهد وعن

ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اقتبس علما من النجوم اقتبس

شعبة من السحر زاد ما زاد رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة و ایضا عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه

علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اقتبس بابا من علم النجوم لغیر ما ذکر الله فقد اقتبس شعبة من السحر المنجم

کاهن والکاهن ساحر والساحر کافر رواه رزین حاصل حدیث آنکه کاهن ومنجم وساحر هر سه کافر اند

تو یر بغیر ما ذکر الله سبب ما ذکر الله سه چیز است ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما

للشیاطین وعلامات وبالنجم هم یهتدون وعن قتادة رض قال خلق الله تعالی هذه النجوم لثلاث

جعلها زینة السماء ورجوما للشیاطین وعلامات یهتدی بها فمن تأول فیها بغیر ذلک فقد اخطأ

واضاع نصیبه ای من الاسلام وتکلف ما لا یعلم رواه البخاری تعلیقا وفی روایة رزین و

تکلف ما لا یعنیه وما لا علم له به وما عجز عن علمه الانبیاء والملائکة وعن الربیع مثله وزاد والله

ما جعل الله فی نجم حیوة واحد ولا رزقه ولا موته وانما یفترون علی الله الکذب ویتعللون بالنجوم

واز قول وی که گفته وتکلف ما عجز عن علمه الانبیاء والملائکة معلوم شد که علم نجوم اصلا ثابت نشده است

وحق سبحانه وتعالی در هیچ ستاره اثری نه سپرده ست از آثاری که الشان ثابت می کنند از روی افتراء

بر حق سبحانه وتعالی وآنچه می گویند که آنحضرت فرموده است لات فروا اذا کان القرف العقرب افترا کرده اند

بر آنحضرت برای تائید قول الشان تحقیقه فی معارف العلوم وبا این آثار که میگویند پیش از زمان

حضرت داود علیه السلام در بعضی ستارگان موجود بود ندیده مرفوع شدند تا در هیچ ستاره اثری نماند کذا قال بعضهم

و بهر حال در زمن آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم در ستارگان تاثیرات بنوده و از تاثیرات

آنها در زمن سابق ما را خبر نداده بلکه از این عقیده باطله ما را نهی کرده پس این اصلا نبود یا پیش

از عهد آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم تاثیرها از ستارگان برگرفته شده است کذا فی

تکمیل الایمان للشیخ عبد الحق و فی الحدیث القدسی اصبح من عبادی مومن بی و کافر فاما من قال مطرنا

بفضل الله و رحمته فذالک مومن بی کافر بالکواکب و اما من قال مطرنا بنوء کذا فذلک کافر بی مومن

بالکواکب متفق علیه و النوء بفتح نون غروب کردن منزلی از منازل قمر و طلوع کردن منزلی دیگر مقابل

نکهیتر

وی و بهندی نکهیتر گویند پس هر که اعتقاد دارد که باران از تاثیر نوئی از انواء یا کوکبی از

کواکب می بارد او کافر است بالاجماع و اگر کسی اعتقاد دارد که باران نمی بارد مگر بفضل حق و

رحمت وی و لیکن این انواء علامات و موسم باران است و این را هیچ اثری نیست او مومن است بالاتفاق

و اگر اعتقاد وی این بود که باران بفضل حق می بارد و لیکن موسم را هم اثر است در آن و مدخلی است

در کفر وی اختلاف است کذا فی شروح المشکوة و حواشیه و عن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم لو امسک الله المطر عن عباده خمس سنین ثم ارسله لاصبحت طائفة

من الناس کافرین یقولون سقینا بنوء المجدح رواه النسائی و مجدح بکسر میم و سکون جیم

و فتح

ان اعتقد ان الله تعالی هو الفاعل [illegible]

و فتح دال مهمله و آخره حاء مهمله نوعی ست از انواء و می گویند که اکثر مسلمین بظهور مسلمانان اند

و در حقیقت کافران بسبب این اعتقادات باطله و آنحضرت برامت خود خوف و غم می خورند

که بتاثیر انواء و کواکب قائل شوند و کافر گرده اند نعوذ بالله منها و بر حال آنچه اهل نجوم میگویند

از نحوست بعضی شهور و ایام و ساعتها و از تاثیرات بعضی کواکب و انواء همه در شریعت مطهره

باطل است و کذب محض است و اگرچه اتفاقا صادق می آید آن صادق شدن از اتفاق است نه تحقیق

چه قول ایشان تخمینا باشد نه تحقیقا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و

صحبه وسلم لا عدوی ولا هامة ولا نوء ولا صفر رواه مسلم وعنه ایضا قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا عدوی ولا طیرة ولا هامة ولا صفر وفر من المجذوم کما تفر من الاسد

رواه البخاری وعن جابر رض قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول لا عدوی

ولا صفر ولا غول رواه مسلم وعدوی تجاوز کردن علتی از صاحب علت بدیگری پس اثر آن نفی کرد

مگر جذام که تجاوز میکند وطیرة شگون کردن وهامة بتخفیف میم وتشدید آن پرنده ایست که اثر آن

الوه گویند و صفر ماه معروف است پس این همه را نفی کرد که آنچه اهل نجوم میگویند در حق این

چیزها همه باطل است و غول دیو بیابانی را گویند و آن موجود است ولیکن شر آن بغیر تقدیر الله نمی رسد

ونحس گفتن زمان را سبّ زمانست وسبّ زمان ممنوع است وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلّم قال الله تعالی یؤذینی ابن آدم یسبّ الدهر وانا الدهر بیدی الامر اقلّب اللیل

والنهار متفق علیه قوله انا الدهر ای انا مقلب الدهر وانا فاعل ما یضاف الی الدهر من الخیر والشر پس هرچه ثابت

ثابت شده است از روزهای سعد برای خروج بسفر ولبس جامهٔ جدید وحجامت وآغاز کاری بران عمل مسنون است

ودر حق باقی سکوت بهتر است ونحس نباید گفت اگرچه حق سبحانه وتعالی بعض ایام را نحس گفته فی یوم نحس

مستمر فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی آن چنانست که سوگند خوردن بمخلوقات ناجائز است وخود بمخلوقات

در قرآن مجید سوگند خورده است وآنچه ایشان می گویند که بعضی ایام وساعات وشهور در بعضی امور نحس است وبعضی

ایام وساعات وشهور در بعضی امور سعد است نزد اهل شریعت باطل است ونصوص نبویّه ناطق اند ببطلان

آن ونصوص نبویه وقرآنیه گواهی میدهند برآنکه هرچه مقدر است در تقدیر الهی در حق بنده آن بتدبیر بنده

مبدل نمی شود لهذا وارد شده است یعنی که التقدیر یضحک علی التدبیر اگر بنده از جهت وصول مراد خویش در زمان

سعد بحسب ظنش جد وجهد کرد ودر تقدیر الهی عدم حصول مرادش بود هرگز برگز بمراد خود نرسد واگر

در زمان نحس که در گمانش منافی مرادش بود برای مرادش سعی نمود خواهش خداوندی حصول مرادش بود

البته البته مرادش حاصل گردد واین حاصل کلام اهل تحقیق است پس زمانه را هیچ حیثیت پس لاجرم است تر از نحوست

دلیوتفی

وتفویض امور الی الله تعالی وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وتحقیق حکم تعلم وتعلیم علم نجوم

وعلم رمل در علوم ممنوعه از باب دوم گذشت وکاهن در لغت مخبر از زمانه مستقبل یعنی ماضی بود یا منجم یا متطیر

یا مخبر بود بخبر حق الکهانة الاخبار عن المستقبل والاخبار عن الغائب پس با یعنی کاهن عام است بر هر که خبر از

غیب دهد شامل است ومعجزات وکرامات را از این جهات مستثنا است وغالب استعمال کاهن بر کسیکه جنی را مسخر

خود گردانیده است واو را جنی از غیب خبر دهد تا او مردم را گوید واصل آنست که هیچ کس از آینده خبر ندارد

مگر الله تعالی کما قال الله تعالی وما یعلم الغیب الا الله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ودر حدیث صحیح

آمده چون حق سبحانه وتعالی امر فرماید وحکم کند بموجود شدن چیزی در عالم ملائک حملة العرش بشنوند تسبیح

گویند پس اهل آسمان که نزدیک تر ایشانند تسبیح گویند بسبب شنیدن تسبیح ایشان پس اهل آسمان دیگر تسبیح

گویند تا آنکه اهل آسمان دنیا تسبیح گویند پس اهل آسمان که بحملة العرش نزدیک اند از ایشان بپرسند که چه گفت

پروردگار شما پس اهل آسمان را خبر دهند واز ایشان خبر با هل آسمان دیگر رسد تا آنکه خبر رسد با هل آسمان دنیا

پس جن یعنی شیطان از اهل آسمان خبر شنود بدزدی پس فرشتگان آن دزد را بزنند یعنی پاره از ستاره شکسته

بزنند پس آن خبر را بکاهن رساند که مخدوم اوست پس آن خبر حق وصادق است ولیکن آن شیاطین

در آن دروغ می آمیزند وزیاده می کنند ودر حدیث بخاری آمده که شیطان با آن خبر صد گونه دروغ افترا کند

وگاهی پیش از شنیدن خبر آن پاره ستاره او را زده می شود پس شنیدن نتوانند وگاهی پس از شنیدن

بدانکه در بلاد عرب کاهنان بودند که بریاضات در اعمال خبیثه بر قواعد علم مذموم که میداشتند عالم خبیثات

خبیثه را لعین شیاطین را مسخر خود میکردند تا با آسمان روند و از اهل آسمان خبر غیب شنیده با ایشان رسانند

چنانچه گذشت پس حق تعالی فرشتگان را حکم کرد که چون شیاطین بخبریکه از غیب بشنوند می رسد گوش نهند

برنند ایشانرا پاره از ستاره و چون پیغامبر ما متولد شد شیاطین از صعود ایشان بسوی آسمانها ممنوع شدند

چون شیطانی نزدیک آسمانها رود فرشتگان او را پاره ستاره می زنند پس بدین سبب نزدیک رفتن با آسمانها

نمی توانند پس علوم کهنه منقطع شد بحرمة النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وورد تفسیر عزیزی

تحت قوله تعالی وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین گفته که عبد ابن

عباس رض فرموده که شیاطین از هیچ آسمان محجوب نبودند و بهمه آسمانها سیر میکردند چون عیسی نبی الله

علیه السلام متولد شد از سه آسمانها محجوب شدند و از چهار آسمانها باقی محجوب نگشتند و سیر میکردند و چون آنحضرت

متولد شد از همه آسمانها محجوب و ممنوع شدند شهابها که زده می شود ایشانرا اگرچه پیش از ولادت سید المرسلین

نیز زده می شد ایشانرا ولیکن بکلی از همه آسمانها محجوب نبودند تا زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم و میباید دانست که اگرچه بعد از ولادت آنحضرت از همه آسمانها ممنوع شدند ولیکن از فرشتگان که در

ابرها

ابرها نزول می کنند خبر دزدیده بکاهن می رسانند پس اینقدر از علم کهانت بعد از ولادت سید المرسلین باقی مانده است چنانچه در حدیث بخاری از عائشة رضی الله عنها وارد شده قالت سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول ان الملائکة تنزل فی العنان وهو السحاب فتذکر الامر قضی فی السماء فتسترق الشياطين السمع فتسمعه فتوحيه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة من عند انفسهم رواه البخاری دیگر بدانکه هر که قول کاهن را تصدیق کند او کافر گردد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی کاهنا فصدقه بما یقول او اتی امراءته حائضا او اتی امراءته فی دبرها فقد برئ مما انزل علی محمد رواه احمد وابو داود اکنون بدانکه اسباب معیشت واسباب مضار ومنافع دنیاویه جمله بر چهار قسم است خیالات کفریه باطله واوهام واسباب یقینیه وظنیه پس کفریه این اسباب خیالیه باطله اند که اکنون مذکور شدند واوهام آن اسبابا اندکه بمباشرت آن اسباب وهمیه بزه کار گردد نه کافر چون افسونهای جاهلیت وچون ترسیدن از مکان غیر مخاف چنانچه تنها در خانه خود خفتن باوجود آنکه در آن خطری ظاهر نبود وآن قول اهل خیال است که میگویند که هر که در خانه تنها بخسپد بوی آشوب جن برسد واینقول منافی توکل است و اعتماد کردن برین قول گناه است وهمچنین بعضی اسباب عرفیه که بسبب ظاهر مخالف شرع بود چنانچه می گویند

که هر کرا سفیدی بر اندام بسبب فساد خون بر آمده بود و آن سفیدی را در عرف اهل هند چیتی گویند

چیتی

گویند علاجش آنست که زنی مردار خوار را در بغل گیرد و این قول باطل است و بتحقیق ثابت شده است

که رود نیل در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خشک شد مردم گفتند که پیش ازین هر گاه که

رود نیل خشک می شدی دختری خوب پیکر را آراسته بر اسب سوار کرده بر کناره رود نیل می بردندی

و در طول و عرض رود اسب را میتاختی و آب جاری می شدی پس امیر المؤمنین فرمود که این از

امور جاهلیت است در اسلام نمی شاید پس رقعه نوشت باین مضمون یا رود اگر بفرمان حق جاری می

شدی جاری شو بفرمان حق و اگر بغیر فرمان حق جاری می شدی جاری مشو و آن رقعه را در نیل انداختند

بفرمان حق جاری شد که تا این زمان همچنان جاریست باز خشک نشده و اگر آن اسباب عرفیه غیر منهی الشرع

بود و در آن مردم را مصالح بود چون گشن دادن نخیل را و تخم سیا کردن کودک صبیح را تا عائن بدی

ضرری نرسانند باک نیست بمباشرة آنها کذا فی الفتاوی البزازیة و همچنین وضع حجاجم در زراعت

برای دفع عین عائن کذا فی البزازیة و آنها منافی توکل نیست و عن رافع بن خدیج رضه قال قدم

نبی الله المدینة صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و هم یابرون النخل فقال ما تصنعون قالوا کنا نصنعه قال

لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا فترکوه فنقصت قال فذکروا ذلک له فقال انما انا بشر اذا امرتکم بشیء

من

من امر دينكم فخذوا به واذا امرتكم بشيء من رأيي فانما انا بشر رواه مسلم حاصل کلام آنکه قسم

اول که مردم گمراهان آن را اسباب می پندارند ودر حقیقت مباشرت آن اسباب کفر است

منافي توکل است وآن عمل کردنست بر قول کاهن ومنجم ورمّال ومتطیر وبرهمن وسیوره وامثالهم

که چنانچه تصدیق قول ایشان کفر است عمل کردن بر قول ایشان هم کفر است ودر قسم دوم اگر تکلیف

بشرع شریف بود حرام است مباشرت آنها ومنافي توکل است والا باک نیست ودر داغ دادن [illegible]

راهم معصیت ومنافي توکل است چنانچه در حدیث صحیحین بتصریح در حق متوکلین وارد است

ولا یکتوون ایما داغ نمی نهند وشارحان [illegible] که اگر حکیم حاذق گوید که شفاء تو در

داغ دادنست باک نیست بداغ دادن او را وقسم سوم اسباب یقینیه است چنانچه خوردن وآشامیدن

وخود را از مهالک علانیه باز داشتن ومباشرت آنها واجب است وترک آنها حرام است ومنافي

توکل است اگر نخورد ونیاشامد بی عذر تا بسبب آن بمرد قاتل نفس خود شد وآثم گشت اگرچه

می گوید که مرا خدا بس است واکل وشرب غیر حق است ومن بغیر حق حاجت ندارم این توکل نیست

این حماقت وسفه وجهل است وهمچنین اگر خود را در چاه یا آتش انداخت وگفت که بر خدا

توکل دارم این حماقت است وقسم چهارم اسباب ظنیه است وآن اسباب وجه معیشت است چون

زراعت کردن و تجارت کردن و مزدوری کردن و اسباب صحت چون ادویه خوردن مریض بقول طبیب

و اسباب اجابت دعاء که در کتب مذکور است و اسباب رد بلاء چون دعاء و تصدق پس این همه اسباب

ظنیه است و مباشرت اینها اسباب منافی توکل نیست و ترک آنها هم توکل است پس توکل بر دو نوع است

یکی مع ترک این اسباب ظنیه دوم مع مباشرت آنها و هر یک ازین دو نوع بر دو نوع است پس جمله توکل

بر چهار انواع است نوع اول توکل کاملین مع ترک اسباب و رفع وسائط از میان و حقیقتش آنست

که چون رازقیت رزق علی الاطلاق بچشم شهود مشاهده نموده اند و دیده اند که اسباب وسائط اند

و مسبب و رازق و مشبع و مفتح جز خداوند تعالی نیست و هرچه مقدر است در حق بنده بوی میرسد والبته

البته بوقوع می آید و خلاف آن هرگز نخواهد شد و چون این معنی را بعلم الیقین دانستند قدم همت

در راه تفویض و تسلیم نهادند و لواء و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد برافراختند و نقاب

اسباب از روی نعماء منعم برطرف کردند پس بخلعت و من یتوکل علی الله فهو حسبه سرافراز شدند و در

مکتوبات جنید گفته که خواجه بایزید بسطامی را گفتند که ترا هیچ آمدنی نمی بینیم معیشت تو چگونه

می شود گفت اگر سگ و خوک و جز این وجه روزی میدهد ابو یزید را چرا ندهد بیت روزی تو باز نگردد ز در

کار خدا کن غم روزی مخور ۞ و در مثنوی معنوی اینجا حکایتی است نادر بس عجیب و دراز در حال [illegible]

الی آخره

این مبحث بنصوص و بتجربت که ثابت شده است قال الله تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وعن عمر

ابن الخطاب رض قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول لو انکم تتوکلون

علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا ای جوعی وتروح بطانا ای شبعی

رواه الترمذی وابن ماجة وعن عمرو ابن العاص رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال الله بای

واد اهلکه ومن یتوکل علی الله کفاه الشعب رواه ابن ماجة ومراد از وادی اینجا اسباب رزق

است واز شعبه هموم وخواطر متعلقه آن اسباب. وعن ابی الدرداء رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبه اجله رواه ابو نعیم فی الحلیة و

عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من جاع او احتاج

فکتمه عن الناس کان حقا علی الله ان یرزقه رزق سنة من حلال رواه البیهقی فی شعب

الایمان. بدانکه بعضی ازین نوع متوکلین کاملین ترک تداوی در حالت امراض اختیار

می کنند وتفویض صحت بدن وسلامتی جسم بحکیم مطلق می نمایند وبعضی ترک دعا هم می کنند

چه دعاء رد القضاء بالبلاء چنانچه در حدیث وارد شده لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی

العمر الا البر رواه الترمذي والنسائي وغيرهما وبدعاء رضاء بقضاء الله نمي ماند در مقام رضا طلب رضا

نفس نمي ماند وصاحب اين مقام طالب رضاء حق باشد پس چون رضاء حق در بلاء بنده بود وقضاء وي همين

بلاء بود وبنده آنرا بدعاء خود رد خواهد طالب رضاء نفس شد نه طالب رضاء حق پس لاجرم تن در دهند برضاء

بقضا پس گردن بانقياد زير قضاء الله نهادند وخود را بالكل تسليم كردند وتفويض كلي نمودند وبسبب رضاء درآيند

در آرام گشتند بيت اي بسا از اوليا كز دعا كرده بجان ،، ذوق يابند از قضا خوردند ان دعا شد كفرشان ،، هر چه

بيت

آيد برايشان از بلاء ملك غيب ،، لذتي يابند زان آمد چو از بي عيب ريب ودر رضاء در بدايت توكل وتفويض

است ودر نهايت حاليست از حالات ومحاسبيان وخراسانيان برآنند كه رضاء از حالات است وعراقيان برآنند

كه رضاء از مقامات است وقيل من وجه حال است ومن وجه آخر مقام است وتحقيقه في كشف المحجوب بدانكه بلا بر دو نوع است

بلاء محبت وبلاء معصيت وبلاء محبت براي امتحان اهل محبت وبراي رفع درجات ايشان بود وعن انس رض قال قال

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء وان الله عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم فمن

رضي فله الرضى اي من الله ومن سخط فله السخط اي من الله رواه الترمذي وابن ماجه وعن محمد بن خالد السلمي رض

عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها

بعمله ابتلاه الله في جسده او في ماله او في ولده ثم صبره على ذلك حتى يبلغه المنزلة التي سبقت له من الله رواه احمد وابو داود

وعن سعد رضه قال سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اي الناس اشد بلاء قال الانبياء ثم الامثل

فالامثل يبتلى الرجل على حسب دينه فان كان في دينه صلبا اشتد بلاؤه وان كان في دينه رقة هون عليه فما

زال كذلك حتى يمشي على الارض ماله ذنب رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح

وفي كتب السلوك اشد البلاء للانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل فاعتبر ببلاء نبينا محمد صلى الله عليه وعلى آله

وصحبه وسلم وبلاء السبطين وسائر آله ودر مكتوبات مفيده گفته كه در حديث است اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر

اجتباه وان رضي اصطفاه ونوع دوم مصيبت آن بلا است كه بر اهل معاصي بشوم معاصي ميرسد قال الله تعالى

وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير وليكن از آنكه در ميان اهل معاصي اختلاط دارند وايشانرا

نهي نفرمايند آن مصيبت به ايشان مي گردد قال الله تعالى ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار وقال ايضا واتقوا

فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة وزياده شرح اين مقام در بيان ادعيه خواهد آمد ان شاء الله تعالى

نوع دوم توكل مريدان است مع ترك اسباب تا سد باب حرص كنند وحرص را بالكليه منقطع سازند چه با اختلاط

آتش حرص ايشان تيز ميشود پس مي ترسند كه مبادا مع مباشرت اسباب آتش حرص بر خيزد وماده توكل بسوزد وترك

اسباب اختيار كردند وعن ابن مسعود رضه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا تتخذوا الضيعة

فترغبوا في الدنيا رواه الترمذي والبيهقي في شعب الايمان وضيعه بفتح ضاد معجمه وسكون ياء تحتانيه بعد

ازان عین مہمل است تجارت وصناعت وقیل بستان وزراعت کذا فی شرح عبد الحق نوع سیوم توکل

کاملین مع مباشرۂ اسباب وسبب آن اینست کہ چون وثوق ایشان بحدیست کہ اسباب در نظر شہود

ایشان درباب معیشت وسائط اند ورازقیت ورازق قادر بر وسائط موقوف نیست و ہر چہ مقدرست

می رسد واسطہ بود یا نبود پس قلوب ایشان متعلق باسباب نیست بلکہ متعلق بہ مسبب الاسباب ست ولیکن

دیدند کہ در اسباب فوائد اخروی بسیار مندرج اند پس لاجرم اختیار کردند تا عبادت مالی با عبادت حالی جمع

کنند وزین نوع را بہتر گفتہ اند کہ جامع مرتبتین ست مرتبہ عبودیت کہ مباشرت اسباب وامتثال امر الہی ست

و مرتبہ عبادت وایشان دعا نمیخواہند و گویند کہ دعا رد قضا نیست بلکہ دعا خود قضاست چہ در تقدیر

چنان بود کہ فلان دعا خواہد پس بدعایش قضا مبدل گردد بقضاء دیگر و دعا خود عبادت الدعاء مخ

العبادۃ رواہ الاربعۃ وغیرہم وقد ورد من لم یسال اللہ یغضب علیہ رواہ الترمذی والحاکم فی المستدرک ومن لم

یدع اللہ غضب علیہ رواہ ابو بکر بن ابی شیبۃ فی المصنف وفی رسالۃ لقطۃ العجلان جمع البخاری فی مادۃ الدعاء

ان الدعاء مستحب اجمع علیہ علماء فی کل الاعصار من الفقہاء واہل الفتوی وذہب طائفۃ من الزہاد

واہل المعارف الی ان ترکہ فضل استسلاما للقضاء و در حال علما درین زمان میفرمایند کہ طریق آنحضرت واصحا

وی وآل واہل بیت وی دعا مع رضا بالقضاء ست کہ بزبان دعا گویند و در دل رضا بقضاء نہند و نیز ایشان

خائف

طائفه تداوی می کنند با دویه طبیه مع توکل علی الله نوع چهارم توکل عوام است و توکل بعضی

مریدین که وابستگان اسباب اند و دلهای ایشان متعلق با سباب است و چون رسوخیت

بکمال و وثوق بتمام در باب وصول ار رزق بر رزقین بلا اسباب نمی دارند پس چون دست

ایشان از اسباب خالی گردد خاطر ایشان متشوش گردد پس توکل ایشان آنست که مباشرت

اسباب کنند و مع ذلک اعتماد و توکل بر خداوند تعالی کنند بر اسباب و احادیث این محل

در شرح دنیا و ترک آن گذشت والله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در مفاسد عیب جوئی

فصل ۱۳

طعنه گوئی بدان ایها الطالب صادق که الله تعالی در قرآن مجید از طعنه و تجسس نهی می فرماید

یا ایها الذین آمنوا لا یسخروا قوم من قوم الی قوله ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب

الی قوله

و نیز می فرماید یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا

تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا الآیة و شومیت عیب جوئی و طعنه زنی در دنیا آنست که

طاعن آن عیب در خود بیند چه چون طعنه زن بر دیگری طعنه زند حق سبحانه و تعالی را غیرت

آید که بنده رو منکر نعمت شده است چه چون یکی را بفضل خویش از عیب پاک داشته است و دیگری را

بعیب گرفتار کرده پس آن یکی برین دیگری طعنه زنی کند پس آن یکی فضل حق بر خود نشناخته است

نه می بیند که میان او و آن دیگری به نسبت ارادت و قدرت حق هیچ فرقی نیست اگر او را بجای
آن دیگری عیب دار کردی می توانستی ولیکن بفضل و کرم خویش که برو دارد بر عکس کرد پس چون فضل
نشناخت و طعنه زنی کرد آن عیب بوی رسد و در حدیث آمده انه الغیور و انا اغیر منه والله اغیر منی
رواه المحدثون فی کتاب اللعان وعن عائشة رض قالت قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
ما احب انی حکیت احدا و ان لی کذا و کذا رواه الترمذی وصححه وما فی قوله ما احب نافیة وقوله
ان لی کذا و کذا ای ان مثل ما حکیت من قبیح احد واکثر استعمال لفظ الحکایة فی القبیح کذا قال الطیبی
وعن خالد بن معدان رض عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من عیر اخاه
بذنب لم یمت حتی یعمله یعنی من ذنب قد تاب عنه رواه الترمذی قوله یعنی من ذنب الی آخره تفسیر لقوله
بذنب ومن بیانیة وهذا التفسیر منقول عن احمد بن حنبل کذا قال الشیخ عبد الحق و نیز گفته که گر
ازان ذنب توبه نکرده است هم بطریق تکبر تحقیر و تعییر او نکنند بلکه براه نصیحت او را سرزنش کنند
تا ازان ذنب باز گردد و در کتب سلوک است من عیر اخاه عیر فی الحدیث لا یرمی رجل رجلا
بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذلک رواه البخاری من دعی رجلا بالکفر
او قال عدو الله ولیس کذلک الا حار ای عاد علیه متفق علیه حاصل کلام آنکه عیب جوئی نکنند که حق
تعالی

سبحانه وتعالی از وی نهی فرموده است ولا تجسسوا واگر بر عیب کسی مطلع گشت بغیر تجسس یا به تجسس

پس اگر او از وی تائب شده است طعنه نزند بروی مع ذلک اگر طعنه زد آن عیب بسوی خود عود کند

تا طاعن مطعون گردد واگر او بدان عیب گرفتار است نیز طعن منهی است فی الحدیث لیس المؤمن

بالطعان ولا باللعان ولا بالفاحش ولا بالبذی رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان

بلکه بطریق نصیحت او را از ان نهی کند چنانچه قانون امر و نهی است نه بطریق طعن و فضیحت

رابعه وقتی است که او خود مجاهر عیب خود نبود واگر مجاهر است پس باک نیست بطعن و فضیحت

چنانچه وارد است اذکروا الفاجر بما فیه چنانچه در امر و نهی بیان کرده شد در آنجا بیان عیب

عیبهای دینی اختیاری است اما تجسس عیبهای دنیاوی غیر اختیاری چنانچه امراض خفیه وعیبهای خفیه بدنی

وعموم نص دیگر را هم شامل است واین نوع جای طعن اصلا نیست بلکه حال او دیده شکر حق بجای

خود بجای آرد و سجده شکر درین موطن در احادیث بصحت رسیده است و در نفیست اگر طعنه زند

آن عیب در وی آید و سخن ما درین نوع نیست بلکه در عیبهای دینیست که معاصی الله است و تجسس از انها

منهی است چنانچه شنیدی فی الحدیث ولا تتبعوا عوراتهم الی عورات المسلمین فانه من تتبع عورة اخیه

المسلم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته یفضحه ولو فی جوف رحله الی ولو خفی فی حجاب ساتر او له

الترمذي التتبع التفحص والاتباع من باب الافتعال الفاجا بمعنى التفحص وفي رسالة الاوامر والنوا هي

ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم يتتبع الله عورته ومن يتتبع الله عورته يفضحه في بيته اخرجه ابو داود

في الحديث من خزن لسانه ستر الله عورته ومن كف غضبه كف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى

الله قبل الله عذره رواه البيهقي في شعب الايمان قوله من خزن لسانه بالمعجمتين اي حفظ لسانه من الطعن

والغيبة والفحش گذارقان عبد الحق در مثنوی معنوی فرموده مثنوی عیب باشد عیب خود نگذاشتن ،،

پس نظر بر عیب هر کس داشتن ،، هر که عیب غیر جوید ای عزیز ،، خود بیفتد زود او در عیب نیز ،، عیب کردن

خویش را داروی اوست ،، چون شکسته گشت جای ارحموست ،، چون بگوئی عیبها تو در کسی ،، عیبها جویند

اندر تو بسی ،، گر زنی چندانکه طعنه گهی ،، بر تو باید طعنها بیش بهی ،، هر که با اهل کسان شد فسق جو ،،

فسق جوید دیگران با اهل او ،، چون زدی در خانهٔ دیگر قدم ،، در زنند در خانهٔ تو لاجرم ،، زانکه مثل آن

جزائی می‌شود ،، پیشه زان سزائی می‌شود ،، داد ایزد از حکایات آگهی ،، گفت ان عدتم به عدنا بهی ،،

پاک کن دو چشم را از خرز عیب ،، تا ببینی سبزهٔ باغستان غیب ،، جستن عیب کسی از عیبهاست ،، عیب جستن

خویش را او را دواست ،، دیگر سد آنکه تجسس عیبها بزرگان وطعنه کردن بر ایشان از اقبح القبائح ست

خصوصا بر بزرگان کشیده مرده رند (؟) عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم

لا تسبوا

لاتسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا رواه البخاری ای مضوا الی ما قدموا من اعمالهم

در مثنوی میفرماید مثنوی بی ادب گفتن سخن با خاص حق ،، دل بمیراند سیه دارد ورق ،، چون

خدا خواهد که پرده کس درد ،، میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ،، چون خدا خواهد که پوشد عیب کس ،،

کم زند در عیب معیوبان نفس ،، ای دهان تو با ادب شو با شهان ،، ورنه بلیسی شوی اندر جهان ،،

تا دل مرد خدا نامد بدرد ،، هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ،، صد هزاران چشمها را خشم شان ،، سرنگون کرده

بشوی گمرهان ،، چون بشوی باعیب جوئی بدگمان ،، بر شهی مرد خدا پس امتحان ،، خشم او خانه ترا

ویران کند ،، دین و دنیای ترا بیجان کند ،، خشم مردان کرد عالم را خراب ،، خشم مردان خشک

فصل ۱۴

گرداند سحاب ،، والله اعلم بالصواب فصل چهاردهم در بیان آنکه یکی از ارکان طریقت دوام ذکر است

بشرطیکه ماخوذ بود از پیر بدانکه ای طالب صادق که هر شغلیکه از پیر گرفته است اگر بران مداومت نکنند

سود ندهد مگر اندکی پس مداومت شرط است در طریقت در هر عملی از اعمال طریقت وعن عائشة رضی

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم احب الاعمال الی الله تعالی ادومها وان

قل متفق علیه ومشائخ طریقت می فرمایند که هیچ سالک حق واصل نگردد مگر بوفاء بر تحمل بلاء شغل

مامور به وبمداومت بر یک کیفیت ذکر ماخوذ از ذکر واگر گاه گاه گوید سود ندهد پس سالک باید که عمل

دائمی اختیار کند و عملی که بران مداومت نمی توانند کرد آنرا اصلا نگیرد و در شمائل ترمذی آورده کان عمله

دیمة یعنی عمل آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم دائمی بود و دیمة مطر دائم را گویند و عمل آنحضرت را

بمطر دائم تشبیه داده و نیز در حدیث دیگر آورده وکان احبّ ذلک الی احب الاعمال الی رسول الله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه وسلم الذی یدوم علیه صاحبه و نیز آورده عن ابی صالح قال سألت عائشة و ام سلمة رضی

ای العمل کان احبّ الی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم قالتا ما دیم علیه و ان قلّ و ملا علی قاری

در شرح شمائل ترمذی گفته که حدیث دلیل بر آنست که عمل قلیل دائمی افضل است از عمل کثیر منقطع چه بدوام قلیل

دوام ذکر و طاعت و اخلاص و مراقبه میگردد و ثمرات آن زیاده می گردد بر کثیر منقطع اضعافا مضاعفة

کثیرة و بنا بر این حدیث اهل التصوف ترک ورد مکروه میپندارند و ملازمت بر ورد لازم و واجب دانند و این

حاصل کلام اوست و از قدوة الفضلاء سید هاشم قطبی گجراتی شنیدم که در مجلس مولانا شیخ نورالدین محمد قدس سره

میفرمود که در بعضی کتب اوراد مشائخ مذکور است که ورد دائمی هر روز تضاعف در اجر میگیرد ما دامیکه منقطع نشده

چنانچه در روز نخستین بمقابل یکی اجر ده دهند و در روز دوم برابر یکی اجر بیست دهند و در سیوم چهل و در چهارم

هشتاد و در پنجم یکصد و شصت و همچنین برین طور تضاعف میگیرد و افزون میگردد ما دامیکه ناغه نکرده است و سلسله

ورد منقطع نشده است و چون ناغه کرد بغیر عذر شرعی و آنرا قضا نکرد آنگاه سلسله منقطع گشت باز از سر شروع کرد

ن حسو

آن سلسله دیگر سر نو تضاعف گیرد مطابق سلسله اول والله اعلم بالصواب آنچه میگویند که صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون در حدیث وارد است پس بعضی مردم که بعلم حدیث مهارت ندارند برین پندارند که معنی وی آنست که صاحب ورد که ملازمت کند بر ورد ملعون است و تارک ورد که همیشه فرو گذارد ورد را ملعون است پس باید که ورد را عمدا گاهی گاهی بگذارد و بر ورد همیشگی نکند این جهالت محض است و اینقول باطل است چه لعنت بر کفار است نه بر اهل ایمان پس چگونه مؤمن مطیع بدوامت بر عبادت حق ملعون گردد بیت هیچ کس در راه دین حیران نشد از ترک طاعت مرد ناسامان شد ومع ذلک بدین معنی معارض احادیث صحاح می گردد که دلالت میکند بر افضلیت دوام بر ورد لیکن و تاویل این حدیث اینست که مردی بود از اصحاب که درود بسیار می خواند و آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و آله وصحبه وسلم خبر کردند که فلان درود بسیار می خواند و آن حضرت فرمود صاحب الورد ملعون و چون این خبر بوی رسید که آنحضرت در حق تو چنین فرموده است درود را ترک داد پس آنحضرت را از ترک درود او خبر کردند آنحضرت فرمود تارک الورد ملعون یعنی برابر است که آن کس درود بخواند یا نخواند در هر دو حال ملعون است و قیل این حدیث در حق کسی است که رئیس القوم باشد و مصالح المسلمین بوی متعلق باشند و مبتلا شوند و حاجتهای مردم بروی موقوف باشند پس او ورد و درود را دانسته لیکن بورد خود مشغول گردد و کارهای مردم را ضایع سازد پس چنین

صاحب ورد ملعونست و حدیث صحیحین در باب اوقات النهی شوید این معنیست که آنحضرت رکعتین

بعد ظهر را ترک کرده بودند بسبب مردمانیکه آمده بودند نزد آنحضرت و آنحضرت آن رکعتین را

قضا کردند بعد از نماز عصر و این حدیث دلیل بر آنست که وظائف ملوین از جهت حوائج مردم ترک کرده شوند

و این مقدم است بر آن درک که تعمد و قصد بی سبب و بیعذر ترک ورد کنند او ملعونست و نیز این دو تاویل

در مجمع البحار از فوائد الموائد و در فتاوی برهنه و در معدن المعانی ملفوظات شیخ یحیی منیری مذکور اند و

لیکن در تاویل اخیر سخن باقیست و آن اینست که آنکس رئیس القوم بفعل مذکور کافر نمی گردد و همچنین تارک

ورد که بیعذر ترک کند کافر نمی گردد پس چگونه ملعون شوند جواب آنست که لعنت بر دو نوع است مطلق و مقید

و مطلق مخصوص است بکافران و اینجا مقید مراد است یعنی آن رئیس القوم و صاحب الورد دور است

از رحمت حق که در کار روائی مردم حاصل می شود و تارک الورد بیعذر بقصد بعیدست از رحمت خدا که در

ورد حاصل می شود دیگر بدانکه چون وردی فوت گردد آنرا قضا کنند تا مداومت بر آن گردد چه روز خلف شب

است و شب خلف روز است چنانچه حق تعالی فرموده و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد

شکورا پس ورد شب را در روز قضا کنند و ورد روز را در شب قضا کنند تا سلسلهٔ دوام منقطع نگردد و عن عمر رضی

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من نام عن حزبه او شیء منه فقراه فیما بین صلوة الفجر و صلوة الظهر

کتب

کتب له کانما قراءه من اللیل رواه مسلم و حزب اینجا بمعنی ورد است و اینجا حزب اللیل مراد است
چه آن اکثر فوت میگردد بسبب نوم پس ذکر آن اهم بود پس درین حدیث بر ذکر قضاء آن اکتفا
نمود و حزب نهار همچنین در حکم قضاء و در حصن حصین گفته و ینبغی لمن کان له ورد فی وقت من اللیل
او نهار او عقیب صلوة او غیر ذلک ففاته ان یتدارکه و یاتی به اذا امکن ولا یهمله لیعتاد الملازمة
علیه ولا یتساهل فی قضائه انتهی کلامه پس ازین عبارت معلوم شد که قضاء ورد بر یک روز و یا
دو روز موقوف نیست بلکه هر زمان که فرصت یابد قضاء کند اگرچه بعد ایام بود و دیگر بدانکه
حنبلیه و شافعیه سنن موکدات را هم قضا کنند اگرچه بغیر فرض فوت شده باشند پس قضاء سنن
رواتب اگرچه بغیر فرائض فوت شده باشند مذهب امام احمد بن حنبل است صرح به فی غنیة الطالبین
فی باب التوبة و همچنین مذهب شافعی است چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة گفته در باب اوقات
منهیه در حدیث صحیحین که وارد است دران که آن حضرت رکعتین بعد ظهر را ترک کرده بود بسبب
شغلی بمردمان از بنی عبد القیس پس آن رکعتین را بعد از عصر قضا کردند و درین حدیث حجت
اثبات سنت و در مذهب ابی حنیفه رح سنن را قضا نیست مگر سنت فجر بتبع فرض و تحقیق این مقام
آنست که هر سنتیکه سوائی سنت فجر است چون پیوسته بود بشرائط ثلثة التی ایة گذارده شود و در [illegible]

معصیت ست وحرمان شفاعت ست وچون یکی ازین شرائط سه گانه معدوم گردد پس سنت
ساقط گردد ولیکن در بعض صورت سقوط سنت باتفاق ست ودر بعض صورت در سقوط سنت
اختلافست پس بعض گویند که سنت گذاردن افضل ست وبعض گویند که ترک افضل ست و
شرائط اینست یکی فرض گذاردن مع جماعتست تا اگر فرض تنها بجوزند وجماعت میسرش نشد سنت نگذارد
چه سنت گذاردن در شرع ثابت نشده ست مگر چون فرض مع الجماعة گذارده شود پس چون منفرد بود سنت
نگذارد چه دران هنگام سنت گذاردن غیر مشروع ست وترک غیر مشروع واجب ست وقول کرخی همین ست
وحسن بن زیاد گوید که چون مصلی در مسجد آمد وجماعت نماز کرده بود آغاز کند بفرض وسنت را ترک دهد
ودر شرح وقایه در فصل ادراک فریضه مع الامام این قول را ذکر کرده بعده گفته که اصح آنست که سنت را ترک
نکند چون در وقت فراخی بود اگرچه فرض بانفراد کرده بود ودر هدایه گذاردن سنت را لا باس گفته پس معلوم شد که
سنن در حق منفرد اقلات میگردد واین عبارت اوست ومن اتی مسجد اقد صلی فیه فلا باس بان یتطوع
قبل المکتوبة الی آخره وسنت فجر ازین اختلاف مستثناست دوم شرط وقت ست اگر سنت مع الفرض از
وقت فوت شد یا بدون الفرض فوت شد آن سنت را قضا نیست باین معنی که سنت مخصوص آ
بوقت وبعد الوقت اگر قضا کند آن نفل علاحده گردد نه سنت اگرچه قضاء نیت سنت کرده باشد چه

قضاء

قضاء مخصوص است بچیزیکه بر ذمه لازم شده بود و سنت بفوت شدن وقت بر ذمه نمی آید اگرچه مع الفرض فوت شده بود پس اگر قضا کنند قضا نگردد بلکه آن نماز نفل دیگر گردد و نفل بنیت سنت رواست قال في الهداية واما سائر السنن اي ماسوا سنة الفجر لا يقضى بعد الوقت وحدها واختلف المشائخ في قضاءها تبعا للفرض وقال في غنية المتملي شرح منية المصلي لاخلاف في سائر السنن غير سنة الفجر انها لا تقضى بعد الوقت اذا فاتت وحدها واختلف فيما اذا فاتت مع الفرض والاصح انها لا تقضى ايضا لعدم ورود الشرع به پس معلوم شد که قضاء آنها بدعت است و بدعت ضد سنت است و چون بدعت و سنت در یک چیز باعتبار جهتین مختلفتین جمع گردد ترک آن چیز واجب است چه اتیان سنت سنت است و ترک بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و مع ذلک اگر قضا کرد نفل واقع گردد نه سنت صرح به في غنية المتملي شرح منية المصلي بعده در حق تراویح گفته فان قضاها وحدها کان نفلا مستحبا ولا یکون تراویح واین عبارت را از قاضیخان نقل کرده واینجا اشکالی لازم می آید که فقهاء می فرمایند که قضاء نباشد مگر در چیزیکه بر ذمه لازم بود چون واجب اصلی یا واجب بنذر یا بشروع و سنت فجر بقولی واجب است و بقولی سنت است نزدیک تر بواجب لهذا بعد الوقت هم قضا کرده می شود بتفصیل که در کتب فقه است پس قضاء وظائف روز و شب چگونه صورت بندد جوابش آنکه قضاء نباشد مگر

صفت اداء پس اگر اداء واجب باشد قضاء هم واجب باشد و اگر اداء مباح مستحب بود

چنانچه وظائف ملتزمین قضاء هم مباح مستحب بود بخلاف سنن که قضاء آنها بعد الوقت مباح غیر مستحب است

چه بگذشتن وقت سنت ساقط می گردد پس قضاء آن به نیت سنت بر گمان آنکه این قضا ایش

از سنت واقع شود مکروه است در مرجع اهل الحقائق از باب سجدهٔ شکر فتاوی غنیه آورده کل مباح

یؤدی الی ان العوام یعتقدونه انه سنة فهو مکروه و سنت فجر ازین حکم مستثنا است چنانچه حدیث لیلة

التعریس برین شاهد است و تحقیقه فی کتب الفقه سیوم شرط حضر است پس در سفر سنن ساقط می شوند

و این قول جمهور است که می گویند که در سفر سنیت سنت ساقط گردد بسبب سفر و اصل مشروعیت سنن

باقی میماند پس ترک سنن در سفر رواست نه واجب بخلاف قصر فریضه که آن واجب است و بعضی گویند که

ترک سنن در سفر واجب است که چون در فریضه قصر واجب می گردد پس بهتر است ترک کردن سنن را چه این

تخفیف من الله تصدق است پس قبول کردن صدقه حق تعالی واجب است و قیل ترک سنن رخصت نیست

پس حاصل کلام آنکه نزد جمهور سنن در سفر مانند سائر تطوعات میگردند پس خواندن آنها مندوب بهتر است

و در ترک آنها گناه نیست و نزد بعضی سقوط آنها صدقه خداست و در گذرانیدن آنها عدول است از صدقه

چنانچه در حدیث صحیحین واقع است و عن حفص بن عاصم قال صحبت عبد الله بن عمر رض فی طریق مکة فصلی

لنا

لنا الظهر ركعتين ثم جاء رحله وجلس فرأى ناسا قياما فقال ما يصنع هؤلاء قلت يسبّحون

اي يصلون السنن والنافلات قال لو كنت مسبّحا لاتممت صلاتي اي فريضتي صحبت رسول

الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين وابا بكر وعمر وعثمان كذلك

متفق عليه قوله لو كنت مسبّحا الى آخره اي لو كنت مصليا صلوة التطوع لاتممت الفرض لان

اتمام الفرض اولى من التطوع وفي غنية المتملي اما لفظ البخاري فهكذا صحبت رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في السفر فلم يزد على ركعتين حتى قبضه الله و درين حديث دليل آن

بعض ست كه بترك سنن قائل اند ومولانا نور الدين محمد قدس سره فرموده كه صحيح قول جمهور است كه

سنن گذاردن افضل ست وطيبي در شرح مشكوة گفته قال النووي اتفق الفقهاء على استحباب النوافل

المطلقة في السفر واختلفوا في استحباب الرواتب فتركها ابن عمر وآخرون الى آخره ودر روايت مالك

از ابن عمر گذاردن سنن ونوافل در سفر آمده است وفضيلي گويد كه ما فرار ترك سنن رخصت نيست

وشمس الائمة در مبسوط خود گفته كه تكلموا في الافضل قيل الترك افضل ترخصا وقيل الفعل افضل

تقربا وقال الهندواني الفعل افضل حالة النزول والترك افضل حالة السير كذا في غنية المتملي شرح

منية المصلي وسنت فجر ازين اختلاف مستثنى است ديگر بدانكه هر رويكه بسبب سفر يا عذر رخصت گردد

آنرا حکم استمرار و مداومت ست اگرچہ قضاء نکردہ باشد واحادیث برین معنا گواہ ست وعن

ابی موسی رضہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم اذا مرض العبد

او سافر کتب لہ بمثل ما کان مقیما صحیحا رواہ البخاری ای مدد یافتن ثواب سنن بغیر گذاردن

آنہا در حالت مرض و مسافرت ازینجا ثابت میگردد وعن عبداللہ بن عمر رضہ قال قال رسول اللہ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم ان العبد اذا کان علی طریقۃ حسنۃ من العبادۃ ثم مرض قیل

للملک الموکل بہ اکتب لہ مثل عملہ اذا کان طلیقا حتی اطلقہ او اکفتہ الی رواہ فی شرح السنۃ قولہ

طلیقا ای صحیحا وقولہ او اکفتہ الی ای اضمہ الی وفی مجمع البحار گفتہ الی ای اضمہ الی الموت والقبر

وگفت کفتہ اذا ضم وجمع وعن انس رضوان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم قال اذ

ابتلی المسلم ببلاء فی جسدہ قیل للملک اکتب لہ صالح عملہ الذی کان یعمل فان شفاہ غسلہ وطہرہ وان قبضہ غفر

ورحمہ رواہ فی شرح السنۃ وازینجا معلوم شد کہ سیئاتیکہ بران مصر می بود و در حالت مرض از اصرارش

باز ماندہ بہ عذر و مرض آنہا در مرض نوشتہ نمی شوند بروی بقرینہ قولہ اکتب لہ صالح عملہ وحکم سفر نیز

ہمچنین ست واین کمال فضل وکرم حق ست بر بندگان خود وعن شقیق قال مرض عبداللہ فعدناہ

فجعل یبکی فعوتب فقال انی لا ابکی لاجل المرض لانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم

یقول

يقول المرض كفارة وانما ابكي انه اصابني وعلي حال فترة اي ضعف ولم يصبني في

حال في اجتهاد ولانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض ما كان يكتب له قبل ان يمرض فمنعه منه

المرض رواه رزين وريں عبد الله بن مسعود ست صح به اشارت ودیگر حدیث قدسی

نیز برین مضمون آمده روایت کرده ست آنرا احمد بن حنبل دیگر بدانکه هر ورد که بکسالت

وبر ثقل طبیعت وبی نشاط خاطر بخوانند بدرگاه حق قبول نگردد وشرط مقبولیت هر

عملی نشاط خاطر ورغبت دل ست وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون فان الله لا یمل حتی تملوا متفق علیه بدانکه ملولة

وملالة وملل بستوه آمدنست از باب سمع وبستوه آمدن بمعنی عاجز شدن وبانده گشتن ست

وظاهر ست که آدمی را در حال ماندگی از چیزی وگرانی خاطر ازوی نشاط ورغبت درو نمیماند

قوله فان الله لا یمل ای عن الثواب ای لا یرغب عن الثواب ولا یمنعه حتی تملوا وهمچنین

ذکر کرده ملا علی قاری در شرح شمائل ترمذی وقیل ان الله لا یترک ثواب اعمالکم حتی تترکوا

اعمالکم ونشاط بمعنی خوشدلی ست وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و

صحبه وسلم لیصل احدکم نشاطه فاذا فتر فلیقعد متفق علیه وعن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبكم فاذا اختلفتم فقوموا متفق علیه

ای اقرؤوه علی نشاط قلوبكم وانشراح صدوركم واذا حصل لكم ملالة وفتور فاتركوه كذا فی

شرح طیبی ودر مجمع البحار گفته فان ترك قراءته افضل من قراءته مع تشتت الخواطر و

تفرق القلوب والله اعلم بالصواب فصل پانزدهم در بیان دوام وضو كه شیخ ابو القاسم جنید بغدادی

فصل ۱۵

قدس سره آنرا شرط گفته است از شرائط طریقت وبسیاری از مشائخ بوی اقتدا كرده اند و رجال

دوام وضوء از شرائط طریقت می شمارند كما صرح به فی قوت القلوب ودر مداومت بر وضوء

بسیار فوائد است كه در غیر آن حاصل نمیگردد ودر فضائل وضوء ودوام بر وی احادیث وارد است

چنانچه الطهور شطر الایمان رواه مسلم من توضأ فاحسن الوضوء خرجت خطایاه من جسده حتی تخرج

من تحت اظفاره متفق علیه ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن رواه مالك واحمد وابن ماجه والدارمی

والطهور نصف الایمان رواه الترمذی واحادیث ازین قبیل بسیار وارد شده اند ونیز در

احادیث صحاح وارد شده است كه آنحضرت امت خود را از میان سائر امم بآثار وضوء خواهد شناخت

كه امت مرحومه اش از آثار وضوء غرا محجلین باشند بخلاف سائر امم بدان ای طالب صادق كه

طهارت ظاهری را نوریست كه بدان تنویر باطن حاصل میگردد پس مداومت كردن بران تاثیری عظیم ظاهر

میدارد

می دارد و در نورانیت دل و شیخ طریقت می فرمایند که این امر بدیهی حسی است که هر یک

مومن مطیع این را ادراک می توانند کرد بتجربه و محتاج دلیل نیست و حکایتی مناسب

این محل در ذکر انوار از باب چهارم گذشت بدانکه چون کسی بوضوء بخسپد پس تا اگر

در خواب است حکم وضوئش باقی می ماند و اگر در بدایت خواب حکم وضوئش باقی نماند پس خواب

با وضو و خواب بی وضو برابر شدی و آن خلاف است چه خواب با وضو فضیلت بسیار دارد

بر خواب بی وضوء پس بدین سبب نوم متوضی مخل در دوام وضو نمیگردد و حکم نقض وضو

عند استیقاظ است و عن ابی امامة رض قال سمعت النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم

یقول من اوی الی فراشه طاهرا و ذکر الله حتی یدرکه النعاس لم ینقلب ساعة من اللیل

یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه ذکره النووی فی کتاب الاذکار

بروایة ابن السنی این در مشکوة در باب القصد فی العمل ایراد نموده و حدیث دیگر در

فضیلت نوم مع الوضوء نیز آمده است و در فتاوی برهنه گفته فی الحدیث لا تنم الا طاهرا

فانک اذا مت مت شهیدا و لان ارواح المومنین تعرج الی السماء اذا ناموا فما کان طاهرا اذن لها بالسجود

والا فلا و کانت رؤیاه صادقة و در حدیث صحیحین که در باب ادعیه صباح و مسا از مشکوة آمده اذا

آویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة تا آنکه گفته فان مت من لیلتک مت علی الفطرة و

ان اصبحت اصبت خیرا و نیز در حدیث آمده الوضوء سلاح المؤمنین کذا فی قوت القلوب وغیره

دیگر بدانکه چون بی وضوء گردد پس تا آنکه باب نرسیده تیمم کنند تا حکم دوام بر وضوء برقرار و باقی ماند

وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة فقضی ابن عمر حاجته وکان من حدیثه یومئذ ان قال

مر رجل فی سکة من السکک فلقی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وقد خرج من غائط او بول

فسلم علیه فلم یرد علیه حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة ضرب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

بیدیه علی الحائط ومسح بهما وجهه ثم ضرب ضربة اخری فمسح ذراعیه ثم رد علی الرجل السلام وقال انه لم یمنعنی ان

ارد علیک السلام الا انی لم اکن علی طهور رواه ابو داود و احمد و این حدیث در باب المخالطة مع الجنب است

وعن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة قال مررت علی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وهو یبول فسلمت

علیه فلم یرد علی حتی قام الی جدار فحته بعصا کانت معه ثم وضع یدیه علی الجدار فمسح وجهه وذراعیه ثم رد علی

رواه فی شرح السنة و آنچه در منیة المصلی گفته التیمم عند حضرة الماء لیس بشیء آن در چیزیست که بی وضو جائز نبود

اما در چیزیکه بی وضو هم درست بود پس تیمم در آن با وجود آب هم سود مند است کذا فی شروح المشکوة بعد از فتاوی

برهنه گفته اگر وضوء کردن نتوانند تیمم کرده بخسپد که بهتر است از بی وضو خفتن و اکثر بزرگان که بر وضو مداومت

کرده اند

کرده اند بجد و جهد مداومت می نمودند و نقل است که سفیان ثوری در شب و روز شصت بار طهارت
کرده بود در مرض موت و ابراهیم خواص اندر جامع بغداد مبطون گشت در شب و روز شصت بار
غسل کرده تا آخر بار وفاتش در آب شد اینچنین است در مکتوب سی ام از مکتوبات منیریه و مثل این حکایات
در کتب سلوک از بزرگان بسیار وارد است اکنون بداند هر بار که وضو کند دوگانه نماز بگذارد به نیت نماز
مطلق نه بنیت تحیة الوضوء و نه بنیت شکر الوضوء که این هیچ نیت مگر و تقید نکرده بود نقل در آن
پس در آن وقت بگذارد بدانکه وضوء وسیله نماز است نه نماز وسیله وضوء است بلکه نماز مقصود و پس نماز
تحیة الوضوء و شکر الوضوء چگونه باشد و تحیت بمعنی تعظیم دادن و سلام کردن است و شکر بمعنی تعظیم منعم بر
انعامش است پس چون نماز از مقاصد است و اصلی و مقصود بنفس خود و ذات خود است و وضوء از طفیل
نماز است و از وسائل نماز برای نماز است و مقاصد تحیه وسائل و شکر آنها نیست پس صلوة تحیة الوضوء و شکر
الوضوء معنی ندارد پس باید که نماز به نیت نماز نفل گذارد کذا ذکره الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة فی
کتاب الطهارة ناقلا عن الغزالی قدس سرهما و اما نماز به نیت تحیة المسجد و شکر الاسلام صلوة می شود بلکه آن
مشروع است و بباید دانست که رکعتین به نیت تحیة المسجد و رکعتین به نیت نماز طواف کفایت میکند ازینها دو رکعت
که پس از وضو گذارده شود صرح به الفقهاء و بدانکه این دو رکعت را فضیلت است عظیم و ثوابی است جسیم و عن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لبلال عند صلوة الفجر يا بلال حدثني بأرجى عمل
عملته في الاسلام فاني سمعت دق نعليك بين يدي في الجنة قال ما عملت عملا ارجى عندي من اني
لم اتطهر طهورا في ساعة من ليل او نهار الا صليت بذالك الطهور ما كتب لي ان اصلي متفق عليه
قوله ما كتب لي اي ما قدر لي من ركعتين بعد الوضوء و عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من مسلم يتوضأ فيحسن وضوءه ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا عليهما بقلبه
ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم و در حديث ديگر آمده من توضأ نحو وضوئي هذا ثم يصلي ركعتين
لا يحدث نفسه فيهما بشيء غفر له ما تقدم من ذنبه متفق عليه واللفظ للبخاري بدانكه تجديد وضوء كه
عبارت از وضوء بر وضوء است بسيار مفيد است وفوائد زوائد ميدارد بر فوائد دوام وضوء بر
بي تجديد آن و در حديث است الوضوء على الوضوء نور على نور يعني مدام بودن بر وضوء در باطن
متوضي نور متلالو ميگردد بطريق عكس پس آن نور در مرآت خيال منعكس گردد پس يعني دل آنرا
مشاهده كند كذا في قوت القلوب پس چون وضوء را مكرر كند اين نور هم مكرر و مضاعف گردد
و اين حديث بر السنه عام و خاص مشهور است و در ذيل مجمع البحار گفته وحديث الوضوء على الوضوء نور
على نور لم يوجد في كتب الحديث و عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

من توضأ

من توضأ على طهر كتب له عشر حسنات رواه الترمذي و در مكتوب بیست نهم از مكتوبات
منیره گفته كه در سه وقت بر تجدید وضوء مواظبت کند یکی بعد از برآمدن آفتاب دوم بعد از
نماز عصر سیوم بعد از نماز خفتن و باید که در شب جمعه بعد از نماز خفتن تجدید وضو کند و
دوگانه گذارد و بعده نماز تسبیح بگذارد بعده پی در پی تکرار کردن وضو را گیرد تا بده بار یا
پانزده بار یا بیست بار برسد و بیست بار بهتر است و بعد از هر وضوء دوگانه گذارد و بعد از
هر دوگانه دعاء بخواند و بر همین طور شب زنده دارد و چون صبح نزدیک گردد غسل کند و
بذکر حق مشغول گردد حق سبحانه و تعالی او را با نوع صفاء طویت و بگوناگون طهارت
ظاهریه و باطنیه آراسته گرداند و از آلایش سری و جهری پاک کند تا همه قبض و بسط و داد
و ستد از حق تعالی بیند و حق تعالی را رقیب خود داند و حیاء سری و جهری در دلش پیدا
گردد تا از جهت اطلاع حق در کار غیر رضی شرمنده گردد تا خلاف مرضات الله نکند و کسوت
حیاء بپوشد انتهی حاصله و در قوت القلوب از عوارف المعارف آورده که جماعتی از علماء
وضو کردن بعد از نماز عصر مکروه می پندارند و مشائخ و صلحاء جائز می دارند بی کراهت دیگر بدانکه
هر چند تکرار وضو کننده هر بار دوگانه گذارد مگر چون وقت مکروه بود و ترک دوگانه و سائر نماز از

[illegible marginal note]

میان دو وضو مکروه ست یا غیر اولی ست کما رشاد الیه فی الارشاد چه چون مقرر ست که وضو

از وسائل ست و نماز از مقاصد پس بعد هر وضو نمازی باید کرد تا مقصود بر آید که سنت

بود یا فرض یا نفل اینها اکثر از وضو بعد از نماز عصر چونکه در میان هر دو وضو نماز نیست جماعتی

آنرا مکروه گویند شاید که مراد صاحب عوارف المعارف همین باشد و در بعضی رسائل فارسیه

نوشته اند که چون دو بار وضو علاحده کرده و در هر بار هر اندام سه بار شسته و در میان هر دو وضو

نمازی نگذارده این مکروهست چه این در معنی شش بار هر اندام را شستن در وضو ست و آن مکروه

ست ولیکن در صلوة مسعودی این چنین تکرار وضو بی نماز فاصله از مستحبات شرده و نفی مکروه کرده

والله اعلم بالصواب و تکرار الوضوء در یک مجلس قیل مکروه ست و قیل مکروه نیست و مختار اول است

و تحقیقه فی الفن الثانی من شرح الاشباه للحموی و باید که چون وضوء کند دوگانه گذارد و پس دعا

بخوانند از ادعیه ماثوره بحضور دل دیگر بدانکه از غنیة المتملی شرح منیة المصلی معلوم میگردد که این

نماز چهار رکعت هم آمده و بر دو رکعت منحصر نیست و این لفظ او ست و من الادب ای المستحب

ان یصلی عقیبه ای عقیب الوضوء نافلة ولو رکعتین او اربعا سورة الصدر خواندن بعد از وضو از

سلف صالح مرویست و آثار ضعیفه هم دروی آمده ست که باک نیست بعمل کردن بران در فضائل

اعمال صرح به في غنية المتملي واهل حديث جائز دارند ذكر احاديث ضعاف در فضائل اعمال و
در مناقب و در مواعظ صرح به السيوطي وغيره والله اعلم بالصواب فصل شانزدهم در بيان آنكه
ركن اعظم از اركان طريقت صلوات خمس مع جماعت ست وكثرت نوافل بدان اي الطالب الصادق
كه در حديث صحيحين آمده صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ اي المنفرد بسبع وعشرين درجة و
نيز فضل جماعت بتفاوت تفاضل مساجد وبقعه وكثرة جماعت وبقعه وكثرة ورع امام متفاوت
مي گردد وعن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم صلوة الرجل
في بيته بصلوة وصلاته في مسجد القبائل بخمس وعشرين صلوة وصلوته في المسجد الذي يجمع فيه بخمس مائة
صلوة وصلاته في المسجد الاقصى بخمسين الف صلوة وصلاته في مسجدي هذا بخمسين الف صلوة وصلاته
في المسجد الحرام بمائة الف صلوة رواه ابن ماجة ومسجد القبائل مسجد المحلة قال شيخ عبد الحق گفته كه در بعضي
نسخ مشكوة وصلاته في المسجد الاقصى بالف صلوة ولفظ خمسين بر الف نيامده وبعضي علماء نوشته اند كه صواب
همين ست وبعضي فقهاء مسجد محله را بر مسجد جامع فضل ميدهند در حق نماز واين حديث منافي قول ايشان ست
ودر اشباه ونظائر گفته اعظم المساجد حرمة المسجد الحرام ثم مسجد المدينة ثم مسجد بيت المقدس ثم الجوامع ثم
مساجد المحال ثم مساجد الشوارع ثم مساجد البيوت پس افضليت نماز در مسجد برين ترتيب ست وتحقيقه

مع الايضاح في شرح اللمعات وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من توضأ
فاحسن وضوءه ثم راح فوجد الناس قد صلوا اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها لا ينقص ذلك من اجورهم
شيئا رواه ابو داود والنسائي پس چون كسي را ادراك جماعت اينچنين ثواب مي بايد پس مع ادراك جماعت
اولى است كه دريابد وازينجا معلوم شد كه قلت وكثرت جماعت موجب قلت وكثرت ثواب است ودر حديث ديگر
بتصريح وارد است ودر مفتاح الصلوة آورده كه فضل نماز بجماعت بر نماز منفرد به بيست وهفت مرتبه است
ودر روايتي به بيست وپنج مرتبه است وآن فضل چون دو كس جماعت كنند بدست مي آيد وچون زياده شوند
بعدد هر يك آن فضل تضاعف گيرد تا اگر هزار كس جماعت كنند فضل مذكور هر يكي را هزار بار بود چنانچه در مضمرات
از توريت آورده وبفضل تكبير اولى در عرف هم مشهور است وفضل امام موجب فضل جماعت وكثرت ثواب است پس
بهتر اعلم است پس زيادتي يابد بعكس آن وتحقيقه في كتب الفقه وديگر بدانكه امام احمد وداود وابي ثور وعطاء
واتباع ايشان ميگويند كه جماعت فرض عين است تا اگر اذان شنود وبي عذر حاضر نگردد نمازش جائز نشود وقيل فرض
كفايت است چنانچه طيبي گفته وامام محمد در اصل گفته كه سنت مؤكده است در حكم واجب ودر غنية المستملي گفته
كه عامه مشائخ ما بر وجوب اند وآنچه امام محمد سنت گفته تاويلش آنكه جماعت واجب است ووجوبش ثابت شده است
بسنت يعني بحديث چنانچه نماز عيدين را سنت گفته است مرادش واجب است كه ثابت شده است بسنت ودر حال اعادت

صحيحين

صحیحین وغیرہما وارد ست در وعید تارک جماعت وعن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی

آلہ وصحبہ وسلم من سمع المنادي فلم یمنعہ من اتباعہ عذر قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم تقبل منہ الصلوۃ

التي صلی رواہ ابو داود والدارقطني واحادیث ہمہ دلالت میدارند بر وجوب جماعت اکنون بدانکہ اوراد کہ بعد

صلوات خمسہ وارد شدہ ست آنہارا در مذاہب ثلثہ چنانچہ وارد شدہ اند بجسب ظاہر میخوانند وآنقدر فاصلہ

میان فرض وسنت جائز دارند وامام شمس الائمۃ الحلواني قدس سرہ واتباع وی از مشائخ حنفیہ نیز برآنند

وجمہور حنفیہ برآنست کہ زیادہ از قراءت اللہم انت السلام الی آخرہ نشستن در مقام فرض وخواندن اوراد پیش

از سنت مکروہ ست بلکہ آن مقام را اگر گذارد وایستادہ شدہ خوانند ہم مکروہ ست کہ تعجیل سنت مسنون ست ودلیل

فریق اول ظواہر احادیث صحیحین وغیرہما کہ در اوراد عقیب صلوات خمس وارد شدہ اند واحادیث کہ در

افضلیت سنن ونوافل در بیوت آمدہ اند وآن جملہ احادیث در کتب حدیث ست واز آنجملہ یکی حدیث

ابي رمثۃ ست وعن الازرق بن قیس قال صلی بنا امام یکنی ابا رمثۃ قال صلیت ہذہ الصلوۃ او قال

مثل ہذہ الصلوۃ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وقال وکان ابو بکر وعمر یقومان في الصف

المقدم عن یمینہ وکان رجل قد شہد التکبیرۃ الاولی من الصلوۃ فصلی نبي اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و

صحبہ وسلم عن یمینہ وعن یسارہ حتی رأینا بیاض خدیہ ثم انفتل کانفتال ابي رمثۃ یعني نفسہ فقام الرجل

الذي ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع الي ليصلي الشفعة الرابعة فوثب عمر فاخذ بمنكبه

فهزه ثم قال اجلس فانه لن يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلوتهم فصل فرفع النبي صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب. رواه ابوداود وعن عبد الرحمن ابن غنم

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال من قال قبل ان ينصرف ويثني رجليه من صلوة المغرب

والصبح لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير عشر

مرات كتب له بكل واحدة عشر حسنات ومحي عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات وكانت له حرزا من كل مكروه وحرزا من

الشيطان الرجيم ولم يحل لذنب ان يدركه الا الشرك وكان من افضل الناس عملا الا رجلا يفضله يقول

افضل من ما قال رواه احمد وروى الترمذي نحوه عن ابي ذر الى قوله الا الشرك ولم يذكر صلوة المغرب و

لا بيده الخير وقال هذا حديث صحيح غريب وفي بعض نسخ المشكوة هذا حديث حسن صحيح غريب وفي بعض

النسخ ومحيت عنه بدل ومحي عنه ودر حصن حصين بر فرز اي وابن حبان ومعجم طبراني واحمد اين حديث

الى قوله عشر مرات آورده اما قوله قبل ان ينصرف ويثني رجليه برواية آورده فقط ويثني از ثني ست

بمعنى دوتا كردن وگردانيدن قوله ولم يحل لذنب ان يدركه يعني حلال نيست وسزا نيست هيچ گناهي را كه دريابد

آنكس را يعني شوم هيچ گناهي در دار دنيا بوي نرسد وحقيقتي عقوبتش بپيوندد مگر شرك. ودر روايتي ولم ينبغ

بجاي

بجائی ورلم یحل آمده چنانچه شیخ عبد الحق گفته دیگر بدانکه لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک

وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر این تهلیل در مواضع کثیره وارد شده ودر بعضی روایات

در بعضی مواضع بعد قوله وله الحمد یحیی ویمیت آمده ودر بعضی مع یحیی ویمیت وهو حی لا یموت

آمده ودر بعضی بیده الخیر آمده ودر بعضی همه یکجا آمده وآن درباب ادعیه ست وعن عمر رضی

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من دخل السوق فقال لا اله الا الله

وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

کتب الله له الف الف حسنة ومحی عنه الف الف سیئة ورفع له الف الف درجة وبنی له بیتا فی

الجنة رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ودر شرح السنة من قال فی

سوق جامع یباع فیه بدل قوله من دخل السوق ودر حصن حصین بلفظ من دخل السوق الی آخره

برمز الترمذی وابن ماجة وبزار ومستدرک للحاکم وابن سنی آورده پس بعد فجر ومغرب این

هم باید خواند وهر حال قراءت ادعیه واوراد بعد فریضه در احادیث آمده ست هیچ منع از آن

وارد نشده پس منع کردن از آن محض اجتهاد ست نه حدیث وآنچه در حدیث مسلم وترمذی

آمده عن عائشة رضی قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا سلم لم یقعد الا

مقدار دعا بقول اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یا ذی الجلال والاکرام و در بعضی روایات

این دعا زیاده آمده است پس در نشستن زیاده جلوس از این مقدار نیامده بلکه این

حدیث بر طریق اخبار وارد شده است نه بر راه نهی و نیز در حدیث فعل آنحضرت مذکور است

و در بعضی احادیث که در اوراد صلوات خمسه وارد است قول آنحضرت است وچون میان قول و فعل

تعارض افتد ترجیح قول را است نه فعل را صرح به فی اصول الفقه دلیل ثانی که جمهور حنفیه

می گویند که سنن از تتمهٔ فرائض است چنانچه تثلیث در وضو از برای تکمیل وضو است وعن ابی هریره رضی

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة

من عمله صلواته فان صلحت فقد افلح وانجح وان فسدت فقد خاب وخسر فان انتقص من فریضة

شیئ قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع فیکمل بها ما انتقص من الفریضة ثم

یکون سائر اعماله علی ذلک وفی روایة ثم الزکوة مثل ذلک ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک

رواه ابو داود ورواه احمد عن رجل پس بین فرائض وسنن که بعد الفرائض است فاصله

نمی باید کرد مگر بقدر اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره تقریبا یا اندکی زیاده از آن

که ترتیب باقی باشد و مراد از فاصله در حدیث ابی رمثة اینقدر است نه زیاده از آن چه هیچ دلیل

بلت

نیست بر زیاده ازان و وظائف که بعد صلوات خمسه وارد شده اند چون آیة الکرسی وغیرها بعد

سنن می باید خواندو بتاخیر آن از سنن بعدیت فوت نمی شود چه سنن از ملحقات فرائض ست

وملحق بشئ از شئ شمرده می شود در بعضی احکام و بعدیت دو نوعست متصلی ومنفصلی پس چون

سنن ملحق بفرض اند بعدیت متصلی بحال میماند واگر این را بعدیت منفصلی گوئیم هم درست ست

چه مراد اینجا بعدیت مطلقه ست بشرطآنکه درمیان شغلی عظیم متخلل نگردد وآنچه ذکر کرده در نماز مغرب

که پیش از برخاستن ده بار لااله الاالله وحده لاشریک بخوانند این حدیث را حدیثی دیگر معارض آمده

عن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان

یتکلم رکعتین وفی روایة اربع رکعات رفعت صلاته فی علیین وعن حذیفة نحوه وزاد فکان یعنی

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب فانهما ترفعان مع

المکتوبة رواهما رزین وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها فی شعب الایمان پس باید که این کلمات ده بار

بعد سنت مغرب بخوانند نه پیش ازان ولیکن اهل حدیث میگویند که حدیث که شارع آنرا بیان کرده ست

آنرا فضیلتی ست اگرچه کنه آن بر ما معلوم نیست پس آنچه خواندن آن پیش از ثنی رجلین وبرداشتن

زانو وگردانیدن رو بعد از فریضه وارد شده ست آنرا بران هیئت جلوس میباید خواند چنانچه خواندن

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد الى آخره ده بار بعد از فجر ومغرب پس اگر امام باشد این

نماز فجر این کلمات ده بار خوانده بعده روی بجماعت گرداند نه که روی بجماعت گردانیده بخوانند و چنانچه

بعد از نماز جمعه قبل ثنی رجلین ورفع رکبتین سوره فاتحه با بسمله متصله چنانچه سکون الحمد لله با کسر میم رحیم

خوانده شود وهمزه در درج کلام ساقط گردد وسوره فاتحه را برین ترتیب هفت بار بخوانند بعد از ان سوره اخلاص

را با بسمله هفت بار بخوانند بعد از ان معوذتین را با بسمله هفت هفت بار بخوانند بعد از ان این دعا بخوانند اللهم یا

غني یا حمید یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود اغنني بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک وبفضلک

عمن سواک اورا تا جمعه دیگر امن باشد از هر مکروه وحرز باشد از شیطان وروزی رساند اورا حق تعالی از انجا که

نداند کذا في تجلیة القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشیخ نور الدین قدس سره وسند این حدیث که این چهار

سوره باین ترتیب بعد جمعه در ان مذکور است هم در تجلیة القلوب است و آن نیز در فتاوی برهنه از کنز العباد یافته

تفاوت بغیر قید بسماع ذکر کرده است وبعضی گویند که این اختلاف در حق امام است نه در حق منفرد ومقتدی

چه منفرد ومقتدی بالاتفاق مخیر است در خواندن او را پیش از سنت وپس از سنت وماتن منیة المصلي قائل

باین قول است وشارح وی در غنیة المتملي این قول را رد کرده وگفته که اختلاف در حق امام ومقتدی ومنفرد یکسانست

اکنون بدانکه یکی از تطوعات نماز تهجد است وثبوت آن بنص قرآن است قال الله تعالی ومن اللیل فتهجد به

نافلة

نافله لیک ومنکر او کافر نیست بخلاف نماز ضحی وتسبیح واستخاره وحاجات وامثال آنها

که اثبات آنها باخبار آحادست ومنکر آنها ضال است نه کافر وآن نماز بر آنحضرت فرض بود

وبر سائر امت اصلا فرض نبود یا فرض بود بعده فرضیت آن منسوخ شد درین اختلاف است

واتفاق است بر آنکه بر آنحضرت تا آخر عمر فرض بود ذکره عبد الحق فی شرح المشکوة وعدد رکعات

آن نماز از دو تا دوازده است وعن ابی هریرة رض وابی سعید رض قالا قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا کتبا

فی الذاکرین والذاکرات رواه ابو داود وابن ماجة قوله صلیا او صلی رکعتین جمیعا شک

راویست ونیز در روایتی که پنج رکعات صلوة اللیل آمده است سه رکعت از آن نماز وتر باشد

برحسب مذهب ما ورکعتین تهجد باشد وآن روایت را صاحب غنیة المتملی از دارقطنی وشیخ عبد الحق

در شرح مشکوة ذکر کرده واکثر آن دوازده رکعت است چنانچه درباب وتر گفته کان رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتا عشرة

رکعة الحدیث رواه مسلم وهکذا رواه الترمذی فی الشمائل پس معلوم شد که اقل نماز تهجد دو

رکعت است واکثر آن دوازده ودر شرح حصن حصین گفته که اقل آن دو رکعت است واکثر هشت

در آنست که نماز شب آن حضرت از هفت رکعت تا سیزده رکعت آمده است پس مطابق مذهب
ما سه رکعت وتر باشد و باقی تهجد پس اقلش چهار باشد و اکثرش ده اما آنچه در فتاوی برهنه از
جامع آورده که آن هشت رکعت است بیک سلام در منقول دو بار خطاست یکی آنکه قطع کرد بر حصر
بر هشت رکعت دوم آنکه حکم کرد بر هشت رکعت بیک سلام و آن خلاف روایت است چه نزد امام افضل
چهار رکعت است بیک سلام در تطوعات روز و شب و نزد شافعی افضل دو رکعت است بیک سلام در
نفلهای روز و شب و نزد صاحبین در شب دو افضل است و در روز چهار پس عمدا و قصدا ترک افضل
کردن چه سود دارد و وقت نماز تهجد بعد النوم است و هر نمازیکه پیش از نوم کند در تهجد نباشد
صرح به فی الفتاوی البرهنة ناقلا عن کنز العباد و لفظ تهجد هم بر همین دلالت دارد چه هجود بمعنی
شب خفتن و شب بیدار داشتن است و این از لغات اضداد است و تهجد تفعل است بمعنی
التکلف فی الهجود پس معنی قوله تعالی ومن اللیل فتهجد به ای بعض اللیل فاترک الهجود للصلوة
والضمیر المجرور للقرآن والمراد به الصلوة کذا قال البیضاوی فی تفسیره پس هجود یعنی شب خفتن
و تهجد بمعنی ترک هجود است بعد وجود هجود بدلیل قوله ومن اللیل و معلوم است که ترک هجود از شب بعد
وجوده بتکلف بود قال الله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع الآیه و نیز احادیث صحاح بر همین آمده اند

هیچ جا معلوم نشده است که آنحضرت صلعم پیش از خواب نماز تهجد گذارده باشند و نیز وقت آن

بعد العشاء است و نمازیکه پیش از نماز عشاء گذارد تهجد نشود چنانچه تراویح اگر پیش بعد از

عشاء پیش از نوم نماز تهجد گذارد تهجد نباشد و اگر بعد از نوم پیش از نماز عشا تهجد

گذارد تهجد نباشد بر قیاس نماز تراویح صرح به فی بعض الاوراد و بهتر آنست که در نصف

اخیر شب پیش از وتر گذارد پس وقت مستحب آن نماز پیش از وتر و نصف اخیر شب است

اگر بعد از وتر گذارد یا پیش از نصف شب گذارد ترک مستحب کرده باشد باز بهتر در نصف

اخیر وقت سحر است و جمیع وقت سحر ثلث شب شرعی است و آن دو سبع شب عرفی می گردد

و جمیع شب از غروب آفتاب تا طلوع آن اگر هفت حصه برابر کرده شود پس از دمیدن صبح

صادق تا طلوع آفتاب هفتم حصه شب میگردد آن در عرف داخل شب است و در شرع داخل

روز و ابتداء صوم از ابتداء وی است پس از چهار حصه شب از هفت حصه سحر میگردد

و ابتداء سحر از چهارم حصه است و انتهایش بدایت صبح صادق است و آن ثلث شب شرعی

و دو سبع شب عرفی میگردد و مراد از نصف شب شب عرفیست نه شرعی و سوال اینجاست

پس در میان انتصاف شب عرفی تا بدایت سحر چهارم حصه شب است [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء

الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول من یدعونی فاستجیب له من یسالنی فاعطیه من یستغفر

نی فاغفر له متفق علیه وفی روایة لمسلم ثم یبسط یدیه یقول من یقرض غیر عدوم ای غیر فقیر ولا ظلوم

حتی ینفجر الفجر ای یقول ہکذا وہکذا من بدایة السحر الی ان یطلع الفجر بیت ہر کہ اندر ہگر در یا د

حق بیدار نیست ؛؛ او محبت راچہ داند طالب دیدار نیست ؛؛ وعن عبد الله بن عمرو قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم احب الصلوة الی الله صلوة داود علیه السلام و

احب الصیام الی الله صیام داود وکان ینام نصف اللیل ویقوم ثلثه وینام سدسه ویصوم یوما و

یفطر یوما متفق علیه ازین حدیث معلوم شد کہ مراد از نصف اللیل در بیان قیام اللیل نصف لیل

شرعیست نہ عرفی وصحیح اینست چہ قیاس راپیش سماع مجال تعارض نیست قوله وینام سدسه وآن

سدسیست قبیل صبح صادق ست چہ نوم بعد از صبح صادق در شرائع ماضیہ ہم مذموم بود پس ازینجا

معلوم شد کہ نصف لیل شرعی مرادست نہ عرفی کذا فہم من حواشی المشکوة وعن مسروق قال سالت

عائشة ای الاعمال احب الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قالت الدائم قلت فای

حین کان یقوم من اللیل قالت کان یقوم اذا سمع الصارخ متفق علیه وصارخ خروس آواز کنندہ مرادست

کہ آن

که آن در بعض بلاد بعد از نیم شب شرعی یا عرفی یا نزدیک بآن آواز کند و مراد در حدیث اینست

و در بعض بلاد در ثلث اخیر آواز می دهد و آنرا مرغ سحری گویند کذا فی شروح المشکوة و در مدارک

در تفسیر قوله تعالی والمستغفرین بالاسحار گفته قال لقمان لابنه یا بنی لا یکن الدیک اکیس منک و ینادی

بالاسحار وانت نائم و نیز آنچه مشهور است که خروس میگویند که لفظ انتبهوا یا ایها الغافلون میگوید در ان وقت

مخصوص و غافلانرا با مر حق آگاه می سازد و نص نبوی هم برین دلالت دارد چنانچه در کتاب الصید در

حدیث آمده عن زید بن خالد قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم عن سب الدیک

وقال انه یؤذن للصلوة رواه فی شرح السنة و عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

ولا تسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة رواه ابو داود و هر مرغیکه در نیم آخر شب از آواز کند او را مرغ عاقل

مرغ اهم گویند و مرغیکه پیش از نیم شب آواز کند او را مرغ احمق گویند پس اگر مرغی خرید کرد و او را یافت

که پیش از نیم شب آواز میکند رد کند او را بر بایع چه این عیب است کذا فی فتاوی قاضیخان فی کتاب

البیوع و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اذا سمعتم صیاح الدیکة

فاسئلوا الله من فضله فانها رأت ملکا متفق علیه ای ملک الرحمة و در رساله معراج که مسمی به معراج کبیر

آورده که آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فرموده است که در شب معراج خروسی را دیدم نزدیک عرش

بیبیاچیم اورا دو جناح بود اگر جناحین را منتشر گرداند از شرق تا مغرب فرا گیرد و گردن خود زا تحت عرش

منعطف میدارد وچون ثلث از آخر شب باقی ماند یعنی از شب شرعی جناحین را فراخ کند وبرهم

برهم زند وتسبیح گوید باین عبارت سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم

انتبهوا ایها الغافلون پس آن آواز را مرغان دنیا شنوند پس ایشان هم مثل وی آواز کنند پس آن

مرغ هربار که آواز کند ایشان هم آواز کنند دیگر آنچه می گویند لا صلوة بعد الوتر پس بعضی گویند لا اصل

وقیل له تاویل ای لا صلوة کاملة بعد الوتر من الصلوة المتقدمة علیه ودر فتاوی برهنه از ذخیرة الفقها

آورده که آنچه میگویند که بعد از وتر نماز نیست سخن عوام است اصلی ندارد وآنچه در حدیث صحیح مسلم آمده

اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا موجب عدم جواز نفل بعد الوتر نمیگردد بلکه امر استحبابی است تا اگر سستی غالب [illegible] وتر را اول

وتهجد از وتر تاخیر نمود ترک طریق مسنون کرده و اگر وتر پیش از خواب گذارد وبعده بر قیام اللیل توفیق یافت

نماز تهجد بخواند ووتر را بار دیگر نگرداند چه تکرار وتر غیر مشروع است وفی الحدیث لا وتران فی لیلة واحدة قاله

الشیخ عبد الحق وفی غنیة المتملی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وقول مختار همین است که وتر را اعاده

نکند چنانچه عبد الحق گفته واز این معلوم شد که در اعاده وتر در صورت مذکوره اختلاف است مختار عدم اعاده است

واتفاق کرده اند بر جواز نفل بعد الوتر وهیچ اختلافی نیست در جواز نفل بعد الوتر ومذاهب ثلاثه نیز بر جواز

نوافل

نوافل بعد الوتر اند صرح به عبد الحق اگرچه افضل آن باشد که وتر آخر صلوات لیل باشد

ولیکن اختلاف در شرط استحباب رکعتین ست که متصل بعد وتر اند پس در مذهب ابی حنیفه

این دوگانه بعد الوتر گذارده شود خواه وتر در اول شب گذارند خواه در آخر شب و حدیث

ترمذی و ابن ماجه از ام سلمه و حدیث ابن ماجه از عائشه و حدیث احمد از ابی امامه

مؤید مذهب اوست که این احادیث علی الاطلاق در ثبوت این دوگانه آمده اند و

گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند وگویا سنت راتبه وتر ست و وتر اللیل شفع باین

رکعتین ست چنانچه وتر نهار که فرض مغرب ست شفع بدوگانه سنت راتبه ست و آنچه بعضی

می گویند که این دوگانه را به نیت تشفیع الوتر گذارد و نشسته گذارد تا در حکم یک رکعت

گردد پس باین یک رکعت وتر شفع گردد این قول باطل ست و ناقض و مبطل وتر ست

و بطلان او خلاف مقصود ست صرح به الشیخ عبد الحق و بعضی علما بر آنند که اگر وتر در اول شب

گذارد این دوگانه بعد از وتر گذارد و اگر وتر در آخر شب بعد نماز تهجد گذارد این

دوگانه نگذارد چه این دوگانه عند فوت تهجد گذارده می شود و چون تهجد بدست آمد این

دوگانه بی معنی گردد و لحدیث ثوبان عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قال

ان هذا السهر جهد وثقل فاذا اوتر احدكم فليركع ركعتين فان قام من الليل والا كانتا له رواه

الدارمي وجزاء الشرط محذوف ست اي فان قام من الليل فصلى صلوة التهجد فهو الافضل هـ

الآري وان لم يقم من الليل كانتا كافيتين له من ثواب قيام الليل وشيخ عبد الحق گفته حكايتي

ياد دارم از شيخ خود که فرموده اند که در بعض روايات فقهيه آمده است که مستحب ست طالب العلم

را که در اول شب بعد از وتر دو گانه گذارد قائم مقام قيام ليل گردد زيرا که او را شغل

بسيار از علم و حفظ آن مانع گردد از قيام ليل وعن ابي هريرة رض قال اوصاني خليلي بثلث

صيام ثلثة ايام من كل شهر وركعتي الضحى وان اوتر قبل ان انام متفق عليه يعني بان يكون

ركعتان بعد الوتر قائمتين مقام قيام الليل وبعضي گويند که ريني بر تقدير قيام الليل ست چون

وتر در آخر شب گذارد اين دوگانه نگذارد واگر وتر در اول شب گذارد اين دوگانه بگذارد

وحديث مسلم وبخاري وموطاء دليل اثبات ست ولفظ مسلم هكذا ثم يصلي ركعتين بعد ما يسلم

اي عن الوتر وهو قاعد وحديث بخاري وموطاء در شرح عبد الحق ونيز شيخ عبد الحق اين مذهب

صحيح گفته وامام مالک رحمه الله اين دوگانه را ثابت نميدارد بلکه منع ميکند مردم را از گذاردن آن

بدليل قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا وگفته که حديث

الركعتين

رکعتین بعد الوتر نزد من ثابت نیست و امام احمد بن حنبل گفت که من نمی گذارم این دوگانه
را و منع نیز نمی کنم از گذاردن آن و تمام تحقیق این دوگانه در شرح مشکوة ست اکنون
بدانکه متهجد را باید که عدد معین از رکعات نماز تهجد اختیار کند و ازان کم و زیاده نکند تا سبب
تشتت خاطر نگردد و همیشگی ماند بران عدد دیگر آنکه خیر و خوبی در متابعت ست و همه شب زنده داشتن
اگرچه داب بعض متزهدین ست ولیکن خارج ست از متابعت آنحضرت و اصحاب وی بلکه رهبانیة
ست رهبانیة ن ابتدعوها ما کتبناها علیهم و قال الله تعالی لحبیبه یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا
نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و این همه تخییر از برائی وی و امت مرحومه وی ست و احادیث در
افضلیت متابعت درین باب بر استیعاب جمیع اللیل بالسهر بسیار اند که حدیث صحیحین احب الصلوة
الی الله صلوة داود و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ینام اول اللیل و یحیی آخره
الحدیث و نیز درین حضرات ثواب نماز تهجد بدست نمی آید چه وقت آن بعد نوم ست و عن ابی هریرة رض
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان الدین یسر و لن یشاد الدین احد الا غلبه فسددوا
و قاربوا و ابشروا و استعینوا بالغدوة و الروحة و شیء من الدلجة رواه البخاری و النسائی و طلب السداد
و الدلجة اللیل و حدیث صحیحین در اعتصام بالکتاب و السنة صریح درین معنی ست و آن حدیث دراز ست

وعنه فقال احدهم اما انا فاصلي الليل ابدا الى كلها وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا ولا افطر وقال الآخر

انا اعتزل النساء فلا اتزوج ابدا فجاء النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اليهم فقال انتم الذين قلتم

كذا وكذا اما والله اني لاخشاكم لله واتقاكم له لكني اصوم وافطر واصلي وارقد واتزوج النساء فمن

رغب عن سنتي فليس مني متفق عليه پس معلوم شد که رشد و هدایت در اتباع سنت است و نفع و منفعت

خالی از منفعت اخرویه در تخالف سنت است الحال بدانکه ترتیب نماز تهجد مع قراءت سور معینه و ادعیه ماثوره

و ادعیه مرویه از مشائخ در کتب اوراد مشائخ وارد است آنجا باید دید و باید که بعد از نماز تهجد استغفار

بسیار بخوانند که فضل آن در نص قرآن وارد است قال الله تعالى للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها

الانهار الى قوله والمستغفرين بالاسحار وقال ايضا وقليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون

و از صدیق اکبر این دعا آمده اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه

یا کریم و در فضائل نماز تهجد احادیث بسیار وارد شده و اندکی ازان ذکر کرده می شود و در قرآن نیز نازل

شده است والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما تتجافى جنوبهم عن المضاجع الآية و عن اسماء بنت يزيد عن رسول

الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يحشر الناس يوم القيمة في صعيد واحد فينادي مناد فيقول اين الذين

تتجافى جنوبهم عن المضاجع فيقومون وهم قليل فيدخلون الجنة بغير حساب ثم يؤمر لسائر الناس الى الحساب رواه البيهقي

في

في شعب الايمان وفي الحديث اشراف امتي حملة القرآن واصحاب الليل رواه البيهقي في شعب

الايمان وفي الحديث افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة في جوف الليل رواه احمد ودر حصن

حصين برمسلم آورده وباين حديث جماعتي از علماء نماز تهجد را بر سنن مؤكدات فضل نهند

كذا في مجمع البحار في مادة صلوة ومي‌گويند كه اين نماز را در تنوير باطن اثريست عظيم تا بنور آن

اهتدا مي‌يابد واز زنا فرماني حقتعالى وطغيان باز ماند لهذا قيل نزل في ث نها ان الصلوة

تنهى عن الفحشاء والمنكر وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

عليكم بقيام الليل فانه داب الصالحين قبلكم وهو قربة لكم الى ربكم ومكفرة للسيئات ومنهاة

عن الاثم رواه الترمذي قوله مكفرة وقوله منهاة هر دو بر وزن مفعلة اند بمعني تكفير ونهي هر دو

مصدر ميمي اند وعن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

فقال ان فلانا يصلي بالليل فاذا اصبح سرق فقال انه سينهاه ما تقول رواه احمد والبيهقي في شعب

الايمان ودعاكه درميان سنت فجر وفرض رو آمده است اينست اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري

نورا وفي سمعي نورا وعن يميني نورا وعن يساري نورا وفوقي نورا وتحتي نورا وامامي نورا وخلفي

نورا وفي لساني نورا وفي عصبي نورا وفي لحمي نورا وفي دمي نورا وفي شعري نورا وفي بشري نورا

وفي نفسي نورا واجعل لي نورا واعظم لي نورا اللهم اعطني نورا وخواندن اين دعاء بعد از تهجد نيز آمده ست و شيخ عبد الحق در شرح مشكوة از عوارف آورده كه نديديم ما هيچكس را كه مواظبت كرده بود بر خواندن اين دعاء در مجلس مگر آنكه با وي بركتي و نوراني هست و اين دعاء در عوارف بسيار دراز نبست وانقدر كه مذكور شد در كتب حديث صحيحين وغيرهما وارد شده و در حصن حصين بر موز صحاح ستة سوى الترمذي و برمز مستدرك للحاكم با ندك تفاوة و با ندك تقديم و تاخير وارد ست ديگر بدان ايها الطالب صادق كه سخن مباح از بدايت صبح صادق تا بر آمدن آفتاب بيضرورت مكروه ست كذا في كتب السلوك چه اينهمه وقت ذكر الله ست پس در وقت ذكر الله كلام غير ذكر الله بيضرورت نمي بايد وليكن در فتاوى برهنه از طلوع فجر تا نماز فجر كلام مباح بيضرورت مكروه گفته و همچنين ذكر كرده شيخ عبد الحق در شرح مشكوة كه بعضي اصحاب كرام و امام احمد و امام الحسن از صبح تا نماز تكلم را مكروه مي پنداشتند و در مجمع البحار في مادة حدث قال ابن العربي ليس في السكوت في ذلك الوقت فضيلة ماثورة وانما ذلك بعد صلوة الفجر الى طلوع الشمس پس احتياط در جمع روايتين ست كه از ابتداء صبح صادق تا طلوع آفتاب سخن دنياوي بيضرورت نكند و سكوت مع ضرورت بتكلم نيز نكرده و منهي ست چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالى ديگر بدانكه كلام دنياوي مع ضرورت در ميان سنت و

فرض فجر و سنت و فرض ظهر و پس از فرضیکه بعد وی سنت ست پیش از سنت مباح ست بیکراهت در

مذهب اهل حدیث و در مذهب اهلحدیث آن کلام دنیاوی اگرچه بضرورت بود نه مسقط سنت ست و

نه مبطل ثواب سنت و نه منقص ثواب وی و حجت ایشان ظواهر احادیث ست کحدیث عائشة اذا

صلی رکعتی الفجر فان کنت مستیقظة حدثنی رواه مسلم وغیره و تکلم آنحضرت و اصحاب وی بعد الفریضة

قبل السنة هم بسیار وارد شده ست و مذهب فقهاء حنفیه برخلاف آنست قال فی مجمع البحار فی مادة

حدث ناقلا عن الکرمانی او القسطلانی لا بأس بالکلام المباح بعد السنة قال ابن العربی لیس فی السکوت

فی ذلک الوقت فضیلة ماثورة و نقل عن النهایة لابن الاثیر وفیه ای فی ذلک الحدیث اباحة الکلام

بعد سنة الفجر وهو مذهبنا و مذهب مالک والجمهور وکرهه الکوفیون ای اصحاب ابی حنیفة انتهی

وآنچه بعض حنفیه میگویند که سنت بکلام دنیاوی باطل میگردد حتی اعاده آن می باید کرد اهلحدیث گویند

که بعد تسلیم هرچه منافی نماز سنت نماز را نشکند کما ورد عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم مفتاح الصلوة الطهور وتحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم رواه ابو داود والترمذی

والدارمی ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید جمیعا و شیخ عبد الحق در شرح مشکوة بعد ذکر حدیث

مسلم گفته که بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع

روایت کرده و ترمذی در تکلم بعد سنة الفجر بابی عقد کرده و حدیث از عائشة درینباب آورده باین
لفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت لی الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة وقال هذا حدیث
حسن صحیح لیکن علماء حنفیه میگویند که اگرچه سنت بسلام تمام میگردد و کلام بعد از سلام ناقص سنت نیست
ولیکن سنت را با فرض رابطه است و سنت مشروع نشده است مگر بربط مخصوص و تعیین آن ربط مشروعیت
سنت مارا معلوم نیست و آن ربط اینست که درمیان سنت و فرض چیزی منافی نماز منافات فاحشه نیاورده
باشد چون کلام واکل وشرب وخروج از مسجد ومانند آن وچون یکی از اشیاء که سبب منافات فاحشه است بکرد
پس سنت را با فرض ربط ورابطه نماند وچون رابطه نماند پس سنت از فرض منقطع گشت پس سنت سنت نماند
بلکه نماز علاحده گشت نه سنت چه سنت بی رابطه مشروع نیست ولیکن اصل نماز فاسد نمیگردد پس درین
صورت بعضی فرق نمیکنند درمیان سنتیکه پیش از فرض است و سنتیکه بعد از فرض است واکثر فرق میکنند
باز بعضی باعاده سنت قائل اند وبعضی بنقصان ثواب قائل اند وبعضی بسقوط سنت قائل اند وتفصیله
فی شرح الاشباه والنظائر للحموی وغنیة المستملی ولیکن این قول محض قیاس است و هیچ حدیثی درین وارد نشده
صحیح به المحدثون بلکه حدیث برعکس آن آمده است چنانچه دانستی و دیگر بدانکه هرکه نماز فجر گذارد والی مستقبل
قبله نشسته و مشغول ماند تا برآمدن آفتاب پس نماز اشراق خواند و درینجا دو چیز است یکی جلوس در جای نماز مستقبل

قبله تا طلوع آفتاب دوم ذکر الله در سکوت مع ترک کلام دنیاوی بسیار ورد است سیوم نماز اشراق

و هر یکی را ازین سه چیز فضیلت است علاحده اگر یکی فوت شود یا دو فوت شود باقی را فوت نکند چه هر قدر

که دریابد ثواب آنقدر دریابد و ثواب یکی بر دیگری موقوف نیست و همین قول صحیح است در سنت

فجر و ظهر که ثواب سنت علاحده است و ثواب ذکر الله بعد السنة مع ترک کلام دنیاوی علاحده است نه ثواب

یکی موقوف بر ثواب دیگر است تا اگر سنت فجر یا ظهر بجا بباید خواند و بعد از وی ترک

کلام دنیاوی کرد و فرض بجا پاک گذارد ثواب سکوت دریابد نه ثواب سنت اگر بعد از فرض معلوم شد

که بجا بباید گذارده است و اگر بعد از سنت کلام دنیاوی کرد ثواب ذات سنت بحال است و ثواب

ترک کلام دنیاوی از دست برفت و فوت شد چنانچه سنت گذاردن سنت است همچنان ترک کلام

مباح کردن و سکوت نمودن هم سنت است لهذا گفته اند الکلام بعد السنة مکروه و کلام آنحضرت

بعد سنت احتمال اختصاص دارد بآن حضرت لهذا گفته اند اذا تکلم بکلام الناس بعد السنة ینقص

ثوابه ای یذهب ثواب السکوت اما ثواب السنة فهو کما کان هکذا حققه استادنا مولانا الشیخ

نور الدین محمد قدس سره و در حدیث است من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یسبح

رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا غفر له خطایاه وان کانت اکثر من زبد البحر رواه ابو داود و فی اکثر نسخ

المشکوة وان کانت مثل زبد البحر وعن انس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لان
اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس احب الی من ان اعتق اربعة من ولد
اسماعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق
اربعة رواه ابو داود وباین حدیث اهل سلوک مراقبه از نماز فجر تا طلوع آفتاب واز نماز عصر تا غروب
آفتاب لازم گرفته اند ودرین هردو وقت کلام دنیوی نمیکنند ودرین مضمون دیگر حدیث نیز آمده است
دیگر بدانکه علماء را اختلاف است در وقت مباح شدن نماز بعد طلوع آفتاب پس شیخ عبد الحق گفته که چون
قرص آفتاب تمام از افق زمین برآید وبه ظاهر گردد نماز مباح شود واگر صبر کنند تا بمقدار یک نیزه یا دو نیزه
بلند گردد بعده نماز گذارد افضل است پس معلوم شد که جواز صلوة بمجرد انفصال آفتاب است از زمین و
کناره زیرین اش از زمین دور وجدا نماید وتاخیر کردن تا بلند گردد بقدر نیزه یا دو نیزه افضل است
وحدیث ابن عمر در صحیحین گواه این معنی است ولفظه اذا طلع حاجب الشمس الی ناحیتها فدعوا الصلوة
حتی تبرز پس بروز آفتاب غایت وقت نهی عنه است واین غایت داخل مغیا نیست وبروز بمعنی پیدا
شدن وبیرون آمدن است واما آنچه در حدیث عقبه بن عامر آمده است بروایت مسلم ثلث ساعات کان رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او نقبر فیهن موتانا حین تطلع الشمس بازغة حتی

ترتفع

ترتفع الحديث و آنچه در حديث ابي سعيد خدري بروايت صحيحين آمده لا صلوة بعد الصبح اي

بعد صلوة الصبح حتى ترتفع الشمس معارض حديث مذكور نيست چه ارتفاع بعد از طلوع و بروز ميباشد

طلوع شمس برآمدن آفتاب از زمين و بروز شمس آشكار شدن و بيرون آمدن آفتاب پس طلوع و

بروز در معني متقارب اند و ارتفاع شمس بلند شدن آفتاب يعني بيشتر برآمدن آفتاب پس از

حديث اول جواز نماز بعد طلوع آفتاب و بروز وي معلوم مي شود پيش از ارتفاع وي چنانچه شيخ

عبد الحق گفته و از حديث ثاني و ثالث پيش از ارتفاع وي عدم جواز نماز معلوم ميگردد چه حين

تطلع الشمس بازغة الي ان ترتفع در اوقات منهيات شمرده و شيخ عبد الحق عند طلوع آفتاب نماز

گذاردن حرام گفته و بعد طلوع قبل از ارتفاع او مكروه گفته يعني بكراهت تنزيه بدليل قول وي

كه گفته اگر صبر كند تا بلند گردد آفتاب بقدر نيزه افضل ست و معلوم است كه ترك افضل مكروه تحريمي

نمي باشد پس از قوله لا صلوة بعد الصبح حتى ترتفع الشمس مراد نفي كمال صلوة داشته اگر بعد طلوع

و الا نفي اصل الصلوة ست و فقها را درين باب بسيار گفتگو ست و نيز شيخ عبد الحق در شرح حديث

من صلى الفجر بجماعة ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس ثم صلى ركعتين الحديث رواه الترمذي گفته

كه بحكم ظاهر حديث اول وقت نماز ضحى طلوع آفتاب ست و برين اند جماعتي از علما و نزد جمهور تا بلند شدن

آفتاب بمقدار یک نیزه وقت ضحی نیست و پس از بلند شدن او بمقدار یک نیزه وقت اوست و بعضی
دو نیزه گفته اند و نیز شیخ مذکور در ضیاء دیگر از شرح مشکوة آورده که چون کسی در صحرا ایستاده بود
و قرص آفتاب همه بجمیع اطراف منفصل از زمین او را در نظر آید او را نماز گذاردن در آن وقت جائز
ست بکراهت اگرچه بعد بلند شدن آفتاب بقدر نیزه اولیست پس درینجا شیخ مذکور کراهت را
نفی کرده و درینجا کراهت را اثبات نموده پس در کلام وی تناقض است و خود شیخ درین قول مضطرب است
و فقهاء از اصل اعنی از مبسوط نقل میکنند و اذا ارتفعت الشمس قدر رمحین او رمح واحد تباح
الصلوة لا قبل هذا و بعضی گویند که مادام انسان نظر بر قرص آفتاب می تواند کرد جائز نیست نماز
و چون چشم نظر کردن بروی خیره گردد نماز گذاردن در آن وقت مباح گردد و این قول محمد بن فضل است
و قیل چون تاب آفتاب بر زمین و دیوارها اندکی اندکی زرد نماید نماز جائز نیست و چون از زردی
گذارد و صاف گردد نماز مباح شود و درینجا اقوال بسیار اند حاصل کلام همه اینکه عند طلوع آفتاب
نماز جائز نیست چنانچه عند الاستواء و الغروب و اینها بالاجماع است و چون طلوعش تمام شد چنانچه
تمام قرص از زمین جدا و منفصل گردد در نظر ناظر در زمین مستوی پس جائز میگردد گذاردن نماز
مع کراهت عند بعضهم و بکراهت عند بعضهم مع ترک الاولی و هو اختیار الشیخ عبد الحق و عند الجمهور جائز

نیست

نیست تا آنکه آفتاب مرتفع نگردد و روشن نشود و زردی نگذارد و اشراق آفتاب یعنی ارتفاعش

او در اوساط ایام زمستان بارتفاعش بقدر رمحین در نظر ناظر حاصل میگردد و در اوساط

ایام تابستان به برآمدن او در نظر ناظر بمقدار یک رمح حاصل میگردد و این اقرب بصواب است

وظاهر روایت چنانچه امام محمد رح در مبسوط خود ذکر کرده همین است و در حدیث مرفوع نیز لفظ رمح

او رمحین وارد است باین عبارت فانها تطلع بین قرنی الشیطان و حینئذ یسجد لها الکفار

اذا ارتفعت قدر رمح او رمحین فصل فان الصلوة مشهودة کذا فی تنبیه الغافلین فی

باب الوضوء عن عمرو بن عنبسة و نزد جمهور آنچه در بعضی احادیث در حق جواز صلوة طلوع مطلق

آمده است مراد از انجا طلوع تام است نه طلوع ناقص و طلوع تام همان ارتفاع مع اشراق و سطوع است

و پس و قدرات الیه فی غنیة المتملی دیگر بدانکه در مصلی نشستن مستقبل قبله مشتغل بذکر بوده از

نماز فجر تا طلوع آفتاب بسیار فضلی دارد و شیخ شهاب الدین سهروردی گفته که تنویر باطن باین عمل

بتجربه تحقیق شده است و هیچ عملی که جزاء آن نقد باشد فی الحال در دنیا نمی بینم مگر این عمل که تنویر

دل جزاء آن نقد است و شیخ عبد الحق گفته که همچنانکه آفتاب عالمتاب از طلوع صبح تا اشراق نور داد

آفاق و اطراف عالم را آنا فآنا تنویر می دهد و نورش میفزاید همچنین خورشید ذکر حق در حجرهٔ

ذاکر بلند می گردد و مید ان دلها را روشن میگرداند و ظلمت باطنی را زائل می سازد و آنچه در

حدیث است من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یسبح رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا

غفر خطایاه و ان کانت مثل زبد البحر رواه ابوداود و این ثواب مترتب بر مجموع این اشیاء

ثلثه است جلوس و ذکر و نماز ضحی اگر یک شیء ازین اشیاء ثلثه فوت شود آنقدر نقصان افتد در ثواب

چنانچه بالا گذشت و شیخ عبد الحق از وصایاء مشائخ آورده اگر در جلوس بر مصلی ترس تفرقه دل

یا بیم ریاء بود در خلوت رود و آنجا مشغول گردد و آنجا نیز مستقبل قبله نشیند و اگر خواب آید برخیزد و

روی بسوی قبله کرده پس پا آمد رفت کند و دفع خواب نماید و توجه بقبله از دست ننهد و چون از

جهت خوف ریاء یا تفرقه مصلا را گذاشته خلوت گزینند پس بعضی میگویند که ثواب جلوس او بر مصلا بحال است

اکنون بدانکه نماز ضحی و نماز اشراق یک نماز است عند اکثر العلماء و هو الصحیح و بعضی گویند هر دو علاحده اند

و آن خطاست و ضحی و اشراق هر دو بیک معنی آمده اند و ضحی بضم وقت روشنی آفتاب در اول روز قال

الله تعالی والشمس وضحیها و زمانه که بعد از ارتفاع آفتاب تا نصف نهار است و در تفسیر بیضاوی گفته وضحیها

ضوءها اذا اشرقت و قیل الضحوة ارتفاع النهار والضحی فوق ذلک والضحاء بالفتح والمد اذا

امتد النهار وکاد ان ینتصف انتهی بدانکه ضحوة علی الاطلاق زمانه ارتفاع آفتاب است چنانچه در

تفسیر

تفسیر بیضاوی و مجمع البحار و کشف اللغات وغیرها وارد ست و ضحوه کبری نصف نهار شرعیست

چنانچه در شرح وقایه وغیره در کتاب صوم وارد ست و ضحاء بفتح ممدوده پس در بیضاوی قبیل

نصف نهار ست و در مجمع البحار از انوقت که آفتاب بربع آسمان رسد تا قبیل نصف نهار

اما ضحی بضم و قصر بفارسی چاشتگاه و آن تقریبا عند ربع نهار عرفی باشد و نیز ضحی بمعنی اشراق

آمده ست یعنی روشن شدن آفتاب و روشن شدن بوی آفاق و معلوم ست که روشنی او در

آغاز روز کمتر باشد و در چاشتگاه بیشتر و پس ازان تا نصف نهار ازان بیشتر پس از ارتفاع آفتاب

تا نصف نهار عرفی هر وقت را اشراق و ضحی میتوان گفت و هر حال یک نماز نیست که از ارتفاع شمس تا

نصف روز عرفی وقت او ست و آنچه بعض فقها تا نیم روز شرعی وقت او گفته اند غیر صحیح ست

چنانچه بعض دیگر اثبات نز تخلیه کرده اند و این نماز را صلوة الضحی و صلوة الاشراق گویند اما تسمیه او

بصلوة الضحی در احادیث کثیره آمده ست و تسمیه او بصلوة الاشراق در حدیث طبرانی آمده چنانچه

جلال الدین سیوطی از طبرانی آورده که گفت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم در روز

فتح مکه یا ام هانی هذه صلوة الاشراق کذا فی شرح عبد الحق علی المشکوة و معلوم ست که آنحضرت دران

روز در بیت ام هانی وقت ربع نهار نماز گذارده بودند چنانچه در حدیث صحیحین در باب ضحی بیان آمده

و در آن بلفظ ضحی آمده و در حدیث طبرانی بلفظ اشراق آمده پس هر دو یک نماز ست نزد علماء
کما زعم البعض و در تفسیر بیضاوی فی قوله تعالی یسبحن بالعشی والاشراق گفته و وقت الاشراق
حین تشرق الشمس ای تضیئ و یصفو شعاعها وهو وقت الضحی و نیز گفته که شروق بمعنی طلوع ست
و اشراق بمعنی روشن شدن بعده گفته و عن ام هانی رض انه علیه الصلوة والسلام صلی صلوة الضحی
وقال یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و عن ابن عباس رض ما عرفت صلوة الضحی الا بهذه الآیة
انتهی کلام البیضاوی پس بدان ایها الطالب الصادق که ادنی رکعات این نماز دو رکعت ست و احادیث بسیار
در فضل رکعتی الضحی وارد ست چنانچه حدیث صحیحین در وصیت آنحضرت مر ابی هریرة رض را و نیز در
حدیث صحیحین در مقام دیگر و در حدیث مسلم و ابی داود و احمد و ترمذی و ابن ماجة دو رکعت ضحی وارد ست
و فضل آن دو رکعت مغفرت ذنوب ست اگرچه بمقدار کف دریا بود چنانچه در حدیث ابی داود و ترمذی و
ابن ماجة و احمد وارد ست پس آنچه بعضی ادنی رکعات این نماز چهار گفته اند خطا کرده اند اما آنچه می گویند
که در ظاهر روایت چهار رکعت آمده ست آن چهار رکعت علی الاطلاق آمده ست نه باین معنی که ادنی عدد
رکعات آن نماز چهار ست حتی اگر دو بخواند ضحی نباشد مانند سنت چهار رکعت پیش از ظهر و جمعه و نه باین معنی که
اگر رکعات آن چهار ست و زیاده از چهار نیامده ست بلکه باین معنی که عند الامام در نوافل چهار رکعت

بسلام

سلام بهتر است و همچنین نزد صاحبیه در نوافل یومیه و مع ذلک چهار بفضیلت دو را محرز است و مع

ذلک چهار را فضیلتی و خاصیتی است که در ضمن دو یافته نمی شود و عمل آنحضرت در اکثر ایام و اغلب احیان

بر چهار بود و عن معاذة رض قالت سألت عائشة رض کم کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

صلوة الضحی قالت اربع رکعات و یزید ما شاء الله رواه مسلم و فی غنیة المتملی رواه مسلم و احمد و ابن ماجه.

و در شمائل ترمذی نیز همچنین است و عن ابی الدرداء و ابی ذر رض قالا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

و علی آله و صحبه و سلم عن الله تبارک و تعالی انه قال یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره

رواه الترمذی و رواه ابوداود و الدارمی عن نعیم بن همار الغطفانی و رواه احمد عنهم جمیعا و قال فی

باب المصافحة عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من صلی اربعا قبل

الهاجرة ای نصف النهار فکانما صلی هن فی لیلة القدر و المسلمان اذا تصافحا لم یبق بینهما ذنب الا سقط

رواه البیهقی فی شعب الایمان فی تفسیر المدارک تحت قوله تعالی ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی

وفّی عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان ابراهیم وفّی عمله کل یوم باربع رکعات فی صدر النهار

و هی صلوة الضحی پس اینهمه ذکر چهار رکعت است در ظاهر روایة و شیخ عبد الحق در شرح مشکوة فرموده که مختار و

ماخوذ نزد اکثر علماء چهار رکعت است از جهت آنکه احادیث آن اصح است و اخبار و آثار در آن اکثر است و قرار

دران چهار رکعت والشمس واللیل والضحی والم نشرح لک ست مع ترتیب همچنین آمده ست در اکثر اوراد مشایخ

وقیل در اولی و ثانیه پنج پنج بار قل هو الله احد بخوانند و در ثالثه و رابعه دوازده دوازده بار وافوض امری

الی الله ان الله بصیر بالعباد بخوانند و این را با جازه گرفته ست این فقیر محرر این تحریر از استادان خود پس اگر

هشت رکعت گذارد بر دو نوع قراءت را محرز گردد و اکثر این نماز تا بدوازده رکعت ست وعن انس رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة

رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وفی غنیة المستملی وعن ابی ذر رض

قال قلت اوصنی یا رسول الله قال اذا صلیت الضحی رکعتین لم تکتب من الغافلین واذا صلیتها اربعا کتبت من

العابدین واذا صلیتها ستا لم یتبعک فی ذلک الیوم ذنب واذا صلیتها ثمانیا کتبت من القانتین واذا صلیتها

عشرا بنی الله لک بیتا فی الجنة رواه البیهقی وقال فی اسناده نظر وروی الترمذی والنسائی بسند فیه ضعف انه علیه

الصلوة والسلام قال من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله قصرا فی الجنة وقد تقرر ان الحدیث الضعیف یجوز العمل

فی الفضائل انتهی کلام غنیة المستملی پس معلوم شد که عدد رکعات ضحی از دو تا دوازده آمده ست و عمل آنحضرت از دو تا

هشت آمده وفی غنیة المستملی قال اسحاق بن راهویه فی کتاب عدد رکعات السنة والتطوع ان النبی صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم صلی الضحی یوما رکعتین ویوما اربعا ویوما ستا ویوما ثمانیا توسعة علی الامة ونیز ذکر چهار از

حیدریه

حدیث عائشه بالا گذشت و دو از شش رکعت در شمائل ترمذی آمده ست و از هشت رکعت در

حدیث ام هانی بنت ابی طالب آمده دیگر بدانکه جمهور بر آنست که نماز ضحی بر آنحضرت فرض نبود

هیچ حدیث در فرضیت صلوة الضحی بر آن حضرت وارد نشده ست مگر حدیث دارقطنی در فضائل

سید المرسلین وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کتب علی النحر

ولم یکتب علیکم وامرت بصلوة الضحی ولم تؤمروا بها رواه الدارقطنی و در مجمع البحار در ماده ضحی

آورده که وجوب صلوة ضحی بر آن حضرت یافته نشده ست مگر درین حدیث دیگر بدانکه گذاردن

این نماز بدو طریق افضل ست یکی آنست که بنشیند بعد صلوة فجر بر مصلا مستقبل بقبله و مشتغل

بذکر الله تعالی تا ارتفاع آفتاب پس صلوة ضحی بگذارد و فضل صلوة ضحی باین طریق در کتب حدیث

بسیار وارد ست من صلی الفجر مع جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له

کاجر حجة وعمرة تامة تامة تامة رواه الترمذی قوله تامة ثلاث مرات وفی بعض النسخ مرتین و دیگر حدیث

بالا گذشت و دیگر گذاردن آن بعد گذشتن ربع نهار عرفی چنانچه در حدیث صحیح مسلم آمده صلوة

الاوابین حین ترمض الفصال یعنی نماز چاشت افضل وقتی ست که گرم شوند بچگان شتران

که در ریگستان می غلطند که بگرمی آفتاب در تابستان بسوزند و آن در تابستان تقریبا بربع نهار ست

وقیاس کرده شود آن وقت را در زمستان اگرچه دران ایام در آفتاب گرمی نباشد و از حدیث

معلوم شد که صلوة الاوابین نام صلوة الضحی است آنچه نوافل مغرب را صلوة الاوابین گویند این

تسمیه او را در حدیث نیامده است مگر در حق صلوة الضحی که آنرا صلوة الاوابین هم گویند چنانچه المتون

و آن حدیث این است عن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوة

فی غیر هذه الساعة افضل ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قال صلوة الاوابین

حین ترمض الفصال و افضل تر از همه جمع این هر دو فضیلتین است که تا ربع نهار بر مصلی نشینند

پس صلوة ضحی بخوانند و این اصعب است مگر اگر معتکف را بسهولت میسر شود ممکن است پس بعضی

عابدان که متصل بفجر اشتغال بکاری دارند و جلوس بر مصلی ایشان را میسر نشود بسبب کاری عند ربع

نهار گذارند و آنانکه تا بوقت ارتفاع شمس فراغت دارند بعد ازان در اشتغال او جمعیت

می افتند ایشان در مصلی فجر می نشینند و عند ارتفاع شمس ضحی گذارند و بعضی احراز فضیلتین

باین طریق کنند که چند رکعات در وقت اول گذارند و چند رکعات در وقت ثانی یعنی این یک نماز

را دو حصه کرده در دو وقت مذکور ادا نمایند پس چون این یک نماز باین سبب در دو وقت گذارده

می شود پس بعضی مردم این را دو نماز علاحده پنداشتند پس یکی را اشراق نام کردند دیگری را ضحی

دانی

واین گمان در زمن صحابه پیدا شده بود پس بعض اصحاب صلوة ثانیه را بدعت گفته اند وجمعی

از علماء بکراهیت آن رفته اند وگفته اند که این نماز بدعتیست که بعد از عهد آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وخلفاء وی پیدا شده است صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة

وانکار کرده است بعضی صلوة ضحی را چنانچه در بخاری وارد شده است وگفته اند بدعة چنانکه

در شرح طیبی است وتنزیهی نیز کرده است از وی صدیق اکبر وعائشة این همه بسبب آنست که

مردم چون دو نماز علاحده پیدا شتند ویکی را از آن دو عند ربع نهار میگیرند پس اینها را

بدعت گفته شد ودرین محل مغالطه است والا صلوة ضحی ثابت است باتفاق العلماء در مواهب

لدنیه گفته که شیخ ولی الدین ابن العراقی فرموده که احادیث صحیحه مشهوره درباب صلوة ضحی

آمده اند ومحمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب بحد تواتر معنوی رسیده اند وقاضی ابوبکر

ابن العربی مالکی گفته که این صلوة سابقین از انبیاء ومرسلین است وسیوطی از دیلمی از حدیث

ابی هریره آورده که صلوة ضحی [illegible] اکثر صلوة داود علیه السلام است وابن نجار از حدیث

ثوبان آورده که صلوة ضحی آن صلوة است که محافظت میکردند بران آدم ونوح وابراهیم وموسی

وعیسی صلوات الله علیهم اجمعین واین بحث را در شرح عبد الحق باید دید فافهم هذا المقام فانه مزلة

اقدام الافهام وکن علی بصیرة فی المرام اکنون بیان نماز تسبیح شنو وآن نمازیست عظیم الشان

جلیل القدر وآن مصقل قلبست که زنگار دل را می زداید وآن در تنویر باطن بی نظیرست وبرای

قوت حافظه وازدیاد ذهن ودفع نسیان وازاله غباوت اکسیراست وازجهت انجاح دینیه وحوائج

دنیاویه تریاق یاقوتیست وبرای دفع شدائد وبلایا بی بدلست وحدیث که در فضیلت این نماز

آمده صاحب مشکوة روایت کرده است آنرا از ابی داود وترمذی وابن ماجه وبیهقی وصاحب جامع

الاصول روایت کرده است آنرا از ابی داود وترمذی ودر حصن حصین برمز ابی داود وابن ماجه

ومستدرک حاکم وابن حبان آورده ونزد جمهور محدثین آن حدیث ثابت است وابن جوزی که از مستعجلان

است آنرا موضوع گفته ونزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردودست وبسیاری از محدثین آنرا تصحیح نموده اند

وشیخ ابن حجر در تقویت آن واثبات آن مبالغه کرده است واز زمان سلف صالح الی یومنا هذا این نماز مشهور

ومعمول است ومشائخ طریقت بدان وصیت میکردند وملا علی قاری در شرح حصن حصین گفته که دارقطنی گفته

که اصح شئ که در فضائل اعمال وارد است نماز تسبیح است وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة ومیرزا محمد خلیل در

معارف العلوم این بیان را مشرح نوشته اند وآن چهار رکعت است بیک سلام افضل است نزد الحنفیه

وبدو سلام افضل است نزد شافعیه وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال

عشرین آیة حفظ عبد الله بن فهذا مؤید لما ذکره الشیخ علی فی الیف محدوم محمد هاشم رح والله اعلم

للعباس ابن المطلب يا عباس يا عماه الا اعطيك الا امنحك الا اخبرك الا افعل بك عشر

خصال اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك اوله وآخره قديمه وحديثه خطاءه وعمده صغيره

وكبيره سره وعلانيته ان تصلي اربع ركعات تقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة فاذا فرغت من

القراءة في اول ركعة وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر خمس عشرة مرة

ثم تركع فتقولها وانت راكع عشرا ثم ترفع راسك من الركوع فتقولها عشرا ثم تهوي ساجدا فتقولها

وانت ساجد عشرا ثم ترفع راسك من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها عشرا ثم ترفع راسك فتقولها

عشرا فذلك خمس وسبعون في كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات ان استطعت ان تصليها في كل

يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة

مرة فان لم تفعل ففي عمرك مرة رواه ابو داود وابن ماجة والبيهقي في دعوات الكبير وروى الترمذي

عن ابي رافع نحوه وزاد في الحصن الحصين الا احبوك بعد قوله الا اخبرك ومعناه الا اعطيك وقال في

غنية المتملي قال الترمذي هذا حديث غريب قوله عشر خصال درين مضاف مقدر است اي مكفرات

عشر خصال ومراد از عشر خصال ده نوع گناهانست که مذکور شدند اوله وآخره قديمه وحديثه الى آخره

يا مراد ازان کلمات مذکوره است که در غير قيام ده ده بار است يا مراد ازان ده نوع عبادت قولي در هر رکعت

وطريق اخر ان يقرؤ بسبح اسم ربك الاعلى والزلزلة والكافرون والاخلاص في كل ركعة واحدة منها ۱۲ غنية الطالبين للشيخ ...

سبت وآن قراءت فاتحه وقراءت سوره وسجده وتحميد وتهليل وتكبير وتسبيح ركوع وتسبيح سجود وتسميع

وتكبيرات فواصل واليه اشار في الحصن الحصين وقال في غنية الحلبي قال الترمذي حدثنا احمد بن عبدة حدثنا

ابن وهب قال سألت عبد الله ابن المبارك عن الصلوة التي يسبح فيها قال يكبر ثم يقول سبحانك اللهم وبحمدك

وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ثم يقول خمس عشرة مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر

ثم يتعوذ ويقرء بسم الله الرحمن الرحيم وفاتحة الكتاب وسورة ثم يقول عشر مرات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اكبر ثم يركع فيقولها عشرا ثم يرفع راسه فيقولها عشرا ثم يسجد فيقولها عشرا ثم يرفع راسه فيقولها عشرا ثم

يسجد الثانية فيقولها عشرا يصلي اربع ركعات على هذا فذلك خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة وفي رواية عن عبد الله

ابن المبارك انه قال يبدأ في الركوع بسبحان ربي العظيم وفي السجود سبحان ربي الاعلى ثلثا ثم يسبح التسبيحات

وقيل لابن المبارك ان سهى في هذه الصلوة هل يسبح في سجدتي السهو عشرا عشرا قال لا انما هي ثلث مائة

تسبيحة انتهى وهذه الصفة التي ذكرها ابن المبارك هي التي ذكرها في مختصر البحر وهو الموافق لمذهبنا لعدم

الاحتياج فيها الى جلسة الاستراحة اذ هي مكروهة عندنا انتهى كلام غنية الحلبي ودر تجلية القلوب عن

سواد الذنوب گفته كه اگرچه حديث ابن المبارك بدرجه حديث مرفوع نيست وليكن وثوق ابن المبارك رض

وحفظ وي والتقوى وورع وي انديشه را بدرجه حديث مرفوع مي رساند چه صفت اين نماز از ان حضرت

صلى الله

وهذا هو الاصح ١٢ منه صفة تسبيح ابن المبارك ١٢

وهو المختار من الروايتين ١٢ تنقيح

صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم او را معلوم بود چنانچہ سؤال سائل بران دلالت دارد وازشان

وی بعیدست کہ صفت نماز را چنانچہ شنیدہ باشد بصفت دیگر بگرداند ویا اصلا نشنیدہ باشد از خود

بافتراع اختراع کند پس این حدیث را حکم حدیث مرفوعست وگفتہ کہ اہل تحقیق را باید کہ این نماز را گاہی

مطابق حدیث ابن عباس بخوانند وبجلسہ استراحت باک نیست در ینجا چہ این نماز عجب جامع از حکم کراہت

جلسہ استراحت استثناست وگاہی بر حدیث ابن مبارک عمل نماید تا ہر دو طریقت را احاطہ کند یا ہر دو

عمل راجع کند باین طریق کہ قبل قراءت وبعد قراءت پانزدہ پانزدہ بار تسبیح گوید ودر بواقی مواضع

دہ دہ بار ودر جلسہ استراحت ہم گوید پس سی بار در قیام می گردد وشصت بار در مواضع دیگر

ومجموع تسبیحات چہار رکعت سصد وشصت می شود مطابق عدد مفاصل انسان چنانچہ در حدیث ابی داود

آمدہ فی الانسان ثلث مائۃ وستون مفصلا فعلیہ ان یتصدق عن کل مفصل منہ بصدقۃ ودر حدیث

صحیح مسلم آمدہ کل تسبیحۃ صدقۃ وکل تہلیلۃ صدقۃ وکل تکبیرۃ صدقۃ وکل تحمیدۃ صدقۃ ودر تسبیح مذکور

این ہر چہار موجودست ودیگر بدانکہ در تسبیح نماز تسبیح در حدیث نیامدہ است مگر آنکہ شیخ عبد الحق

گفتہ کہ در روایتی ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم آمدہ یعنی در روایت ثانی ودر روایتی

فقہیہ آمدہ کہ بہ پانزدہم بار وبدہم بار ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم ضم کند این در جملہ

از خزانه آورده و شیخ عبد الحق گفته که شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیل آورده که بخوانند در

نماز تسبیح الهکم التکاثر و والعصر و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در فتاوی برهنه ده ده

بار قل هو الله احد گفته اکنون بدانکه در نماز تسبیح بعد از تحیات و درود قبل از سلام این دعا بخواند

اللهم انی اسئلک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل

الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسئلک مخافة

تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی

اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور کلها واحسن الظن بک سبحان خالق

النور ذکره الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة وذکره فی معارف العلوم ناقلا عن المرقات للملا علی القاری

هو ناقلا عن الکلم الطیب للشیخ جلال الدین السیوطی عن الامام احمد بن حنبل الاول الشیخ عبد الحق

ذکر حتی اخافک کما مر وهم ذکر واحتی اخافک بدل حتی اخافک دیگر بدانکه اگر در موضعی تسبیحات

فراموش کرد آنها را بعد از وی در موضع تسبیحی دیگر قضا کند دیگر بدانکه اگر نمازی را قرات سوره

معینه باشد چنانچه قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در سنت فجر ومغرب وچنانچه قرات سورة معینه

مرویه در بعضی نماز دیگر اگر آن سوره را بفراموشی ترک کرده دیگر آغاز کرد و بعد از آغاز یادش آمد

نباید

نه باید که آن سورة آغاز کرده شده را ترک دهد و ترک دادن آن مکروه است بلکه باید که یک آیة

دراز یا سه آیة کوتاه از آن سوره خوانده پس آن سوره ماثوره که خواند بنیت بخواند انگاه

مکروه نیست صرح به في مفتاح الصلوة اگر سورة تمام خوانده بعده یاد آمد او را که سورة دیگر

اینجا خواند بنیت بخواند آنرا مگر چون آن سوره بالا بود چنانچه والشمس خواندنی بود و واللیل خواند

بعده یادش آمد والشمس بخواند این مکروه هست در یک رکعت و همچنین تقدیم و تاخیر در دو رکعت

مکروه نیست در نوافل نه مگر مکروه است در فرائض صرح به في غنیة المستملی شرح منیة المصلی حیث

قال وقال في الفتاوی الصغیرة سئل ابو الفضل عمن قرأ في النفل في الاولی تبت یدا ابی لهب وفی

الثانیة اذا جاء نصر الله والفتح قال لا ینبغي ان یتعمد ذلک وذکر الامام القاضی ابو بکر انه

یکره في الفریضة ولا یکره في النفل و در فتاوی ما بر هنه هم غیر مکروه گفته و نماز تسبیح از برای تحصیل

محبت الهی مجرب است و گفته اند که از جهت هر مقصود مجرب است لهذا اینرا بعضی صلوة العاشقین

نام کرده اند و صلوة الحاجات هم گویند و فرموده اند که صلوة العاشقین نام رکعتین است و چهار

بهتر است و وقت تهجد وقت اوست بخوانند در هر رکعت بعد فاتحه قل هو الله احد پنجبار بعده پنجبار

حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید و دل را بوی محرک دهد و هر دم را چندان حبس کند که حرارت آن در

ظاهرش اثر کند و اسم ذاتی را تا آخر هر دم فرا فرا بدل بگوید بعده رکوع کند و ۳ بار تسبیح گوید پس ۲ بار

حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید بعده در قومه و در هر دو سجده و جلسه ۲ بار حبس دم کند هر چند دم

وفا کند و اسم ذاتی بدل بگوید پس اگر دوگانه کند مجموع چهل حبس دم میگردد و این نماز از جهت تصفیه

باطن و تحصیل محبت الهی بغایت مجربست و اجازت آن این فقیر را از بعضی بزرگان رسیده است

الکنون بیان نماز حفظ القرآن شنو چون کسی را قرآن یاد نمیگردد و بعد از یاد کردن فراموش می شود

باید که در شب جمعه اگر در ثلث اخیر برخیزد بهتر است که دعاء در الوقت مستجاب است و اگر آن استطاعت

ندارد پس در نیم شب برخیزد و اگر آن استطاعت هم ندارد پس در اول شب برخیزد و وضو کند و چهار رکعت

نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی سوره یس و در رکعت ثانیه حم الدخان و در رکعت ثالثه

الم تنزیل السجده و در رکعت رابعه تبارک الملک و چون از تشهد آخرین فارغ شود حمد گوید و بهتر ثناء بر

خداوند تعالی بخوانند مانند اللهم لک الحمد علی کل حال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

و درود گوید بر سرور کائنات و بر سائر نبیین صلوات علیهم اجمعین و درود بوجه جمیل و بصیغ جامعه بخوانند

و استغفار بخوانند بر جمیع المومنین والمومنات و بر آنانکه سابقه نموده اند با ایمان باین صیغه اللهم اغفر

لجمیع المومنین والمومنات بالاحسان ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان پس از آن این دعا بخوانند اللهم

ارحمنی

ارحمني بترك المعاصي ابدا ما ابقيتني وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور بكتابك بصري وان تطلق به لساني وان تفرج به عن قلبي وان تشرح به صدري وان تغسل به بدني فانه لا يعينني على الحق غيرك ولا يؤتيه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس از ان سلام دهد و همچنين كند در سه شب جمعه يا پنج شب جمعه يا هفت شب جمعه متوالية مستجاب گردد باذن الله پس فرمود آنحضرت سوگند آن ذات مقدس كه مرا براستي و درستي بر خلق فرستاده است كه خطا نكند و فراموش نسازد هرگز مادام كه مؤمن باشد و در حصن حصين اين حديث را بروز ترمذي مستدرك حاكم آورده و شيخ جلال الدين سيوطي در تفسير منثور اين حديث را از كتب حديث دو جاء استخراج كرده يكي در تفسير سوره يس دوم تحت قوله تعالى قال سوف استغفر لكم ربي انه هو الغفور الرحيم و شيخ علي متقي در كنز العمال بچند رموز كتب حديث ذكر كرده و بر ابن جوزي تخطيه كرده كه ابن جوزي موضوع گفته است و خطا كرده است در

نسبت کردن این حدیث را الوضع و بسیار بزرگان این را تجربه کرده اند و حق یافته اند و در کنز العمال بعد قوله وان تغتسل به بدنی از بعض روایات وان تستعمل به بدنی زیاده آورده اکنون بیان صلوة الاستخاره شنو و آن دو رکعت است وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن یقول اذا هم احدکم بالامر فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة ثم لیقل اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به وقال ویسمی حاجته رواه البخاری وفی غنیة المتملی رواه الجماعة الا مسلما یعنی رواه البخاری وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة ولم یروه مسلم و در حصن حصین نیز برموز خمسه آورده مگر آنکه در حصن حصین قوله وقال ویسمی حاجته بنا ورده قوله فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس اگر سنت مؤکده بود چون سنت فجر و بعد الظهر والمغرب والعشاء کفایت کند و رکعتین فرض چون فرض فجر و جمعه و سفر کفایت نمیکند و اگر چهار رکعت باشد از غیر فریضه بیک سلام

بیک سلام قبیل کفایت می کند چه دو در ضمن چهار یافته می شود و قبیل این مخصوص برکعتین مستقلین ست نه ضمنیین و بهتر آنست که برائی استخاره رکعتین بنیت صلوة الاستخاره گذارد و تعیین قرائت درین نماز بحدیث نیامده ست و شیخ عبدالحق گفته که در بعض روایات قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد آمده و گفته که ماثور از سلف نیز همین ست و در فتاوی برهنه ۲ بار قل هو الله احد در هر رکعت گفته و گفته که بقولی وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة بخوانند و گفته که افضل جمع ست و در بعض نسخ حصن حصین و استقدرک بقدرتک بجائی و استقدرک بعدرتک آمده ست و در شرح مشکوة گفته که در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی بجائی وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی آمده ست و قوله او قال فی عاجل امری شک راویست و افضل جمع روایتین ست در هر دو جاء پس گوید فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجله و آجله چه به فی غنیة المتملی و در حصن حصین ثم ارضنی بقضائک ثم ارضنی به در آخر دعاء آورده و هر دو ارضنی بفتح همزه آورده صیغه امرست از ارضاء و ضمیر در به در روایت اولی راجع ست بخیر و در ثانیه راجع ست بقضاء و جمله ثانیه تاکید اولی ست چنانچه گفته شود ثم اضرب زیدا ثم اضرب زیدا پس در جمله ثانیه بجائی مظهر مضمر دارند ثم اضرب زیدا ثم

اضرب ولفظ اقدره در هر سه جا صیغه امر ست از باب ضرب و لفظ و قوله و یسمی حاجته اینرا بدو طریق

توجیه میکنند یکی آنکه نام گیرد حاجت خود را بجائی قوله ان هذا الامر چنانچه گوید اللهم ان کنت تعلم ان

هذا السفر او الشغل او المال او الفرس او العبد او نحو ذلک خیر لی و یذکر الضمیر فیقول فاقدره لی و یسره لی

الی آخره او ان هذه المراءة و الامة او نحو ذلک من التانیث فیؤنث الضمیر فیقول فاقدرها لی و یسرها لی

ثم بارک لی فیها پس قوله ان هذا الامر کنایت ست از هر حاجت که مراد مستخیر باشد چنانچه قوله یسمی حاجته

بران دلالت دارد و قوله و یسمی حاجته گو اینی میدید بر آنکه ظاهر لفظ ان هذا الامر اینجا مراد نیست بلکه مراد

معنی ست که عبارت ست از حاجت معینه مخصوصه دوم آنکه لفظ ان هذا الامر چنانچه وارد ست بگوید و الفاظ

دعا همچنانکه وارد شده رند بحال دارد و تصرف نکند و حاجت خود را در دل حاضر دارد و بلفظ ان هذا الامر

حاجت خود خواهد و بوی در دل اشارت کند پس یسمی حاجته اینجا معنی ست که لفظ هذا الامر حاجت خود

که در دلش حاضر ست حمل کند و مشار الیه حاجت خود دارد پس برین تقدیر تصرف در معنی ست و لفظ بدیع

حاجات بحال دیگر است و این اسهل و ایسر و اضبط و اوفق ست کذا فی شروح المشکوة و در فتاوی برهنه

گفته که بعد از دعاء حاجت خود گوید و بقولی در میان دعاء و آن بزبان گوید بر اظهر انتهی و معنی استخاره

طلب خیر کردن اعنی خیر خواستن در چیزیکه محتمل خیر و شر ست پس در چیزیکه محض خیر ست چون عبادات حق و یا محرمی ازینست

شریعت چون محارم الله تعالی استخاره نباشد مگر چون چیزی دیگر بوی متعلق باشد و

آن محتمل خیر و شر باشد چون خروج برای جهاد یا حج مثلا که امروز بهتر ست یا فردا پس این استخاره

در خروج ست نه در ذات عبادت و چون بر وجه مذکور استخاره کرد پس اگر در آن چیز او را

خیر باشد میسرش گردد و الا هرگز میسرش نشود و نیز اهل صفا را بر دل هویدا گردد اگر خیر باشد دل

بوی راغب شود و اگر شر باشد دل از و عدول کند و اینهمه بسبب پرتوهٔ نور عمل استخاره ست

بر آئینه دل صافی و از انس بن مالک آمده که فرموده ست آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم که هفت بار استخاره کند بعد ازان هر چه در دلش آید از فعل یا ترک بر آن عمل کند

و این هم بر صفاء دل موقوف ست و فی غنیة المتملی عن انس قال قال لی رسول الله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه و سلم یا انس اذا هممت بامر فاستخر ربک سبع مرات ثم انظر الی الذی سبق

الی قلبک فان الخیر فیه رواه ابن سنی و میگویند که طالب حق را باید که دعاء استخاره را

برای جمیع کارها که پیش آمدنی دارند بعد نفلی یا سنتی هر روز بخوانند و در دعا این لفظ

بگویند اللهم ان کنت تعلم ان ما ارید من الامور کلها خیر لی الی آخره و ان کنت تعلم ان ما

ارید من الامور کلها شر لی الی آخره پس حق سبحانه و تعالی او را خیر میسر کند و از شر باز دارد

و نیز دعائی تزویج زن استخاره بنوع دیگر نیز آمده است و آن اینست که چون زنی خواهد و

هنوز خطبهٔ او نکرده است وضو کند با حسن وجه و نماز فریضه گذارد و چون از مکتوبه فارغ شود

حمد گوید و این دعا بخواند اللهم انک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب

فان رایت ان فی فلانة وسمّها باسمها خیرًا لی فی دینی ودنیای وآخرتی فاقدرها لی وان

کان غیرها خیرًا لی منها فی دینی ودنیای وآخرتی فاقدرها لی این را در حصن حصین بر فز ابن حبان

و مستدرک حاکم آورده و در فتاوی برهنه همچنین آورده ان فی تزویج فلانة الی آخره وان کان

فی تزویج غیرها الی آخره دیگر بدانکه آنچه از مصحف مجید و از کتب دیگر فال نیک و بد میگیرند آن

بدعتست و از قول و فعل آنحضرت و سلف صالح بهیچ وجه ثابت نشده است و کل بدعة ضلالة

ناهیست از این نوع فال صرح به المحدثون و آنچه افعل ولا تفعل بر دو پرزهٔ کاغذ می نویسند

و زیر جامه می نهند و از آن یک پرزه می کشند و بر آن عمل می نمایند بدعتست صرح به العلماء

و در فتاوی برهنه گفته که روافض این بدعت را پیدا کرده اند اما قرعه برائی دفع مخاصمه

بین الخصمین مشروع است و آن در لغت فال مطلق است و مراد از آن در اینجا فال انداختن

بنوعیکه دفع خصومت بدان حاصل شود واحسن وجه از آن نام نویسی کردنست چنانچه میان دو کس

نزنه

شتر و اسب بود یا دو شتر یا دو اسب بود مثلاً از غنیمت یا از میراث یا از هبه یا از صدقه

پس این دو کس خواهند که قسم کنند به قرعه پس بر پرزهٔ کاغذ شتر نویسند و بر پرزهٔ دیگر

اسب یا بر یکی نام اسب یا نام شتر نویسند و بر دیگری نام اسب دیگر و یا نام شتر دیگر پس

آن هر دو پرزه را پیچیده زیر جامه نهند و ثالث را گویند که ازین دو پرزه یکی بدست این

و یکی بدست دیگری ده پس بحسب مکتوب که بدست هر یک ست قسم کنند و صاحب چهار زن

چون خواهد که یک زن در سفر همراه برد نامهای هر چهار بر پرزهای کاغذ جدا جدا نوشته پیچیده

زیر جامه نهد و کسی را گوید که زیر جامه دست انداخته یک پرزه برگیر و در دست من ده پس

بران عمل نماید تا خصومت در میان زنان واقع نشود و قرعه در حقیقت دفع خصومت ست

استخاره اکنون بیان استخاره فایده شنو و آن استخاره ست که پیش ازین اهل صلاحیت و

تقوی را در مقام رویای صادقه که جزو نبوت باقی مانده ست در میان ایشان به یمن متابعت

از شش و چهل اجزاء نبوت چنانچه گذشت در بیان رویا جواب حیرت اداث ها و یا تیریت

آن می یابند و آن اینست که در شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن وضوء تازه سازد و اگر غسل

کند بهتر ست و جامه پاک و پاکیزه بپوشد و در خلوت رود در بستر طلکه مقام پاک بود و شرط ست که

بعد از وضو و یا غسل سخن دنیاوی نگوید پس در خلوت دوگانه نفل دستور وضو گذارد

و تجدید توبه کند و چند کرات استغفار بخواند و صد بار درود گوید و این هر سه توبه و استغفار

و درود افضل ست نه لازم بعد از ان دو رکعت نماز استخاره گذارد در رکعت اولی بعد فاتحه

سوره یس و در ثانیه بعد فاتحه سورة القدر بخواند و بعد از سلام یازده بار درود بخواند و صد بار

یا مبین و یکبار اللهم یا مبین بیّن لی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار

یا هادی و یکبار اللهم یا هادی اهدنی فی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار

یا علیم و یکبار اللهم یا علیم علّمنی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود و صد بار یا خبیر و

یکبار اللهم یا خبیر اخبرنی عن هذا الامر فی منامی هذا بخواند باز یازده بار درود بخواند واگر

ترتیب بین اسماء اربعه گاهی فراموش کند باید که لفظ مدلخ یاد گیرد نون رمز مبین ست و

دال رمز هادی و لام رمز علیم و خاء رمز خبیر و مدلخ بمعنی فربه شدنست کذا فی القاموس

و بعد از درود یازده بار این اگر دعاء استخاره که ما لا بد گذشته بخواند بهتر ست و بعد قوله

ثم بارک لی فیه و ارنی خیریته فی هذا المنام العظلک و کرمک زیاده بخواند و بعد قوله و اصرفنی عنه

و ارنی شریته فی هذا المنام العظلک و کرمک و باید که دعا را ۳ بار بخواند بعد از ان در همان جا

و الهمانی

و با همان وضو و با همان جامه بر پهلوی راست متوجه بقبله بخسپد و دست راست زیر

سر دارد و درود می گوید تا آنکه درود گویان بخواب رود پس در رویا حقیقت مقصود خود

معلوم کند ان شاء الله تعالی بصراحت یا بکنایت و اغلب بصراحت باشد و یکی از کنایت

خیریت از مقصود شیرین خوردن نعمت چون شیر و شهد و شکر و مانند آن و یا دانه پخته و برنج

خوشبوی و اعلی یافتن و یا چیزی دادن و یا او را احتلام شود پس اینهمه علامات خیریت از او است

ولیکن جز بصراحت کمال خاطرش نمی گردد و اگر در آنشب رویا نه بیند در شب پنجشنبه بخواند

و اگر در آن شب هم نه بیند در شب جمعه بخوانند البته البته جواب سوال خود در رویا یابد ان شاء الله تعالی

و این عمل بغایت مجرب است و این عمل این فقیر را از استادان رسیده و این فقیر این عمل را

در شب دوشنبه نیز مجرب یافته است بدانکه استخاره یک کار است و ترک استخاره مذموم است

و در حدیث آمده من سعادة ابن آدم استخارته الله تعالی و من شقوته ترک استخارة الله تعالی

الحدیث در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی وارد است اکنون بیان نماز حاجت شنو

وعن عبد الله بن ابی اوفی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من کان

له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم فلیتوضأ فلیحسن الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثنی علی الله تعالی

وليصل على النبي ثم ليقل لا اله الا الله الحكيم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب

العالمين اسالك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة من كل بر والسلامة من كل اثم

لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة هي لك رضا الا قضيتها يا ارحم الراحمين

رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب ودر حصن حصين برمز ترمذي و

ابن ماجة ومستدرک حاکم آورده والعصمة من كل ذنب بعد قوله والسلامة من كل اثم در حصن حصين

برمز مستدرک زیاده کرده و بیان صلوة الضرورة اینست وعن عثمان بن حنيف ان رجلا

ضرير البصر اتى النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال ادع الله تعالى لي ان يعافيني

قال ان شئت دعوت وان شئت صبرت فهو خير لك قال فادعه فامره ان يتوضأ فيحسن

وضوءه ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسألك واتوجه اليك بنبيك محمد نبي الرحمة صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في قضاء حاجتي هذه ليقضي لي

اللهم تشفعه في رواه ابن ماجة والترمذي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح اين در غنية

المتملي آورده ودر حصن حصين برمز ترمذي ونسائي وابن ماجة ومستدرک حاکم آورده واوّش

در حصن حصين اينست ومن كانت له ضرورة فليتوضأ فليحسن وضوءه پس برمز نسائي زیاده آورده

وليصلّ

ويصلي ركعتين يعني دو ركعت نماز از غير ثم يا بيامده ولفظ في قضا وحاجتي در بعض

نسخ حصن حصين وارد است ودر اكثر نسخ وي ودر غنية المتملي في حاجتي وارد است ولفظ

ليقضي لي در اكثر نسخ وي وارد است ودر بعض نسخ وي ودر غنية المتملي لتقضي لي تباء

بصيغه مجهول وارد است ودر مشكوة در كتاب دعوات بروايت ترمذي آورده ودر الفاظ

دعاء اندكي تقديم وتاخير كرده ودر حديث است هر كرا حاجتي باشد بايد كه دوازده ركعت

نماز باخشوع گذارد ودر هر دو ركعت سلام وچون از تشهد ودرود در قعده اخيره فارغ شود

وهنوز سلام نداده است تكبير گويد وبسجده نهد ودر سجده هفت بار فاتحة الكتاب وهفت بار

آية الكرسي وده بار لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو

حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير وده بار درود بر سيد المرسلين بگويد بعد ازان

اينده عا بخواند اللهم اني اسالك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك وباسمك

الاعظم وجدك الاعلى وكلماتك التامات پس دعاء خود خواهد پس سر از سجده بردارد

وسلام دهد اين حديث را مولانا شيخ نور الدين محمد قدس سره در كتاب مظهر الانوار في الصلوة

على سيد الابرار از كتب حديث غير ستة چنانچه ابن عدي وغيره ايراد نموده وهمچنين از شرح

شرعة الاسلام در بعضی رسائل نقل یافته می شود و در فتاوی برهنه از شرح جنة آورده که این

دوازده رکعت به شش قعده و یک سلام است در هر وقت که خواهد بخواند و بعد التحیات آخرین

تکبیر گوید و سر در سجده نهد و فاتحه و آیة الکرسی هفت هفت بار بخوانند و ده بار لا اله الا الله وحده

لا شریک الی آخره بگوید بعده دعاء مذکوره بخوانند و در دعاء بعد قوله و کلمات الله التامات

این لفظ آورده ان تقضی حاجتی بهذه و ده بار درود ذکر نکرده بعد سر از سجده بردارد و سلام

دهد و این دوازده رکعت مع سجده زیاده بیک سلام است و گفته که اینچنین سجده زیاده قبل

از سلام در نوافل در مذهب ما رواست چنانچه کراهت کرمانی با آن تصریح است و گفته است که این نماز

در قضاء حوائج بمرات بتجربه رسیده است و گفته که پیغامبر فرموده صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

زنهار این نماز را بسفهاء نیاموزید و فی تنبیه الغافلین للفقیه ابی اللیث سمرقندی قال الفقیه

حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا هشام عن ابی جریج عن عطاء قال من

صلی اثنتی عشرة رکعة لا یسلم فیهما ثم قرء فی آخرها سبع مرات فاتحة الکتاب و سبع مرات آیة الکرسی

وقال لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد الی آخره ثم یسجد وقال فی سجوده اللهم

انی اسألک بمعاقد العز الی آخره دیگر بدانکه سجدهٔ مناجات جائز است بغیر کراهت لقوله علیه وعلی آله وصحبه وسلم

اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد فاکثروا الدعاء ای فی السجدة رواه مسلم واکثر متاخرین از مذهب

حنفیه بکراهت سجده مناجات رفته اند چنانچه در شرح مشکوة ست و در خلاصه فارسیه مختار عدم کراهت

گفته اما آنچه در فتاوی برهنه عدم کراهت سجده زائده را در نماز از مذهب ما نقل کرده آن سوائی سجده

تلاوت وسجدتین سهو یافته نمی شود در کتب مذهب ما پس این حکم مخصوص باشد بنماز مذکوره

از جهت اثری وحدیثیکه درویی وارد ست دیگر بدانکه در ادعیه ماثوره ومرویه از آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لفظ معاقد العز من عرشک ومعقد العز من عرشک جمع ومفرد هر دو آمده

ونیز مقعد العز من عرشک بتقدیم قاف بر عین آمده واین لفظ از متشابهات ست ومتقدمین خوض

کردن در تاویلات جاء متشابهات جائز ندارند بلکه بعلم شارع تفویض کنند وایمان آرند بآنکه

متشابهات را حقیقتی ست که ما را بران اطلاع نیست چنانچه تفصیل تمام آن در محلش گذشت و

متاخرین تاویل جائز دارند ولیکن عوام مردم را بران تاویل اطلاعی نمیباشد لهذا الفاظ مذکوره

در ادعیه خواندن نزد طرفین مکروه هست چه دران الفاظ ایهام افتادن در مذهب مشبهه ست چه معنی

ظاهر لفظ معقد العز من عرشک بتقدیم عین سوال میکنم ترا بکره عز تو از عرش تو پس عوام دانند که عز او

تعالی بعرش بسته شده ست ومتعلق ست بوی ومقعد العز من عرشک بتقدیم قاف نشستگاه عز تو

از عرش تو الی معقود تو و تمکن تو از عرش پس از جهت اشتباه و خوف افتادن در ورطهٔ بدعت

مکروه ست خواندن آن الفاظ و از امام ابی یوسف در هر دو جا عدم کراهت آمده چنانچه در مجمع البحار

در ماده عقد گفته ولیکن در فتاوی برهنه گفته که از امام ابی یوسف آمده بمقعد العز بتقدیم القاف باک

نیست و مختار و ماخوذ فقیه ابی اللیث همین ست انتهی و از جملهٔ تاویلات درین الفاظ یکی اینست اسالک

بمعاقد العز من عرشک ای بخصال استحق بها العرش العز او بمواضع انعقادها منه و حقیقته بعز عرشک

این در مجمع البحار در ماده عقد آورده و نیز گفته و اصحاب ابی حنیفه یکرهون هذا اللفظ و از کلام سابق

معلوم شد که اگر کسی راسخ العلم والعقیده این الفاظ را تاویل صحیح کند و یا مراد شارع بعلم الله تعالی

تفویض کند و او این الفاظ را از جهت اتباع بالفاظ شارع بگوید او را بالاتفاق مکروه نباشد

والله اعلم و در مکتوب یازدهم از مکتوبات منیره فرموده که از جهت قضاء حاجات و کفایت مهمات

چهار رکعت نماز بگذارد در هر وقت که خواهد اما شب جمعه بهتر ست و بخواند بعد از فاتحه در رکعت اول

صد بار لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذالک ننجی

المومنین و در ثانیه صد بار و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و در ثالثه صد بار

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و در رابعه صد بار نعم المولی ونعم النصیر بخواند و چون سلام دهد

صد بار

صد بار رب انی مغلوب فانتصر بخوانند و درین نماز فتح البیاست و شمار کردن بسبحه در نماز

عند الضرورة جائزست الضرورات تبیح المحظورات اکنون بدانکه نوافلی که در شرع شریف

بثبوت پیوسته اند بسیار اند و این کتاب محل احاطه آن نیست دیگر بدانکه نمازهای موضوعه که

ثبوت آنها در شرع شریف بصحت نرسیده است بلکه بر آنحضرت افترا کرده اند و مشائخ را اینها

چون بحقیقت حال واقف نبودند آنها را در کتب خود مندرج ساختند آنها را نباید خواند

چه بدعتست والهدایة فی متابعة اهل الشریعة والضلالة فی ارتکاب البدعة وکل بدعة ضلالة و چون

در یک عبادت جهت سنت و جهت بدعت جمع شود جهت بدعت غالب آید چه اتیان سنت

سنت است و ترک بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و این قاعده مشهور و مقررست

عند الفقهاء پس نمازها که افترا کرده اند چون صلوة لیلة الرغائب وغیرها که دران جهت

عبادت و جهت بدعت جمع چه تعیین رکعات مع تعیین تلاوت و تعیین وقت دران بدعتست

و معلوم است که ترک بدعت مقدم است بر اتیان عبادت غیر سنت پس صلوات موضوعه نباید گذارد

و درین مسئله رسائل ساخته اند چون رسالة احکام عاشورا للاستاذی میرزا محمد خلیل بدخشانی

ادامت برکاته و ردع الراغب عن صلوة الرغائب للشیخ العلامة نور الدین علی المقدسی قدس سره

در رسالهٔ علامه حموی چنانچه در شرح اشباه و نظائر گفته حررت في ذلك تحريرا طويلا حسنا واکثر

محدثین مثل شیخ عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر فتنی صاحب مجمع البحار وغیرهم بر صلوة

الرغائب انکار کرده اند و احادیث که دران ایراد نموده اند همه را کذب بحت و افترا محض

بر آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم گفته اند چه دران هیچ حدیث بصحت نرسیده است

و نام و نشان این نمازها تا آخر مائة رابعه هجریه نبود بعد از ان افترا کرده اند بلکه در آخر مائة خامسه

نو پیدا کرده اند صرح به المحققون قال العلامة الحموي في شرح الاشباه والنظائر قال العلامة ابن

امير الحاج في كتابه المسمى بالمدخل وقد حدثت صلاة الرغائب بعد اربعمائة وثمانين من الهجرة

وقد صنف العلماء كتبا في انكارها وذمها وتسفيه فاعلها ولا تغتر بكثرة الفاعلين لها في

كثير من الامصار انتهى وعلامه ابراهيم حلبی در غنیة المستملی شرح منیة المصلی بسیار تحقیق کرده است

و بر فاعلین صلوة الرغائب بسیار تشنیع و تقبیح نموده است و از کتاب علم مشهور آورده که ابو

حاتم محمد بن حبان گفته که حدیث صلوة لیلة البرءة وضع کرده است آنرا محمد بن مهاجر و او وضاع

بود حاصل کلام آنکه بر کتب زهاد و عباد و از مشائخ صوفیه مغرور نشو بلکه چیزیکه با آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم نسبت کرده اند از قول وی و فعل وی آنرا بر محک آن عرض باید کرد و

محک

محک آن کتب ائمه حدیث ست اگر مطابق افتاد بران عمل باید کرد والا لا چه بسیاری از مصنفین

کحاطب اللیل اند و رطب و یابس را از بس اعتبار نه داشتند کذا فی البستان للفقیه ابی اللیث سمرقندی

و مغرور مشو بر کثرة مردم در گذاردن صلاة الرغائب چه شیطان بدعت را بر نفوس آراسته می نماید

پس نفوس را در بدعت التذاذ کثیر پیدا می گردد و زین لهم الشیطان اعمالهم و سنت را بر نفوس

تقبیح مینماید فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون پس بدین سبب در بدعت که در لباس عبادت است

رغبت مردم و التذاذ ایشان قوی و کثرة و هجوم ایشان بروی از حد زیاده می باشد والله اعلم

بالصواب فصل سیوم در بیان آنکه صوم در طریقت بسیار منافع و مصالح دارد و جمیع چندان فوائد

دارد که در حد و حصر نیاید بدان ایها الطالب صادق که حضرت سید الطائفه جنید قدس سره فرموده

الصوم نصف الطریقة کذا فی قوت القلوب و کشف المحجوب و در کنز العرفان آورده چون

حق سبحانه و تعالی نفس را پیدا کرد وی را گفت تو کیستی و من کیستم جواب داد که تو توئی و من منم پس حق

سبحانه و تعالی او را صد سال بنار جهنم تعذیب کرد پس از ان بیرون کشید و باز پرسید که تو کیستی و من

کیستم جواب داد که تو توئی و من منم پس او را صد سال در آتش جوع عذاب کرد پس از ان کشید و پرسید که تو کیستی و من

کیستم پس اقرار کرد که من بنده تو ام و تو رب منی پس بسبب این حق سبحانه و تعالی بروی صوم واجب گردانید تا

طاغی و باغی نگردد حاصل کلام آنکه نفس بجوع ترباض میگردد و لقد یقال الجوع طعام اہل اللہ خاصة من الانبیاء

والاولیاء و میگویند که در روز قیامت ہمه عبادات خصما برند مگر صوم که آنرا نخصما اندھند چنانچه در حدیث

قدسی آمده الصوم لی وانا اجزیٔ به وعن ابیہریرة رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالہا الی سبع مائة ضعف الا الصوم قال اللہ تعالی فانه لی وانا اجزی

به یدع شهوته وطعامه الحدیث متفق علیه واز ینحدیث معلوم شد که نہایت تضاعف حسنات غیر صوم تا ہفت

صدست واینست مذہب جماعتی از علما و از ایشانست قاضی ناصر الدین بیضاوی قال تعالی مثل الذین

ینفقون اموالہم فی سبیل اللہ کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة واللہ یضاعف لمن یشاء

پس قاضی مذکور در تفسیر خود این تضاعف را بر سبع مائة حمل کرده چنانچه گفته واللہ یضاعف تلک المضاعفة

لمن یشاء و جمہور برآنند که فضل حق واسع ست تضاعف حسنات عبا که بفضل او تعالی ست بر سبع مائة نیست منحصر

واللہ یضاعف لمن یشاء واللہ واسع علیم و حدیث بخاری از ابی سعید الحسنة بعشر امثالہا الی سبعمائة

ضعف الی اضعاف کثیرة و حدیث صحیحین از ابن عباس فان ہم بہا ای بالحسنة فعملہا کتبہا اللہ

عنده عشر حسنات الی سبعمائة ضعف الی اضعاف کثیرة که در باب سعة رحمة اللہ وارد ست بر ینمعنی دلیل ست حاصل

کلام آنکه جزاء صوم را حد معین نیامده بلکه حق سبحانه وتعالی فرمودن الصوم لی وانا اجزی به و در قوت القلوب

دوام صوم وقلة الاكل عند الافطار شرط راه گفته دیگر بدانکه تواصل صیام رهبانیت ومنهی ست

وآن عدم افطار در شب ست وعن ابی هریرة رض قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و

صحبه وسلم عن الوصال فی الصوم ای التتابع فیه بلا افطار فقال له رجل انک تواصل یا رسول الله

فقال وایکم مثلی انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی متفق علیه وعلماء را اختلاف ست در

طعام وشراب آنحضرت که در ینجا فرموده اند یطعمنی ربی ویسقینی پس اکثر بر آنند که این

طعام وشراب معنوی روحانی بود چنانچه فرشتگان را وآن ذوق معارف ولذات بمناجات

وفیضان لطائف انوار ست واین منافی تواصل نیست وقیل از طعام وشراب جنت بود

واین قیاس بدلیل ست در حال آنحضرت وصال صیام گاهی می نمودند ومع ذلک در قوت

شریف او هیچ تفاوت نمی افتاد اگرچه بر شکم سنگ می بستند واین معجزه بود ودیگران را از

وصال نهی فرمودند پس علماء را اختلاف ست در آنکه این نهی تحریمی ست یا شفقتی ست

پس اصح در مذاهب ثلاثه کراهت تحریم ست ودر مذهب امام احمد تاخیر افطار تا سحر جائز ست

نه وصال وجمهور محدثین بر آنند که وصال از خصائص آنحضرت ست وظاهر حدیث هم درین ست

وقیل نهی برای شفقت برامت مرحوم ست نه برای تحریم ودر حدیث عائشة جواز وصال علی العموم

آمده و از بعض صحابه مثل عبد الله بن زبیر و از بعض تابعین چون عبد الله بن ابی نعیم و عامر

بن عبد الله بن زبیر و ابراهیم تیمی آمده که نهی از جهت شفقت است و ماخوذ اکثر فقهاء و محدثین

اول است نه ثانی پس اهل ریاضت را باید که بکف آب یا بیک خرما افطار کنند تا از حقیقت

وصال دور نمانند کذا فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق بدانکه جوع بر دو نوع است جوع معتدل و

جوع مفرط و هر یک بر دو نوع است جوع اختیاری و جوع اضطراری و جوع مفرط اختیاری

مضعف بود و غیر مضعف پس اینجا پنج نوع شد معتدل اختیاری و معتدل غیر اختیاری

مفرط اضطراری و مفرط اختیاری مضعف و مفرط اختیاری غیر مضعف پس نوع اول که

معتدل اختیاری است محمود است در همه ادیان مر همه مردم را اهل ریاضت را و غیر اهل ریاضت را

و آن رسم اکثر انبیاء و اولیاء بود و عن ابی هریرة رضی خرج النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم من الدنیا ولم یشبع من خبز الشعیر رواه البخاری و اکثر احوال آنحضرت صلی الله تعالی علیه

و علی آله و صحبه و سلم در جوع معتدل میگذشت چنانچه کتب حدیث و سیر مدان گواهی می دهند و احیانا

جوع ایشان از حد اعتدال میگذشت و نص کتاب ربیه بدین ناطق است و کلوا و اشربوا ولا تسرفوا

انه لا یحب المسرفین قال قائل بیت گرچه خدا گفت کلوا و اشربوا ،، لیک کجا گفت کلوا تا بکلوا ،،

و ثانی

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم سمع رجلا یتجشاء فقال اقصر

من جشاءک فان اطول الناس جوعا یوم القیمۃ اطولہم شبعا فی الدنیا رواہ فی شرح السنۃ وروی

الترمذی نحوہ وجشاء بالمدودہ وبتثلیث جیم بفارسی آروغ وبہندی ڈکار وبسندی اوگرائی

وعن المقدام بن معدیکرب قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یقول ما ملاء

آدمی وعاء شرا من بطن بحسب ابن آدم اکلات ای لقمات یقمن صلبہ فان کان لا

محالۃ فثلث طعام وثلث شراب وثلث لنفسہ رواہ الترمذی وابن ماجۃ در مثنوی گفتہ

مثنوی یا حریص البطن عرج ہکذا،، انما المنہاج تقلیل الغذا،، یا مریض القلب عرج للعلاج

جملۃ التدبیر تبدیل المزاج ،، وایں عند الاطباء ہم محمود ست ودر فتاوی برہنہ وغیرہ مذکور ست

بیت تمام الطب فی البیتین جمعا،، وحسن القول فی قصر الکلام،، تقلل ان اکلت وبعد

اکل،، تجنب فالشفاء فی انہضام ،، ولیس علی النفوس اشد باسا،، من ادخال الطعام

علی الطعام،، اما جوع معتدل اضطراری مذموم ست وبعض مردم را در کفر می اندازد وعن انس رضی

قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم کاد الفقر ان یکون کفرا وکاد الحسد ان

یغلب القدر رواہ البیہقی فی شعب الایمان وایں حال فقر اضطراری ست کہ گاہی موجب صدور

کلمات کفر و شکوی علی الله میگردد و آنچه در حدیث آمده اللهم انی اعوذ بک من الفقر و اداز

ان فقر نفس است که آن اضطراری باشد وقد سبق الکلام فی بیان الفقر وعن ابی هریرة رضه قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تعس عبد الدینار وعبد الدراهم وعبد الخمیصة

انْ اُعْطِیَ رَضِیَ وان لم یُعْطِ سَخط وتعس وانتکس الحدیث رواه البخاری تعس ای هلک

وانتکس ای سقط وانکب علی وجهه و جوع مفرط اضطراری مذموم است بجمیع وجوه چون

معتدل اضطراری مذموم است پس مفرط اضطراری بطریق اولی مذموم باشد و مهالک درین بیشتر است

از مهالک آن و صاحب برده گفته ورب مخمصة شر من التخم حاصل کلام آنکه این نوع مذموم است

بسبب اضطرار و مضرت در دین اگرچه مصحح بدن است اما جوع مفرط اختیاری ضعف هم در شریعت

مطلق مذموم است چه بدن که مرکب سعادت است آنرا ضعیف گردانیدن و معطل و عاجز نمودن

کار راهبان نصاری است و مراد از جوع اضطراری آن جوع است که خواهش جوع ندارد ولی خوا نفس

وی بروی آید و صبر بر و نتواند کرد بلکه زبان بشکوی بکشاید و این جوع مفرط بود و خواه

معتدل مذموم است پس صاحب این نوع جوع را لائق باید که ترک مباشرت اسباب معیشت خود

کند و اگر هیچ نتواند پس دریوزه کند و اختیار آنکه بروی صبر و شکر و تحمل بحال او بود و علامت شکیبائی

داشتن

وتشتت خاطر بوی راه نیابد خواه خواهش آن دارد خواه نه خواه اسباب مهیا دارد خواه نه

پس این نوع جوع که مفرط مضعف ست اگرچه اختیاریست که تحمل جوع میتواند کرد و تشویش خاطر

هم نمیدارد بلکه نفس را بدان جوع ریاضت داده رام میگیرانند ولیکن تضعیف بدن و کاهل و سست

گردانیدن آن تا کثرت عبادت نتوانند و بعضی مقاصد دینیه که دران قوت بدن می باید چون جهاد

فی سبیل الله وسفر لله وکثرت صلوات لیل ونهار وکسب حلال غیر ذلک از وی فوت گردد

پس این نوع مذموم ست در شریعت مطهره ومحمودست در بعضی ادیان باطله وعن ابی هریرة رضه قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم المؤمن القوی خیر واحب الی الله من المؤمن

الضعیف الحدیث رواه مسلم هذا الحدیث فی باب التوکل ودر احادیث صحاح بثبوت پیوسته

که آنحضرت از عجز وکسل وجبن پناه می خواستند اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و

العجز والکسل والجبن عجز بفارسی ناتوانی وکسل بفتحتین کاهلی وسستی وجبن بضم بددلی

ترسندگی جان وناهستی وناجستی وعن انس رضه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

کان یقول لا تشددوا علی انفسکم فیشدد الله علیکم فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم

فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار رهبانیة ن ابتدعوها ماکتبناها علیهم رواه ابو داود

اما جوع مفرط اختیاری غیر مضعف وظیفهٔ خواص حق است و آن خرق عادتست چه معلومست که بدن

بغیر غذا احیانا ضعیف وبی همت میگردد قال الله تعالی وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام پس

این نوع جوع از انبیاء معجزتست چنانچه آنحضرت صیام چند متواصل داشتندی و بر شکم شریف

سنگ بستندی و برتهٔ حرم خود طواف کردندی وفی الشمائل المحمدیة وقال عقبة بن غزوان رضی

لقد رأیتنی وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما لنا طعام

الا ورق السمر حتی تقرحت اشداقنا وسمر بفتح سین وضم میم درخت طلح که ثمره او را حبله گویند

وآن درخت را بهندی باول گویند یا کهیجره درین اختلافست و در مشکوة و شمائل محمدیه مذکورست

که یکماه کامل درمیان آنحضرت وبلال طعامی اندک بود که در بغل بلال پوشیده میشد یعنی مقدار

دو نان یا سه نان وترمذی گفته این وقتی بود که آنحضرت از مکه معظمه گریخته بود بسوی طائف یا

اطراف دیگر و با وی بلال بود و آنحضرت فاطمه کبری رض را دید که بر روی مبارکش زردی ظاهر شده است

بسبب شدت جوع پس آنحضرت دست مبارک خود بر سینهٔ زهرا نهاد و گفت اللهم مشبع الجماعة

لا تجع فاطمة بنت محمد پس عمران بن حصین گفت که من نظر کردم بسوی وی که خون بر زردی

وجه شریفش غالب میگشت پس گفت عمران بن حصین که پس ازان من با زهرا ملاقی شدم گفت

مرا

مرا با عمران از ان روز باز گرسنه نگشتم هرگز کذا فی الشفاء والشمائل المحمدیة مع المواهب

ومثل این جوع که با وجود جوع تمام است مضعف بدن نمیگردد از بعض صحابه و تابعین

آمده است و در کشف المحجوب فرموده که شیخ ابو نصر سراج که طاؤس الفقراء لقب اوست

و مصنف لمع است در بغداد در آمده و در همه ماه رمضان هیچ نخورد و در تراویح پنجبار ختم قرآن

کرد و نقل است که ابراهیم بن ادهم در ماه رمضان از اول ماه رمضان تا عید فطر هیچ نخورده بود و

ماه تموز بود و همه لیالی بشغل تراویح زنده داشته بود و هر شب را باحیاء استیعاب نموده بود و

همه روزها بمزدوری درودن گندم برفتی و محنتانه خود را بفقرا بتصدق نمودی و خود هیچ

نخوردی و همه شب در نماز و همه روز در مزدوری میگذراشت و شیخ عبد الله حنیف چهل چهله

متوالیه داشته بود و در ان هیچ نخورده بود و پیری دیدم که هر سال دو چهله میداشت و هیچ

نمی خورد و این حاصل کلام کشف المحجوب است و این نوع جوع از اولیاء الله تعالی کرامت است

و کرامت در ذات خود محمود است ولیکن اظهار کرامت بر مردم بلقصد جائز نیست مگر برای مصلحت

دینیه چنانچه در محلش گذشت اگر بغیر قصد او بر وی کسی مطلع گشت باک نیست و مراد از قول

علما که جوع محمود است جوع معتدل اختیاری است و لیس نه چهار نوع دیگر چه جوع معتدل غیر اختیاری

در ذات خود محمود و مصحح بدنست ولیکن بسبب عدم تحمل و صبر جائع مذموم است او را باید که اختیارا

کند و تحمل و صبر و شکر اعتیاد کند تا اضطرارش باختیاری مبدل گردد و جوع مفرط غیر اختیاری

در همه ادیان مذموم است و جوع مفرط اختیاری مضعف در شریع شریف مذموم است و غیر مضعف

از قبیله معجزات و کرامت است و اگر از اهل شقاوت بوجود آید استدراج است پس اینجا جوع

معتدل مراد است که اکنون فوائد آن ذکر کرده می شود پس بدانکه همه حکماء اسلامیه بر آنند که پری

شکم موجب و مورث محبت دنیا و نسیان آخرت و قسوت قلب است و این هر سه چیز ضد محبت حقیقی

و محبت رسول است پس قلب او بازار شیطانی و خانهٔ وساوس می گردد و دردلش غیر غفلات

و ظلمات چیزی نه بیند و در مواعظ الاتقیاء گفته که در توراته مکتوب بود که حق سبحانه و تعالی دوست

ندارد داناء فربه را چه داناء آنست که دائم در یاد موت و آخرت باشد و چون فربه گشت داناییش

عقیم گشت یعنی داناییش ثمره ندارد چه ثمره دانایی ذکر موت و آخرت است و ذکر موت و آخرت را

یاد دارد او فربه نگردد و او شکم را پر نگرداند پس هر که شکم را پر سازد بغیر عذر شرعی او داناء نیست

چه پری شکم موجب فربهی است و داناء را نباید که فربه گردد و چون فربه گشت مبغوض حق گشت و نیز گفته که

فیقه ابو اللیث سمرقندی فرموده که در کثرة الاکل شش خصلت است ذهاب خوف خدا از دل و ذهاب رحم بر خلق

۳ ازدل وسستی در طاعت وعدم رقّت دل بسماع نصیحت و۴ عدم تاثیر نصیحت وی ۵ و دیگر ازدیاد

۶ نسیان موت و آخرت وشیخ ذوالنون مصری فرموده که در سیری بسیار آفاتست چنانچه کندی ذهن

و تاریکی دل وسختی آن وافزونی حرص که مبدأ طغیان وغفلت ست ونسیان موت وآخرت

واستیلاء شهوات وکثرة نوم وثقل طاعت بروسستی دروی وعدم التذاذ بذکر الله وشغل دل

بدنیا وظهور امراض وایراد ذلّت والقاع درحرام وشبهت وطول الحساب یوم القیمة انتهی کلام

مواعظ الاتقیاء و ازین همه آفات وعلل بجوع معتدل اختیاری مندفع میگردد ودر کنز الرحمان

گفته که در جوع عشر منافع ست اول کسر شهوت وثانی صفاء قلب ونقاوت بصیرت وحدّت

ذهن وثالث رقّت دل عند الموعظة ورحمت وشفقت برخلق خدا ورابع لذت بعبادت حق و

حصول حضور بذکر الله تعالی وخامس انکسار وذلت نفس وترک طغیان وغفلت وی وسادس

تفکر در احوال موت واهوال آخرت وتذکر عذاب الله وشدائد وبلایا وسابع دفع نوم ودوام

سهر وثامن تیسیر المواظبة علی الطاعات وتاسع تخفیف سکرات الموت وتخفیف العذاب و

تخفیف الحساب یوم القیمة وعاشر صحت البدن ودفع الامراض واین چیزها از کنز الرحمان

انتخاب کرده شد ودر کشف المحجوب گفته که سلطان العارفین ابویزید بسطامی را پرسیدند که چرا

برجوع بسیار تمدح و ستایش میکنی گفت اگر فرعون گرسنه بودی هرگز دعوای الوهیت نکردی و اگر

قارون گرسنه بودی هر آئینه طاغی و باغی نشدی بیت نفس فرعونست هان سیرش مکن ،، تا

نیارد یاد زان کفر کهن ،، بی مجاعت نفس کی جنبش کند ،، سرد آهن رانمی کوبد احد ،، جز بنار

جوع نشود نفس جذب ،، تا نشد آهن چو اخگر هین مکوب ،، اشکمی خالی بود زندان دیو ،، نفس را

مانع بود از مکر دریو ،، ودر مواعظ الاتقیاء از ذوالنون مصری قدس سره آورده که در جوع بسیا

فوائدست چنانچه صفاء القلب ورقته وانکسار نفس و عجزها و ذکر الموت والآخرة وعطش عرصة

القیامة وجوع اهل جهنم وتکسر شهوة المعاصی وقلة النوم وصحة البدن وزوال الکسل واللذة

بالعبادة والحلاوة بالمناجات وتیسیر المواظبة علی الطاعة والقوة فی الذهن والحفظ وقلة الاحتیاج

وعدم تضیع المال وحصول رضاء الله تعالی والتخفیف فی الحساب یوم القیمة وغیر ذلک واین حاصل است

ودر لب لباب مثنوی گفته که جوع طعام انبیاءست و غشاوه غفلت از بصر بصیرت دل بتکلف

مرتفع نمیگردد مگر بجوع دیگر بدانکه می گویند که خلاصه صوم همین جوعست وصیام نوافل بسیار اند

در کتب معتمده وغیر معتمده آنجا باید دید که اینجا محل ذکر آنها نیست بدانکه هیچ روزه تنها مکروه نمی

باشد مگر روزه روز عاشورا که آن تنها مکروه است بالاتفاق وتحقیقه فی شروح المشکوة دیگر بدانکه پنج

روزه

بیان آنکه دوام روزه سرکشی دل
غالب شود و دل را سیاه کند و غفلت
شود و سبب ... دل ضعیف
شود

روزه هزاری در همه سال که میگویند چون بیست پنجم ماه ذی القعدة و هژدهم ذی الحجة و بیست دوم

محرم و دوازدهم ربیع الاول و بیست هفتم رجب و میگویند که هریک روزه ازین پنج روزه برابر عبادت

هزار سال است واین پنج روزه را در بعضی رسائل فارسیه از تفسیر مدارک نقل میکنند و در بعضی رسائل

از تفسیر معینی نقل میکنند این پنج روزه در کتب معتمده از کتب حدیث ثابت نشده است و استادان

محدثین می فرمایند که درین پنج روزه هیچ حدیث ثابت نشده است نه صحیح و نه ضعیف والله اعلم بالصواب

فصل ۱۸

فصل هژدهم در بیان آنکه ترک صحبت ناجنس و ترک کلام لایعنی شرط راه است و در بیان آنکه بعضی بزرگان

برای حصول این معنی ملامت اختیار نموده اند بدان ای طالب صادق که همه عقلاء متفق شده اند

برآنکه صحبت را اثر است اگر نیک صحبت بود اثرش هم نیک بود و اگر بد بود اثرش هم بد بود و در عرف مشهور است

که یار بد بدتر است از مار بد و برین مضمون نصوص ناطقه اند و مراد از ناجنس نااهل است که مرده دلان و طالبان

مال و جاه اند و محبت خدا تعالی و رسول وی ندارند پس ترک صحبت ایشان واجب است بر طالب حق قال الله تعالی

خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین وقال الله تعالی فی صفة المؤمنین واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه

وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین وقال ایضا وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا

سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم وقال ایضا ولا

ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وعن ابی ھریرۃ رضؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

ما من مولود الا یولد علی الفطرۃ فابواہ یھودانہ وینصرانہ ویمجسانہ کما تنتج البھیمۃ بھیمۃ جمعاء ھل

تحسون فیھا من جدعاء ثم یقول فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیھا لا تبدیل لخلق اللہ ذلک الدین القیم

متفق علیہ والجمعاء الصحیح والجدعاء النقصان وعن ابی موسی رضؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی

علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم مثل الجلیس الصالح والسوء کحامل المسک ونافخ الکیر فحامل المسک اما ان یحذیک

واما ان تبتاع منہ واما ان تجد منہ ریحا طیبۃ ونافخ الکیر اما ان یحرق ثیابک واما ان تجد منہ ریحا خبیثۃ

متفق علیہ قولہ یحذیک من الاحذاء بالمھملۃ ثم بالمعجمۃ ھو بمعنی الاعطاء وکیر بکسرہ دم آہنگر کہ آنرا منفخ

نیز گویند وچون اشیاء حیوانیہ چون موش وغیرہ دران افتند ویا بعض اشیاء دیگر کہ بوئی گندہ دارند

دران افتند بوئی بد از ان برآید وعن عائشۃ رضؓ قالت قال لی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

یا عائشۃ ان اردت اللحوق بی ای فی الجنۃ فلیکفک من الدنیا کزاد الراکب وایاک ومجالسۃ الاغنیاء

ولا تستخلقی ثوبا حتی ترقعیہ رواہ الترمذی وفی الحدیث الفخر والخیلاء فی اصحاب الابل والسکینۃ والوقار

فی اھل الغنم متفق علیہ چون کہ ابل باعتبار غنم فخر وخیلاء دارند اصحاب ابل ہم فخر وخیلاء دارند بر اصحاب غنم

چونکہ صحبت غیر عقلاء را این تاثیر ست پس صحبت عقلاء را بطریق بہتر تاثیری باشد وفی الحدیث الفخر و

الخیلاء

الخيلاء في اصحاب الخيل والابل والفدادين بين اهل الوبر والسكينة في اهل الغنم متفق عليه

و فدادون آنها از کنندگان یعنی آورز کنندگان بر مواشی خود در چراگاه بسبب کثرت مواشی آنان

واهل وبر را یعنی اهل بادیه را بکثرت معاشی تفاخر میباشد ولیکن در قریح گفته الفدادین هی البقر

التی تحرث واحدها فدآن بتشدید الدال پس برین تقدیر فدادین بغیر تشدید باشد وعن ابن عباس رضی عن النبی

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من سکن البادیة جفا ومن اتبع الصید غفل ومن اتی السلطان

افتتن رواه احمد والترمذی والنسائی وفی روایة ابوداود ومن لزم السلطان افتتن وما ازداد

عبد من السلطان دنوا الا ازداد من الله بعدا قوله من سکن البادیة جفا ای هر که سکونت کند در بیابان

و در دیهات او سخت دل گردد از برای آنکه در دیهات اهل بادیه در زمن آنحضرت واصحاب وی علم نبود

وعدم سماع علم موجب سختی دل است بیت ده مرد ده مرد را احمق کند، سینه را بی نور بی رونق کند،

قوله ومن اتبع الصید غفل آنکسی که در پی صید در بادیه میگردد و گردش در بادیه عادت کند از طاعات و لزوم

جماعات و تحصیل علوم دین غافل ماند حاصل آنکه ترک جماعت صلوة و علما جائز نیست کذا قال اتارخون

الکوثر بدانکه چون در عالم فساد افتد و جهل شایع گردد و علماء و صلحاء یکی بعد یکی چنانچه در حدیث وارد است

بشوند هر یک برای خویش مغرور گردد و از علماء فرا گیرند و امر و نهی از عالم مرتفع گردد و اگر باشد نشود بدهند

پس دران حالت طالبان حق سه چیز جایز است و مخیر است در میان ۲ چیز واگر یکی ازان ۳ چیز
اختیار کنند نجات یابد یکی اختلاط بمردم بامر و نهی اگر اندکی سود دهد دوم خلوت یعنی گوشه گرفتن
در مسجد یا در خانه خود سیوم عزلت از مردم و انقطاع از خلق و سکونت در ویرانها و اینهمه شرع طلب
پس فی زمان ونزول الفتن بدان وعن مرداس الاسلمي قال قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
يذهب الصالحون الاول فالاول وتبقى حفالة كحفالة الشعير او التمر لا يباليهم الله بالة رواه البخاري
والحفالة النخالة والردي من الشيء والرذيل من القوم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
وعلى آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى يكون اسعد الناس بالدنيا لكع بن لكع اي احمق بن احمق عند الناس
رواه الترمذي والبيهقي في دلائل النبوة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى
آله وصحبه وسلم اذا كان امراؤكم خياركم واغنياؤكم سمحاءكم واموركم شورى بينكم فظهر الارض خير لكم
من بطنها واذا كان امراؤكم شراركم واغنياؤكم بخلاءكم واموركم الى نسائكم فبطن الارض خير لكم
من ظهرها رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ودرین حدیث نیک تفصیل است وعن ابي هريرة رض
قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بادروا بالاعمال فتنا كقطع الليل
المظلم يصبح الرجل مومنا ويمسي كافرا ويمسي مومنا ويصبح كافرا يبيع دينه بعرض من الدنيا رواه

مسلم پس چون این حالات در مردم هویدا شوند و مع ذلک با مردم اختلاط دارد پس باید که امر

و نهی را ز دست ندهد و الا فتنه اش ناگردد و این طریق مع امر و نهی بهتر است از خلوت و

عزلت و عن ابن عمر رضـ عن النبي صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم قال المسلم الذي يخالط

الناس و يصبر على اذاهم افضل من الذي لا يخالطهم و لا يصبر على اذاهم رواه الترمذي و ابن ماجه

و طيبي گفته دل الحديث على افضلية الاختلاط على العزلة و ذلک يختلف باختلاف الازمنة

و الاشخاص و باید که امر و نهی بحسب استطاعت خود مهمل نگذارد اگرچه نافذ نشود و الا خود هم

مفتتن گردد و هلاک شود و عن عدي ابن عدي الكندي قال حدثنا مولى لنا انه سمع جدي

يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم يقول ان الله تعالى لا يعذب

العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بين ظهرانيهم و هم قادرون على ان ينكروه فلا ينكروا فاذا

فعلوا ذلک عذب الله العامة و الخاصة رواه في شرح السنة و عن عبد الله بن مسعود رضـ قال

قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي نهتهم

علماؤهم فلم ينتهوا فجالسوهم في مجالسهم و آكلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم

ببعض فلعنهم على لسان داود و عيسى ابن مريم ذلک بما عصوا و كانوا يعتدون الحديث رواه

الترمذي وابو داود وازين حديث معلوم شد كه چون امر ونهي كرد ونافذ نشد پس ازان

مخالطت ومجالست بايشان جائز نيست واگر مخالطت دارد باوجود آنكه امر ونهي ايشانرا هيچ

سود نمي دهد خود مثل ايشان گردد پس عزلت وخلوت واجب گردد وفي حديث صحيحين قالت

زينب بنت جحش يا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم أنهلك وفينا الصالحون

قال نعم اذا اكثر الخبث اي الفسق والفجور متفق عليه بدانكه در خلوات در جمعات مسلمين

فائده حصول صلوة مع الجماعت است وديگر فوائد هم هست كه آن در عزلت از خلق حاصل نمي شود

وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال كيف بك

اي كيف انت كما وقع في لفظ البخاري اذا بقيت في حثالة من الناس مرجت عهودهم

وأماناتهم واختلفوا وكانوا هكذا وشبك بين اصابعه قال فبم تأمرني قال عليك بما تعرف

ودع ما تنكر وعليك بخاصة نفسك واياك وعوامهم وفي رواية الزم بيتك واملك عليك

لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بامر خاصة نفسك ودع امر العامة رواه الترمذي

وصححه واين حديث را در رساله امر ونهي از بخاري آورده باندك تفاوت والحثالة الردي

من الشيء ومرجت اي اختلطت وفسدت وفي حديث حذيفة صاحب سر رسول الله صلى الله تعالى

عليه

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بروايت الصحيحين قلت فما تأمرني ان ادركني ذلك اي زمان الشر

والفتن قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل

تلك الفرق كلها واين حديث دراز است وعن ابي سعيد رض قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال

ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن رواه البخاري شعفة سر كوه شعف جماعت وعن

ام مالك البهزية قالت ذكر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فتنة فقربها اي

فيقول انها قريبة قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته يؤدي

حقها ويعبد ربه ورجل آخذ براس فرسه يخيف العدو ويخوفونه رواه الترمذي و

در رساله اوامر ونواهي آورده وعن عقبة بن عامر رض قال قلت يا رسول الله ما النجاة

قال امسك عليك لسانك وليسعك بيتك وابك على خطيئتك اخرجه الترمذي پس چون

فتنها افتد در دين مردم ودر عقيده ايشان وجهل شايع گردد وبدعتها برپا شود

پس اگر طالب حق اهل علم است او را بهتر است كه از مسلمين جدا نگردد وامر ونهي كند واين

بهتر است از خلوت وعزلت چنانچه گذشت واگر امر ونهي ايشان را هيچ سود ندهد پس خلق گزينند

وبقدر ضرورت اختلاط کند بمردم نه زیاده ازان وخلوت از عزلت کلیه بهترست اما غیر اهل

علم را عزلت از مسلمین جائز نیست بلکه عزلت بیعلم مهلک ست وسم قاتل ست چنانچه دانستی تو

در فصل نوزدهم از باب اول بیت عزلتش بی عین علمش زلت ست ،، لیک آن بی زای

زیدش علت ست ،، پس بدان ایطالب صادق که چون طالب حق در مردم جهال سکونت

دارد وخود علم دارد ومردم را امر ونهي سود نمیدهد پس بهترست که خلوت گیرد وبقدر ضرورت

اختلاط باشان دارد واگر متعسر متاهل باشد وبجز اختلاط وجه معیشت او نمی گردد

متعسر متاهل

اورا جائز نیست که اختلاط با مردم کند واکتساب نماید از جهت قوت خود وعیال خود

وخود را نگاهدارد از مداهنت وریاء واز معاصی دیگر ترقدر که نگاهداشتن اورا

ممکن نست وبرقدر که ازمجالس ایشان دورماندن می تواند دورماند ودوکس را عزلت

ازخلق جائز نیست یکي آنکس که علم ضروري که در احکام اهل اسلام مي باید ندارد وعالمی

همراه خود هم ندارد دوم متاهل که اوراهم عزلت جائز نیست مگر چون اهلیه خود را نفقه ایام

عزلت داده باشد چنانچه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم خدیجه کبرا نفقه داده

درغارحراعزلت گرفته بودند اما انتقال کردن از ملک اهل فسق وفجور بسوي ملک صلحا هم بهترست

ازخلوت

از خلوت در ملک اہل فسق و فجور و از عزلت از خلق و آن ہجرت مامور بہا ست

پس اول دلیل عزلت باید آورد پس دلیل ہجرت در ضمن دلیل عزلت بیان کرده می شود

با وجود آنکہ ہجرت بر عزلت ہم شامل ست پس بدانکہ در قوت القلوب از ریاض الصالحین

للشیخ محی الدین نووی آورده و ہم از شرح مسلم النووی آورده کہ مستحب عزلت از خلق

عند الفساد فی اہل الاسلام و عند خوف الوقوع فی الشبہات والحرام و ہذه ہی السنة الالہیة

فی خواص عباد الله الصالحین من الانبیاء والاولیاء و ہی شان الصالحین و عبادة

عباد الله العارفین و ہی الہجرة المامورة قال الله تعالی ففروا الی الله انی لکم منہ نذیر مبین

والیضا قال و تبتل الیہ تبتیلا و عن ابی ہریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیہ و علی

آلہ و صحبہ و سلم لیس الغنی عن کثرة العرض ولکن الغنی غنی النفس متفق علیہ و این حدیث

از مشکوة ست نہ از قوت القلوب و عن سعد بن ابی وقاص رض قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ و سلم یقول ان الله یحب العبد الغنی ای الغنی بالنفس

رواه مسلم و روی صاحب العوارف عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیہ و

علی آلہ و صحبہ و سلم لیاتین علی الناس زمان لا یسلم فیہ لذی دین دینہ الا من یفر بدینہ من

قرية الا قرية ومن شاهق الى شاهق ومن حجر الى حجر كالثعلب الذي يروغ قالوا و

متى ذلك الزمان يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصي الله فاذا كان ذلك

الزمان حلت العزوبة الحديث وتتمه حديث وباقي احاديث اين محل هم در قوت القلوب است

وروغان الثعلب پويه رفتن روباه وجستن صيد را و پويه چپ و راست ميل كردن در پويدن

و آنرا بهندي كهوئي گويند ولوچي هم گويند وعزوبه باز ماندن از نكاح وترك تزويج وعن

معاوية قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع

التوبة ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها رواه احمد وابو داود والدارمي

وطيبي گفته لم يرد الهجرة من مكة الى المدينة لانها انقطعت ولا الهجرة من الذنوب لانها

نفس التوبة بل الهجرة من مكان لا يتمكن فيه من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة

حدود الله انتهى وفي رسالة الاوامر والنواهي عن كثير بن مرة ان ابا فاطمة رض حدثه انه

قال يا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عليك بالهجرة فانه لا مثل لها اخرجه

النسائي وعن ابي سعيد رض قال اتى رجل الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال

اي الناس افضل قال مؤمن يجاهد بنفسه وماله في سبيل الله قال ثم من قال رجل معتزل في

شعب

شعب من الشعاب يعبد ربه وفي رواية من يتقي الله ويدع الناس من شره اخرجه البخاري و
مسلم وعن ابن عباس رضوان ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الا اخبركم بخير
الناس منزلا قالوا بلى يا رسول الله قال رجل اخذ برأس فرسه في سبيل الله حتى يموت او يقتل قال
اخبركم بالذي يليه قلنا نعم يا رسول الله قال رجل يعتزل في شعب من الشعاب الحديث اخرجه النسائي
واز كتب سلوك وسير معلوم مي شود كه بسياري از علماء در مائة ثالثه ورابعه فتوى ميدادند طالبان حق
را بعزلت وهجرت وخلوت ومي گفتند كه اي مردمان اين آن زمانست كه رسول خدا اصحاب خود را از ان
خبر داده كه يمسي فيه الرجل مؤمنا ويصبح كافرا واصحاب وي ازين زمانه استعاذه مي خواستند پس
چون اين حال در مائة ثالثه ورابعه بود اكنون از ان بدتر خواهد بود وآنچه در حديث صحيح بخاري وغيره
نهي از عزلت وارد شده است آن محمول است بر صلاح زمان وقوت در دين چنانچه در فصل آئنده خواهد
واين چنين عزلت وهجرت در امم ماضيه هم محمود ومستحب بود ونقل است كه عيسى عليه السلام از قوم خود گريخته بكهسار
مي رفت يكي از مؤمنين در پيش مي دويد وبوي رسيد پس پرسيد يا رسول الله از چه گريختي گفت از وردمان
طاغيان كه دعوت من وامر ونهي من ايشان را سود نميدهد مي ترسم كه بر ايشان عذاب وغضب الهي نازل
شود ومن در ايشان باشم پس مرا هم شامل گردد پس گريختم از ايشان پس آنكس گفت يا رسول الله چونكه مرده را زنده

میکنی بفرمان حق چراد لهائی ایشانرا از کفر و عصیان بسوی طاعت و ایمان نمیگردانی و اهتدا ای بخشی گفت

حق تعالی بر دست من معجزه ظاهر کرده ست که چون بر مردگان در گور خفتگان اسم اعظم خوانده دم کنم زنده می گردند

و دلهای مردگان زیر تصرف من نیستند پس این مرده دلانرا اگرچه اسم اعظم خوانده دم کنم هیچ سود ندهد قال الله تعالی

فی حق نبینا انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و این حکایت را در مثنوی معنوی او تسفر تر

درازتر نوشته ست اکنون بدانکه بعض بزرگان از برای دفع شر مردمان از خود و رعایت اوقات خود از تقنیع

راه ملامت اختیار کرده اند چنانچه ذکر آن در باب اول و در بعض مواضع دیگر گذشت و در مثنوی معنوی آورده

مثنوی آن یکی میگفت خواهم عاقلی ،، مشورت دارم بدو در مشکلی ،، آن دگر گفتش که اندر شهر ما ،، نیست

عاقلی جز که آن مجنون نما ،، برنی گشته سواری آن جوان ،، می دواند در میان کودکان ،، او درین دیوانگی پنهان

شده ،، جان او در دیوانگی تابان شده ،، کس نداند از خرد او را شناخت ،، زانکه او خویش را دیوانه ساخت ،،

مشورت جو شده آمد پیش او ،، کای شه عالی مکان رمزی بگو ،، گفت رو زین حلقه کاین در باز نیست ،،

باز گرد امروز روزی راز نیست ،، گفت آن طالب که آخر یکنفس ،، ایکه تو نی ساخته همچون فرس ،، سوی او که

هین زودتر بگو ،، کاسب من بس توسنت و تندخو ،، تا لگد بر تو نکوبد زود باش ،، از چه میپرسی بگو پیدا و فاش ،،

گفت ای شه با چنین عقل و ادب ،، این چه شیوه سخت و غفلت این عجب ،، تو ورائی عقل کلی در بیان ،، آفتابی

جنون چون نهان ،، گفت این اوباش رائی می زنند ،، کاندرین شهر خودم قاضی کنند ،، دفع میگفتم مرا گفتند
نی ،، نیست چون تو عاقلی صاحب فنی ،، زین ضرورت گول و دیوانه شدم ،، لیک در باطن همانم که بدم ،،
عقل من گنج است و من ویرانه ام ،، گنج اگر پیدا کنم دیوانه ام ،، اوست دیوانه که دیوانه نشد ،، آن عسس را دید و در
خانه نشد ،، و سلطان العارفین شیخ طیفور بسطامی در ملک حجاز سیر میکرد و بنزدیک شهری رسید در شهر
خبر شد که شیخ می آید مردم شهر برای استقبالش بیرون آمدند پس باختلاط مردم تنگ آمد و اوقاتش بغیر ذکر حق
ضائع گشت و ماه رمضان بود و روز بود نانی از بغل خود برگرفت و در بازار میرفت و میخورد پس همه خلق بدگمان
شدند و بیدین دانستند و از وی گریختند و برگشتند و از میان ایشان کسی که محرم اسرار بود عرض کرد که ای شیخ درین
چه سر بود گفت من مسافرم و اوقات من از ذکر حق خالی میرفت پس باین هنر خود را ملامتی کردم و از آفات
مردم رستم و اوقات از ضایع شدن باز داشتم و آن روزه را عوض و قضا هست و بر مسافر کفارت نیست
بیت راه وصال دوست سراسر ملامت است ،، هر که گزید راه ملامت سلامت است ،، فقد قیل الملامة روضة العاشقین
ونزهة المحبین وراحة المشتاقین وسرور المریدین کذا فی المکتوبات المنیرة در مکتوب نود و دوم و ملامت را انواع است
و غرض از همه رستگاری از شر مردمان و ترک شهرت که آفت عظیم است و حصول خمول و صرف عمر در عبادت حق
بفراغت دل بدان ای طالب صادق که هر که خود را نگاه دارد از نافرمانی حق عند الفسق فی العالم و عند ظهور مواجش

وخرابات در دین او را جری عظیم ست خصوصا در زمانیکه از علما عمل برخیزد و امر بمعروف نابود گردد

و همه عالم در آنجا بفسق و فجور مستغرق گردند پس هر که در انوقت بر راه دین مستقیم ماند او را جری

عظیم ست و برین مقدمه نصوص ناطقه اند و میگویند که فضل عامل در زمان اهل فسق و فجور بر عامل در زمان

اهل صلاح چون فضل متصدق متغیر بر تصدق متیسر ست و آن بمقدار غلبه فسق و صلاح مختلف میگردد

و میگویند که عمل صالح درین زمان در بلاد اهل کفر و طغیان بر عمل صالح در زمان صحابه کرام در میان

اهل اسلام چندان فضل دارد که فضل میدارد تصدق نان از کسیکه دو نان دارد یک خورد و یک

تصدق کند بر تصدق نان از دیگری که هزار دینار در گره دارد و بر حال خود در انگاه میباید داشت

خواه بجهاد بنفس مع مخالطة الناس خواه بهجره و عزلت خواه بخلوت در عمرانات عن ابی

ثعلبة فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما

والله لقد سالت عنها رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال بل ائتمروا با

لمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا وهوا متبعا ودنیا مؤثرة واعجاب

کل ذی رای برایه ورایت امرا لا بد لک منه ای من الوقوع فیه فعلیک نفسک ودع امر العوام

فان ورائکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله

قالوا

قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم رواه الترمذی وابن ماجة واز این

حدیث جواز فضل غیر صحابی بر صحابی معلوم می شود وآن مختلف فیه است چنانچه در مجلس گذشت

وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تمسک

بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس

ودر اینجا در مشکوة بیاض بود ودر حاشیه این نوشته بودند وعن ابی هریرة رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به

هلک ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا رواه الترمذی وعن مالک رض قال بلغنی

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کان یقول ذاکر الله فی الغافلین

کالمقاتل خلف الفارین وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس وفی روایة

مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر ای الاشجار الیابسة وذاکر الله فی الغافلین مثل

مصباح فی بیت مظلم وذاکر الله فی الغافلین یریه الله مقعده من الجنة وهو حی وذاکر الله

فی الغافلین یغفر له بعدد کل فصیح واعجم والفصیح بنو آدم والعجم البهائم رواه رزین دیگر بدانکه

یکی از شروط طریقت دوام سکوت است از کلام لایعنی وکثرة الکلام وکثرة الضحک موجب فساد

قلب و مرگ اورست وعن ابن عمر رضہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

لاتکثروا الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسي رواه

الترمذي وعن ابي هريرة رضہ وابي خلاد قالا ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال اذا رایتم العبد یعطی زهدا في الدنيا وقلة منطق فاقتربوا منه فانه یُلقی الحکمة رواه

البيهقي في شعب الايمان وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

لاتکثروا الضحک فان کثرة الضحک تمیت القلب رواه احمد والترمذي وعن علي ابن الحسين رضہ

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه رواه

مالک واحمد ورواه ابن ماجة عن ابي هريرة والترمذي والبيهقي في شعب الايمان عنهما

وعن انس رضہ قال تُوُفِّيَ رجل من الصحابة فقال رجل اَبْشِرْ بالجنة فقال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اَوَلَا تدري فلعله تکلم فیما لا یعنیه او بخل بما لا ینقصه رواه الترمذي

وفي حدیث طویل عن ابي ذر رضہ بروایة البيهقي علیک بطول الصمت فانه مطردة للشیاطین وعون

لک علی امر دینک قلت زدني قال ایاک وکثرة الضحک فانه یمیت القلب ویذهب بنور

الوجه الحدیث وعن ابي ثعلبة الخشني ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال

ان احب

احبكم الي واقربكم مني يوم القيمة احاسنكم اخلاقا وان ابغضكم الي وابعدكم مني مساويكم
اخلاقا الثرثارون المتشدقون المتفيهقون رواه البيهقي في شعب الايمان وروي الترمذي
نحوه عن جابر والمساوي بفتح الميم جمع سوي على غير القياس كحسن ومحاسن الثرثار المكثر في
الكلام تكلفا وخروجا عن الحق الثرثرة كثرة الكلام وترديده والمتشدق المتوسع في الكلام
من غير احتياط ولا احتراز والمتفيهق المتكبر وفي حديث معاذ في آخر الحديث ثم قال الا
اخبرك بملاك ذلك كله اي باصل ذلك كله قلت بلي يا نبي الله فاخذ بلسانه فقال
كف عليك هذا فقلت يا نبي الله وانا المؤاخذون بما نتكلم به قال ثكلتك امك يا معاذ
هل يكب الناس في النار على وجوههم او على مناخرهم الا حصائد السنتهم رواه احمد والترمذي
وابن ماجة وبعض احاديث فضائل الصمت در ذكر الله تعالى گذشت وبعض احاديث آفات
لسان در بيان شهوة گذشت واحاديث درين باب بسيار وارد اند در كتب حديث ديگر بدانكه
ترك سخن كردن با مردم بالكلية بحديكه عند الحاجة هم سخن نگويد وزبان مانند گنگ از مكالمه
با مردم بند دارد در شريعت مطهره منهيست واين روش بعضي راهبان مشركين است ودر بعضي
شرائع ما قبله صوم الصمت بود كه در صيام خود تكلم نميكردند صرح به المفسرون في قوله تعالى فقولي اني

نذرت للرحمن صوما فلن اكلم اليوم انسيا و در شریعت مطهره ترک تکلم بکلیه منهی و مکروه تحریمی است

وعن قیس بن ابی حازم قال دخل ابو بکر الصدیق علی امرءة یقال لها زینب فراها لا

تتکلم فقال ما لها لا تتکلم فقالوا حجت مصمتة فقال تکلمی فان هذا لا یحل هذا من عمل الجاهلیة

فتکلمت اخرجه البخاری قال الخطابی کان نسک الجاهلیة الصمات فنهوا عنه فی الاسلام وامروا

بالحدیث والذکر فی الخیر این در رسالهٔ اوامر و نواهی گفته و دیگر حدیث نیز درین باب وارد است والله اعلم

بالصواب فصل نوزدهم در بیان آنکه چون سالک را حصول جمع و زوال تفرقه دست نمیدهد او را شرط

است که خلوت گزیند پس خلوت را اگر اختیار کند مع شرائط آن البته البته جمعیتش حاصل گردد

و خلوت موجب زوال تفرقه است و اگر نتیجهٔ پیش ظاهر نشود آن بسبب فوت شرطی از شرائطش باشد

بدانکه خلوت بر دو نوع است خلوت باطنی که آنرا خلوت در انجمن گویند و بیان آن در فصل دیگر

خواهد آمد ان شاء الله تعالی و درین فصل ذکر خلوت ظاهری است که عبارت است از تنها نشستن از

بیگانگان چه خلوت از صحبت نا اهل بهتر است قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجوىهم الا من امر بصدقة

او معروف او اصلاح بین الناس وعن عمران بن حطان قال اتیت ابا ذر فوجدته فی المسجد محتبیا

بکساء اسود وحده فقلت یا ابا ذر ما هذه الوحدة فقال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یقول

یقول
الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من الوحدة واملاء الخیر خیر من السکوت

والسکوت خیر من املاء الشر رواه البیهقي في شعب الایمان بیت خلوت از اغیار باشد

نه زیار ،، پوستین بهر دَی آمد نه بهار ،، کار ما از خلق شد بر ما دراز ،، چند زین مشت

گدای بی نماز ،، و در کتب سلوک آمده في الحدیث السلامة في الوحدة والآفة بین الاثنین

و خلوت را شرائط است که چون یکی از ان شرائط فوت شود خلوت نفع ندهد مگر اندکی

شرط اول عزم خموشت و عزم بر ترک شهرت و بر ترک جاه و ترک عُجب بدانکه حصول مقصود کلیست

از خلوت و اهل هوا را غالبا حب شهرت و جاه و عجب در دل در حالت خلوت پدید می آید

و آفت عظیم است در دین وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

من لبس ثوب شهرة في الدنیا البسه الله ثوب مذلة یوم القیمة رواه احمد وابوداود وابن ماجة

پس میگویند که ثوب اینجا کنایت است از هر حرفتی و عملیکه بدان عزم شهرت و انگشت نمائی

در خلق و تفاخر و عجب و جاه دارد چنانچه گویند فلان لبس ثوب العذر فلان لبس ثوب

الحلم والحیاء ای اختار العذر واختار الحلم والحیاء و بعضی بر ظاهر معنی اش هم حمل کرده اند

وعن ابي هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بینما رجل یتبختر في بردین

وقد اعجبته نفسه خسف به الارض فهو يتجلجل فيها الى يوم القيمة متفق عليه قوله يتجلجل فيها

اي يتحرك وينزل فيها وعن معاوية رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

من سره ان يتمثل له الرجال قياما فليتبوأ مقعده من النار رواه الترمذي وابوداود و

عن انس رض عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال بحسب امرئ من الشر ان يشار

اليه بالاصابع في دين او دنيا الا من عصمه الله رواه البيهقي في شعب الايمان قوله بحسب

امرئ الباء زائدة دخلت على المبتدء در مثنوي گفته اشتهار خلق بند محكم است ،، بند خلق

از بند آهن كي كم است ،، بند آهن راتوان كردن جدا ،، بند شهرت را نداند كس دوا ،،

هيچ ميداني كه شهرت آفتست ،، در خمول وصمت وعزلت راحتست ،، شرط دوم نشستن در

حجره تنگ وتاريك است ومقدار حجره چنان بايد كه دران استاده نماز توان گذارد ودراز

پا كردن تواند ومتربع نشستن تواند بشرطيكه شعاع آفتاب دران بيفتد وهمه سوراخ نافذه

از هر طرف بند كنند كذا في قوت القلوب. ودر كيميا سعادت آورده كه در خانه تنگ وتاريك

بسيار فوائد است وازان جمله يكي حصول جمعيت وزوال تفرقه ودفع وساوس وخواطر پراگنده است

وفي الحديث كل بناء وبال على صاحبه الا ما لا بد منه رواه ابوداود و بايد كه حجره در كنج مسجد نزد

تا لوثه

تا ثواب اعتکاف و ثواب جماعت و ادراک تکبیرة الاولی و تبرک بأشرف الاماکن

تحصیل کند والتکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها است و خیر البقاع المساجد کما ورد فی

الحدیث و اگر مسجد میسر نشود در جوار مسجد مکان نهد و اگر بجائی خلوت گرفت که

آنجا در اکثر اوقات اذان مسجدی شنیده می شود بر وحاضر شدن بجماعت آن مسجد واجب

گردد مگر چون آنجا بنزدوی جماعت کنند و اگر در آنجا در اکثر احیان آواز بانگ نماز

شنیده نمی شود او را حاضر شدن بجماعت لازم نمیگردد پس درینصورت تارک جماعت

نمیگردد اما حکم جمعه آنست که اگر از انجا یکه سکونت دارد تا بجائیکه جمعه می گذارند

آنقدر مسافت باشد که برائی نماز جمعه رود و باز بیتوته بخانه خود کند جمعه لازم گردد

واگر از آنقدر زیاده مسافت باشد واجب نگردد وعلیه بعض الفقهاء و بعضی

بسماع نداء مقدر دارند یعنی اگر اذان شنود واجب گردد والا لا و این قول امام محمد است

و بعضی بقدر میل گویند و بعضی بقدر فرسنگ گویند و در فتاوی برهنه گفته وعلیه الفتوی

و بعضی بقدر دو فرسنگ گویند کذا فی خزانة الروایة ولیکن ظاهر روایت آنست که

کسیکه بطرف مصر سکونت دارد بر وجمعه واجب نیست اگرچه اذان شنود کذا فی خزانة الروایة

ناقلا عن الكافي وكذا روي عن الشيخين وهو اختيار شمس الائمة حلوائي كذا في فتاوى البرهنة

ناقلا عن الخلاصة وقال في غنية المستملي ومن كان مقيما في اطراف المصر وكان بينه وبين

المصر فرجة من المزارع والمراعي فلا جمعة عليه وان كان يسمع النداء والغلوة والميل والاميال

ليس بشئ كذا روي الفقيه ابو جعفر عن ابي حنيفة وابي يوسف وهو اختيار شمس الائمة الحلوائي

كذا في فتاوى قاضيخان انتهى شرط سيوم دوام صوم است شرط چهارم قلة اكل طعام

عند الافطار ودر قوت القلوب گفته كه بايد كه گوشت نخورد مگر در هفته يكبار يا دوبار ونان

پنجاه درم يا كم از ان كه اينقدر مشائخ طريقت از جهت مبتديان روا داشتند تا ضعف در

بدن ايشان پيدا نگردد وچون طعام خورد لقمه خورد واندك بردارد وبسيار خايد مع

الحضور فرو برد تا ظلمت شهوت طعام بنور ذكر وحضور مندفع شود وبايد كه بر هر لقمه تسميه گويد

وچون فرو برد حمد گويد وديگر لقمه بنزد دارد تا آنكه اول در معده قرار گيرد وگرم نخورد كه آن

مكروه است واز عوارف مى آرند كه چون خواهد كه تقليل طعام كند در اول روز بستم حصه

كم كند باز در روز دوم هشتم حصه از باقي كم كند ودر روز سيوم هفتم حصه از باقي كم كند و

همچنين كم ميكنند تا بحديكه خواهد كه درينصورت بتقليل طعام ضعيف نگردد وسست نشود

مثلا شصت و چهار استار وزن طعام معتاد دارد اول روز هشت استار کم کند و پنجاه و شش خورد

و در روز دوم هفت استار کم کند و چهل و نه بخورد و در سیوم شش استار یکی زیاده کم کند و باقی خورد

و در چهارم پنج استار و ربع استار تقریبا کم کند و باقی بخورد و همچنین کم میکند هر چند که خواهد و ذکر خواندن

یا صمد من غیر شبه فلا شیء کمثله از برای منع بالاء چنانکه گذشت و آن اینست هر که هر روز سیصد و شصت بار یا صمد

من غیر شبه فلا شیء کمثله بخواند او را جوع مفرط نگردد و گفته اند که این بغایت مجربست چنانچه گذشت شرط

پنجم قلت شرب آبست و چون آب نوشد باید که اندک نوشد بقدری که حرارت تشنگی ساکن شود و آب را جذب

کند یعنی دندانها را طبق گرداند و آب را بدم کشیده نوشد و آهسته آهسته فرو برد و مانند برد کبوتر غوغو

نشود چه آن باعث کبست و سه بار در میان نوشیدن دم بیرون کشد و توقف کند و آن مسنونست و پیش

از آنکه اشتهاء آب برود یعنی هنوز اشتهاء وی باقی بود بس کند و چون چند روز باین روش آب خورد

اشتهاء آب روز بروز کم شود تا که رفته رفته شهوت آب بتمامه از وی مرتفع گردد تا که مزاجش برطوبات غذاء

جسمانی و بطراوت غذائی روحانی مستغنی گردد از رطوبات مائی و بی پرواه گردد حتی ماهها بی آب ماند

و تشنه نگردد و در بدن وی هیچ ضعفی و خللی و علتی پیدا نشود و بزرگان فرموده اند که ما آزموده کردیم اینرا در نوشیدن

نوشیدن آب را پس مجرب یافتیم آزاد عطش را از شهوات کاذبه یافتیم کذا فی قوت القلوب و این عجب

وزر شیث در بہ نسبت قدرت حق ہیچ بعید نیست واللہ علی کل شیئی قدیر و در قوت القلوب

روشنتر نوشتہ ست اینجا بیان را شرط ششم قلت نوم ست و شرح انواع نوم در محلش خواہد

آمد ان شاء اللہ تعالی شرط ہفتم قلۃ الکلام مع الانام ست و حفظ اللسان از غیر ذکر اللہ تعالی

مگر بقدر ضرورت شرط ہشتم دوام حبس حواس یعنی حبس سمع و بصر از احساس غیر مفید در

دین اسلام مگر عند ضرورت بیت چشم بند و گوش بند و لب بہ بند، گر نہ بینی سر حق بر من بخند،

شرط نہم دوام گذاردن صلوات خمس مع الجماعت ست مگر چون در ویرانہ بود و بادی دیگر مصلی نباشد

پس باذان و اقامت گذارد تا ثواب جماعت دریابد و بباید دانست کہ مادام این قدر دیانت

در میان مردم باقی بود کہ شعار اسلام چون اذان و اقامت و گذاردن نماز بجماعت و تعمیر جمعہ

در میان دار اسلام باقی بود عزلت جائز نہ و عزلت از اہل اسلام مادامکہ اقامت حدود اللہ

وامر بمعروف و نہی از منکر بالکل منقطع نشدہ ست بلکہ اندکی جاری و باقی بود و جماعت ایشان

معمور باشند جائز نیست بلکہ حرام ست پس درینصورت چون سالک با ختلاط مردم از مقصود خود

محجوب و ممنوع گردد و خواہد کہ از شر مردم برہد و بمقصود خود برسد پس باید کہ در عمرانات آن تن

خلوت گیرد نہ عزلت در خرابات و شرط جواز عزلت در ویرانہا در فصل باقی گذشت و عن ابی امامۃ

قال

قال خرجنا مع رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في سرية فمر رجل بواد من ماء وبقل

فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

في ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اني لم أُبعث باليهودية ولا بالنصرانية

ولكني بُعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة وروحة في سبيل الله خير من الدنيا وما

فيها ومقام احدكم في الصف خير من ستين سنة رواه البخاري وايحديث در بعض نسخ مشكوة در

باب جهاد وارد شده بروايت بخاري ودر باب جهاد بروايت احمد آورده ولفظه فمر رجل بغار

فيه شيء من ماء وبقل وفي آخره ولمقام احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة قوله اني لم ابعث

الى آخره اي اني لم ابعث بالملة اليهودية ولا بالملة النصرانية حتى اجوز الرهب والعزلة بل

اني بعثت بالملة الحنيفية السمحة والحنيفية منسوبة الى الحنف وهو الميل من الباطل الى الحق والمراد

هنا الصراط المستقيم الى الله تعالى والسمحة السهلة اي لا حرج فيها وما جعل عليكم في الدين من حرج

او ذات الجود الجليل والخير الجزيل وقوله في الصف اي صف الصلوة بدليل ايراده في باب

الجهاد وعن عثمان بن مظعون قال يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاء فقال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منا من خصى ولا اختصى ان خصاء امتي الصيام فقال ائذن لنا بالسياحة

قال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله فقال ائذن لنا فی الترهب قال ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد

انتظار الصلوة رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة رض قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بشعب فیه عُیَیْنَةٌ من ماء عَذْبَةٌ فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس

فاقمت فی هذا الشعب فذکر ذلک لرسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال لا تفعل فان

مقام احدکم فی سبیل الله افضل من صلوته فی بیته سبعین عاما الحدیث رواه الترمذی شرط دهم

دوام ذکر الله است مع نفی الخواطر المشتتة بحسب الوسع هرکه باین ده شروط خلوت اختیار کند او

البته البته بمقصود رسد ان شاء الله تعالی اکنون بدانکه اکثر مشائخ برآنند که نصاب خلوت چهل روز است

وبعضی احادیث مؤید این معنی ست وفی قوت القلوب عن سوار بن مصعب عن ثابت عن مسلم

عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه قال من اخلص لله تعالی اربعین صباحا

ظهرت له ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه واین حدیث در کتب سلوک کثیر الوقوع است و در ذیل مجمع البحار

آورده وسنده ضعیف ولکن له شاهد ومعلوم است که حدیث نتیجهٔ زهد هم گواه این حدیث می تواند

گفت چه چون چهل روز ترک کند نتیجهٔ زهد دریابد و آدمی چون عادت خود را اگر واند بتکلف در

چهل روز دیگر گردد و آن حدیث اینست وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ما زهد

ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة في قلبه وانطق بها لسانه وبصّره عیب الدنیا و

داءها ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام رواه البیهقي في شعب الایمان ونیز

تمسک میگیرند بقوله تعالی وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة

چون موسی علیه السلام بعد غرق فرعون از حق تعالی کتابی خواست فرمان آمد که با موسی سی روز

روزه دار پس بسوئی طور بیا موسی علیه السلام سی روز روزه داشت پس از آن بسوئی طور

متوجه شد و در دهنش بسبب روزهاء متوالیه بی افطار وبی تناول طعام خلوف وبدبوی

شده بود پس مکروه داشت که به بدبوئی دهان با حق سبحانه وتعالی چگونه سخن گویم پس مسواک کرد

وخلوف زائل نمود فرمان آمد که یا موسی خلوف فم تو نزد ما ونزد فرشتگان ما اطیب من المسک

والکافور بود آنرا ازاله کردی اکنون ده روز روزه دار وهمچنان خلوف فم حاصل کن تا شنعه

تو کلام ما وکلام فرشتگان ما شوی پس این مجموع چهل روز شد فتم میقات ربه اربعین لیلة کذا

فی التفسیر ودر مکتوبات منیریه از عوارف آورده فی الحدیث ان الله خمّر طینة آدم اربعین صباحا

وبعضی بماه اعنی بسی روز مقرر کرده اند بدلیل آنکه آن عددی متوسط ست میان ازمنهٔ متعینه متوالیه متعاقبه

یعنی چنانکه یکی روز وشب دوم هفته سیوم ماه چهارم سال پنجم قرن پس ماه متوسط ست خیر الامور اوسطها ونیز

حضرت موسی علیه السلام را فرمان بسی روز شده بود و ده باقی بسبب خطاء در اجتهاد ش بود و در

قوت القلوب گفته که استدلال می گیرند بحدیث عائشه رض و جابر رض قالا جاور النبی صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بحراء شهرا و شیخ عبد الحق فرموده که آن ماه ماه مبارک رمضان بود

و حراء بمهملتین بکسر ممدوده و بفتح مقصوره نام کوهی ست معروف بمکه معظمه و آنرا جبل نور نیز گویند

صح به عبد الحق و آن حضرت در غار آن جبل یک ماه اعتزال گرفته بودند و از انجا بر جمال کعبه شریف

نظر می افتد و معلوم ست که خلوات آن حضرت در غار حراء بارها بود و آخر خلوات در ماه رمضان

بود و دران رمضان آغاز نزول قرآن بود لقوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن

و آنحضرت زاد همراه خود می بردند و لیالی چند در غار حراء متخلی می بودند و باز رجوع می

کردند بخدیجه رض و مهیا می ساختند بهر خدیجه رض نفقه و بهر خود زاد باز متخلی می شدند تا آنکه فرشته

برایشان در حراء نازل شد کذا فی حدیث الصحیحین و الله اعلم و چون کسی خلوات متعدده

اختیار کند باید که درمیان اربعینات و درمیان ماههاء فاصله سازد و الله اعلم بالصواب

فصل بستم در بیان ترتیب بین الارکان و ذکر کلمات یازده که در عرف نقشبندیه مشهور اند

بدانکه درمیان مقامات که ارکان طریقت اند رعایت ترتیب واجب ست و بی ترتیب آنها

لاو

مقام صحیح نگردد اول مقام توبه بعده رد المظالم بعده عفت وآن ترک شهوتست بعده ورع
وتقوا وآن ترک محظوراتست وترک شبهاتست بعده زهد وآن ترک دنیاست اعنی ترک ما
یشغل عن الله تعالی بعده ارادت وآن ترک راحت واختیار کد ومحنت وخدمتست
بعده استقامت وحمل نفس بر مکاره وترک شکوی الی غیر الله تعالی بعده صدق واخلاص
واستواء سر وعلانیه وقطع طمع از غیر الله بعده رضاء وصبر پس عفت بی توبه وبی رد المظالم
بحسب الوسع صحیح نباشد وورع وتقوا بی عفت صورت نبندد وزهد بی ورع وتقوا وجود
ندارد وپس ازان ترتیب بین مقامات اگرچه لازم گفته اند ولیکن بی ترتیب هم وجود
دارند وصحیح باشند وازمقام توبه تا مقام زهد بی ترتیب وجود ندارند وصحیح نباشند و
در ترتیب آنها هم مردم را اختلافست بعضی تقدیم وتاخیر میدهند برنهجی که مطابق رأی ایشانست
وبعضی عکس آن در بعضی مقامات می فرمایند وتحقیق آن در کتب ایشانست اکنون بیان
کلمات احد عشر شنو هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن یادکرد بازگشت
بازداشت نگاهداشت این هشت کلمه از کلام خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره وقوف قلبی
وقوف زمانی وقوف عددی واین سه کلمه را بعضی بخواجه مذکور منسوب می‌کنند وبعضی ببعضی

بزرگان بی تعیین نسبت می دهند واین یازده کلمه علیه رموز طریقه طائفه علیه نقشبندیه است

که طریقت را باین رموز بایکدیگر بیان می کنند وبیان طریقت را برموز مذکوره که کلمات مذکوره اند

از عوام می پوشند کلمه اول هوش در دم یعنی در هر دم باحق حاضر وغیر غائب بود بیت حضوری گر

همی خواهی از وغائب مشو حافظ ،، وازین هوش وحضوری وارادت از عالم غیب بر دل لائح

شوند بیت هشدار که لطف حق بناگاه رسد ،، ناگاه رسد ولی بدل آگاه رسد ،، ونظر بر قدم

دو معنی دارد ظاهر وباطن ظاهر آنست که نظر خود را از التفات براست وچپ وپیش وپس نگاه

دارد چه تشتت نظر موجب تشتت خاطر است پس باید که چه در رفتار چه در بازار چه در گلزار چه در کهسار

نظر جز بر پشت پای دارد چه در الوان مختلفه واشیاء متنوعه نظاره کردن سبب استیلاء وساوس

وخواطر است بیت نظر بر پشت پا زان دارم ای ماه ،، که عزیزی را نباشد در دلم راه ،، وباطن آنست

که اندیشه دل با تکلف تمام تا بآن مقام دارد که قدمگاه سلوک روست وازپیش وپس نظر نکند

تاکه از آن مقام درگذرد وقیل مراد از آن نظر همت سالک است بر نهایت قدمگاه که مستقر توحید است

یعنی در آغاز سلوک نظر همت خود را بر نهایت دارد که استقامت وثبات است در خم وحدت

یکرنگی وهمچنین روایت می کند فارس ابن علی البغدادی از حسین بن منصور حلاج قدس سره

دارنی

واز ینجا فرموده اند که یکی از شرائط وصول اهتمام سالک ست بمقصود اصلی خود

عند المکاشفات چه مکاشفات اگر منظور نظرش گردد پای بندیش گردد پس باید که از هر

چیز نظر چشم دلش بدوزد و اعراض نماید و بهیچ چیز التفات نکند و بسوی مقصود متوجه

گردد و بجز مقصود الفت نگیرد تا از مقصود محروم نماند و مقصودش جز ذات واجب الوجود

نباشد و سفر در وطن عبارت از آنست که در وطن طبیعت بشریت که هستی مجازی عارضی

سالک ست سفر کند و سلوک نماید تا بوطن اصلی خود که هستی حقیقی اوست که برای آن در عالم

شهادت آمده ست وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وبران در روز الست عهد

بسته ست برسد واین سفر تبدیل اخلاق ذمیمه که بمقتضای طبیعت وطن اقامت اوست

باخلاق حمیده که بران ازوی میثاق گرفته شده ست که وطن اصلی او از روز میثاق همون

بوده کل مولود یولد علی الفطرة وحب الوطن من الایمان اشارة باوست بیت این وطن

مصر وعراق وشام نیست ،، این وطن شهریست کانرا نام نیست ،، زانکه از دنیاست

این اوطان تمام ،، مدح دنیا کی کند خیر الانام ،، حب دنیا هست راس هر خطا ،، از خطا

کی می شود ایمان عطا ،، وحدیث حب الوطن من الایمان ملا علی قاری در رسالة حب الهرة

اثبات نموده است وچون نفس تمام تزکیت نمی گیرد واوصاف ذمیمه اش بالکل مضمحل نمی گردد بلکه

تزکیت او عند اهل شریعت همین تعدیل است بخلاف مذهب فلاسفه پس طوق تقوی بر قانون

شریعت مطهره در گردن سگ نفس دائمی می باید وهمیشه سفر در وطن می باید کرد لهذا این سفر را نهایت

نیست وقیل سفر در وطن عبارتست از مطالعه وحدت در کثرت وغیبت در شهود وخلوت در انجمن

عبارتست از بودن باطن سالک با حق وظاهر او با خلق دست در کار دل با یار از برون با ما

وشما واز درون آشنا وحواس ظواهر او با اغیار وبواطنش با حق همیشه بر صفت زنیکه

سبوی آب بر سر گرفته می رود وهوش ودلش بآن نهد از سر بنفتد وبا دست کش ودیگران

مکالمه می کند بیت از درون شو آشنا واز برون بیگانه وش ** اینچنین زیبا روش کم میبود

اندر جهان ** این بیت از خواجه بزرگ قدس سره وشو بضم سین مهمله وبواو معروف بمعنی باش

ودرین بیت هم بمهمله مرویست نه بمعجمه چنانچه بعض گمان برده اند کذا فی حاشیة التکملة وآورده

اند که ملک حسین کرت که والی هرات بود از خواجه بزرگ نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما

ذکر بجهر وسماع میباشد فرمودند نمی باشد پس گفت بناء طریقه شما بر چیست فرمود بر خلوت در انجمن وقوله تعالی

رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله برین طائفه صادق می آید بحسب ظاهر معنی کذا فی

التفسیر

تغییر حسینی و ملا جامی گفته بیت سر رشته دولت ای برادر بدست آر ،، وین عمر گرامی بخسارت
مگذار ،، دائم همه جا با همه کس در همه کار ،، میدار نهفته چشم دل جانب یار ،، و یاد کرد عبارتست
از تکلف سالک در تحصیل حضور دائمی یا از تکرار ذکر اسم الله و یا از تکرار کلمه طیبه و بازگشت
عبارتست از رجوع سالک بعد از تنزل بسوی ترقی و بعد از ذهول بسوی حضور و بعد از
معصیت بسوی اطاعت که آن سبب بعدست و این سبب قربست و نگاهداشت عبارتست از
حفظ خود از تنزل و ذهول بتکلف تام و از معصیت و یا از رعایة دل از خواطر نشستة
و یادداشت عبارتست از مشاهده یعنی رسوخ ملکه حضور و ثبات آن علی الدوام که مقصود
کلی این طائفه علیه همینست و این را بازداشت گویند و سائر اهل سلوک مشاهده گویند و در
بعض رسائل این طائفه علیه لفظ یادداشت بجای بازداشت واقع شده و هر دو اینجا بیک
معنی است اما وقوف زمانی عبارتست از حفظ اوقات و ساعات و انفاس از ذهول و غفلت
و محاسبه کردن نفس را در هر صبح و شام پس هر ساعت که بحق گذشته بران شکر بجا آرد و
هر ساعت که بغفلت گذشته بران استغفار کند و شیخ محی الدین ... در جیلانی قدس سره در
غنیة الطالبین فرموده فی الحدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا الحدیث و عن ابن مسعود رض

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لا تزول قدما ابن آدم يوم القيمة حتى يسال

عن خمس عن عمره فيما افناه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه وماذا

عمل فيما علم رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ووقوف عددي عبارتست از رعايت عدد

طاق در كلمه طيبه چون يك وسه وپنج وهفت تا بيست ويك كه انتهاء اوست چنانچه در باب هفتم خواهد

آمد ان شاء الله تعالى ووقوف قلبي عبارتست از اعراض دل از غير حق در هر لمحه وملاحظه اعني در آن

الحضور لازم گيرد كه غير حق در هر دو جهان مقصود من نمي بايد وبگويد الهي انت مقصودي في حياتي و

بعد مماتي تا آنكه اين الحضور ملكه وي گردد وحكمت در وقوف عددي كه رعايت عدد طاقست

جمع خواطرست وقيل مراد از وقوف زماني رعايت حضورست در سه زمان عند حبس دم

وعند گذاشتن آن وبين حبس دم وگذاشتن آن تا حبس دم ديگر اعني عند حبس النفس و

عند خلاصها وما بين النفسين حاضر وناظر باشد وقيل مراد از وقوف قلبي الحضور قلب صنوبريست

بيت مانند مرغي باش هان بر بيضه دل پاسبان كز بيضه دل زايدت مستي وذوق وقهقه

وحضرت خواجه بزرگ رعايت عدد طاق در ذكر خفي بكلمه طيبه وحبس دم هر دو را لازم نمي گويند كذا

في رشحات تاج الدين بن مهدي الزمان ودرين معني بزرگي فرموده بيت اي يافته ازذكر خفي دام هوس

مرغ نفست گشته گرفتار قفس،، خواہی کہ دلت کشادہ گردد چو حباب ،، در ترک ہوس

کوش نہ در حبس نفس،، دیگر بدانکہ بعض این الفاظ مصطلحہ با بعض دیگر بتدارک

چنانچہ دریں فصل ذکر کردہ شد و اللہ اعلم بالصواب ٥ ٥

باب ہفتم در بیان شغل ذکر در طریقہ پیر روشن ضمیر مرشدانی فقیر محرر این تحریر عفی اللہ عنہ

وعن والدیہ واستاذیہ الزلات والتقاصیر و درینباب بیست فصل است فصل اول

درینا تلقین اسم ذاتی اللہ تعالی بدانکہ الطالب صادق کہ چون مرشد را معلوم گردد کہ

طالب بصدق دل قصد طریق حق دارد و تلقین ذکر میخواہد بعد ازانکہ توبہ صحیح کردن و راہ تقوی

تقوی رغبت نمودن باشد پس او را در روز یا شب اول از ماہی یعنی در غرہ او را تلقین اسم

اللہ تعالی کنند و اگر میداند کہ طالب توبہ نکردہ است و طریق تقوی ہنوز نہ برگزیدہ است او را تلقین

اسم اللہ تعالی جائز نیست در طریق مرشد من و صفت تلقین اسم اللہ تعالی اینست کہ طالب را

در غرہ در خلوت مقابل خود بنشانند و او را گویند کہ دل خود را حاضر دار و ہمہ خواطر را از دل

بیرون کش و حدیث نفس را بگذار و یا اللہ با حرف ندا در دل تصور کن و دل صنوبری شکل را

در محل او ملحوظ ساختہ و درانداز و نقش تصور اسم اللہ با حرف ندا بکند و ہمین تصور تکلف

کند و پیر را در دل صنوبری شکل خود تصور اسم الله بی حرف نداء بکند و مع ذلک خود را متوجه دل مرید گ

گرداند تا که دل مرید در تحرک بیاید و چون دل در تحرک آید او را پرسد که این تحرک در دل توجه طور

معلوم می‌شود پس اگر گوید که دل من الله الله میگوید معلوم شد که دل او بنام الله تعالی جاری شده است

چون هنوز دل مرید در جنبش نیامده است شیخ دیده مرید را از جای بر خیزند ولیکن گاهی پیر

را آن جنبش معلوم نمیگردد و شیخ را معلوم می‌باشد که دل مرید در جنبش آمده است بسبب آنکه چون شیخ

دل خود را متوجه دل مرید گشته تصور اسم شریف کند پس یاد آمد دل مرید در جنبش نیامده دل شیخ

نیز در جنبش نیاید و این مقرر و مجرب است و چون دل شیخ در آن حالت در جنبش بیاید معلوم شد که

دل مرید نیز در جنبش آمده است اگرچه مرید را معلوم نمی‌گردد از جهت عدم حوصله و عدم وقوف

او و این قاعده در باقی لطائف خمسه و در دیگر مقامات که درین فصل هر یک بیان کرده شود

جاری است و همین طور اگر ذاکر بذکر خفی دل خود را بدل دیگری که او را نمی‌شناسد متوجه شد پس اگر آن

دیگری ذاکر باشد دل ذاکر در جنبش آید و اگر آن دیگری چنین نباشد دل ذاکر در جنبش نیاید و حال

او بر دیگرها هویدا گردد و این هم مجرب است باز آمدیم بمقصود خود و چون پیر را معلوم شد که دل مرید در جنبش

آمده است او را پرسد که این جنبش را بچه طور معلوم میکنی پس اگر گوید که دل من الله الله می‌گوید معلوم شد

که او

کراو جنبش را معلوم کرده است و اگر گوید که یا الله یا الله میگوید پس او جنبش را هنوز ندانسته است
چه حرف ندا در دل جاری نمیگردد پس او را گویند که تحرک دل تو الله الله است نه یا الله یا الله پس از آن
تصور با اسم شریف الله کنند بی حرف ندا اما مدتیکه دل با اسم شریف بسیار تحرک کنند و در جولان آید
و درینجا چند مسائل می باید دانست یکی آنکه دل صنوبری را بتکلف تحرک نه دهند و همچنین سایر اعضا
را که بیان هر یک خواهد آمد ان شاء الله تعالی تحریک نه دهد چه مدار طریقه اما بر تخیل و تصور اسم شریف
الله بر مضغه صنوبری شکل و بر سایر مقامات تخیل لفظی یعنی اسم الله ملفوظ را بغیر تلفظ و بی
تحریک زبان و بغیر تحریک موضع مخصوص از جسد بر موضع مخصوص تخیل و تصور کنند که گویا آن
موضع را بچشم بصر و بصیرت با اسم شریف ناطق و دال لفظ می بیند پس آن موضع بفضل الهی
با اسم شریف ناطق گردد اگرچه نطقش بگوش نشنود ولیکن بذهن خود معلوم کند و آن نطقش
معبر میگردد به تحرک آن با اسم شریف و درین حکم دل و سایر مواضع برابر است ولیکن دل در آغاز ازین حکم
مستثنی است چه در آغاز تصور اسم شریف بر دل بحرف ندا میشد و بس بخلاف سایر مواضع و بعضی
مشایخ فرمایند که اسم الله مکتوب را بر مواضع مخصوصه تصور کنند یعنی هر موضع را چنان تصور کنند که
گویا اسم شریف بر آن موضع مکتوب است آنرا بچشم می بیند پس این تصور چندان کنند تا آن موضع با اسم شریف

ناطق گردد یعنی متحرک شود واین طریق غیر ماخوذ است نزد مرشد ما واما جنبانیدن دل باسم الله بتکلف

همچنین جنبانیدن سایر مواضع باسم الله از پیش خود بتکلف غلط است وغیر منقول است وبعض جهال

درینجا خلل کرده اند دیگر آنکه مرید را باید که پیش از تلقین گرفتن سه روز روزه دارد ودران ایام

درود بسیار بخواند وتوبه نصوح کند وپس از طهارت کامله تلقین گیرد وطهارت کامله درینجا عبارتست

از پاکی تن از حدث ونجاست وجنابت واز پاکی جامه از نجاست واز پاکی جای از نجاست واز لغو اعضا

وطهارت کامله در طریق ما در سه جا شرطست بلکه کالفرض است یکی نزد آغاز تلقین اسم الله تعالی دوم نزد آغاز

تلقین کلمه طیبه یعنی نفی واثبات سیوم نزد آغاز تلقین الکتاب الانوار دیگر آنکه رعایت غره در سه جا

واجبست یعنی پیر را واجبست که تلقین نکند مرید را اسم الله تعالی وکلمه طیبه والکتاب الانوار ومرید را نیز واجبست

که تلقین نگیرد از وی نه اسم الله تعالی ونه کلمه طیبه ونه الکتاب الانوار مگر در روز غره یا شب غره وشب از روز

بهترست واگر رعایت غره نکند فائده ندهد مگر اندکی وچون غره مشتبه گردد بسبب ابر وغبار یا غیر وی

سی روز را ماه تمام شمرده حکم غره گیرد ومی گویند که اگر در تلقین رعایت غره باشتباه نماید چنانچه بر

ظن غره تلقین گرفت وخلاف او ظاهر شد باک نیست اگر غره گذشت وتلقین نگرفت پس لازم است او

را که تا غره دیگر صبر کند ولیکن صبر کردن وموقوف داشتن تا غره در تلقین کلمه طیبه ودر تلقین الکتاب الانوار

لازم

لازمست البته اما تلقین اسم الله تعالی جائزنیست در ایام از دیاد قمر اگر مرید استعجال کند و صبر

ننماید تا بغره دیگر و ایام ازدیاد قمر از غره تا سیزدهم ماه است و در چهاردهم قمر تمام میشود

پس جائز نیست تلقین اسم الله پس از سیزدهم ماه اگرچه مرید استعجال کند و مقام دل که مضغهٔ

صنوبری الشکل است تحت پستان چپ مائل بپهلوی چپ است و میان پستان که پستان و بن دل مسافت

بقدر دو انگشت تقریبا می باشد دیگر مدام که چون مرید تصور اسم الله تعالی بر موضع مخصوص

کند باید که شب و روز آن تصور را بران موضع بر خود لازم گیرد چه در ملا و چه در خلا و چه در

شغل چه در فراغت پس مادامکه اسم الله تعالی بران موضع بسیار جریان نگرفته است اسم الله را

بر موضع دیگر شروع نکند باز آقدام مقصود خود پس چون بر تصور اسم الله تعالی در دل مداومت

نمود پس دل وی با سم الله تعالی بسیار جاری شد پس اسم الله تعالی بحرف ندا بر مقام روح تلقین

کرد و صفت تلقین اسم الله تعالی بر مقام روح و بر سائر مقامات که پس از روح اند چون

صفت تلقین او است بر مقام دل مگر آنکه بر مقام دل آغاز تلقین او با حرف ندا بود و بر مقام روح

و سائر مقامات بی حرف نداست و آنجا رعایت غره یا ازدیاد قمر چنانچه گذشت شرط بود

و اینجا یعنی در سائر مواضع که مقام روح و آنچه پس از مقام روحست شرط نیست اصلا و انچه

طیارهٔ کامل شرط بود و اینجا شرط نیست اصلا مگر طیارهٔ مکان از نقطهٔ اعتبار که آن شرط

دائمی ست چنانچه در فصل علاحده در باب گذشته گذشت بتفصیل تمام و مقام روح در جگر است

و جگر در تحت پستان راست مائل به پهلوی راست ست و میان سر پستان و جگر مقدار دو

انگشت یا زیاده فاصله ست و از رساله مواجید الشیخ ابی علی ابن سینا می آرند که نفس

ناطقه را در جگر حرکت فکری دائمی ست چنانچه در محلش گذشت بعد از آن مقام سر است و آن

فوق پستان راست مائل بطرف میان سینه ست و قدر دو انگشت از سر پستان دور است

بعد از آن مقام خفی ست و آن فوق پستان چپ مائل بسوی وسط سینه ست و میان هر دو بقدر دو

انگشت فاصله ست و نزد متشرعین همچنین ست و در بعض رسائل نقشبندیه مقام سر را مقام

خفی گفته و مقام خفی را مقام سر گفته بعده مقام اخفا ست و آن در میان وسط سینهٔ حقیقی

زیر استخوان طولانی که بالای شکم ست پس چون مقامات لطائف خمسه بفضل الهی

باهتمام تمام که میسر دارد با نام شریف ناطق شوند سلطان حضور رونماید و غفلت و غیبت

زائل گردد بیت نیست هرگز با تکلف های زندر بحر رنگ ۞ سبحهٔ رنگ روا از رشتهٔ

زنار نیست ۞ کی شوی واقف ز گنج اسرار در ظلمات نفس ۞ شمع این کاشانه جز افتادن دیوار نیست

دیگر بدانکه

دیگر بدانکه هر مقام بعد از جریان باسم مبارک گاهی ساکت میگردد و بند میشود یک ساعت یا دو ساعت

از آن بیم ندارد و خوف نخورد چه هر بسط را قبضیست بیت خزان الوده میروید گل از باغیکه

من دارم،، چراغ صبح روشن میکند داغیکه من دارم،، و بعد از جاری شدن مقامات مالطائف

خمسه بذکر اسم شریف تلقین گیرد باسم شریف بر مقام تارک سر که آنرا در عربی فرق الراس گویند

و آن مقام پس از کام بالاء دماغ که نزد بعضی مقام عقل ست و موئی سرها بر آن مقام نیست دارند

و گرداگرد آن حلقه صغیره بسته اند و بعضی مردم در آن مقام موی ندارند و چون آن مقام بذکر اسم

شریف ناطق شد در مقدم تلقین گیرد پس مؤخر آن پس جمیع سر یکبارگی پس هر دو چشم پس هر دو

گوش پس بینی پس زبان پس هر چه در اندرون دهانست از دندان و بیخهاء دندان و کام و غیرها

اطراف آن پس هر دو لب پس آنچه باقیست از جمیع وجه از پیشانی و هر دو صدغ و هر دو رخسار

و میانه هر دو چشم و زنخ پس گلو پس قفا و گردن پس سینه پس شکم با هر دو پهلو پس همه پشت از گردن

تا کمر پس بازوی راست از دوش تا سر انگشتان پس بازوی چپ همچنین پس پای راست از

سر انگشتان تا سرین پس پای چپ همچنین پس هر دو سرین پس از ناف تا اندام نهانی پس اندامهای

نهانی پیشین و پسین و چون هر مقام را بترتیب مذکور باسم الله ناطق گردانید باید که از سر تو

گرفته هم بدین ترتیب تا آخر رسد باز از سر نو گیرد و تا آخر رساند و همچنین می‌گرداند و دور میکنند

تا مدتی که همه بدن از فرق سر تا ناخن پای از گوشت و پوست و موی و رگها و استخوانها یکبارگی

و یکسان باسم شریف جاری و ناطق شوند و این دور کنانیدن مذکور در اصطلاح مشائخ ما تلاوت وجود

گویند و چون بدین طور تلاوت وجود کند چنان گردد که اگر در خود تصور کند جز اسم الله تعالی هیچ نه بیند

یعنی هیچ اندام را در حالت تصور سالک جز اسم الله نه بیند مثنوی ای تن من وی رگ من پر

ز تو ،، غیر را گنجی کجا باشد درو ،، من زیاد نام تو آشفته ام ،، در زیارت در تن و جان سفته ام

بعد از آن اگر بتائید الهی بر همین ورزش توفیق ملازمت یابد همه موجودات را باسم شریف ناطق

یابد اگرچه گوش حس ادراکش نتواند کرد و سر و ان من شیء الا یسبح بحمده بر وی هویدا گردد و همه ذرات

کائنات مرائی مشاهدات جمال شاهد جمیل علی الاطلاق وی گردد مثنوی هر کرا باشد بسینه فتح باب

او ز هر ذره ببیند آفتاب ،، حق ببیند از میان دیگران ،، همچو ماه اندر میان اختران ،، چشم

نامحرم نه بیند روی دوست ،، جز همان جا یکه خاکی کوی اوست ،، بعد از آن باید که بحکم پیر

روی مبارک پیر را همیشه تصور کند تا آنکه رین تصویر نیز ملکه وی گردد و بی تکلف و جهد پیر در

دلش حاضر ماند و این حالت را در اصطلاح مشائخ ما فناء فی الشیخ گویند و خرابات نیز گویند

بیت

[illegible]

بیت این پیر را راه خرابات نمودی ،، می خواست دلم باده کرامات نمودی ،، از بهر جمال تو

مرا محو چو گردی ،، ذرات وجودم همه مرآت نمودی ،، و نتیجهٔ فناء فی الشیخ اینست که هر چه

شیخ تحصیل کرده است از ممالک طریقت او را بی تکلف حاصل گردد و نیز باید دانست که این حالت

که معبر می شود بفناء فی الشیخ ساعت یا چند ساعت و نادراً روز یا چند روز می ماند و چندان

بقاء ندارد و سائر مسائل این محل در فصل ارتباط به پیر بیان کرده شد آنجا باید دید فصل

دوم در بیان نفی و اثبات که عبارت از کلمهٔ طیبه است و بیان اشغال مشهورهٔ صوفیه حق جل وعلا

بدان ای طالب صادق که چون مرید شوقین ذکر نفی و اثبات گردد رعایت غرّه او را لازم است

و صفت تلقینش اینست که بعد از طهارت کامله که بالا مذکور شد در مواجهت شیخ بنشیند

و حبس دم کند و زبان را بکام چسپاند ولا را از ناف آغاز کند و بمدّ دراز کشیده تا بتارک سر رساند

و آنجا حبس دم کند هر چند که در حبس وفا کند و چون دم تنگ گردد اله را از تارک آغاز کرده بر مقام

روح تمام سازد چنانچه همزهٔ لفظ اله را از تارک خیزاند و ها را بر مقام روح رساند و الا الله را

از ناف آغاز کرده . بر دل صنوبری ضرب کند بزور چنانچه دل در جنبش آید بعد از آن دم را از

بینی رها کند و این همه بحضور دل بمعنی کلمه و دفع خواطر کند و کمال حضور شرط است و اگر گمان

فصل دوم باب ۳

حضور دست ندهد باید که چشم را فرو خوابانده معنی کلمه بفارسی در طریق ما اینست لا اینست

الٰہ ہیچ معبود مقصود مرا الا الله بجز ذات پاک و ہر که لسان عرب بنگیرد داند او را باین الفاظ فارسیہ حاجت

نباشد بلکه از نفس کلمہ طیبہ این معنی مقصود دارد چنانچه لا برائی نفی جنس است الٰہ بمعنی معبود بفارسی پرستیده

شده فعال بمعنی مفعول و آن اسم لا است و خبر لا محذوف است و آن لفظ مقصود است و الا حرف استثنا است

و الله مرفوع است بر بدلیه و آن بدل است از خبر لا که محذوفست پس معنی وی چنین است لا معبود مقصودی

الا الله و لا چار است سالک را از دانستن نفی و اثبات که بداند که چه چیز را نفی میکنم و چه چیز را اثبات

میکنم و الا او را ہیچ فائده از کلمہ طیبہ حاصل نشود پس نفی مقصودیت است از ہر معبود ماسوی الله تعالی و

اثبات مقصودیت حق است و الله علم است مر ذات واجب الوجود را نه مفهوم کلیت چنانچه بعض گمان

برده اند صرح به العلامة التفتازانی فی المطول شرح تلخیص المفتاح فی باب المسند الیه و در ترکیب کلمه

اقوال بسیار است احاطه آن از شرح ام البراہین باید جست و ہر که عرب نباشد و لسان عرب نگیرد نداند

او را لازمست که کلمہ طیبہ را ہمراه الفاظ فارسیہ مذکوره بگوید چنانچه لا اینست از دل آغاز کند و تبارک

رسانا و الٰہ ہیچ معبود مقصود مرا از تبارک آغاز کرده بمقام روح رسانا و الا الله بجز ذات پاک از ناف

آغاز کرده بر دل ضرب کند باز آمدیم بمقصود بدانکه تلقین گرفتن نفی و اثبات در طریق رشد خانواده از

ناطق

ناطق شدن جمیع اعضاء است باسم الله تعالی پیشتر از آن اکنون بدانکه چون مرید تلقین

نفی و اثبات گرفت خواه بهراه الفاظ فارسیه چون لسان عرب نداند خواه بغیر آن چون اهل لسان

عرب بود یا تعلم عربیت کرده بود پس اول لا را از دل کشیده بتارک سر رسانیده حبس دم کند چندیکه

دمش وفا کند و چون بیند که دم وفا نمیکند و اضطراب میکند اله را از تارک سر گرفته بمقام روح رسانیده

والا الله را از ناف گرفته بر دل ضرب کند چنانچه ضربتش در دل اثر کند بعد از آن دم را از راه بینی رها کند

و هر دو لب را همچنان مطبق دارد و زبان را همچنان ملصق دارد پس چون دم را از راه بینی رها کرده

فی الفور حبس کند و نفی و اثبات بار دگر بر صفت مذکور بکند و همچنان میکند تا آنکه دمش دراز گردد

پس سه بار بیکدم بگوید و چون دراز تر گردد پنجبار بگوید پس هفت پس همچنین طاق طاق گفته تا

بیست و یک برسد که نصاب او است و چون بیکدم نفی و اثبات بصفت مذکور بیست و یک برساند

بمقصود برسد ان شاء الله تعالی که آن حصول محبت الهی و قطع محبت ماسوی الله از دلش است

و این نصاب او است و اگر بنصاب رسید و بمقصود نرسید باید که زیاده شغل نفی و اثبات کند

تا بمقصود رسد و در چیز این جمله چند لوازم و شرائط است اگر یکی از آن فوت شود چندان فائده

نکند پس هر یک را بجا وی باید آورد از آنجمله یکی احضار قلب و دفع خواطر است عند شغل وی

بر نفی و اثبات دوم آرادت محبت حق سبحانه و تعالی و قطع محبت غیر و سائر علائق سبب اعنی بلا

قطع محبت غیر که عبارت از تعلقات قلبیست بخواهد بهر چیز که دل تعلق گیرد آن چیز اله او شد اعنی معبود

او شد چه تعلق عبادتست بفارسی پرستش قال الله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه ای اتخذ

هواه معبوده و اینجا تقدیم مفعول ثانی بر مفعول اول آمده پس جمیع تعلقات را بقول لا اله از

حیز مقصودیت قطع کند تا دل را از آنها رهائی و خلاصی حاصل شود و بقول الا الله اثبات مقصودیت

ذات واجب الوجود خواهد و اینهمه بحضور دل مع شوق و لذت بکلمه توحید بگوید و عظمت و هیبت

در دل دارد و شغل بکند و چون دم را رها کند بدل بگوید الهی انت مقصودی فاقطع محبت غیرک من

قلبی سیوم آنکه کلمه توحید بصفت مذکور که گوید بدم و تصور بگوید که زبان را جنبش نباید و آوازی

از معده مسموع نگردد چه مدار نفی و اثبات در طریق با بدم و تصور گفتن است بی تحرک لسان و سائر اعضا

مگر چون در خلوت باشد بسر اشارت کند چنانچه نزد گفتن لا سر را از جانب یسار بالا کند و نزد گفتن

اله سر را از بالا بجانب یمین فرود آرد و نزد گفتن الا الله از جانب یمین به یسار آرد و پیش مردم این

چنین نکند بلکه بلحاظ دل و بدم شغل نماید و ظواهر اعضا را هیچ جنبش ندهد چهارم آنکه چون از خلوت

بر خیزد تصور لفظ لا اله الا الله در دل دائمی دارد بغیر لحاظ معنی و این همچنین در مجالس بدم و در کارها چه

لحاظ

لحاظ معنی مزبور در شغل کردن نفی یا بر صفت مذکوره در مثل این احوال و اوقات متعسر

بلکه متعذر است و همچنین چون بورزش نفی و اثبات مانده شود بلفظ لا اله الا الله قرار

گردد و بالجمله چون شغل نفی و اثبات بر صفت مذکوره بلحاظ معنی مذکور نتوانند بسبب

ماندگی یا مانعی دیگر لفظ کلمه توحید را در دل همیشه مراقبه کنند پنجم آنکه چون دم را رها کنند

محمد رسول الله بزبان گوید و یا محمد رسول الله را پیش از رها کردن دم از دل بر مقام روح فر کنند

و این حکم هر بار که دم خلاص کنند بجای آرد خواه بیکبار کلمه توحید بیک دم بگوید خواه زیاده

تا چون بیست و یکبار کلمه توحید بر صفت مذکوره بیک دم بگوید در آخر بار محمد رسول الله بزبان

بگوید یا از دل آغاز کرده پیش از رها کردن دم بر مقام روح فر کنند و جمعی از اکابر محمد رسول الله

نمی گویند بلکه منع می کنند و می گویند که اثبات رسالت محل توحید است در بیان ذکر الله تعالی

کرده شد اینجا باید دید ششم آنکه رعایت عدد طاق کردن در گفتن کلمه توحید بیکدم لازم

نیست اگرچه عدد طاق را اثریست که در حقیقت ثابت شده و در حدیث است ان الله تعالی وتر یحب الوتر رواه

الترمذی و ابو داود والنسائی هفتم آنکه از آن روز که تلقین کلمه توحید بر صفت مذکوره بگیرد

پس از آن هر روز پنجهزار بار کلمه توحید بزبان و در دل و بر تمامیت هر صد محمد رسول الله گوید و باید

که این ورد که خواندن کلمهٔ توحید است پنجهزار بار و بر تمامیت ها صد محمد رسول الله گفتن است

به تعظیم تمام و بحضور دل و با داء حروف صحیح بخوانند و مراعات کنند که این ورد را فوائد بسیار است

و این ورد بسیار عظیم الشأن است که شرح آن دراز است اکنون بدانکه چون مرید بر نفی و اثبات

بر صفت مذکوره مداومت کند اولا کلمهٔ طیبه در دل او جاری گردد بعد از آن در تمام اندامهای

او جاری شود ولیکن چنان باشد که چون تصور الله کند همه بدنش با الله گفتن جاری گردد و چون

تصور لا اله الا الله کند همه بدنش به لا اله الا الله گفتن جاری گردد پس ذکر بدنی و ذکر دل با اسم

الله تعالی و بکلمهٔ توحید تابع تصور است در هر دو معنا و یکبارگی جاری نمی شوند دیگر بدانکه چون زیاده

ورزش نفی و اثبات بر صفت مذکوره کند آواز قلب بگفتن اسم الله و کلمهٔ توحید بگوش خود بشنود

و قلب او ناطق می گردد با اسم الله و بکلمهٔ توحید و شور و غوغاء نطق او از راه هر دو گوش بر می آید

و به هر دو گوش بشنود ولیکن گاهی بفهمد و گاهی نفهمد بلکه غیر مفهوم بشنود و مرشد من فرموده است

که این نطق قلب سالک است و شیخ ابن عربی قدس سره فرموده که فرشته ایست که حق سبحانه و تعالی

او را از ذکر ذاکر پیدا می کند و بر قلب ذاکر او را جای می دهد چنانچه در بیان ذکر الله تعالی به تفصیل

تمام گذشت آنجا باید دید دیگر بدانکه مرید را باید که در اوقات معتبر که بخلوت رود و بنفی و اثبات و

بسیار

بسائر اشتغال مشغول گردد و اوقات متبرکه از دست ندهد و آن چهار وقت اند ما بین عصر

و مغرب و ما بین نماز فجر و طلوع آفتاب و این هر دو وقت بسیار مفید است و در فضل هر دو

حدیث وارد است چنانچه در فصل صلوة نافله گذشت و بعضی رعایت این هر دو وقت لازم گفته اند

و سوم ما بین مغرب و عشا چهارم نصف اخیر از شب و فضل این اوقات باحادیث ثابت

شده است دیگر بدانکه چون سالک در خلوت نشیند باید که متوجه بقبله نشیند و باید که بر زانو نشیند

چنانچه در قعدهٔ نماز می نشینند که دران نشستن زیاده تواضع و ادب است و تربیع و احتباء

هم هر دو جائز اند و باحادیث ثابت شده اند چنانچه در باب آینده در آداب جلوس خواهد

آمد ان شاء الله تعالی و هر حالیکه در خلوت بنشیند هر دو دست را بر زانو نهد و در قوت القلوب

گفته که پشت کف دست راست را بباطن کف دست چپ بگیرد و باطن ابهام چپ را بر

ظاهر ابهام راست دارد و بعده گفته هکذا فعل رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

رواه الحلیمی فی کتابه اکنون بدانکه در طریق مشائخ ما و در طریق سائر مشائخ اهل سنت و

جماعت تلاوت قرآن و تعلم علم شریعت مطهره و صلوات نافله و درود بر سرور کائنات

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ممد سلوک طریقت است و آنانکه مخل سلوک طریقت میگویند

و مرید را از ان منع می کنند ایشان مبتدعه اند در خلاف مذهب اهل سنت وجماعت مذهب
دارند وجواب ایشان در فصول آخر از باب دوم گذشت دیگر بدانکه در طریق مرشدها
مقصود کلی از جمیع اشغال وغرض تمام از همه اذکار جز کثرت عبادت وجز قطع علائق قلب از
غیر حق وجز دوام حضور قلب مع الحق بسبق تام وجز حصول محبت خدا تعالی ومحبت رسول وی ومحبا
وشهرت وکشف وکرامات مقصود نیست اصلا وکراهه بر شهرت وکرامت وکشف دلالت است او از زمره
مقربین بدر شد چه کرامت عند اهل تحقیق از صوفیه التذاذ بعبادت حق وحضور دل با حق ومحبت
حق است فقط وباقی همه حظوظ النفس است وهر که حظ النفس مراد داشت او از زمره خاصان حق دور گشت
ونیز کشف وکرامات نتیجه مکاسب بنده وثمره اعمال وعبادات ویست هر قدر که ثمره عمل در دنیا
ظاهر گردد آنقدر ثمره اخروی کم گردد چنانچه در فصل علم وحال بیان کرده شد ودار الجزاء دار آخرت
است نه دار دنیا هر که از عمل خود نتیجه او در دنیا خواهد او ثمره اخروی عمل خود را تباه کرد
وخود را از ثواب اخروی محروم ساخت چنانچه داب اهل دعوة است چنانچه در فصل بالا گذشت
ونیز مقصود سالکین محققین استقامت بر صراط مستقیم وصراط مستقیم دین اسلام است
وهر که دینی بغیر اسلام جوید از وی مقبول نگردد قال تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن

فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین واین آن صراط مستقیم ست که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم آنرا بخط مستوی تصویر نمود وآنرا سبیل الله نام نهاد وازخطوط متعدده منحنیه برکشید وآنهارا سبل الشیطان نامید وقول الله تعالی برخواند وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله وقوله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وخطوط منحنیه که آنهارا سبل شیطان فرمود عدد آنها بهفتاد ودو بیان نمود واهل آن سبل را اهل جهنم فرمود وسبیل الله را علی ما انا علیه واصحابی تفسیر کرد چنانچه فرمود تفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال علی ما انا علیه واصحابی وتحقیق این مسئله در مجلس گذشت پس استقامت بر صراط مستقیم مطلوبست نه کرامت وحق سبحانه وتعالی ترا استقامت میفرماید نه کرامت قال الله تعالی فاستقم کما امرت ومن تاب معک وکن صاحب الاستقامة ولا تکن صاحب الکرامة واین طریق مرشد من ست واین طریق همه رشد وهدایه است وخالیست از بدعت وزیغ وضلالت والله یهدی الی سبیل الرشاد اکنون رجوع کردیم بمقصود خود پس بعد آنکه چون کلمهٔ توحید در همه جسد سالک جاری شد چنانچه از همه اعضاء بیکبارگی کلمهٔ توحید مسموعش گردد پس از مرشد خود شغل اشهاء صفات سبع که امهات صفات اند باسم ذاتی بگیرد وآنهارا بتقدیم

وتاخیر بزبان بگردانند تا آن زمان که آن اسما در جمیع بدن وی جاری گردد و آن اسما بدین ترتیب

ست الله هو الحي العالم القادر المرید السمیع البصیر والمتکلم المتکلم البصیر السمیع المرید القادر العالم

الحي هو الله وهم برین التقدیم وتاخیر می خوانند تا آنکه در جمیع بدنش جاری گردد والله اعلم بالصواب

فصل سیوم در بیان اکتساب انوار بدان ای طالب صادق که اگرچه مقصود اصلی وغرض کلی در طریق ترسند من

کرده طاعات وتحصیل محبت حق ورسول وی واستقامت بر صراط مستقیم ست وشهود انوار نوعی کرامات ست وطلب

کرامات در دار دنیا در طریق ما جائز نیست ولیکن در شهود انوار فوائد دینیه اخرویه مودع ست چنانچه

تصفیه باطن وانقطاع قلب از تعلقات دنیا ورسوخ محبت حق سبحانه وتعالی ومحبت رسول وی

در دل وی وشوق خوف خدائتعالی واهوال موت وزلزله قیامت در قلب پس این امور که مقاصد

عالیه اند انوار مقصود شدند وچنانچه عبادات را انوار ست چنانچه در فصل علاحده ذکر کرده شد

همچنان برای تحصیل انوار بروجه اتم شغلی علاحده ست در طریق ما وآن اینست که در شب اول

بحکم سیر واجازت وی بر پرهٔ چپ بینی بچشم کشاده نظر کنند چنانچه چشم را زدن ندهد همچنان کشاده

بر پرهٔ چپ بینی نظر دوزد وچشم راست را فروخوابانده واگر چشم چپ ندارد درین معامله بچشم راست کند

وحکم نابینا معلوم نیست پس سه شبانروز در حجرهٔ تاریک نشینند وبر همین شغل اکتفا کنند وازان

تجره

حجره بیرون نیاید مگر برای حاجت ضروریه یا جماعت وجمعه وچون بیرون آید همچنان کشاده

بر پره بینی نظر کند وباید که دران سه روز هیچ وردی نخوانند مگر ورد قدیم دائمی وهر بار که

نوری ببیند درود بر سرور عالمین وبر آل طاهرین وی بخوانند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد

وبارک وسلم وچون سه روز تمام شود از خلوت بیرون آید وبرهمان شغل مداومت کنند

چه در کارها وچه در خلوات وچه در جلوت وهر حال این ورزش را از دست ندهد وهر حال

چون نوری ببیند درود بخوانند وهر روز هزار بار سورهٔ اخلاص بخوانند واگر در روزی از هزار بار

سورهٔ اخلاص چیزی باقی ماند یا تمام هزار را فوت کرد در روز دوم قضا کنند واین ابتداء این وظیفه

بعد از بیرون آمدن از خلوت است وفوائد این وظیفه بسیار است که بر اهل آن هویدا خواهد بود

وسورة الاخلاص مظهر انوار است وچون بر این ورزش مداومت کند انوار برنگهاء مختلف والوان

متنوعه ظهور نماید وگاهی نور بیرنگ وبی کیف پیدا آید پس انوار روز بروز زیاده شوند تا آنکه

هر عالم را پر نور بیند وخود را در نور مستغرق بیند بیت چونکه گم گردد برنگش هوش تو ؛؛ شد ز

نور آن رنگها روپوش تو ؛؛ جمله انوار این همه از نور اوست ؛؛ اصل هر نوری ز نور روی دوست ؛؛

نور نور چشم خود نور دلست ؛؛ نور چشم از نور دلها حاصلست ؛؛ باز نور نور دل نور خداست ؛؛ کو ز رنگ

عقل و حس پاک و جدا ،، چونکه گردی در بحار نور غرق ،، کی کنی خود را ز بحر نور فرق ،، سینه را آن

نور چون گلشن کند ،، دیدهای روح را روشن کند ،، چشم را این نور حق بابین میکند ،، روح را

چون باغ رنگین می کند ،، و در رساله شطاریه فرموده که در هنگام نظر کردن بر پرده بینی اسم ذاتی

حق را در دل تصور کند و همه خواطر را منقطع نماید تا عالم غیب او را در مشاهده آید انتهی حاصل کلام

دیگر بزرگان چونکه همه عالم پر نور بیند بعد ازان اگر چند مدت همین و تیره شغل کند صورت روئی

خود پیش روئی خود بیند چنانچه در آئینه می بیند بعد ازان رفته رفته تمام جسم خود را بالباس خود که

پوشیده است در پیش خود بیند واگر با وی تخاطب کند جواب دهد و اگر از واقعات پرسد خبر نماید

واگر از وطلب ارشاد کند او را راه نماید و مرشد من می فرموده اند که من نمی دانم که این صورت

کیست ندانم که صورت روح طالب است که روح بجسم متشکل شده در پیشش می آید واو ازو

آگاه نیست ویا نور محمدیست که بدان کیفیت متکیف شده است ویا روحیست از ارواح

اولیاء اویسیه ویا فرشته است که متمثل و متشکل شده است و می فرمودند مریدان خود را

که اگر یکی از مردان حق با این سر غامض ملاقی شوید ازوی این اشکال حل کنید و تحقیق

کنید که این چه چیز است و در بعضی رسائل شیخ عبد العزیز بن عمر النسفی مذکور است که این صور

۱۱

را در اصطلاح ایشان شیخ الغیب گویند و آن روحیت از ارواح کمّل انسان از انبیاء و اولیاء و

این بیان در اول کتاب در بیان طائفه اویسیه هم گذشت و نیز آنحضرت مرشدمن میفرمودند که عقیده صحیحه مطابق

قواعد اهل سنت و جماعت در حق انوار آنست که انوار مذکوره انوار اذکار و عبادات است که بشغل مذکور ظهور

می‌کنند و می فرمودند که بعض مردم درین انوار که باین شغل حاصل می شوند و در صورة مذکوره که بر مشتغل مذکور

بصورتش هویدا میگردد عقیده دارند که بالحاد میرسانند بلکه عین الحاد است و دیگر آن عقیده ناگفتنی بهتر است

و دیگر آن اولی است دیگر بدانکه حضرت مرشد من وحید عصر و فرید دهر بودند و تاریخ رحلت ایشان از دار الفنا بدار

البقا به پنجم ماه ربیع الثانی از سال چهل هشتم بعد از یکهزار و یکصد هجریه و این مجموع از لفظ منبع ذکر الله بحساب جمّل

بر می آید و منبع ذکر الله بحساب جمّل یکهزار و یکصد و چهل و هشت می شود و در حقیقت هم منبع ذکر الله بودند

چون طالب حق در مجلس شریف ایشان آمدی او را فی الفور اثری عظیم در دل حاصل شدی و دلش بذکر الله ناطق

گشتی رباعی آنانکه ره عشق بمردی سپرند ؛؛ هر یک بشفا دمی مسیحی دگرند ؛؛ آنجا که بچشم لطف و رحمت نگرند ؛؛

امراض صد ساله بیکدم ببرند ؛؛ و اذا رأوا ذکر الله که در حدیث وارد است در شان رجال الله و این هر دو صیغه مجهول اند

اذا رأوا یعنی که دیده شوند ذکر الله یاد کرده شود خدا تعالی یعنی چون دیگران ایشان را ببینند آن دیگران بغیر

تکلف خدا را یاد کنند و بجناب کبریاء رو آرند و این صفت جز در مقربین حق صورت نه بندد فی المشکوة فی باب الحب

حاجی ابوالحسن داهوی [illegible] وفات [illegible]

ی الله عنه اسماء بنت یزید انها قالت سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول الا انبئکم بخیارکم قالوا

بلی یا رسول الله قال خیارکم الذین اذا رأوا ذکر الله رواه ابن ماجة والله اعلم بالحق والصواب باب بیست و ششم در مغایرات

ایشان و اختلافات ایشان در بعض امور متضاده چون نوم و تیقظ و دعا و ترک آن و تزویج و تجرید و صحبت و خلوت

و علم امورات و سماع ایشان و عدم علم و سماع ایشان و آنچه باین امور تعلق دارد و درین باب پنج فصل است فصل اول

در نوم و تیقظ بدان ای طالب صادق که مشایخ را اختلافست در حق مریدان که باختیار و قصد خواب کنند یا نکنند پس بعضی

از ایشان خواب باختیار جائز دارند و بعضی جائز ندارند و اصل خواب بر سه نوعست عن الله ولله و بالله پس نوم عن الله

مر اهل الله را حرامست باجماع مشائخ و آن نومة الغافلین ست که در نوم هیچ نیت ندارند نه نیت تقویت بر عبادت حق

و نه نیت دفع ملولت و سستی که بعبادت حق او را حاصل شده است بلکه بغفلت محض و نوم لله آنست که بنیت استقامت

بر عبادت حق خواب کنند چنانچه قیلوله از جهت وشوق بر قیام اللیل و خفتن اول شب از برای احیاء آخر شب و مثل

ذلک و نوم بالله آنست که جمیع اوقات بعبادت حق مشغول باشد و باختیار خود خواب نکنند و پهلوی بر زمین نزنند و چون خواب

بروی غلبه کند بی اختیار در خواب رود پس چون متنبه گردد برخیزد و بعبادت حق مشغول گردد پس باین و ورزش خوابش کم گردد

شب و روز در دفع خواب کوشد پس این نوع خواب که نوم بالله است قوم اختیار کرده اند و نوم لله را در حق مریدان جائز

مدارند و این مذهب شیخ عبد الله بن سهل اصفهانی قدس سره است و حجت ایشان آنست که نوم استراحت و غفلت و قرارست

بجز

محب حق رانمی باید که تا راحت طلبد وقرار گیرد و غفلت ورزد رباعی چشمیکه در و خار بود چون خسبد،،

وآنرا که غم یار بود چون خسبد،، ای دیده گنه میکنی و می خسپی،، آنکس که گنهگار بود چون خسبد،، ودیگر

آنکه نوم برادر موتست لهذا در بهشت نوم و موت هر دو نیستند وقال فی صفة اهل الجنة عن جابر رضه

قال سال رجل رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اینام اهل الجنة قال النوم اخ الموت

ولایموت اهل الجنة رواه البیهقی فی شعب الایمان وبزرگی فرموده لو کان فی النوم خیر لکان فی

الجنة وچون مقرر شد که نوم مانند موتست وموت آفت وبلاست که بی اختیار لاحق میگردد وحیات

نعمتست وحیات تمام نباشد مگر در حالت یقظ پس نعمت راازدست دادن وبلا اختیار کردن روا نباشد

ونیز اگر در نوم خیر بودی صفت حق بودی لا تاخذه سنة ولانوم ونیز در حدیث ست که طالب جنت

نخسبد وهارب از جهنم نخسبد عن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما

رایتُ مثلَ النارِ نامَ هاربها ولا مثلَ الجنةِ نامَ طالبها رواه الترمذی پس طالب مولا رانمی سزد که بخسبد

بیت عجبا للمحب کیف ینام،، کل نوم علی المحب حرام وشیخ ابوبکر شبلی قدس سره در واقعه دید که حق سبحانه

وتعالی می فرماید من نام غفل ومن غفل حُجِبَ وحق سبحانه وتعالی وحی فرستاد بسوی داود علیه السلام

یاداود من ادعی محبتی فاذا جنّ علیه اللیل نام عنّی فهو کاذب رباعی ترا گر عشق من باید چنان در دیدن

خواب آید ،، وگر دیدار من جویی مدام از دیده آب آید ،، تو خود را عاشقی گویی پس این آرام
می جویی ،، مدان هرگز دو تیغی با هم اندر یک قراب آید ،، و نیز جن و انس برای عبادة حق پیدا
کرده شده اند وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وعبادة حق در بیداری باشد نه در خواب پس
محب حق را نمی باید که بقصد خود خواب کنند و جمهور بر آنست که جایز است مریدان را و محبان حق را که بقصد و اختیار
خواب کنند در اوقات معتاده چون قیلوله و بعد از نماز عشا تا نیم شب یا ثلث شب یا سدس شب از جهت
آنکه بدن آدمی مرکب راه حق است که بوی سلوک طریق حق می توان کرد و سعادات اخرویه و دنیاویه بوی
تحصیل می توان نمود و روح قبل الجسم بود و بعد الموت هم باقی خواهد ماند ولیکن بمجرد روح هیچ عبادت و سعادت
حاصل نمی شود الدنیا مزرعة الآخرة پس این مطیه راه حق که عطیه حق است چست و چالاک می باید فی الحدیث
المؤمن القوی خیر واحب الی الله من المؤمن الضعیف الحدیث رواه مسلم و قد مر فی الباب الاول و سابق این
مرکب را ناتوان و ناتوان ساختن و بتهمه دائم سست و بیتاب کردن خلاف مقصود است فاما چه بدن را از طعام و شراب
بقدر حاجت لاچار است همچنان از خواب بقدر ضرورة لاچار است چه بی آن بد دماغی و بی آرامی و فتور در حواس
و پریشانی دل و سستی در بدن و ظهور بعضی امراض حاصل می شود و این خلاف مقصود است چه در نیات بدنا
از عبادت حق معطل میگردد و نیز عمل آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم و اصحاب وی و سائر سلف صالح

و خلف

وخلف صالح همه بر جواز نوم اختیاری در اوقات معهوده می بود و نیز چون نوم واسطه عبادت و معین

بر عبادة می گردد آنرا هم حکم عبادتست وماکان ذریعة الی الطاعة طاعة وماکان ذریعة الی المعصیة

معصیة وکل ما یؤدی الی شیئ له حکمه فی الحظر والاباحة این قاعده فقهیه است و چون نوم را بنیت آسودگی

دماغ وقوت بر عبادة حق اختیار کنند که بی آن سامان عبادت نمی توان کرد آن نوم هم عبادة باشد و اگر گویند

که ذات نوم چگونه عبادة باشد مگوئیم که مصداق آن در حدیث وارد است نوم العالم عبادة و نیز نائم

مرفوع القلم است کما ورد فی الحدیث رفع القلم عن النائم حتی یتنبه وعن الصبی حتی یحتلم وعن المجنون حتی

یفیق واین حدیث مشهور است و شیخ علی بن سهل اصفهانی قدس سره کتابی نوشت بسوی سید الطائفه شیخ

ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره که بچه وجه نوم را بر یقظه ترجیح می دهی و نوم را از یقظه بهتر گوئی جواب

خط نوشتند که بیداری ما فعل ماست باختیار ما و نوم ما فعل حق است در بابی اختیار ما پس فعل حق کاملتر است

از فعل ما و شیخ مذکور صحو را بر سکر ترجیح نموده است چنانچه در محلش گذشت و اینجا نوم را که مانند سکر است بر یقظه

که مثل صحو است ترجیح داده تا و بیشتر آنکه نوم صحو است چه صفت آدمی است و ما و آنکه آدمی در منظر او و فنا

خود است بصحو منسوب بود و بیداری دائمی صفت حق است چون آدمی از صفات خود بصفت حق مغلوب گردد

بسکر منسوب شود کذا فی کشف المحجوب. دیگر بدانکه چون مؤمن متقی بطهارت بخسبد روحش را فرمان شود تا گرد

عرش طواف کند و مر حق سبحانه و تعالی را سجده کند چنانچه در حدیث است و الحدیث بالا گذشت

و این سعادت بی نوم دست نیاید و دیگر بدانکه چون دل سالک بمحبت حق پر شود تعلق دلش از این عالم

گسسته گردد و بهیچ چیز الفت نگیرد و روحش در قفس تنش که مانع است از خروج بسوی آنجهان و عالم است

او را در حبس دنیا الدنیا سجن المؤمن چنانچه در حدیث است مضطرب میشود و هر آن منتظر موت مینماید که مرگ واسطه است

الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب پس لاجرم موت را افضل دانند از حیات پس موت نعمت شد و حیات آفت

بر عکس معتقد فریق اول پس بهیچ حال نیاساید مگر در حالت نوم که برزخ است میان اینجهان و آنجهان

النوم اخ الموت پس نوم بهتر باشد که با آنجهان قریبتر است و مرگ فی ذات خود در حق مؤمنان حقیقی نعمت و راحت است

در مثنوی معنوی فرموده بیت مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست ،، پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست ،،

مرگ هر یک آئینه در پیش اوست ،، یا بود ریحان جان یا ریش اوست ،، پیش ترک آئینه را خوش رنگی است ،،

پیش زنگی آئینه هم زنگی است ،، روی تو زشتست نی رخسار مرگ ،، جان تو همچون درخت و مرگ برگ ،،

و آنچه در حدیث است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من ابغض لقاء الله ابغض الله لقاءه

اینجا لقاء کنایت از موتست که سبب لقاء الله است لهذا محدثان این حدیث را در بیان موت ایراد نموده اند

حاصل کلام اینکه آنانکه تعلق قلوب ایشان از اینجهان بدنیا شتابه هنوز نگسسته بود ایشان حیات را نعمت دانند

ولفظ

و یقظه را بر نوم ترجیح و تفضیل دهند چه حیاتی مع تیقظ محل عبادت حق است و آنانکه منعّم و غافل اند

و بانی جهان آرام می گیرند موت نعمت پندارند و خلاصی از محن دنیا دانند و نوم که برادر موت است افضل

گویند و آنرا بر تیقظ ترجیح دهند ولیکن علی الاطلاق بلکه در اوقات معهوده و مع ذلک مُتعیّن بر

کثرۀ عبادات می گردد و آن نوم سنت است چنانچه بتفصیل گذشت و این مباحثه در کشف المحجوب روشن تر

نوشته است و اندکی از آن در ینجا ذکر کرده شد و این مباحثه میان اَجلّۀ المشائخ واقع شده است

و عامۀ العلماء را درین مجال قیل و قال نیست الکون بدانکه نوم بر انواع است یکی سنت و آن قیلوله است

و وقت آن نیمروز است و آن مر کسیرا سنت است که عادت بر قیام لیل دارد و سایر مردم را هم خوب است فی

الحدیث القیلولة تزید فی العقل کذا فی البهجة ولیکن قیلوله سنت استحبابیه است مر کسی را که عادت بر قیام

لیل دارد و سنت هدی چه از قبیل عادات است نه عبادات و در عمدة الاسلام گفته فی الحدیث القیلولة

بین المنجلین و منجل بکسر میم آلت درودن گیاه و گندم و غیر آن و بجل درویدن و مجل بفتح میم و بکسر جیم و منجل

بفتح میم موسم درویدن یعنی در میان موسم درویدن چرکه بدایت تابستان است تا موسم درویدن

شتای ایام قیلوله است که آن ایام دراز می باشند و در عمده در میان دو درس گفته و آن چو دو داس

شتای و حاصل هر دو یکیست و بفتح میم بمعنی موسم درویدن مناسب تر است و از استادان بسماع رسیده که

این حدیث در کتب حدیث یافته نشده است و قیلوله در بر سوم مرتب خیز از آنکه اگر شب زنده دارند محمود و خوبست

کذا افاد مولانا شیخ نور الدین قدس سره دوم نوم بدعت و آن نوم بوقت نماز است پیش از گذاردن نماز سیوم

نوم سبب جنونست و آن بعد العصر باشد چهارم نوم سبب عقوبت و آن نوم پیش از گذاردن نماز عشا

خفتن تا صبحدم و فوت گردن نماز عشا و در خبر است که در دوزخ دریائیست تلخ و پیشا آماده کرده شده است

برای کسانیکه نماز عشا ناکرده بخسبند تا صبح پنجم نوم عادت و آن بعد از نماز عشا است تا صبحدم ششم

نوم غفلت و آن از بدایت صبح صادق و قبل صبح کاذب تا گذاردن نماز بامداد و هر که این وقت را

زنده دارد حق سبحانه و تعالی او را شش چیز کرامت فرماید خلق نیکو و عافیت و برکت در رزق و مضمون این

در حدیث است کذا فی البرهنه و ما در این وقت از این شش کرامت محروم است هفتم خواب سبب فقر است و آن بعد

از گذاردن نماز فجر تا بلند شدن آفتاب است و اما پیش از نماز بعد از صبح صادق هم سبب فقر است چنانچه گذشت

و در فتاوی برهنه گفته که بعد از بلند شدن آفتاب اگر خواب کنند باک نیست و در جائی دیگر از بستان فقیه ابو اللیث

آورده که مکروه است خواب کردن در اول روز و در میان مغربین و در ذیل مجمع البحار بر نهی از نوم اول النهار حدیث

اذا صلیتم الفجر فلا تناموا عن طلب ارزاقکم شاهد آورده و در مجمع البحار در ماده صبح گفته و فیه نهی عن الصبحة

و هی النوم اول النهار الی آخر ما قال و معروف آنست که اول النهار تا ربع النهار عرفا باشد که آنرا بفارسی

پچاشت

چاشت گویند پس هفتم نوم سبب فقر از بدایت صبح صادق تا ربع نهار باشد پس اینجا قول فی قف

قول صاحب فتاوی مجمع منهیه است مگر چون مراد از اول النهار درینجا یعنی در کلام فقیه ابی اللیث و در

کلام صاحب مجمع البحار ما قبل ارتفاع الشمس باشد والله اعلم و در عمدة الاسلام آورده که در حدیث است

نوم الصبحة تمنع الرزق وآن بعد نماز بامداد تا ارتفاع شمس است وآنرا عیلوله گویند هشتم نوم غرامت

یعنی سبب تاوان و هلاکی و قرض دار شدن وآن نوم در مسجد است غیر غریب را و غیر معتکف را نهم نوم ندامت

وآن در مجلس علم است دهم نوم راحت وآن نوم بیمار است یازدهم نوم عبادت وآن نوم عالم و نوم

صائم است نوم العالم عبادة نوم الصائم عبادة در حدیث وارد است دوازدهم نوم کرامت وآن

نوم مصلی بلا اختیار است در سجده نماز در حدیث است چون مؤمن در سجده بخواب رود حق تعالی

برو مباهات کند بفرشتگان که بنگرید بنده مرا که تنش در خدمت من است و جانش در حضرت من واین

دوازده انواع نوم در فتاوی برهنه مذکور است و نیز در فتاوی برهنه از بستان آورده که نوم بین

المغربین مکروه است واین جائی دیگر آورده است واینجا سیزدهم نوع شد و در قوت القلوب آورده

که بعضی مشائخ نشسته خواب کردن را مکروه میپندارند واین چهاردهم نوع شد واین در باب سیوم گذشت

و در عمدة الاسلام گفته که نوم بین ظهر و عصر سبب دیوانگی است وآنرا فیلوله بالفا گویند پس در عمدة الاسلام

همین سه نوع مذکور است و سبا قیلوله و عیلوله و فیلوله قیلوله در لغت خواب کردن در نیمروز و عیلوله

درویش شدن و فیلوله سست رای شدن و کم عقل شدن و در فتاوی براهنه نوم سبب جنون بعد العصر گفته

چنانچه گذشت و در عمدة الاسلام نوم سبب جنون بین ظهر و عصر گفته و آنرا فیلوله نام نهاده و مولانا شیخ نور الدین

قدس سره فرموده که ما را بسند صحیح رسیده است که امام المسلمین ابو حنیفه کوفی قدس سره احیانا بسبب مذاکره علم خواب

نیمروز نمی کردند و بعد از نماز ظهر خواب میکردند والله اعلم بالصواب و اوراد و ادعیه که عند النوم مقرر است در اوراد

مشایخ و کتب حدیث مذکور است آنجا باید دید فصل دوم در دعا و ترک آن و اشتغال بقراءة القرآن والصلوة

علی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بدل الدعاء بدانکه گروهی از مشایخ برانند که چون دعا رد القضاء است

ترک آن بهتر است چه رضا بالقضاء مقصود است نه رد آن وعن سلمان الفارسی رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی العمر الا البر رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء وان الله عز وجل اذا احب قوما

ابتلاهم فمن رضی فله الرضا ومن سخط فله السخط رواه الترمذی وابن ماجه پس رضا بالقضاء بهتر است

از رد قضاء بدعاء و جماهیر العلماء بر آنند که دعاء بهتر است مع رضاء بالقضاء و مع ذلک دعاء از قضاء است

نه خارج از قضاء و مراد آن نیست که بزبان دعا کند و بحضور دل بالحاح هر چه خواهد بخواهد و در رضا بالقضاء

بلد

دهد اگر دعائش مستجاب گردد یا مستجاب نگردد بقضاء راضي باشند پس اگر دعائش

مستجاب گردد ردّ قضاء نباید گفت چه در تقدیر ازلي چنین بود و در علم حق همچنین بود که

بر فلان بلا نازل خواهد کرد و او بعد نزول بلا یا قبل نزول بلا دعاء خواهد پس بسبب دعا

ردّ بلا شود پس بلا و ردّ آن و دعاء و استجابت آن همه مقضيّ بقضاء الله اند پس معني

قوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء اي القضاء بالبلاء

والا قضاء عام ست و آن عبارتست از فعل مع زیادة احكام یعني فعل الله تعالی و معلومست

که افعال اختیاریه بنده عند اهل سنت و جماعت بفعل الله ست و بنده کاسبست و بسبب کسب بنده

فاعل مختار گویند حتی کفر هم مقضي بقضاء حق ست و رضاء حق دیگرست و قضاء حق دیگر

و رضاء حق بقضاء ویست و کفر مقضیست نه قضاء و بکفر رضاء حق نیست قال الله تعالی

ولا یرضی من عباده الکفر و حکم عبارتست از خطاب تکوین و تقدیر و قدر عبارتست از اندازهٔ

هر موجود از حسن و قبح و نفع و ضرر و زمان وي و مکان وي و ما یترتب علیه من الثواب والعقاب

کذا في شرح العقائد النسفیة و آن گروه مي‌گویند که بلایا چون بقضاء و رضاء حق ست در ردّ

بلایا بدعا اگرچه بقضاست چنانچه شما میگوئید ولیکن در بلایا محض رضاء حقست بر خلاف رضاء نفس

و در رو بلایا اصل رضاء نفس است و رضاء حق تبعاً می باشد نه باصالةً و این بلاء و بلایا ئی

محبت است ابتلاء للمحبین اشد البلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل الحدیث و بلایاء معصیت

دیگر است و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و اول نوع بمعصومان و اہل

اطاعت مخصوص است و نوع ثانی باہل معصیت مخصوص است اما مصایب معصومان از برائے رفع

درجات است و مصائب اہل اطاعت از برائے تطہیر از ذنوب و رفع درجات است و مصائب اہل

معصیت از برائے تخفیف است کما دل علیه حدیث الترمذی و ابن ماجة و الدارمی کما سبق

فی بیان التوکل علی الله و این مقام ترک رضاء نفس الی رضاء حق مقام اہل تمکین و ثبات است

ایشان ببلایا و مصائب التذاذ یابند و کل ما یفعله المحبوب محبوب بیت ارید وصاله و یرید ہجری ؎

فاترک ما ارید لما یرید بیت گر تو خواہی بوصالم و ر تو خواہی بفراق ؎ فارغم من ز مرادم پس مرا

عشق بس است ؎ بیت مراد دلبرم گر درازل ہجران من باشد ؎ مراد من ہمان باشد چو از جانان من باشد ؎

و این بیان بارہا ذکر کرده شده است درین کتاب و جمهور میگویند که در دعاء چند فوائد عالیه دینیه است

که در ترک آن مع اکتفاء بر رضا بقضا نمیباشد اما التذاذ ببلاء خلق نیکو است و آن بدعا منافات ندارد

چه اگر مراد شما بالتذاذ التذاذ نفس است پس آن غیر مسلم است چه نفس ببلاء لذت نگیرد و اگر مراد شما بالتذاذ

نیشلم

تسلیم و رضاء ست چنانچه شراب ادویهٔ تلخ برای شفاء پس آن مسلّم ست و رضاء و تسلیم بدعا منافات

ندارد چنانچه گذشت ولیکن التذاذ بعین رضا و تسلیم خلاف عرف و لغه ست و اگر گویند که محبت

همه بلایا را محبت مرغوب طبع نفوس می گرداند چه از جانب محبوب ست پس هر آئینه بوی التذاذ گیرد بیت

از محبت تلخها شیرین شود ،، واز محبت مسها زرین شود ،، پس این التذاذ منافی دعا نمی گردد

چه بزبان مقصود خود خواهد پس هرچه از حق سبحانه و تعالی بروی آید از رد و قبول آنرا قبول کند

و بوی التذاذ گیرد چه او حکیم مطلق ست هرچه مطابق حکمت بود آنرا کند وفعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة

پس برضاء و بدعاء جامع فضیلتین باشد و جامع فضیلتین افضل باشد از صاحب فضیلت واحده

و دعاء خود عبادت ست و در دعا رضاء حق ست و در ترک دعاء غضب رب ست پس در ترک آن

چگونه رضاء حق باشد و مع ذلک در وی امتثال امر الله ست قال الله تعالی ادعونی استجب لکم وعن

النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الدعاء هو العبادة ثم قرأ و

وقال ربکم ادعونی استجب لکم رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة و بحسب قاعده

علم معانی درین حدیث افضلیت دعاء ست بر سائر عبادات و آنچه ضمیر مرفوع برای فصل مع تعریف خبر

فائده حصر میدهد چنانچه زید الشجاع القوم باشد پس گویی زید هو الشجاع ای لا شجاعة لغیره واین وقتی ست

که شجاعت غیر زید را نسبت شجاعت زید در حیز اعتبار نیاری پس حاصل حدیث آنکه الدعاء افضل

العبادات وعن انس رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الدعاء مخ العبادة

رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لیس شیء

اکرم علی الله من الدعاء رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن

مسعود قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم سلوا الله من فضله فان الله یحب ان یسال

وافضل العبادة انتظار الفرج ای الاستدامة علی الدعاء وعدم الاستعجال فی الاجابة رواه الترمذی

وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من لم یسال

الله یغضب علیه رواه الترمذی وچون قومی مستحق مهالک وسزاوار بلایا ومصائب شوند ودرمیان آن قوم

مردی صالح بود پس برائے آن هرچه نازل شود از آفات وفتنات آن مرد صالح را نیز شامل گردد چون

آمر وناهی نباشد چنانچه دربیان امر ونهی گذشت مگر چون درپنج وقت نماز این دعا بخواند اللهم انی

اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم

فتوفنی غیر مفتون اللهم انی اسالک حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الی حبک واین دعا در مشکوة

درباب مساجد بروایت احمد وترمذی از معاذ بن جبل درحدیث قدسی وارد شده وبروایت شرح سنة از

عبد الرحمن

عبد الرحمن بن عائشه نیز آمده ولیکن در الفاظ تفاوتست و این موائد بجز دعا حاصل نمی‌شوند

و در رسالهٔ دیگر آمده که در مجمع البحار فی مادة الدعاء ان اجماع الفقهاء والمحدثین وجماهیر العلماء من

الطوائف کلها سلفا وخلفا وسائر الفضلاء فی الاعصار فی القرى والامصار من اهل الفتوى

علی ان الدعاء مستحب وهو المذهب المختار وذهب طائفة من الزهاد واهل المعارف الی ان ترک

الدعاء افضل استسلاما للقضاء انتهی وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة این مقام را مشروحا نوشته است

بعد ازان گفته که درین مبحث رسالهٔ سلیقة المعتاد به بسط تمام حاوی و شامل واقع شده است فلینظر

تتمه دیگر بدانکه هر که حالات اجابت دعا و اماکن آن و اوقات آن جوید با حاطه تمام و به بسط کلام

گو که کتاب حصن حصین و شروحش مطالعه کنند که درین باب آن کتاب جامع و محیط وارد شده است

دیگر بدانکه آداب و لوازم آن بسیار است اندکی در بیان می‌آید از الجمله یکی آنست باید که دعا

بلسان عربی خوانند اگرچه خود عجمی بود و لسان عرب نمیدانند که آن لسان نزد خدا تعالی محبوب ترست

لهذا اشرف الخلائق را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بآن لسان ناطق گردانیده و اهل جنت

را بآن لسان گویا نموده و ملائکه را بهمان لسان آموزانیده ولیکن بشرط آنکه اینقدر معنی دانند که درینا

دعا اینچنین مقصود است اگرچه معنی الفاظ ندانند مثلا اجمالا دانند در ربنا آتنا فی الدنیا حسنة د

في الآخرة حسنة وقنا عذاب النار سوال خوبي هر دو جهانست ومعني الفاظ تفصيلاً ميدانند و ديگر

شرط آنكه الفاظ بعجب وسع خوب صحيح خوانند وفي كتاب الصلوة من الفن الثاني من شرح الاشباه

والنظائر للعلامة الحموي ناقلا عن الولوالجية ان الدعاء بالعربية اقرب للاجابة لان الله تعالى

لا يحب غير العربية انتهى والحكم مخصوص باين امت مرحومه است بخلاف ساير امم دوم آنكه در بدايت

هر دعاء لفظ اللهم گويد و در تفسير حسيني تحت قوله تعالى قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة

من السماء گفته كه ابو رجاء عطاردي قدس سره فرموده كه هفتاد و نام از نامهاء الهي در ميم اللهم تعبية است

و از نضر بن شميل نقل مي كنند هر كه اللهم گويد او گويا حق سبحانه و تعالى را بهمه نامها خوانده باشد سيوم آنكه

دعاء بكلمات جامعه بخوانند عن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

يستحب الجوامع من الدعاء ويدع ما سوى ذلك رواه ابو داود چهارم آنكه دعاء بحضور دل بخوانند والا

دعائش مستجاب نگردد وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ادعوا الله وانتم

موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب غافل لاه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب

پنجم بدانكه عبارة دعاء كه شعر و يا سجع بود از ان احتراز كنند چه شعر و سجع در دعاء نمي بايد و مراد از سجع اينجا

كلام مقفاست بقافيه تامه مثل قافيه شعر چه در ان تكلف لفظي است و آن در دعاء نمي بايد چه دعا بعجز والحاح

مي بايد

ی باید ونیز داب مداعین سائلین در جاہلیت بود قال فی باب العلم عن عکرمۃ ان ابن عباس رض قال انظر

السجع من الدعاء فاجتنبہ فانی عہدت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم واصحابہ لا یفعلون

ذلک رواہ البخاری وہذا آخر الحدیث وتمامہ من اولہ فی باب العلم من المشکوۃ قولہ انظر صیغہ امر ست

از نظرۃ بفتح نون وکسر ظاء معجمہ بمعنی تاخیر واینجا ترک مراد ست ای اترک السجع الکائن من الدعاء لانہ ینافی

الخشوع والتضرع حاصل کلام آنکہ اگر کلام دعاء مسجع ومقفا بود وداعی رایہیچ قصد سجع ودرعایت آن نبود

ودر ایراد سجع ہیچ لحاظ نمیکند ہیچ باک نیست وممنوع ایراد سجع بقصد تسجیع در دعا ست وحکم شعر

ہمچنین ست وآنچہ در ادعیہ ماثورہ کلام مسجع ومقفی وارد شدہ ست ودر بعضی مواضع موزون

ومقفا نیز وارد شدہ ست آن اتفاقی ست بغیر قصد وتکلف کذا قال الشارح ششم آنکہ وقت

دعا روی بسوی آسمان نکند چہ آن منہی ست وعن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی

علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لینتہین اقوام عن رفعہم ابصارہم عند الدعاء فی الصلوۃ الی السماء او لتخطفن

ابصارہم رواہ مسلم وخارج الصلوۃ نیز ممنوع ست صرح بہ العلماء ولیکن در فتاوی برہنہ گفتہ خارج نماز

روا ست ہفتم آنکہ چون امام بود نفس خود را بدعاء مخصوص نگرداند نہ در دعاء کہ اندرون قعدہ نماز خوانند

ونہ در دعاء کہ عقیب نماز بعد از سلام نماز بخوانند بلکہ بجای اغفرلی وارحمنی وامثال ذلک اغفرلنا وارحمنا

دعا فقط گوید و امام را درین هر دو جا تخصیص نفس خود بدعا ممنوع است وعن ثوبان قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ثلاث لا یحل لاحد ان یفعلهن لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسه بالدعا

دونهم فان فعل ذلک فقد خانهم ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن فان فعل فقد خانهم ولا یصلی وهو حقن

ای حابس بول حتی یتخفف رواه ابوداود وروی الترمذی نحوه هشتم آنکه چون امام شود بدایت در دعا

از خود کنند یعنی برای نفس خود دعا کند بعد ازان برای والدین بعد ازان برای جمیع المؤمنین والمؤمنات

وعن ابن ابی کعب رضی قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه

رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح نهم آنکه در اول وآخر دعا درود بخوانند وفی الحصن الحصین

بعلامة المعجم الاوسط للطبرانی قال علی کرم الله وجهه کل دعاء محجوب حتی یصلی علی محمد صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم وعن عمر ابن الخطاب رضی قال ان الدعاء موقوف بین السماء والارض لا یصعد منه شیء حتی

یصلی علی نبیک واین اخیر در مشکوة نیز وارد است بروایت الترمذی ونیز در حصن حصین آورده که شیخ

سلیمان دارانی قدس سره فرموده که آغاز دعا به درود کن وختم آن هم به درود کن و در میان هر چه میخواهی بخواه

حق سبحانه قبول کند آنچه درمیان هر دو درود است بطفیل آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم دهم آنکه

دعا را بوسیله خواهد چنانچه بوسیله ارشاد حسنی و وسیله انبیاء و اولیاء قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا

اتقوا الله

اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة پس خواه بلفظ وسيله خواهد چنانچه گويد اللهم اني اتوسل اليك بمحمد او بكتابك او باسمائك الحسنى ويا بوسيله محمد وآله گويد ويا لفظ حرمة گويد اما لفظ اسألك بحق فلان اگر از حق بمعنى حرمة خواهد جائز است على ما صرح به في الفتاوى البزازية نقلا عن شرح الحصن الحصين وهكذا سمعنا عن الاستاذين اما اگر از لفظ حق لازم خواهد آن جائز نيست چه بر حق سبحانه وتعالى براى كسى هيچ چيز لازم نيست بلكه هرچه مى‌كند از انعام بمحض فضل خود مى‌كند ويا باء استعانت بر وسيله داخل كند چون اسألك بفلان اما اسألك بمقاعد العز من عرشك مختلف فيه است چنانچه در فصل صلوات نوافل گذشت وسائر آداب دعاء در كتب مشائخ مشهور است چون احتراز از شبهات واخلاص در عمل وتقديم عمل صالح وذكر عمل صالح عند شدة وپاكى تن وجامه وجاى واستقبال قبله ونشستن بر زانو ورفع يدين تا سينه يا تا بدوش وبسط الكفين ومسح الوجه بهما بعد الفراغ وتا مين سامعين واخفاء آواز در دعاء وغير ذلك من تثليث الدعاء ورعاية اوقات الاجابة واماكنها وغيره ديگر بدانكه چون بعوض دعاء بصلوة على النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مشغول گردد حق سبحانه وتعالى اورا بهتر دهد از آنكه بدعاء دهد وعن ابي بن كعب قال قلت يا رسول الله انى اكثر الصلوة عليك فكم اجعل لك من صلوتي فقال ما شئت فقلت الربع قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت النصف

قال ما شئت فان زدت فهو خير لک قلت الثلثين قال ما شئت فان زدت فهو خير لک قلت اجعل

لک صلواتی کلها قال اذاً یکفی همک و یکفر لک ذنبک رواه الترمذی و مشهور است که صلاة در

حقیقت لغویه بمعنی دعاء است و در حقیقت شرعیه بمعنی ارکان مخصوصه است چون قیام و رکوع و سجود و قعود

پس از ان از حقیقت شرعیه بمعنی انعطاف بروجه ترحم کانعطاف العائد علی المریض والمرءة علی ولدها منقول

گشت پس ازان بمعنی دعاء منقول گشت پس بمعنی دعا مجاز است از استعاره کذا فی شرح الاشباه و

النظائر للعلامة الحموی ناقلا عن الکشاف من تفسیر قوله تعالی هو الذی یصلی علیکم و ملائکته بعد ازان از

فائق کلامی ذکر کرده که دلالت دارد بر خلاف آن دیگر بدانکه صلوة اسم است از صلی تصلیة و تصلیة

مصدر است مثل زکوة که اسم است از زکی تزکیه و هر دو لفظ در اصل بفتحات بودند پس واو هر دو بالف بدل شد

ولیکن در قرآن مجید ملفوظ بالف است و مکتوب بواو پس تصلیة بمعنی نماز کردن و درود گفتن و راست

کردن چوب را بآتش کذا فی الصراح و ازین هر سه مصدر اسم صلوة آمده اما صلوة بمعنی نماز و درود

مشهور است و بمعنی هیئت راست کردن چوب بآتش در شرح اشباه و نظائر آورده و نیز گفته که صلی صلوة

در درود و نماز مستعمل است و صلی تصلیة بیامده عند اکثر اهل لغت اما عند البعض آمده است و قیاس نیز

همچنین است و این حاصل کلام او است و نیز گفته که تصلیة بمعنی تعذیب بنار آمده اما صلوة بمعنی دعا و در

زلیخا

بمعنی انعطاف یعنی بمعنی رحمت معلوم نشده است که مصدر این هر دو تصلیة آمده است یا نه اکنون بدانکه صلوة

الله علی النبی وصلوة الملائکة علی النبی وصلوة المؤمنین علیه چه معنی دارد درین اختلاف بسیار است از انجمله قول

صحیح آنست که الصلوة من الله بمعنی تنزیل الرحمة المخصوصة بالمعصومین من الملائکة والانبیاء اللائقة بشأنهم

التی لاتشمل غیرهم الا بطریق التبع والصلوة من المخلوق طلب تنزیل تلک الرحمة من الله پس معنی قوله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم من صلی علی عشرا صلی الله تعالی علیه مائة ای من طلب وسال من الله تنزیل تلک الرحمة علی عشرا

بان قال اللهم صل علی محمد انزل الله علیه نصیبا من تلک الرحمة المخصوصة بالانبیاء مائة مرة بحرمة تلک الصلوة وقوله تعالی

یاایها الذین آمنوا صلوا علیه ای اطلبوا واسئلوا تنزیل تلک الرحمة العالیة من الله علیه بان تقولوا اللهم صل

علی محمد ومن اثر تلک الرحمة العالیة المسئولة فی الصلوة علیه فی الدنیا تعظیمه فی الدنیا باعلاء ذکره واظهار دینه والقاء

شریعته وفی الآخرة باعطاء جزیل درجاته وتشفیعه وتفضیله بالمقام المحمود والحوض المورود واین لفظ در شرع مخصوص است

بانبیاء علیهم السلام وبر غیر انبیاء دعاء بنزول رحمة باین لفظ خوانده نمی شود مگر بطریق تبع چون اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد

وازواجه واصحابه وآنچه میگویند که صلوة من الله رحمت است واز ملائکه استغفار است واز مؤمنین دعاء است باطل است

بسه وجوه یکی آنکه سوال رحمت برائی هر مؤمن جائز نیست بخلاف صلوة که مخصوص است بانبیاء چون اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد

کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم دوم در حق هر مؤمن رحمة الله علیه گفتن جائز است وصلوة الله علیه گفتن جائز نیست

و دیگر آنکه عطف رحمة بر صلوة آمده و آن مقتضی مغایرة است قال الله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و

ثالث آنکه رحمت عامه است قال الله تعالی وسعت کل شیئ رحمةً وعلما وقال ایضا ورحمتی وسعت کل شیئ وصلوة

مخصوص است ببعض عباد خواص چون انبیاء وصلوة بمعنی دعاء و استغفار و رحمت در لغت آمده است چنانچه در قاموس است

الصلوة الدعاء والرحمة والاستغفار وحسن الثناء ولیکن تعدیه استغفار و دعاء بلام باشد استغفر الذنب ذنبکم وادعو له

لی ولکم و تعدیة صلوة بعلی باشد نه بلام و دعا متعدی بعلی چون دعوت علیه بمعنی سوال شر و ابلاک است که آنرا نفرین

دعا بد گویند و دیگر آنکه در دعاء شیئ چیز شرط است داعی و مدعو و مدعو له چون دعوت الله له اولی و جایز نیست

که گفته شود صلیت الله لک اوله و دیگر آنکه برائ خیر و شر می آید و صلوة نمی آید مگر برائ خیر و این همه وجوه ابطال

قول آنانکه صلوة بر انبیاء بمعنی دعاء و یا بمعنی رحمة گویند ذکر کرده است آنها را علامه حموی در شرح اشباه و نظائر از کتاب

بدائع الفوائد لابن القیم پس ازینجا قول آنانکه صلوة بمعنی استغفار گویند هم باطل گشت و نیز این وجوه ابطال

در عمدة الخلیل من مواهب الجلیل لاستاذی میرزا محمد الخلیل ادام الله فیوضه علی الطالبین روشن تر نوشته است

و آنچه قول اول را صحیح گفته شد بیان آن همچنین سماع است از استاذی مولانا نور الدین محمد قدس سره چه رحمت را درجات

غیر متناهیه است که جز خداوند تعالی بران وقوف ندارد و بعضی درجات آن کافر ازان شامل است و بعضی درجات

آن مخصوص است باخص خواص عباد الله تعالی و لفظ صلوة از برائ معنی تنزیل آن درجات عالیه مخصوصه و دعاء تنزیل آن

نوشته

موضوعست وتنزیل من اللہ ست ودعاء بتنزیل من العبد وواضع آن شارعست وعدم سماع آن از

لغت وعرف دران قادح نمي گردد چه اہل لغت وعرف برجمیع دقائق شرع وغوامض آن واقف نگشته اند

لہذا صاحب تحقیق شرح حسامي گفته المراد ههنا بالصلوة الدعا بالرحمة الا ان الرسل اختصوا بالدعاء

بہذا اللفظ للتعظیم ولما ضمن الدعاء معنی النزول ذکرت معه کلمة علی الی آخره پس مرادش آنکه

رحمت عامست ودعاء برحمت مرہر مؤمن راجائزست ولیکن دعاء برحمت باین لفظ مخصوصست برسل

واین تخصیص لفظیست نه معنوي چنانچه لفظ جل جلاله وعزوجل مخصوص شده ست بتعظیم اللہ تعالی

والثناء علیه پس گفته نشود محمد جل جلاله اگرچه معنی درست مي گردد وهمچنین لفظ صلوة مخصوص گشت واین

تخصیص براي تعظیم رسل ست ودرقول سابق تخصیص لفظي ومعنوي ہردو مذکورست شاید که صاحب

تحقیق معنی شرعي این لفظ معلوم نکرده ست دیگر بدانکه افراد الصلوة علیه وافراد السلام علیه مکروه ست

پس ہردو راجمع میباید کرد صرح به النووي واما تا ویل بعض احادیث که دران ذکر صلوة بدون سلام

آمده آنست که صلوة وسلام مانند شئی واحدست پس بذکر جزء شئی اکتفا آمده ومراد کل ست چنانچه

آمده من قرء قل ہو اللہ احد والمراد تمام السورة وبعض علماء افراد الصلوة وافراد السلام برغیر پیغمبر با از انبیا

جائز دارند وجمهور علماء برانند که صلوة بر معصوم بان آمده ست اعني بر انبیاء وملائکه وبر غیر معصومین جائز نیست

وقیل مکروہست بکراہة تنزیہ مگر بطریق تبع واینست مذہب ابی حنیفہ ومالک وشافعی وسائر جماہیر العلماء

چہ صلاة شعار معصومین ست ومخصوصست بایشان ودلیل ایشان عدم ورود شرع ست بصلاة بر غیر انبیاء

وملائکہ بطریق استقلال بخلاف سلام پس ہر مؤمن را السلام علیک گفتن مشروع گشت نہ الصلوة علیک

اما چون در حق ائمہ ماضیہ از اہل بیت علیہ السلام گفتن شعار روافض شدہ ست پس در طریقت اہل سنت

مردود شدہ کہ عند ذکر بزرگی از اکابر امت علیہ السلام نمی گویند اگرچہ عند ملاقات السلام علیک می گویند واجماع امت

برآنست کہ صلاة بر ملائکہ باستقلال جائزست صرح بہ فی مجمع البحار اکنون بدانکہ امام احمد بن حنبل وجماعت دیگر

از علماء بر مؤمن صلوة باستقلال جائز گویند لقولہ تعالی اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمة وقولہ خذ

من اموالہم صدقة تطہرہم وتزکیہم بہا وصل علیہم ولحدیث عبد اللہ بن ابی اوفی قال کان رسول اللہ صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم اذا اتاہ قوم بصدقتہم قال اللہم صل علیہم فاتاہ ابی بصدقة فقال اللہم صل علی

آل ابی اوفی اخرجہ الشیخان وغیرہما وعند جمہور این نصوص را تاویل ست کہ صلاة درین نصوص بمعنی رحمت است

صل یعنی ارحم واین تاویل در حدیث درست می گردد نہ در ہر دو آیة چنانچہ ظاہرست اکنون بدانکہ چون صلوة

بر نبی ما گویند لفظ آل ہم تابع سازد ولیکن عند اہل سنت وجماعت حرف علی بر آل داخل کنند وعند شیعہ حرف علی

داخل نکنند ودلیل اہل سنت وجماعت ظواہر احادیث ست کہ در انہا صیغ صلوة بلفظ وعلی آل محمد وارد ست

وشیعه گویند که فصل کردن میان محمد و آل وی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بعلی مکروه ست

لقوله صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم من فصل بینی وبین آلی بعلی لم ینل شفاعتی وفی روایة

فقد جفانی واین حدیث عند اهل سنت وجماعت ثابت نشده ست ودر ترک ذکر آل عند صلوة علیه

وعید وارد ست قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا تصلوا علی الصلوة البتیراء قالوا وما الصلوة

البتیراء قال ان تقولوا اللهم صل علی محمد ثم تسکتوا بل قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کذا فی

الصواعق المحرقه وبتیراء تصغیر تبراء هی مؤنث ابتر ودر ترک مقام ترک صلوة قبیح ست یکی عند ذکر اسم

النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وهر بار که نام پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بشنود

درود گوید ودرود گفتن بروی واجب گردد واین ست مذهب طحاوی وقاضی تاج الدین وهو الصحیح و

کرخی گوید که در عمر یکبار واجب ست واحادیث در وعید تارک صلوة عند ذکر اسمه وارد ست ودر مدارک

در سوره احزاب طحاوی را بجای کرخی وکرخی را بجای طحاوی ذکر کرده ست وآن سهو وخطاست چه بسیار کتب

چون غنیة المتملی وهدایه وغیرهما بران گواهی می دهند ودیگر نزد کتابت اسم شریف وی درود شریف

بنویسد قاله کذا فی الصواعق وکذا فی غایة المرام ودرین دو کتاب دو حدیث منافی آمده بر این مقصود

وسیوم در خطب ودیباچهاء کتب بعد از تسمیه وحمد لقوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کل کلام لا یبدأ فیه

بالصلوة علي فهو محروق من كل بركة رواه ابو موسى المديني والمحقق المجود في المحراب روي ابن جرير من حديث

ابن ابي سعيد ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال اتاني جبرئيل فقال يا محمد ان ربي وربك يقول

اتدري كيف رفعت ذكرك قلت الله اعلم قال اذا ذكرت ذكرت معي ذكره الطبري وصححه ابن حبان وهكذا في الشفاء

واين همه كلام در عمدة الخليل بتفصيل تمام وارد است واندكي ازان در ذكر آمده است وچون تعريف صلوة معلوم گرديد كه

آن من الله تنزيل الرحمة المخصوصة بالمعصومين است ومن العبد سوال تنزيل تلك الرحمة من الله وتنزيل ونزول آن

بحسب شرف هر يك مي باشد پس در تشبيه صلوة بر آنحضرت بصلوة بر ابراهيم عليهما الصلوة والسلام تفضيل ابراهيم لازم

نمي آيد چه رحمت مخصوصه را درجات است وآن حضرت جامع جميع درجات رحمت اند بخلاف ديگران واين تشبيه از قبيل تشبيه متاخر

الحصول است بسابق الحصول در ذات حصول اگرچه متاخر الحصول زياده واقوي باشد پس اللهم صل على محمد كما صليت

على ابراهيم معناه صل على محمد بحسب شرفه كما صليت على ابراهيم بحسب شرفه اگرچه لفظ بحسب شرفه مذكور نيست وليكن فضل و

شرف آنحضرت بر ابراهيم عليه السلام مقطوع به است مثلا حق زيد صد درم باشد واو همه حق استيفا نموده وحق عمرو هزار

درم است واو هم حق خود استيفاء نموده است پس گفته شود مر كسي را كه حق هر دو بر وي بوده است اعط حق عمرو كما اعطيت حق

زيد پس اينجا نه زيادتي حق زيد لازم مي آيد ونه مساوات حقين پس تفضيل مشبه به بر مشبه لازم نمي آيد وتفاصيل

صلوة در كتب حديث مشهور است آنجا بايد ديد ديگر بدانكه هر گاه صلوة بر نبي يا ذكر الله تعالى يا تلاوت قرآن از دعا

بازدارد

باز دارد او را حق سبحانه و تعالى بهتر دهد از آنچه داعى را دهد و ذکر صلوة بالا گذشت اما ذکر الله

فقد قال الشيخ عبد الحق في شرح المشكوة في الحديث من شغله ذكري عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطى السائلين

وفى الحديث من كان لله كان الله له انتهى وفى البستان للفقيه السمرقندي قال كعب الاحبار انا نجد من كتب الله

المنزلة على انبياءه ان الله يقول من شغله ذكري عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطى السائلين و همين حديث را

محمد غزالى در تفسير سورت يوسف آورده باين لفظ قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم حاكيا عن الله

تبارك و تعالى من شغله ذكري الحديث واما تلاوة القرآن فعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم يقول الرب تبارك وتعالى من شغله القرآن من ذكري ومسئلتي اعطيته افضل ما اعطى السائلين وفضل

كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه رواه الترمذي والدارمي والبيهقي في شعب الايمان وقال الترمذي

هذا حديث حسن غريب و درين حديث ترقيست چه در حديث عن ذكري ومسئلتي دو چيز ذكر است و مراد از ذكر اينجا

غير قرآنست اگرچه ذكر از اسماء قرآنست يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون و چون قرا افضل ما اعطى السائلين

ذاكرين را نيز شامل است چه ايشان نيز هم افضل داده مى شود پس قرا را اعطيته افضل ما اعطى السائلين

كفايت نميكند از قرا اعطيته افضل ما اعطى الذاكرين وازين حديث معلوم شد آنچه در بعض رسائل واهيه

در مصنفات كاذبه وارد شده هركه انكار كند باين دعا يا بخواند يا اين نقش بيند او را ثواب چند پيغمبر باشد

یا او را ثواب حج وعمره باشد ویا او را ثواب ختم قرآن باشد واینهمه افتراء محض وکذب بحت است صریح بالجمله سخن چه صحیح کلام

بمثابه کلام الله نمی رسد وهیچکس غیر نبی بمرتبه نبی نمیرسد وآنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هرگز نقش

ننوشته بودند وهرگز بنقشش امر نکرده اند وهرگز ثواب رویت نقشش بیان نکرده اند پس اینهمه افتراء محض است بر آنحضرت

حضرت وثواب حج وعمره در چند اعمال صالحه در احادیث آمده وباقی همه افتراء است واین بیان در فصل چهارم از

از باب دوم بوضوح نوشته شده است والله اعلم بالصواب فصل سیوم در تزویج وتجرید بدانکه بعضی زهاد وفقراء تجرید

بر تزویج تفضیل میدهند ومیگویند که در تزویج کثرت اشتغال بخلق باشد ودر تجرید کثرت اشتغال بطاعت خالق پس آنشه

تجرید بهتر باشد واقوی دلیل ایشان حدیث ابی امامه است که روایت کرده است آنرا احمد وترمذی وابن ماجه و

آن حدیث بتمامه وشرحه در فصل تعریف ولایت وولی مذکور گشت واولش اینست إنَّ أغبطَ أولیائي عندي لمؤمن

خفیف الحاذ الحدیث والحاذ بحاء مهمله وذال معجمه ظهر انسان اعنی پشت آدمی را گویند والف او بدل است از واو

در قوله خفیف الحاذ ای خفیف الظهر والمراد منه هنا قلیل المال والعیال کذا فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق ناقلا عن القاموس

وفی مجمع البحار خفیف الحاذ من لیس له عیال ولا کثرة شغل وفی الفتاوی الرضویة فی الحدیث خیارکم بعد المائتین خفیف

الحاذ ای قلیل الاهل والولد انتهی وفی کشف المحجوب فی الحدیث خیر الناس فی آخر الزمان خفیف الحاذ قیل یا رسول الله

من خفیف الحاذ قال الذی لا اهل له ولا ولد له انتهی وحدیث طویل که شیخ ابو طالب مکی در قوت القلوب از عوارف

آورده است

آورده اوّلش اینست وعن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر بدینه من قریة الی قریة ومن شاهق الی شاهق و
من جحر الی جحر کالثعلب الذی یروغ قالوا ومتی ذلک الزمان یا رسول الله قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله
فاذا کان ذلک الزمان حلت العزوبة الحدیث واین حدیث مع شرحه در بیان عزلت گذشت پس می گویند
که این آن زمانست پس عزوبة حلال گشت وعزوبة بی جفت ماندن ونکاح ناکردن رجل عَزَب بفتحتین مرد
بی زن وامرأة عزبة زن بی شوی ونیز در نکاح کثرة حقوق الناس لازم میگردد حقوق زن وحقوق فرزند چون
نفقه وکسوت که حساب آن بروی باشد تا اگر از وجه حرام ایشانرا رساند وبال حرمت همه بروی باشد ودر حق ایشان
حلالست چنانچه در فصل اکل حلال گذشت واگر بر یکی از ایشان تعدی کند وحق وی ضائع کند ظالم وعاصی گردد
واگر از برای اشتغال حقوق ایشان حقی از حقوق الله ضائع کند هم عاصی گردد پس بهترست که ترک نکاح کند ونیز
بروی لازم میگردد که ایشانرا علم آموزاند واز منکر نهی کند وبمعروف امر کند والا عاصی گردد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا قال مقاتل بن سلیمان قدس سره قوا انفسکم من النار بامتثال اوامر الله واجتناب
النواهی وقوا اهلیکم من النار بتعلیمکم ایاهم علم الدین وعن عبد الله بن عمر رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وصحبه وسلم الا کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته فالامام الذی علی الناس راع وهو مسئول عن رعیته والرجل راع علی اهل بیته

فصل علی نیز
بسبب اکتساب کردن مال حرام ازین جهت
در فصل ازین حلال گذشت

وهو مسئول عن رعيته والمرأة راعية على بيت زوجها وولده وهي مسئولة عنهم وعبد الرجل راع على مال سيده وهو مسئول عنه الا

فكلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته متفق عليه پس ترک نکاح بهتر است دوم آنکه بسبب یک زن شش مرد را بدوزخ برند یکی پدر دوم برادر

سیوم شوهر که چون حق سبحانه وتعالی آن زن را گوید که چرا نافرمانی من کردی زن گوید که یا رب نمی دانستم که نافرمانی تو چیست

وفرمانبرداری تو چیست پس آن شش مرد را حاضر گردانیده شود وپرسیده شود که سوای شما این زن هیچکس محرم نبوده چرا

در تعلیم دین اسلام تقصیر کردید پس در جواب مبهوت شوند وبدوزخ برده شوند ومفهوم آن در حدیث است وهیچ مقصود نیست

در نکاح مگر قضاء شهوة وفرزند نافع نباشد مگر چون صالح باشد وصلاحیت درین زمان نادرست وهند اکثر علماء فتوی میدهند

بر جواز عزل از حرائر بی اجازة ایشان درین زمان ودر فتاوی برهنه نیز عزل از حره مباح گفته درین زمان واین همچنانست که ائمه

از زهاد است که تجرید را بر تزویج تفضیل دهند وجماهیر علماء از هر طائفه برآنند که تزویج بهتر است در هر زمان چه تجرید دعوی عظیم

آفات دین است مرکسیرا که باه دارد ودر عمر ازانات سکونت دارد دیو شیطان راهزن باقیست اگر دیگر نتوانند باری بنظر ره اورا

گمراه گردانند وآنچه از آفات تزویج ذکر کرده پیش این آفت عظیم هیچ نیست پس تزویج از تجرید بهتر است ودرین عقد شواهدست

قال الله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم الآية وقال تعالى وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن الآية وغض الابصار

بتسکین شهوة بدست آید وآن بنکاح حاصل شود کما ورد فی حدیث الصحیحین یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج

فانه اغض للبصر واحصن للفرج وغض بصر بسیار اجر دارد وعن ابی امامة رفعه عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من

مسلم ينظر الى محاسن امرءة اول مرة ثم يغض بصره الا احدث الله له عبادة يجد حلاوتها رواه احمد ومحاسن جمع حسن است بر خلاف

قياس چون مساوي جمع سوء ووجدان حلاوت عبادة حق اعظم شرط ولايت ست وكرامت بيقين كه بدان ولايت ولي

شناخته شود همين ست وبس چنانچه در محلش گذشت وهيچ چيز مضرتر در دين مردان را از زنان نباشد ودفع آن غير نكاح

صورت نه بندد وعن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما تركت بعدي فتنة اضر على الرجال

من النساء متفق عليه وعن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان المرءة تقبل في صورة شيطان

وتدبر في صورة شيطان الحديث رواه مسلم وعن حذيفة رض قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في خطبته

الخمر جماع الاثم والنساء حبائل الشيطان وحب الدنيا راس كل خطيئة وقال سمعته يقول اخروا النساء اي في الصفوف حيث

اخرهن الله رواه رزين وجماع الاثم بكسر الجيم اي مجمع الاثم ومظنه وحبائل جمع حبالة بكسر حاء مهمله آله شكار چون شبكه

ودام كه بران اندازند وبدان شكار گيرند ونيز همه اقسام دام وصيد را حبائل گويند وحابل دام گسترنده اكنون بيان

كفاره نظاره هم شنو در فتاوى برهنه گفته في الحديث من نظر الى محاسن اجنبية عن شهوة صبت في عينه الآنك يوم القيمة

وانك بضم نون نوعيست از رصاص كبود كه آنرا بفارسي سرب گويند وبندقه تفنگ ازو سازند ويقال النظر الى الاجنبية

محمد الا لحاجة سهم مسموم من سهام ابليس لتقتل الناظر من اصابه ذلك لم يبرا ابدا ابدا وهلك وعن الحسن مرسلا

قال بلغني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لعن الله الناظر والمنظور اليه اي الراضي

بالنظر الیه رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة رضؔ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ان الله تعالی کتب علی ابن آدم حظه من الزنا ادرک ذلک لا محالة فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق

والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلک ویکذبه متفق علیه واین بیان در ذکر عشق مجازی هم گذشت و

خلاصی ازین آفت عظمیٰ بجز نکاح نباشد چه زن پناه مردست ومرد پناه زن قال الله تعالی هن لباس لکم

وانتم لباس لهن وعن انس رضؔ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا تزوج العبد

فقد استکمل نصف الدین فلیتق الله فی النصف الباقی رواه البیهقی فی شعب الایمان ودیگر بدانکه

امرءة صالح نعمت عظمیٰ ست وعن ابی امامة رضؔ عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال ما

استفاد المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من زوجة صالحة الحدیث رواه ابن ماجة واقوی برهان افضلیت

تزویج آنست که جواز کمیت تعدد نسا در نکاح بحسب کمیت شرف رجل ست پس چون انبیاء علیهم الصلاة والسلام

اشرف الخلائق بودند در حق ایشان کثرة تعدد النسا بنکاح بغیر نهایة معلوم حلال شد قال الله تعالی ما

کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی الذین خلوا من قبل ودر حق احرار غیر انبیاء بر چهار

اختصار شد قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النسا مثنی وثلث وربع ودر حق عبید بر دو اختصار

آمده پس معلوم شد که تزویج بسیار شرف دارد واگر تجرید را شرف بودی جواز تعدد نسا بر عکس بودی یعنی انبیاء را

جهار

جائز نبودی نکرد وزن وعبد را بسیار زنها در نکاح جائز بودی ومستلزم اشرف وافضل خود

اشرف وافضل است دیگر آنکه همه انبیاء بر تزویج مدح وثنا گفته اند حتی عیسی ابن مریم ویحیی ابن

زکریا صلوات الله وسلامه علیهم بر نکاح مدح میکردند ومردمان را بر وی ترغیب میدادند اما خود

مجرد ماندند از برای مصلحتی که بوحی آسمانی معلوم کردند کذا فی اسرار النکاح وعن انس رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله وصحبه وسلم حُبِّبَ اِلَیَّ الطِّیْبُ والنساء وجُعِلَتْ

قرة عینی فی الصلوة رواه احمد والنسائی وکذا ابن جوزی وزاد بعد قوله حبب الی من الدنیا

وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یعجبه من الدنیا ثلثة

الطعام والنساء والطیب فاصاب اثنین ولم یصب واحدا اصاب النساء والطیب ولم یصب الطعام

رواه احمد دیگر بدانکه تزویج سبب زاد است وکثرة اولاد مومن سبب تکثیر امت مرحومه است که بکثرة

امت خود آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفاخر فرماید بر سائر امم پس بهرچه فخر آنحضرت

حاصل شود آن افضل واولی باشد وعن معقل بن یسار رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم تزوجوا الولود الودود فانی مکاثر بکم الامم رواه ابو داود والنسائی ودود بفارسی دوست

یستوی فیه المذکر والمؤنث اعنی نکاح کنید زن دوست دارنده را که آن سبب کثرة اولاد خواهد بود

بقال کل بر دود و لو دو پس من بکثرة شما بتها خواهم کرد بامم سابقه وفي کشف المحجوب

قال النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تناکحوا تناسلوا تکثروا فاني اباهي بکم

الامم یوم القیمة ولو بالسقط ودیگر فائده اخروي دراولاد اینست که آنانکه پیش از

بلوغ بمیرند ابوین راشفاعت کنند وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة الا ادخلهما الله الجنة بفضله ورحمته ایاهما

فقالوا یا رسول الله او اثنان قال او اثنان قالوا او واحد قال او واحد ثم قال والذي

نفسي بیده ان السقط لیجر امه الی الجنة اذا احتسبته رواه احمد وروا ابن ماجة من قوله

والذي نفسي بیده وعن علي رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان

السقط لیراغم ربه اي یحاجه اذا ادخل ابویه النار فیقال ایها السقط المراغم ربه ادخل ابویک

الجنة فیجرهما بسرره حتی یدخلهما الجنة رواه ابن ماجة وسرر بفتحتین آنچه از ناف مولود

بریده شود وعن ابي هریرة رض قال سمعته صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال صغارهم

اي صغار الموتی دعامیص الجنة یلقی احدهم اباه فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه حتی یدخله

الجنة رواه مسلم واحمد واللفظ له واین آخر حدیث ست واحادیث درین باب دیگر هم وارد شده اند

دعامیص

و دعامیص جمع دعموص ست بضم دال و میم و دال و عین هر دو مهملات و صاد معجمه ست

ولیکن در قراح منتخب صراح بصاد مهمله آورده و آن کرمیست آبی که در آب می ماند و

هر ساعت غوطه میزند و بر می آید لهذا آنرا بفارسی کفکر و کفچلیک گویند و در فرهنگ رشیدی

گفته که آن جانوریست آبی سیاه که سرش چون سر کفچه ست و دنباله اش مانند دنباله کفچه باشد

وحاصل آنکه خردکان مردگان مؤمنان سیاحین اند در بهشت و اولاد کبار صلحی الوین را

نافع اند هر چه کار نیک کنند در نامهٔ اعمال ایشان نوشته شود مثل آن در نامهٔ اعمال الوین هم

نوشته شود بغیر نقصان در ثواب فاعلین و هر عمل که باین صفت بود و بعد الموت هم جاری باشد

آنرا عمل باقی گویند و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان

مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته علما علمه ونشره او ولدا صالحا ترکه او مصحفا ورثه

او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیاته

یلحق من بعد موته رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة

الا من صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له رواه مسلم وجلال الدین سیوطی

عشرۃ اعمال را از احادیث استخراج کردہ در نظم منظوم ساختہ و گفتہ کہ اعمال جاریہ نمی مانند

بعد موت مگر این عشرۃ اعمال از انجملہ یکی ولد صالح ست و باید کہ عند المجامعۃ قبل از

کشف عورۃ از شر شیطان استعاذہ خواہد حق سبحانہ و تعالی او را فرزند صالح روزی کند

وعن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لو ان احدکم اذا اراد

ان یاتی اہلہ قال بسم اللہ اللہم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا فانہ ان یقدر بینہما

ولد فی ذلک لم یضرہ الشیطان ابدا متفق علیہ و ترک نکاح از برائی خوف فقر و عیلۃ دلیل شک است

فی قدر اللہ و عادت غیر متوکلین علی رزق اللہ است چہ حق سبحانہ و تعالی باغناء وعدہ کردہ است وانکحوا

الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنہم اللہ من فضلہ واللہ واسع علیم

وعن ابی ہریرۃ رض ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم قال ثلثۃ حق علی اللہ عونہم

المکاتب الذی یرید الاداء والناکح الذی یرید العفاف والمجاہد فی سبیل اللہ رواہ الترمذی والنسائی

وابن ماجہ دیگر بدانکہ پدر عیال چون صاحب عفت بود محبوب ست وعن عمران بن حصین رض

قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ان اللہ یحب عبدہ المؤمن الفقیر المتعفف

ابا العیال رواہ ابن ماجہ دیگر بدانکہ در کتاب اسرار النکاح جماع منکوحہ را عبادت جامع گفتہ

چنانکہ

چنانچه گفته که خلقی اعبد الخلائق فرشتگان است وگروهی از ایشان قائم اند از آن روز که حق
سبحانه وتعالی ایشان را آفریده است تا روز قیامت قائم باشند وعبادت دائمیه ایشان قیام است
وگروهی از ایشان راکع اند وگروهی از ایشان ساجد اند وگروهی از ایشان قاعد اند که
عبادت هر گروه همین است تا روز قیامت پس حق سبحانه وتعالی مؤمنان را نماز داد که جامع جمیع
عبادات ملائکه است که هر گروهی از ملائکه بر جزئی از اجزای نماز مشغول است و آن اجزا در نماز مجتمع است
پس نماز بصورت و بمعنی عبادت جامعه است و همچنین جماع منکوحه که آن هم عبادت جامعه است و هر چه در
نماز است در آن نیز موجود است از جهت معنی نه از روی صورت و این مقدمه را بجهت وجوه
ذکر کرده دیگر ثواب غسل جنابت از جماع منکوحه در کتب وعظ وارد است و ثبوت آن در
کتب حدیث معلوم نیست والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنکه صحبت افضل است
بر عزلت یا عکس آن و درین فصل کیفیت جلوس هم مذکور است بدانکه مشائخ اختلاف دارند
در میان آنکه صحبت افضل است یا عزلت پس جمله فقهاء ومحدثین ومتکلمین وجمهور صوفیه
بر آنند که صحبت افضل است واقوی دلائل آن احادیث التزام جماعت است چون ید الله علی الجماعة
ومن شذ شذ فی النار رواه الترمذی اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار رواه

الترمذی ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة

وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة رواه احمد من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام

من عنقه رواه احمد وابوداود وفی حدیث الصحیحین لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا

مات میتة جاهلیة متفق علیه ومن خرج من الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه رواه

احمد والترمذی ومن سکن البادیة جفا رواه احمد والترمذی وابوداود وملازمت جماعت بردو نوع است

صوری ومعنوی صوری چون ملازم جماعت بودن در جلوات وخلوات وسکونت در بلاد اهل اسلام

چه درین فوائد بسیار است از انجمله یکی حصول ثواب صلوات بجماعة وجه دوم تعلم وتعلیم علم دین اسلام

سیوم جلوس در مجالس الذاکرین که موجب مغفرة الذنوب است چنانچه در فصل فضائل مجالس ذکر الله و

حلقه گذشت وعزلت وهجرت جائز نیست اصلا مگر عند وجود شرط جواز آن چنانچه تحقیق آن

در مجلس در باب ششم گذشت آنجا باز باید دید ومعنوی اتباع جماعت است در اصول وفروع لهذا

احادیث که در ملازمت بجماعت المسلمین وارد شده اند بعض ازان در باب الاعتصام بالکتاب

والسنة ایراد نموده اند وگویند اصول الشرع ثلاثة الکتاب والسنة واجماع الامة ویتشعب منها قیاس

المجتهد وبعض ازان در باب اطاعة اولی الامر آورده اند وجماعتی ازین ها بر آنند که عزلت

از خلق

از خلق بهترست چه صحبت حق و معیت حق که عبارت از حضور دل ست بحق حاصل نمیشود مگر بعزلت

از خلق چه دل یکیست و چون دل بچیزی مشغول باشد دران آن بچیز دیگر مشغول نتواند شدن

و معلومست که شغل بحق بهترست از شغل بخلق پس عزلت بهترست از صحبت و جواب ایشان

آنست که هرچه دران اشتغال امر الله و منافعش مر سائر خلق را هم شامل بود اگرچه دران ثواب

کمال استغراق در ذکر الله نمیباشد آن بهترست عند الله از کمال استغراق در و ثوابش هم

ثواب

از این بهتر و بسیارست چنانچه فضل نبوت بر ولایت و فضل ترویج بر تجرید و فضل علم بر

از ثواب این

عبادت و نبوت که دعوت خلقست بسوی حق بامر حق و آن بهترست از ولایت که شهود

حق ست چنانچه در مجلس گذشت و اشتغال بکسب برای نفقه زن و عیال بهترست بود اداء

فرائض الله از عبادات نافله و فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم در حدیث وارد است

چنانچه در مجلس گذشت و درینجا نیز مجالس علما و صلحا مراد است که دران منافع تعلم دین

و تعلیم آن و یمن و برکت در امور دارین حاصل میشود و آن مجالس سبب مغفرت و رفع

فضل

درجات میگردد و دلیل صحبت نیکان در فصل رابطه به پیر از باب پنجم و در فصل مجالس ذکر الله

از باب پنجم گذشت آنجا باید دید قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا

مع الصادقين اي في امور الدين صورةً ومعنًى وعملاً واعتقاداً ديگر بدانكه صحبت محمود

نوعست صحبت شيخ وآنرا آداب صوريه ومعنويه است وبيانش در فصل سيوم از باب ششم گذشت

ديگر صحبت ياران وساير علما وصلحا ومشايخ وآنرا نيز آدابست واندكي ازان در فصل چهارم

از باب ششم گذشت وخلاصه آن خلق نيكو وتواضع وتلطف ومروت وتوقير كبار وترحم بر صغار

ودوست داشتن مر اخ مسلم را بچيزيكه دوست دارد مر نفس خود را سيوم صحبت حق وآن عبارتست

از حضور قلب عبد بحق در عبادات وفي الصحيحين عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول الله تعالى انا عند ظن عبدي بي وانا معه اذا ذكرني وتمام الحديث

قد سبق في باب الذكر وصحبت حق هم بر قياس صحبت مشايخ است ودران آداب صوريه ومعنويه است

وخلاصه آداب معنويه ومرجع آنها اخلاص در عمل ودفع حديث نفس ونفي خواطر است واخلاص

وحديث نفس وخواطر هريك ازآنها در محلش بيان كرده شده است وآداب ظاهريه را چندان اعتبار

نمي كنند مگر عند الاستفراغ للطاعة والجلوس بالتخلي للذكر يعني چون بقصد ذكر الله بنشيند و

جوارحش از كارها فارغ كند وظاهر او باطنا بهيچ كاري بجز ذكر الله مشغول نشود پس آداب ظاهريه

دران زمان استقبال قبله وجلوس بر زانو چنانچه در قعده نماز مي نشيند وطهارت بدن از نجاست

وحدث

وحدث وجنابت وطهارت جامه وجاء وعدم التفات ذکر شه براست وچپ وقلت اکل و
احتیاط درلقمه وپیشه وورع وتقوی درهمه امور اما درسائر اوقات کیفیت جلوس واستقبال
قبله وعدم التفات براست وچپ مقصود نیست بهرحال که خواهد بنشیند وبهر جانب که خواهد
روی آرد وبنشیند وبهرکیفیت که میسر گردد از قیام وقعود واضطجاع ذکر کند قال الله تعالی
یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم وقال ایضا فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبکم اما ورع وتقوی فرض دائمی ست بلکه اصل مخصوصیت و دیگر حجت
درین مدعا آنست که نزد همه مشائخ اهل طریقت ثابت شده بیقین که آنحضرت دائم ذاکر الله
تعالی بودند وهیچ آن بغفلت برآنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم نمی گذشت الا نادرا
اگرچه مردم را بران اطلاع نبود لهذا فرمودند تنام عینای ولا ینام قلبی و میگویند که این
صفت دربعضی عشاق حق ومحبین جمال مطلق نیز یافته می شود پس آن حضرت سرور عشاق الله
اند وسالار همه اصفیاء از انبیاء واولیاء اند سزاوار ترست که این صفت ایشان را باشد
چه ذکر الله هم لسانی میشد وهم قلبی چنانچه درمجلس گذشت پس ذکر عام ست وانجا هم بمعنی
عام ست پس ذکر بمعنی عام منافی شغل بکارهای دیگر نیست چنانچه درمجلس گذشت پس چون این همه

دانستی پس بدانکه جلوس آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بهمه کیفیت بثبوت پیوسته ست

مگر اقعاء بر پاشنه پاء و دیگر جثی و تربیع و احتباء و قرفصاء همه ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم پس جثی بکسر جیم و بکسر ثاء مثلثه و سکونه از باب ضرب وجثو بحرکات ثلثه زیر آب

بفرزانو زدن بر زمین در حالت نشستن و مراد درینجا ازان هر دو زانو بر زمین نهادن و هر دو پاء یا یکپا

گستردن و بران نشستن ست و این کیفیت از همه کیفیتهای جلوس افضل ست بالاجماع بلکه در سجاده یا محمود

ست آما هر دو پاء بر سینها و انگشتان استاده کردن و بر پاشنه پا نشستن مکروه ست و این اقعاء ست و اما

تربیع بفارسی چهار زانو نشستن و گرد پای نشستن و آن چنانست که بر سرین نشیند و پای راست را زیر ران

چپ نهد و پای چپ را زیر ران راست نهد وعن جابر بن سمرة قال كان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

اذا صلى الفجر تربع في مجلسه حتى تطلع الشمس حسناء رواه ابو داود وهم درینصورت اگر یکپاء را بر ران پاء دیگر نهد

و پاء دیگر را زیر ران پاء دیگر آرد هم جائزست چه عمر بن الخطاب رض همچنین نشسته بودند در فناء کعبه شریف کذا

في ترغيب الصلوة و آنچه بعض عوام میگویند که این جلسه متکبرانست آن بر اطلاق صحیح نیست مگر چون ساير مردمان

بهیئت دیگر نشسته باشند و یکی در میان ایشان اینچنین نشیند همانوقت مکروه ست و طریق متکبرانست

و احتباء و حبوة بکسر بر سرین نشستن و هر دو زانو استاده کردن و هر دو زانو را بهر دو دست حلقه کردن و یا بجامه

حلوة

حلقہ کردن چنانچہ جامہ از پس پشت آوردہ حلقہ کند و آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم بیشتر احتبا

بدست مبارک خود میکردند وگاہی بجامہ نیز میکردند کذا قال الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوۃ وفی الحدیث

کان اکثر جلوس رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم بالاحتباء کذا فی آداب الصدیقین

وغیرہ من کتب السلوک وعن ابن عمر رض قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم بفناء

الکعبۃ محتبیا بیدیہ رواہ البخاری وعن ابی سعید الخدری رض قال کان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ

وعلی آلہ وصحبہ وسلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیہ رواہ رزین واین حدیث در شمائل ترمذی نیز ہست

وعن جابر رض قال اتیت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وھو محتب بشملۃ قد وقع ھدبہا

علی قدمیہ رواہ ابو داود وشملۃ چادر وقیل ہر جامہ کہ بدن ظاہر بوی پوشند وھدب بضم ودال مہملہ است

ریشۂ طرف جامہ کہ از بافتن افزود ماند وفی باب حفظ اللسان عن عمران بن حطان قال اتیت اباذر

فوجدتہ فی المسجد وحدہ محتبیا بکساء اسود ھکذا الحدیث رواہ البیہقی واز آنست ذون سماع ست کہ

زنان را احتباء مکروہ ومنہی ست اما قرفصاء بضم قاف وسکون راء مہملہ وضم فاء پس از ان صاد

مہملہ ممدودہ ومقصورہ ہر دو آمدہ بفتح قاف وکسرہ مع تثلیث الفاء وبضم قاف مع فتح فاء وکسرہ درین

ہر صورتہا مقصورہ نہ ممدودہ کما نقلوہ من القاموس ومعناہ قیل قرفصاء ہمان احتباء ست بیدین

وبس وقیل آن نشستن ست بر رکبتین باین هیئت که هر دو زانو را بر زمین نهد و شکم را بر هر دو ران چسپاند و هر دو دست

حلقه کند و هر دو آرنج بر زمین نهد وعن قیلة بنت مخرمة انها رأت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم في المسجد وهو

قاعد القرفصاء قالت فلما رأیت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم المتخشع ارعدت من الفرق

رواه ابو داود و این حدیث در شمائل ترمذیه نیز هست وقیلة بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه بنت مخرمة بفتح میم

و سکون خاء معجمه و بفتح راء مهمله در آن ایام صغیره بود و آن حضرت در مسجد بهیئت قرفصاء که هیئت جلوس فقیرست

واعراب نیز باین هیئت می نشینند نشسته بودند و مع ذلک متخشع بودند پس لرزید از هیبت و ترس و فرق بفتحتین

خوف و این مطابق معنی اخیرست و جلوس دیگر قریب بمعنی قرفصاء نیز از آنحضرت آمده ست وعن ابي قتادة رض

ان النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم كان اذا عرّس بليل اضطجع على شقه الايمن واذا عرّس قبيل الصبح

نصب ذراعيه ووضع راسه على كفيه رواه في شرح السنة وفي بعض النسخ على كفه دیگر بدانکه قراءت قرآن و سائر اذکار

لسانیه در حالت اضطجاع مکروه نیست جائزست بیکراهت و در شرح صغیر منیة المصلي لابراهیم حلبي گفته هو الصحيح

لیکن این وقتیست که چون مضطجع مدّ الرجلین نکرده بود في غنية المتملي ولا باس بالقراءة مضطجعا اذا ضم رجليه

لما ورد من الآثار في فضيلة قراءة بعض الآيات والسور عند اخذ المضجع منها ما روى الترمذي عن شداد بن اوس قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من مسلم ياوي الى فراشه فيقرأ سورة من كتاب الله حين ياخذ مضجعه الا وكل الله

عز وجل به ملکا لا یدع شیئا یوذیه حتی یهب ای استیقظ متی هب ونیز گفته وضم الرجلین لمراعاة التعظیم لجنب الامکان

وحدیث مذکور در مشکوة نیز وارد است ونیز در روایت عن انس عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال

من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه ثم قرا مائة مرة قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب تبارک وتعالی

یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب والله اعلم بالصواب فصل پنجم در بیان آنکه اموات

باحوال احیاء خبر دارند یا نه وکلام ایشان می شنوند یا نه ودر بیان مسائل که باین تعلق دارند وبیان زیارة القبور

بدانکه شیخ عبد الحق دهلوی در باب حکم الاسراء از شرح مشکوة میگوید که اکثر فقهاء حنفیه بر آنند که میت کلام زندگان را

نمی شنود وتصریح نموده است آنرا شیخ ابن الهمام در فتح القدیر شرح هدایه که اکثر فقهاء حنفیه قائل اند بعدم سماع میت وتصریح

می آرند فقهاء در باب ایمان که اگر کسی سوگند خورد که بفلان کس تکلم نکنم پس با وی کلام کرد بعد از مردن وی او

حانث نمی گردد زیرا که یمین منعقد میگردد درین صورت مگر بخطاب وآن صورت نه بندد مگر با کسیکه حیثیت وقابلیت

فهم دارد ومیت فهم ندارد وسماع کلام ندارد واو قابل فهم وسماع نیست لقوله تعالی وما یستوی الاحیاء ولا الاموات

ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ولقوله تعالی فانک لاتسمع الموتی ولاتسمع الصم الدعاء الآیة واین

آیة مکرر آمده است در سورة نمل انک لاتسمع الموتی بغیر فاء است ودر سورة روم فانک لاتسمع الموتی است بفاء پس حق

سبحانه وتعالی درین آیات کفار را بموتی تشبیه داده در عدم استماع کلام مر ایشان را چنانچه تشبیه داده ایشان را بصم چون

بکلام انتفاع نمیگیرند پس گویا نمی شنوند پس تشبیه داد ایشانرا بموتی پس عدم سماع موتی کلام احیاء را ثابت نشد

چه مشبه به اولی واشهر میباشد در چیزیکه وجه تشبیه است از مشبه و نیز میگویند که اجساد ایشانرا بالقبور تشبیه داده و

دلهای ایشانرا بمردگان حقیقی تشبیه نموده یا از قبیله ترشیح است و مذهب عائشه رض همین است و چون حدیث تکلم

آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم با مقتولین از صنادید قریش در یوم بدر ومخاطبت او بایشان بعائشه رسید

گفت چگونه شنوانید آنحضرت کلام خود را بمردگان را و حال آنکه حق سبحانه وتعالی فرموده است انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع

من فی القبور پس عائشه رض سماع موتی کلام احیاء را انکار نمود کذا قال الشیخ ابن الهمام وکذا فی المواهب علی ما نقل

الشیخ عبد الحق منها بدانکه سائر علمای امت از محدثین وصوفیین وباقی از فقهاء برانند که مردگان فهم وتمیز میدارند و

کلام زندگان می شنوند وحجتهاء منکرین را جواب میدهند ومیگویند که مبناء ومدار یمین بر عرف است نه بر شرع ولغت پس در

عرف وعادت چون مردگان اهل خطاب نیستند چه مهر خاموشی بر زبان دارند وجواب نمیدهند وتخاطب بایشان بحسب ظاهر عرف

وعادت چون تخاطب بجمادات است پس در صورة مذکوره که بالا ذکر شد حانث نمیگردد پس از ینجا عدم سماع اموات وعدم

فهم وتمیز ایشان ثابت نمیگردد واحتجاج بآیات مذکوره صحیح نیست چه در انها عدم انتفاع کفار بکلام آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تشبیه داده آنرا بعدم انتفاع اموات بکلام وی چه کفار کلام اوی شنیدند چنانچه اموات می شنوند وعدم انتفاع

کفار بسبب مهر کفر است بر ایشان ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة وعدم انتفاع اموات بسبب فوات حیات که آلا کسب است

باده

اگرچه از ان ایشان را حسرت حاصل می شود کما قال الله تعالی حتی اذا حضر احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل

صالحا فیما ترکت واجتهاد عائشة رض بآیات مذکوره خطاست ومع ذلک از عائشة در بعض مواضع کلامی آمده که

دلالت دارد بر رجوعش ازین عقیده منها انها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم وانی واضعة ثوبی واقول انما هو زوجی وابی فلما دفن عمر رضه معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة

علی ثیابی حیاء من عمر رواه احمد وعن ابن ابی ملیکة قال لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر رضه بالحبشی وهو موضع

فحمل الی مکة فدفن بها فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر فقالت شعر وکنا کندمانی جذیمة

حقبة ؛؛ من الدهر حتی قیل لن یتصدعا ؛؛ فلما تفرقنا کانی ومالکا ؛؛ لطول اجتماع لم نبت لیلة معا ؛؛ ثم قالت

والله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت ولو شهدتک ما زرتک رواه الترمذی وحبشی بضم حاء مهمله وسکون باء

موحده وکسر شین معجمه وتشدید یاء موضعیست قریب بمکه معظمه وجوهری گفته وآن جبلیست در اسفل مکه و عائشة رضه

دو بیت مذکورین خوانند در مرثیه برادر خود و در اصل این دو بیت از قصیده تمیم بن نویره ست که در مرثیه برادر خود

مالک بن نویره گفته بود و کشته گشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق رضه بجهت قول او و ندمانی

جذیمة دو ندیم یعنی دو صاحب جذیمه بفتح جیم وبکسر ذال معجمه وقیل بضم جیم وفتح ذال نام بادشاهی ست از بادشاهان

یمن وحقبة بضم حاء هشتاد سال وبکسر حاء سالها لن یتصدعا ای لن یتفرقا ولام در قول لطول بمعنی مع یا بمعنی بعد است

قوله‌ها لو شهدتک ما زرتک یعنی اگر حاضر بودم وقت مردن تو اکنون ترا زیارت نکردم چه امهات المؤمنین

مامور نیستند بزیارت قبور اقارب خویش و ازین حدیث معلوم شد که نقل میت از مکان بمکان دیگر نزد

عائشه رضی الله عنها منهی است و ازین هر دو حدیث معلوم شد که عائشه رضی الله عنها رجوع کرده است از قول خود و قائل شده

بسماع میت و فهم وی کذا افاد الشیخ عبد الحق بدان ای طالب صادق که اهل تحقیق بر آنند که سمیع و

بصیر و علیم در انسان جز روح نمی باشد پس مادامکه انسان زنده است دران زمان بینا و شنوا و دانا روح است

و جسم و حواس خمس آلات روح است پس مادامکه زنده است احتیاج آلات دارد و چون از جسم مفارقت

کرد احتیاجش با آلاتش نماند و بغیر جسم بینا و شنوا و دانا می باشد اگر جسم گداخته خاک گردد روح

همچنان باقی میماند و بیشتر از جسم هم دانا و بینا و شنوا بود و لیکن حق سبحانه و تعالی از برای ابتلاء

آن احوال را که پیش از جسم بروی جاری شده بودند از میثاق وغیره از دل انسان فراموش

گردانید تا ایمان بغیب واجب گردد کذا فی التحقیق شرح الحسامی و این مذکور بالا هم مذکور شد

و بهر حال امورات را علم و سمع و بصر می باشد و احادیث صحاح درین باب وارد است و اقوال سلف

صالح مؤید اینست و منکر این مخطی است و احادیث درین باب بسیار وارد است و اندکی از ان

در ذکر می آید نقل حدیث صحیحین فی باب عذاب القبر ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه

انه

از یسمع قرع نعالهم الحدیث ونیز حدیث صحیحین بتصریح درباب سماع الموتی وارد ست وآن درباب
اشراه از مشکوة واقع ست وآن حدیث درخطاب آنحضرت با قتلی صنادید قریش در یوم بدر ست وشیخ
عبد الحق در شرحش گفته که در مواهب لدنیه ذکر کرده که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد جید واحمد بن حنبل
نیز باسناد حسن از عائشه بمثل حدیث عمر آورده پس معلوم شد که عائشه رجوع کرده ست از عقیدهٔ عدم سماع
موتی چه عائشه درغزوهٔ بدر حاضر نبوده وچون حدیث تکلم آنحضرت بقتلی کفار از صحابه کرام شنید رجوع کرد
وشیخ جلال الدین سیوطی رساله نوشته ست در چهار مسئله یکی سماع المیت کلام الناس دوم مقر الارواح
سیوم اجتماع الارواح ورویة بعضهم بعضا چهارم عدم سوال المنکر والنکیر مر شهید را وطفل را ودر هر یک ازین
مسائل چند احادیث وآثار ذکر کرده واندکی از متون احادیث مع حذف اسانید آنها ازان رساله درین محل
اندراج می کنم وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه
ویجلس الیه وسلم علیه الا استانس ورد علیه السلام حتی یقوم رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور ما من احد یمر بقبر
اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام رواه ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید وصححه
ابو محمد عبد الحق اذا مر الرجل بقبر من یعرفه فیسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر من لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام
رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا

وان كان غير ذلك قالوا اللهم لا تمتهم حتى تهديهم كما هديتنا رواه احمد في مسنده ان اعمالكم تعرض على عشائركم واقاربكم

في قبورهم فان كان خيرا استبشروا وان كان غير ذلك قالوا اللهم الهمهم ان يعملوا بطاعتك رواه ابو داود والطيالسي

في مسنده تعرض اعمالكم على الموتى فان رأوا حسنا فرحوا واستبشروا وان رأوا سوءا قالوا اللهم راجع به رواه ابن

ابي الدنيا في كتاب المنامات تعرض الاعمال يوم الاثنين ويوم الخميس ولعل مراده على الله تعالى وتعرض على الانبياء

وعلى الآباء والامهات يوم الجمعة ويفرحون بحسناتهم وتزداد وجوههم بياضا واشراقا فاتقوا الله ولا تؤذوا موتاكم رواه

الحكيم الترمذي في نوادر الاصول لا تفضحوا موتاكم بسيئات اعمالكم فانها تعرض على اوليائكم من اهل القبور رواه ابن

ابي الدنيا في كتاب المنامات ان الميت يعرف من يغسله ويحمله ويدليه في قبره رواه الامام احمد في مسنده و

المروزي في الجنائز وابن ابي الدنيا وغيرهم وروى الطبراني في الاوسط بمعناه واحاديث ازين قبيله بسيار اند

ومذهب حق همين ست ديگر بدانكه آنچه حنفيه بعدم سماع ميت وعدم فهم وتميز وى قائل اند ايشان عقيده معتزله

وبعض روافض بميدارند چه اكثر معتزله وبعض رفضه منكر اند از عذاب قبر وگويند كه ميت جماد ست وحس وادراك

وسماع ندارد پس اورا عذاب نباشد وحنفيه كه منكر اند از سماع ميت وفهم وى ميگويند كه ميت ازين عالم

بيخبر ست وازان عالم باخبر ست وازين عالم اصم وابكم واعمى ست وازان عالم سميع وبصير ومتكلم ست وچون

عند السكرات مشاهده ملائكه كند وازين عالم بيخبر شود دران آن مردم را نتوانند ديد ومع ذلك ازان عالم باخبر باشد

دراصل دارم

دراحت والم می یابد پس میت مانند جماد نشد پس فرق ظاهر شد میان مذهب ایشان و مذهب معتزله مع

ذلک معتزله درفروع فقه حنفیه اند ولیکن دریجا مراد از اکثر حنفیه غیر معتزله اند و بباید دانست که بعضی

حنفیه بحیاتی حقیقی مرمیت را قائل شده اند واین قول دربعضی رسائل فارسیه یافته می شود در تحفه نصائح

گفته مصراع درگور باشد زندگی چون زندگی امروزها، این قول غیر صحیح ست ومذهب صحیح آنست که حیاتی

حقیقی مانند حیاتی زندگان مرانبیاء راست علیهم السلام وحیاتی معنوی مراولیاء وشهداء راست واما سائر

مردم را بعد ازمردن حیاتی نمی باشد مگر بعد نفخه ثانیه وآن حیاتی نه بمعنی علم روح وسماع وی ست وآن حیاتی نیز

کل الوجوه مانند حیاتی دنیاویه ست ونه من کل الوجوه مانند حیاتی اخرویه ست بلکه ببعض وجوه چون حیاتی

دنیاویه ست وببعض وجوه چون حیوات اخرویه ست وببعض وجوه از هر دو جدا وعلیحده ست وحیاتی

حقیقی بعد ازمردن مرانبیاء را وحیاتی معنوی بعد ازمردن مراولیاء را وشهداء را مذهب اکثر محدثین واکثر صوفیین

ست اما حیاتی انبیاء پس آن ببعض احادیث ثابت شده ست قال فی عمدة الجليل ان الانبياء احياء في قبورهم

بوصف النبوة باق للجسد والروح معا وقال السيوطي فى الانموذجة ولا يجوز للمضطر اكل ميتة نبي لانه حي وبنبينا حي

في قبره يصلي باذان واقامة ولهذا قيل لا عدة على ازواجه وكذا الانبياء عليهم الصلاة والسلام قال الشيخ عبد الحق في شرح

المشكوة في باب الاسراء الانبياء احياء حقيقة بالحيوة الدنيا وية اتفاقا وفي رسالة صاحب مجمع البحار ان بعض الاحاديث

يدل على ان الانبياء عليهم السلام احياء في قبورهم مشغولون بعبادة ربهم وفي عدة الخليل وروى البيهقي وغيره من حديث انس رض ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الانبياء احياء في قبورهم يصلون وله شاهد في الصحيح منها قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره الى آخر ما قال وقال الشيخ عبد الحق الدهلوي قدس سره في كتابه المسمى بغاية المرام في فضل الصلوة على سيد الانام عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثروا الصلوة عليّ يوم الجمعة فانه يوم مشهود تُشهده الملائكة وانْ احدٌ يصلي عليّ الّا عُرِضَتْ عليّ صلوته حين يفرغ منها قال قلتُ وبعد الموت قال م بعد الموت ان الله حرّم على الارض اجساد الانبياء فنبيّ الله حيّ يُرزَق وفي الشمائل المحمدية عن المواهب اللدنية حكى ابن زبالة وابن النجار انّ الاذان ترك في ايام الحرّة ثلثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب في المسجد قال سعيد فاستوحشتُ فدنوتُ الى القبر الشريف فلما حضرت الظهر سمعتُ الاذان في القبر ثم سمعته لكل صلوة حتى مضت ثلاث ليال ورجع الناس وعاد المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انتهى وفي كرامات المشكوة عن سعيد بن عبد العزيز قال لما كان يوم الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ثلاثا ولم يُقَمْ ولم يبرح سعيد بن المسيب المسجد وكان لا يعرف وقت الصلوة الا بهمهمة يسمعها من قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه الدارمي

الداري وہمہ آواز آہستہ و درآمیختہ کہ اکثر او فہمیدہ نشود واین ہمہ اذان بود بقرینۂ وقت صلوۃ و در حدیث سابق اذان صریح وارد ست وسعید بن مسیب از اکابر تابعین ست ویوم الحرۃ روز تاراج کردن یزید بن معاویہ مدینہ منورہ را و تاخت نمودن وخراب ساختن آن را

واین احادیث دلالت دارد بر حیاۃ انبیاء علیہم الصلوۃ والسلام وآنچہ پیش ازین ذکر شد کہ اکثر بر حیاۃ انبیاء اند پس ازین معلوم شد کہ بعضی بر خلاف آن رفتہ اند ولیکن از کتب دیگر معلوم می شود کہ درین ہیچ اختلافی نیست بلکہ اجماع امت بر حیات انبیاء منعقد شدہ ست ودر مجمع البحار گفتہ واجمعوا علی ان الانبیاء احیاء فی قبورہم وشیخ عبد الحق در شرح مشکوۃ گفتہ الانبیاء حقیقۃ بالحیوۃ الدنیویۃ اتفاقا ودر شمائل محمدیہ گفتہ ان الانبیاء لا یبلی اجسامہم ولا تاکل لحومہم الارض ولا السباع ولا خلاف فیہ بینہم وہم احیاء فی قبورہم انتہی

حاصلہ اما در حدیث ابی ہریرۃ چیزی وارد ست کہ دلالت دارد بر خلاف حیات انبیاء وآن اینست قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ما من احد یسلم علی الا رد اللہ علی روحی حتی ارد علیہ السلام رواہ ابو داود والبیہقی فی الدعوات الکبیر جوابش می دہند کہ مراد از عود روح اینجا افاقت وتوجہ ست از استغراق بمشاہدہ ملکوت واستلذاذ بعبادت حق بسوی

عالم ملک چه انبیاء علیهم الصلوة والسلام یکبار بحسب جری عادت مرگ چشیده اند کل نفس ذائقة

الموت بعد ازان ارواح در اجساد ایشان عود کرده اند پس آن حیاتی مانند این حیاتی ست

در حق خوردن و آشامیدن ولیکن این بر خوردن موقوف نیست و آن موقوف نیست واین را

امراض وعلل لاحق میگردد و آنرا نه و نیز مانند این حیاة نیست در حق عبادت مگر آنکه هیچ عبادت

برایشان واجب نیست وایشان همه انواع عبادت از نماز و روزه وحج وغیرها بجای می آرند

از جهت التذاذ ایشان بعبادت حق و در روز قیامت آن عبادت را مانند عبادتیکه در دنیا کرده بودند

بیشتر از مرگ در یابند پس حسنات ایشان بموت منقطع نمی شوند ولیکن آن حیاتی اگرچه مانند حیاتی

دنیاوی ست بچشم سر دیده نمی شود اگر قبر پیغامبری بر کشایند حیاتش مشاهده نتوانند کرد لهذا

جلال الدین سیوطی در انموذج الحبیب گفته ولا یجوز للمضطر اکل میتة نبی خیانچه گذشت چه بنظر

ظاهر حس میته ست و حقیقت آن حیاتی بر ارباب مکاشفه مکشوف می گردد و غیر ایشان معلوم نکند مگر

بمثالی چه آن حیاتی از آن عالم ست نه ازین عالم پس هرچه ازان عالم ست دیده نشود درین عالم مگر بمثال اگر قبر

منعم بر کشائیم انعامش نه بینیم واگر قبر معذب بر کشائیم عذابش و مارها و کژدمها نه بینیم مگر بمثال و حزنه

خواب از عالم مثال ست پس رویت انبیاء در خواب درست شد و تفصیل این مسئله در بیان عالم مثال

و در بیان

و در بیان رویاء و واقعه و مکاشفه گذشت دیگر بدانکه ارواح انبیاء بعد از فردن با جساد

ایشان ملازم نمی مانند بلکه گاهی اندر اجسام ایشان می آیند چون می خواهند که عبادت حق

بجاء آورند پس اندر اجسام ایشان می آیند پس عبادت حق با رواح مع اجسام بجائی می آرند

گاهی از اجسام ایشان انسلاخ می گیرند پس بصورت جسم ایشان یا بصورت دیگر متشکل می شوند

و در جنات سیر میکنند و میخورند و می آشامند از بهشت و می درآیند در قنادیل که تحت العرش

آویخته شده اند از بهر ایشان و این نه تناسخ ست بلکه این کمالست چه تناسخ انتقال روح است

از جسمی بجسمی دیگر و اینجا جسم دیگر که صورت طیرست عین روحست که بصورت طیره متمثل شده است

و احادیث که در باب دخول ارواح در اجواف طیور آمده اند همه ماول اند باینمعنی که اکنون

ذکر شده کذا قال الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة فی کتاب الجهاد و اینمعنی هیچ بعید نیست چرا نی

معنی از ارباب فناء در دار دنیا هم جائزست پس از انبیاء بعد از رحلت از دار فناء چرا جائز نباشد

و در عین الحیات آورده قال العلامة القیصری قدس سره النفوس الانسانیة الکاملة ایضا یتشکلن

بغیر اشکالهم المحسوسة لقوة انسلاخهم عن ابدانهم و کذا بعد انتقالهم من الدنیا ایضا لازدیاد تلک القوة

بارتفاع المانع البدنی فلهم الدخول فی العوالم الملکوتیة کلها کدخول الملائکة فی هذا العالم و التشکل

باشکال اهله الی آخره و شرح اسمقام در بیان احوال طائفه اویسیه گذشت دیگر بدانکه قوت انسلاخ

روح از بدن با معنی که اکنون مذکور شد در دار آخرة نخواهد بود پس حیاتی انبیاء علیهم الصلوة

والسلام درمیان موت و قیامت از حیاتی اخروی ممتاز شد باین وجه و در ما هو ما الکلیس گفته و همچنین

در عقیده معینیه گفته اما ارواح الانبیاء علیهم الصلوة والسلام فیخرجن من اجسادهم فیصرن فی مثل

صورتها من المسک والکافور وتکون فی الجنة وتاکل وتنعم وتاوی باللیل الی قنادیل معلقة بالعرش

پس ازین عبارة معلوم شد که تشکل ارواح انبیاء بصورت اجساد ایشان از مشک و کافوری باشد نه

باشکال طیور وهو الصحیح انتهی الله تعالی اکنون بدانکه جماعتی از علماء بر آنند که شهداء و اولیاء الله تعالی

بعد از رحلت ایشان از دار دنیا زنده میگردند مانند زندگانی انبیاء پس در قبور ایشان بعبادت حق

مشغول می باشند مانند انبیاء و ارواح ایشان در اجواف طیور سبز می در آیند و در جنت سیر می کنند و

می خورند و می آشامند از جنت و در شب در قنادیل که تحت العرش معلق اند می مانند قال الله تعالی و

لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله

اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین الآیة و گویند که ظاهر نص در مقتولین بسیوف کفار است

و آن در گزیده ست از روی اشاره نص مر مقتولین بسیف جبار را که بتیغ محبت فناء گشته اند

قال الله تعالی

قال الله تعالى واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وقد ورد الا ان اولياء الله لا يموتون

ولكن ينقلون من دار الى دار اخرى وچون ايشانرا مى نبود وحال آنكه ايشان جماعت صديقه

اند وصديقين مقدم اند بر شهداء قال الله تعالى فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين

والشهداء الآية ونيز ايشان مامور شده اند باختيار كردن وبرگزيدن موت بتيغ محبت پيش از موت

ايشان بر فرشات يقوله موتوا قبل ان تموتوا وجمهور بر آنست كه اولياء را وشهداء را بعد از رحلت از

دار فنا حياتى معنويست كه بآن تنعم وتمتع در جنت مى كنند واز ثمار جنت ميخورند واز انهارش مينوشند

در حواصل طيور خضراء چه اينقدر باحاديث ثابت شده است اما حياتى حقيقى نميدارند بخلاف انبياء

عليهم الصلوة والسلام چه ثابت شده است در كتب حديث كه غير انبياء مانند انبياء در قبور خود زنده اند

وباذان واقامت نماز ميگذارند وبعبادت حق مشغول اند پس ايشانرا زندگانى معنويست نه صورى

حقيقى باجساد ايشان ودر عقيده معينيه ودر بسم الكليس گفته اما ارواح الشهداء فتخرج من اجسامهم وتدخل

فى اجواف طير خضر فى الجنة تاكل وتنعم فتاوى بالليل الى قناديل معلقة تحت العرش وفى الرسالة المواجهة

فى الحديث فرجعت الى مقام الارواح فرايت قناديل كثيرة بعدد نجوم السماء فقلت ما هذه القناديل قيل لى

يا رسول الله هذه قناديل ارواح النبيين والوليين والمؤمنين الحديث وعن مسروق قال سالنا عبد الله بن مسعود رض

عن هذه الآية ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين الآية قال

انا قد سألنا عن ذلك يعني سألنا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عن قوله تعالى ذلك فقال

ارواحهم في اجواف طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح من الجنة حيث شاءت ثم تأوي الى تلك

القناديل فاطلع اليهم ربهم اطلاعة فقال هل تشتهون شيئا قالوا اي شيء نشتهي ونحن نسرح من الجنة حيث

شئنا ففعل ذلك بهم ثلث مرات فلما رأوا انهم لن يتركوا من ان يسألوا قالوا يا رب نريد ان ترد ارواحنا

في اجسادنا حتى نقتل في سبيلك مرة اخرى فلما راى ان ليس لهم حاجة تركوا رواه مسلم وقوله نريد ان

ترد ارواحنا في اجسادنا دلالت دارد بر عدم حياتي حقيقي مر شهداء را و عن ابن عباس رضـ قال ان رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لاصحابه انه لما اصيب اخوانكم يوم احد جعل الله ارواحهم في جوف طير

خضر ترد انهار الجنة تاكل من ثمارها وتاوي الى قناديل من ذهب معلقة في ظل العرش فلما وجدوا طيب

ماكلهم ومشربهم ومقيلهم قالوا من يبلغ اخواننا عنا انا احياء في الجنة لئلا يزهدوا في الجنة اي لئلا

ينفروا منها ولا ينكلوا عند الحرب فقال الله تعالى انا ابلغكم عنكم فانزل الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في

سبيل الله امواتا بل احياء الى آخر الآيات رواه ابو داود وقوله لا ينكلوا اي لا يفروا ولا يجبنوا ادايين حديث

دليل روشن است بر حياتي معنوي مر شهداء را واين هر دو حديث در باب جهاد مشكوة است واكل وشرب وقوله

ارا

و راحت بی حیاتی حقیقی یا معنوی صورت نه بندد و شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در رسالت

الارواح چند احادیث مع الاسانید ذکر کرده و اندکی ازان مع حذف اسانید ذکر کرده

پس بدانکه در حدیث صحیح مسلم وغیره آمده ارواح الشهداء عند الله فی حواصل طیر خضر تسرح فی

انهار الجنة حیث شاءت ثم تاوی الی قنادیل تحت العرش وفی حدیث احمد وابی داود والحاکم

وغیرهم بسند صحیح جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتاکل من اثمارها وتاوی

الی قنادیل من ذهب فی ظل العرش وفی حدیث احمد وعبد بن حمید والطبرانی الشهداء علی بارق

نهر بباب الجنة فی قبة خضر یخرج الیهم رزقهم من الجنة غدوة وعشیة و اینها احادیث مرفوعه است

و دیگر احادیث مرفوعه و موقوفه نیز دران رسالت ست و بعضی احادیث در مشکوة هم برین مضمون

وارد ست و حواصل جمع حوصله ست و آن پرده باریک ست در پیش سینهٔ مرغان که دران دانه

و سنگریزه میماند پس ازان در شکنبه رود و هضم شود و طیر اسم جنس است و متضمن است معنی جمع را

و همچنین نهر لهذا اضافت بارق بسوی نهر درست آمد اعنی درخشندهٔ نهرها و میگویند که طائفه

تناسخیه بانین احادیث تمسک میگیرند بر اثبات تناسخ و تمسک ایشان باطل ست چه بودن ارواح ایشان

در حواصل طیور جنت مانند بودن جواهر و مروارید ست در صندوق نه مانند بودن روح در جسم

پس حق سبحانه وتعالی آن طیور مر ارواح ایشان را چون مراکب گردانیده است پس میگردانند هر یک
مرکب خود را هر جا که خواهد ومی خورد از بهشت هر چه خواهد اگرچه خورنده در ظاهر آن پرنده است
وقیل ارواح ایشان باشکال طیور سبز متشکل میشوند واین توجیه منافی ظاهر حدیث است چه در حدیث
فی اجواف طیر خضر وارد است وتناسخ انتقال روح است ببدن دیگر وتصرف وی در بدن دیگر مانند
تصرف وی در بدن اول وآن اینجا موجود نیست وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة در باب حیات گفته
که آن طیور بر صفات انسانی میباشند نه بر صفات طیریه اگرچه صورتها طیریه میدارند پس چون شهداء
حیاتی حقیقی ندارند زنان ایشان بعد از عدت موت بر سائر مؤمنین حلال کردند تا بزنان ایشان
نکاح کنند بخلاف ازواج انبیاء کما مر وآنچه در حدیث صحیح مسلم آمده است حرمة نساء المجاهدین
علی القاعدین کحرمة امهاتهم مقصود ازان مبالغه است در اجتناب از مخالطه با زنان مجاهدین تا چون مجاهدان
بجهاد روند قاعدان از مخالطه با زنان مجاهدان باز مانند نه حرمت ابدیه مراد است کذا قال الشراح وچون
وآنچه عوام نقل میکنند که از بعض شهداء بعد از شهادت زنش را حمل ظاهر شده بود واز قبر بعضی
شهدا تلاوة قرآن شنیده شده است نزد اهل شرع کذب بحت وافتراء محض است واما ارواح سائر مومنین
مطیعین در ربض جنت میباشند ودر بهشت نظر میکنند ولیکن نمی خورند وتمتع نمی گیرند کذا فی العقیده
المعینه

العينية ودرهم الكيس وفي الحديث ان نسمة المؤمن اي روحه طائر يعلق في شجر الجنة حتى
يرجعه الله تعالى جسده يوم يبعثه رواه مالك في الموطاء واحمد في مسنده عن الشافعي عن
مالك والنسائي وغيره ورواه الطبراني بمعناه في معجمه الكبير بسند حسن وفي الحديث ان نسمة
المؤمن تسرح في الجنة حيث شاءت رواه البيهقي في البعث والطبراني وفي الحديث ارواح
المؤمنين في طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت رواه الطبراني وتسرح بچراگاه گذاشتن
ستور را وچریدن وازینجا اکل وتمتع ایشان معلوم شده وایضا في الحدیث ان ارواح المؤمنین
في السماء السابعة ينظرون الى منازلهم في الجنة رواه ابو نعيم وامثال این احادیث مرفوعه با بیان آنها
در رساله سیوطی مسطور است ودیگر احادیث موقوفه نیز آورده است ودر بعض احادیث موقوفه
تاکل من ثمار الجنة نیز وارد شده است وشاید که مراد از ارواح المؤمنین آنجا ارواح شهداء
واولیاء باشد ودر بعض روایات آمده وارواح المؤمنین تجتمع بالجابية ودر بعض دیگر
آمده ان لله تعالى في السماء الرابعة دارا يقال لها البيضاء تجمع فيها ارواح المؤمنين واینهمه
احادیث در تعیین مقامات وقرارگاه ارواح مطیعین مؤمنین وارد شده است وجابیه بجاء
معجمه وباء موحده ناقص ومهموز هردو آمده بفارسی خم یعنی خنور کلان تر ونیز در حدیث مرفوع

روایت کرده ست آنرا بیهقی در دلائل نبوة وابن ابی حاتم وابن مردویه وغیر ایشان آمده

که مقر ارواح مؤمنین علیون ست وآن در عرف بچند معنی آمده کتاب اعمال الصالحین واین اینجا

مراد نیست وهرچه فوق سماء سابعه از کرسی وجنات تا فوق العرش همه علیون ست وبمعنی غرفات

جنت نیز آمده ست کذا فی شرح المشکوة واما ارواح عصاة مؤمنین در میان زمین وآسمان در هواها

شروح

میباشند چنانچه در درهم الکیس وعقیده معینیه وارد ست وشیخ جلال الدین سیوطی در رساله ارواح

ذکر ارواح عصاة المؤمنین علاحده نیاورده ست واما ارواح کفار ومنافقین در اجواف طیور سیاه داخل می

شوند ودر سجین می مانند وسجین در تحت زمین هفتم ست کذا فی درهم الکیس والعقیدة المعینیة وکذا فی

حدیث البیهقی والطبرانی وایضا فی حدیث آخر للطبرانی وحدیث آخر لابن ابی حاتم وابن مردویه ولیکن

تعیین مکان سجین تحت الارض السابعة درین احادیث نیامده ودر عقیده معینیه ودرهم الکیس آمده

وقال علی ابن ابی طالب وابن عباس رض ابغض بقعة فی الارض الی الله تعالی وادٍ یقال له برهوت فیه

ارواح الکفار رواه ابن ابی الدنیا وعن عبد الله بن عمر رض قال ارواح الکفار تجمع ببرهوت بحضرموت

ودر قاموس گفته برهوت بفتحتین جائیست بحضرموت ویقال برهوت بالضم وحضرموت نام شهریست بیمن و

قبیله ست ساکنان آن شهر واما ارواح اطفال المؤمنین پس ذکر آنها در عقیده معینیه ودرهم الکیس نیامده ست

ودر حدیث

و در حدیث ابی هریرة که روایت کرده است آن را احمد بن حنبل و حاکم و بیهقی و ابو داود و غیرهم آمده

ارواح اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم و سارة حتی یردهم الی آبائهم یوم القیمة و بیهقی

از ابن عباس آورده ان ارواح اطفال المسلمین فی عصافیر فی الجنة و این احادیث همه بتمامها

و اسانیدها در رسالۀ سیوطی است و سبب این تطویل و اطناب دریجا آن بود که تا معلوم شود که قول آنان

که گفته اند "در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما" باطل است مگر در حق انبیاء که ایشان بحیاتی حقیقی

زنده اند و اولیاء و شهداء زنده اند بحیاتی معنوی چنانچه گذشت و باقی مردم بعد از مردن پیش از

قیامت حیاتی ندارند اگرچه ارواح ایشان علم و شعور و رویت و سماع دارند چنانچه گذشت و بعضی

اشکال کرده اند که اگر حیاتی ثابت ندارید مر مؤمنین مطیعین را و مر عصاة مؤمنین را و مر کافرین را پس

تنعم و راحت و سوال و جواب منکر و نکیر و عذاب القبر که بنصوص قاطعه ثابت شده است چگونه بحیات

ثابت گردد و دیگران جواب داده اند که حق سبحانه و تعالی قادر است که حجر او شجر را نوعی از حیاتی بخشد تا

بدان حیاتی الم و رنج و التذاذ و راحت باشیاء که سبب رنج و راحت آنها است بحسب حال آنها دریابند

و اینهیچ بعید و محال نمی باشد به نسبت قدرت حق سبحانه و تعالی و عرف و عادت را در اسرار معرفة الالهیه

هیچ اعتبار نیست نمی بینید که هر موجود بحسب حال خود حیوتی دارد و بدان حیاتی پروردگار خود را می شناسد

در تسبیح میگوید تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون

تسبیحهم الآیة واین مقدمه در بیان نفس طبیعی ونفس نباتی روشن تر نوشته شده است پس چرا جائز

نباشد که حق سبحانه وتعالی میت را بغیر اعاده روح در جسدش نوعی از حیات بخشد تا بدان حیات تکلم با

منکر ونکیر کنند ورنج وراحت گور ادراک کنند وباحادیث صحاح ثابت شده است که احوال اهل القبور جمیع

حیوانات سوای ثقلین پیدا وهویدا میباشد واین معنی بیّن غیر ثقلین می شنوند واینهمه ثابت وحق است

وایمان بدان واجب است وانکار آن بدعت مفضی بسوی کفر است آمنّا وصدّقنا بما قال الله وبما قال رسوله علی ما

اراد الله واراد رسوله ولکن این زندگانی که بدان رنج وراحت آنجهانی دریابند در حقیقت مماتست

نه حیات ومقصود ما زندگانی حقیقی است که انبیاء علیهم السلام دارند تا بدان عبادت حق بجا آرند

وزندگانی معنوی که اولیاء وشهداء دارند تا بدان لذات جنت وتنعمات آن دریابند وشاید که اولیاء

اینجا بولایت عامه مراد باشد تا همه مؤمنین مطیعین را شامل باشد پس همه مؤمنین مطیعین از اولیاء

بولایت خاصه وشهداء وسائر اهل طاعت بحیاتی معنوی فائز باشند وبطعام جنت نفع گیرند وبعضی

احادیث نیز باین مضمون آمده چنانچه در رساله سیوطی وارد است اگرچه در احادیث دیگر وعقیده معینه

خلاف آن وارد است پس حیاتی حقیقی وحیاتی معنوی بر معنی مذکوره در عصاة مؤمنین را وکافرین را نفی باشد

اگرچه

اگرچه حیاتی بنوع دیگر که آن غیر خداوند تعالی و رسول وی ندانند میدارند و آن حیاتی بہ نسبت

حیات دنیاویہ و اخرویہ و بہ نسبت حیاتی انبیاء و اولیاء عین مماتست نہ حیات اما سخن در کیفیت

عذاب گور کہ آن مرتن را و خاک تن راست و یا مر روح راست و یا مر ہر دو را معًا و در یکی ست گویا خاک تن را

در گور و روح را در سجین و یا در برہوت یا در ہواء و ہمچنین راحت گور مرتن راست یا مر روح راست

یا مر ہر دو راست و ہمچنین سخن در چگونگی میت عند سوال منکر و نکیر کہ روح در تنش عود می کند یا

نمیکند یا روح در دہنش حلول می کند یا معلق بجنش می آید بسیار دراز ست در علم کلام و شروح کتب

حدیث مذکور ست و جامع تر و محیط تر ست درین باب کتاب تبییت عند التثبیت للشیخ جلال الدین

السیوطی قدس سره و شرح ش و بعض رسائل دیگر کہ در احوال اہل القبور نوشتہ اند آنجا باید دید

اکنون بدان ایہا الطالب صادق کہ آنانکہ منکر سماع میت و فہم وی اند میگویند کہ استغاثت و استمداد

باہل القبور در امور بیفائدہ ست و ہیچ سود نمی دہد و بعضی دیگران بمتابعت ایشان ہم انکار اینکار می کنند

مگر استمداد بقبور انبیاء علیہم الصلوۃ والسلام مفید گویند و بس و نزد محققین از محدثین و مشائخ

صوفیین استمداد بقبور علماء صلحاء و عرفاء اتقیاء و عبّاد و زہّاد از اہل صفاء تریاق اجابت ست

و توسل بارواح ایشان موجب حصول مرادست و شاہد برین مدعا مجرب ست و شیخ عبد الحق در شرح مشکوۃ

درباب زیارة القبور و درباب اسراء این مقدمه را بتحقیق تمام اثبات نموده است و روشن تر نوشته
واندکی از آن دراینجا نوشته خواهد شد بدان ایها الطالب الصادق که هر که ازوی در دنیا استمداد گرفته می شود
ومستجاب دعا باشد و برهمان حال از دار فنا بسوی دار البقاء رحلت نموده بود بعد از مردن هم ازوی استمداد
گرفته می شود چه هر کرا حق سبحانه وتعالی تصرف در اکوان داده بود آن تصرفش بعد از مردنش زیاده تر
می گردد صرح به المشائخ الصوفیة فی کتبهم چه این تصرف مر روح راست و قوت روح بعد از ارتفاع مانع بدنی
زیاده ترمیگردد و دیگر آنکه این همه نوعی از کرامات اولیاء است و کرامات در هر دو حالت یک نسبت چه
فاعل و جاعل کرامات و معجزات جز خداوند تعالی کسی نباشد و نسبت آن بسوی بنده مجاز است و آن نه مانند سائر
افعال اختیاریه است که خالق الافعال حق باشد و کاسب آنها بنده بود بلکه بنده را درینجا کسب نیست تا بعد
الموت هم ممکن است بخلاف کسب و کرامات و معجزات و سائر خوارق نیز محض من الله است بر دست بنده بعد از ارادت
بنده یا بغیر ارادت وی بر مثال گنج جایی مانده که برداشتن آن از جایی بجایی دیگر بعد از خواهش وی یا بغیر
و در بیان طائفه اویسیه گذشت که ارواح کمل قبل وجود اجسادشان و بعد از مفارقت از اجسادشان باشکال
مختلفه تشکل گرفته درین عالم می آیند و بندگان حق را بفرمان حق مددگاری در کارها میکنند و ارشاد طالبین می نمایند
و در بیان ارتباط پیر نیز مناسب این محل گذشته است آنجا بازباید دید و فیوض قدسیه که از تصرفات ارواح کاملین

ارواح

بر ضمائر طالبین صادقین نزول می کنند آنها را بچشم شهود مشاهده می کنند ونفحات رحمانیه

که از گلزار نبوت در مشامات قلوب اہل مقامات وحالات میرسد وروائح آن ازان قلوب

بر مرائی وانها سالکین سائرین زائرین مرقدهای ارباب القلوب می ورزد آنها را بعین الیقین

معائنه می کنند وکلام مشائخ در کتب ایشان گواهی میدهد بر تصرف اولیا در اقالیم در حین

حیات وبعد الممات الی یوم القیامة واین امر دزین طائفه اظهر من الشمس است پس انکار دیگران

مفید نیست اگر عنین انکار لذت جماع کند باکی نیست اگر کور مادر زاده منکر الوان جهانی گردد

ضرری ندهد وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة فرموده که امام شافعی صاحب مذهب می فرماید که قبر موسی

کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را ویکی از مشائخ عظام گفته که دیدم چهار کس را از مشائخ که

تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرف ایشان در حال حیات ایشان یا بیشتر ازان یکی شیخ معروف

کرخی دوم شیخ عبد القادر جیلانی ودو کس دیگر است وگفته که حصر اینجا مراد نیست بلکه هرکه بتجربه وامتحان

دیده ویافته است او همانقدر بیان نموده است ودو کس دیگر ذکر نکرده ودر تکمیل الایمان نیز چهار گفته و

دو کس مذکور ذکر کرده بعده گفته که دو کس دیگر است از اولیاء ونام نبرده ودر حاشیه شرح مشکوة

نوشته اند که آن دو کس یکی عقیل منجی دوم شیخ حیات حرانی ونیز در شرح مشکوة فرموده که سید احمد

بن زروق که از اعاظم فقهاء و از اکابر مشائخ دیار مغرب است گفته که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من

پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی گویند که امداد حی اقوی است و من میگویم که امداد میت

اقوی است گفت نعم امداد میت قوی تر است از امداد حی چه میت در بساط قرب حق است و در حضرت او ست

و آنچه از سید طائفه در سیفعنی بتجربه نقل آن بثبوت پیوسته بسیار از انست که در قید قلم محصور و منحصر کرده شود

و فی الخزانة جاء فی الحدیث اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من القبور دیگر بدانکه در زیارة القبور فوائد بسیار است

و هرچه بنیت میت خوانده شود ثواب آن بوی می رسد اگرچه قبرش بر چند مراحل باشد اگرچه

قاری در مشرق بود و قبر در مغرب و لیکن در زیارت قبور فوائد زائد است چون رقت

قلب و صفاء آن و تذکر موت و اهوال آخرت و اینقدر در زیارت قبور عامة المسلمین

حاصل میشود مر زائرین صادقین مدبرین را در عاقبت امور خود و فی زاد المسلمین

ناقلا عن زاد اللبیب و فیروز شاهی فی الحدیث جلاء القلوب زیارة القبور و فی

الحدیث افضل الذکر فی الدنیا ذکر الموت و فی دستور القضاة فی الحدیث روی

ان رجلا جاء الی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و شکی قسوة قلبه

فقال له النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اطلع فی القبور و اعتبر بالنشور و عن ابن

مسعود

مسعود ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها

فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة رواه ابن ماجه دیگر بدان ایها الطالب صادق که در علم کلام

ثابت شده است که هرکه دعوی علم غیب کند یا اعتقاد دارد که فلان علم غیب می داند او کافر گردد

نعوذ بالله منها واین عقیده در علم کلام وفقه ثابت ومقرر است و اجماع امت بران منعقد شده است

ونصوص قرآنیه ونبویه بدان ناطق اند قال الله تعالی فی کتابه لرسوله قل لا املک لنفسی نفعا

ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء الآیة وقال

ایضا قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک الآیة وقال فی

کتابه حاکیا عن رسوله نوح ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب الآیة وقال ایضا وعنده

مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وقال ایضا قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله واحادیث

درین باب بسیار است ونیز احادیث در کفر مدعی علم غیب ودر کفر معتقد علم غیب مر غیر حق را وارد

یافته اند پس علم غیب خاصه حق سبحانه وتعالی است ودر عقائد سنیه وفتاوی برهنه گفته که اگر کسی با

زنی نکاح میکند وشهود حاضر نباشند پس گفت که خدا ورسول را وفرشتگان را برین نکاح گواه کردم

کافر گردد نعوذ بالله من ذلک زیرا که اعتقاد آن دارد که نبی وفرشته علم غیب میدانند واگر گوید که فرشتگان

دست راست و دست چپ را گواه گردم کافر نگردد زیرا که فرشتگان دست راست و دست چپ از و غائب

نمی شوند و این حاصل کلام عقائد سنیه و فتاوی بزهه است پس آنانکه اندر مناجات با نبیاء و اولیاء غائبانه

خطاب می کنند چنانچه ببعد مسافت بعیده می گویند یا حبیب الاله خذ بیدی اَلْمَدَدُ یا شیخ عبد القادر

اَلْغِیَاث یا شیخ معروف و اعتقاد قائل آن بود که مخاطب این خطاب را می شنود با وجود آنکه قبر مخاطب

از قائل بسیار دور است بر چند مراحل پس این قائل که در مناجات و سوال حاجات خود میخواهد میداند

که مخاطب علم غیب میدارد لهذا نداء من می شنود کافر گردد و بسیاری از گدایان درین مغالطه کافر شده اند

و اکثر از ان مردم که ادعاء فضیلت دارند هم ازین مسئله غافل اند و دیگر بدانکه چون این عقیده

ندارد بلکه داند که حق سبحانه و تعالی این خطاب را بمخاطب میرساند و این مناجات و استغاثت

را از من بوی می شنواند این عقیده درست است و حق سبحانه و تعالی آواز او را بمخاطب رساند

بقدرت کامله خویش و این بنسبت قدرت حق هیچ بعید نیست و یا فرشتگان سیاحین نقل آن

کلام تا آن مخاطب رسند بفرمان حق و این معنی را شواهد است از ان جمله یکی حدیث عثمان بن حُنیف

است که روایت کرده است آنرا ابن ماجه و ترمذی و در ان این دعاء آمده اللهم انی اسئلک و اتوجه

الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی الی آخره و تمام حدیث در فصل نوافل صلوات گذشت

اگر گوئید که این امر با نبیاء مخصوص است لقوله تعالی وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله

یجتبی من رسله من یشاء ولا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ولقوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام رواه النسائی والدارمی عن ابن مسعود ولقوله ما من احد یسلم

علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر عن ابی هریرة واین حدیث بحسب ظاهر

منافی حیات انبیاء است وتاویلش درین فصل گذشت ولقوله من صلی علی عند قبری سمعته ومن صلی علی نائیا

ابلغته ای الملائکة السیاحون ایای رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابی هریرة جواب آنکه هرچه زندگان بنیت

مردگان می خوانند سلام بود یا کلام یا تلاوة قرآن یا غیر ذلک یا تصدق طعام یا غیر ذلک آن را فرشتگان سیاحین

با رواح مردگان میرسانند برابر است که آن مردگان انبیاء باشند یا اولیاء یا عامة المؤمنین بلکه بر نیت مردگان

هم موقوف نیست چه جمیع اعمال زندگان حسنات وسیآت بر ارواح مردگان از عشائر واقارب واولیاء وانبیاء

عرض کرده می شود چنانچه احادیث باین مضمون درین فصل گذشته اند وآنچه در حدیث گذشت ان اعمالکم تعرض علی اولیائکم

من اهل القبور ای علی احبائکم ومعلوم است که اولیاء الله تعالی که با ایشان استغاثت واستمداد می جوید از احباء ویست پس حسنات

وسیآت وی بر ایشان عرض کرده می شود واستغاثت واستمداد وسوال وی از اعمال ویست پس آن هم بر ایشان عرض کرده می شود

ودر حصن حصین در ادعیه سفر برمز مص وهو که علامت مصنف ابی بکر بن ابی شیبه وابن مردویه است آورده چون

صد

ارایت صلوة المصلین علیک

ممن غاب عنک ومن یاتی بعدک

ما حالهما فقال اسمع صلوة اهل محبتی

واعرفهم وتعرض علی صلوة غیرهم

عرضا ولا یخفی ان کل مؤمن محب لان

الایمان لا یتحقق بدون المحبة والسلام لا یکون

یدل علیه قوله علیه الصلوة والسلام لا یؤمن

احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وولده

ووالده والناس اجمعین فعلی هذا

یسمع صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

صلوة کل مؤمن ویکشف بذلک ان ذو

نفس تامل حیاته حجی حوت الجبل

یسمعی قالت المؤمن

یسمع صلوة معتقد الالهی

المستغیث بقوله یا حبیب الله اسمع

فخذ بیدی ان حبیب الله من المحبة

اللهم الیانا کاملا

لا یکون کفرا بل

کما لا یخفی ١٢

مخدوم عبد الواحد

چهارپایه در مرکب اسواری بگریزد بگوید اعینونی عباد الله رحمکم الله تعالی و برموط که علامت معجم طبرانی ست آورده که

چون اعانت خواهد بگوید سه بار یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بعده گفته و قد جرب ذلک

و حکایات صلحا در استغاثت که بتجربه ثابت شده ست اکثر از انست که در قید قلم آورده شود و بر حال از زمن سلف

صالح تا این زمان استمداد بارواح اولیاء و صلحاء غائبانه می خواهند از غیر انکار و مع ذلک همه میگویند که علم غیب خاصه حق سبحانه

و تعالی ست پس توجیه آن اینست که اکنون شنیدی و الله اعلم بالصواب باب نهم در بیان حکم سرود و سماع آن و نواختن

سازهای آن و درین باب هفت فصل ست فصل اول در تعریف سرود که سرود چه چیز را گویند بدانکه سرود فارسی ست و در عربی

غناء گویند بکسر غین و بمد و آن اسم ست و مصدرش تغنی ست از باب تفعل و تغنیه ست از باب تفعیل و غنا مقصود بمعنی

بینیاز یست و غناء بفتح و مد بمعنی نفع و کفایت ست پس غناء بکسر و ممدود بفارسی سرود و مصدرش تغنی و تغنیه بفارسی

سرائیدن و سرود در ابهندی راگ گویند و در عرف جماعتی از صوفیه سرود را سماع گویند بفتح سین اگرچه در لغت سماع بمعنی

شنیدن ست و در کشف اللغات سماع بفتح شنیدن و قبول کردن و در استعمال فرس بمعنی سرود آمده و در عرف سماع رقص را

گویند انتهی حاصله و در رساله صاحب مجمع البحار که بر نهج مجمع البحار ست گفته الغناء بالکسر و المد السماع و بالکسر و القصر الیسار

و بالفتح و المد النفع و الکفایه و در ماده سمع گفته السماع معروف و الغناء پس معلوم شد که سماع و غناء در عربی و سرود در فارسی

و راگ در هندی همه بیک معنی ست و لیکن سماع بمعنی سرود در اصل لغت نیامده ست و اما حُداء بضم حاء مهمله و دال مهمله و بمد

برود بکی

سرود دیگه نزد راندن شتران خوانند نه مطلق سرود و آن اسم است و مصدرش حدو بفتح حا و سکون
دال و در آخر واوست بمعنی راندن شتران بسرود از باب نصر الکنون بدانکه غناء بر دو نوع است
غناء العرب و غناء العجم و غناء العرب کلامیست بنغمه یا صوت بلند مع قطع نظر از مضمون کلام و
در کشف اللغات گفته نغمه آواز نیک و نرم و خوب انتهی و نیز گفته اند غناء العرب کلام بلحن حسن
و لحن در لغت خطاء کردن در اعراب است و بمعنی آواز نیز آمده است و این اینجا مراد است اعنی
کلامی بصوت حسن مرغوب طبع سلیم پس حاصل آنکه غناء نزد عرب تحسین الصوت و التطریب فیه است
بر نهجیکه مرغوب طبع سلیم بود پس آن کلام چون متضمن بر ذکر فواحش و منکرات و ذکر زنی زنده و ذکر لعب
و دروغ و بیهوده نبود بلکه در ذکر محامد حق و مدائح اهل الله و مواعظ بود پس آن غناء باجماع امت گفتن
و شنیدن مباح و محمود است و مخالف نشده است درین مگر کسیکه معاند و مکابر باشد و این نوع غناء را
عرب غناء گویند و لیکن در فارسی سرود می گویند و در هندی راگ می نامند و مع ذلک نغمهٔ هر یک علاحده بنوع
دیگر است پس بسبب تغیرات نغمات یکی را بدیگری تشبیه نیست و غناء در عرف عجم تغنی بکلامیکه
متضمن بود بر ذکر فواحش و منکرات و یا کذب و یا بر چیزیکه مرغوب طبیعت اهل فسق و فجور بود و مرغوب
طبع اهل عشق بود یعنی سرائیدن بکلامیکه در و ذکر فواحش بود چون خال و خد و قبله و بوسه و نظاره و غمزه

واشال ذلک ویا در و ذکر منکرات بود چون می و صراحی و خم و خمخانه و خرابات و کفر و زنار و امثال

ذلک یا در و ذکر فراق و وصال اهل عشق بود چون معامله سعدا با کعب بن زهیر و لیلی با مجنون و شیرین

با فرهاد و عذرا با وامق و هیر با رانجها و امثال ذلک و اینهمه مرغوب طبع اهل فسق و اهل عشق ست پس

این نوع غنا را دو رکن ست یکی بودن کلام متضمن بر چیزی از معانی مذکوره دوم سرائیدن آن بان نغمهٔ

خوش و دلکش برابر ست که نغمه اش مطابق قواعد علم موسیقی بود یا نبود چه قواعد علم موسیقی اکثر مغنین

ندانند و غناء بر آن موقوف نیست کما هو ظاهر و هذا هو السماع من الاستاذین وکذا المستفاد من مجمع البحار

من مادة الغناء ومن المکتوبات المنیریة وغیرهما پس این نوع مختلف فیه ست بعضی گویند حرام مطلق ست

بعضی گویند مکروه ست بعضی گویند مباح ست بعضی گویند در حق بعض مردم حرام است و در حق بعضی

مباح و در حق بعضی مستحب و این همه مذاهب در چند فصول ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع اول

که غناء العرب ست مباح و جائز ست بالاتفاق و نیز عرب نوع ثانی را هم غناء گویند پس نزد ایشان غناء

بر نوعین شامل ست اکنون بیان جواز و اباحت غناء نوع اول بشنو فعن ابی هریرة رض قال قال رسول

الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن للنبی یتغنی بالقرآن متفق علیه

وعنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن رواه البخاری

ومراد از تغنی اینجا تحسین صوت وترجیع آن وتطریب دران بلحون عرب است طوریکه بتبدیل حروف

وحرکات وسکنات ومشددات ومخففات نگردد کذا قال الشارح ونیز ترجیع آواز در حلق گردانیدن برائی

تحسین وتطریب بمعنی تحسین صوت وترنم دران وعن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الکتابین

وسیجئ بعدی قوم یرجّعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح لایجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم

وقلوب الذین یعجبهم شانهم رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه در مجمع البحار گفته

لحون والحان بفتح همزه هر دو جمع لحن است وآن تطریب وترجیع الصوت وتحسین شعر وقراءت است

پس در لحن عرب تغیر در کلام نمی گردد بخلاف لحن اهل عشق واهل کتاب که دران تغیر کلام می شود

ومع ذلک تشبیه بایشان در لحنها می شود وآن نهی ست ولحن هر قوم بر نوع دیگر ست وبعضی تغنی

بقرآن بمعنی استغناء بقرآن فرموده اند وان معنی مناسب این محل نیست وعن البراء بن عازب

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت

الحسن یزید القرآن حسنا رواه الدارمی وفی مجمع البحار فی الحدیث ماأذن الله لشیء ما أذن

لنبیه حسن الترنم بالقرآن هو التطریب والتغنی وتحسین الصوت بالتلاوة یقال ترنم القوس والحمامة انتهی

پس معلوم شد که ترنم را بفارسی ترانه گویند اگرچه ترانه بدیگر معنی نیز آمده است پس حاصل کلام آنکه ترنم و ترانه که بمعنی
ترنم است آوازیست ممتد دراز لطیف خوش دلکش برابر است که دران حروف تهجی مفهوم شود چون ترنم در تغنی یا نشود
چون ترنم زه کمان و تار نداف و کبوتر و بلبل پس ترنم بدو معنی است سرائیدن و آواز خوش برآوردن است و در کتاب سراج منیر
در تحریم غناء و مزامیر از شرح بخاری للشیخ الامام ابی الفضل آورده که غناء چنانچه در معنی معروف مستعمل است همچنان بر
رفع صوت حسن و بر ترنم و حُداء اطلاق کرده میشود ولیکن فاعل آن را مغنی نمی نامند انتهی و گفته اند که فاعل آن حسین
الصوت و مترنم و حادی گویند نه مغنی و در مجمع البحار آورده در ماده غناء که عرب هر صوت رفیع را غناء گویند و تحقیق
رخصت کرده است امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض در غناء اعراب و آن صوتیست مانند حداء او نیز گفته که جائز داشته اند
اصحاب کرام غناء عرب را و حدو را و عن انس رض قال کان للنبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم رویدک یا
انجشة لا تکسر القواریر قال القتادة یعنی ضعفة النساء متفق علیه و انجشة بفتح همزه و سکون نون و فتح جیم
بعده شین معجمه و تاء تانیث شتربانی بود حدی گو مر آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قوله
رویدک یعنی آهسته کن خود را در حداء گفتن و حاصل آهسته ران شتران را یا انجشة لا تکسر القواریر مشکن
شیشه‌ها را و این کلام را دو طور توجیه کرده اند یکی آنکه زنان بر شتران بودند و بدنهای ایشان چون قواریر
ضعیف و نازک اند و در تیز رفتن شتران تعب و مشقت زنانست یا قواریر کنایت باشد از دلهای زنان

که نرم و زود تاثیر پذیر اند پس فرمودند یا انجشه دلهای زنان را بحدو خود مشکن که بحدو شنیدن زنان را

دردی و پریشانی خاطر و هیجان طبیعت دست میدهد و آنحضرت بارها حداء شنیده اند کما صرح به

وعادت عرب آنست که چون شتران مانده شوند حداء گویند پس چست و چالاک شوند و در رفتار شنیدن

حداء و نیز به شنیدن حداء عرب انبساط خاطر و تسکین دل از تلاطم غموم و توارد هموم دست میدهد و مع ذلک

کلامیکه در حداء میگویند نه دران ذکر فواحش و کذب و هجو اهل اسلام میباشد بلکه کلامیکه متضمن بود بر مدائح

پهلوانان و عالی همتان و ترغیب کم همتان و واماندگان در همت کردن و جان بازی کردن نیز بحسب حال

شتران باین مضمون کلامی در حداء خود می گویند و شیخ متوکلان ابراهیم متوکل خواص قدس سره فرموده که من

روزی بقبیله از قبائل عرب رسیدم و بدار الاضیاف نزول کردم و دیدم که غلامی سیاه بزنجیر بسته در گرمی آفتاب

می سوزد و چون طعامی پیش من آوردند دست از طعام باز داشتم و در عرب هیچ چیز سخت تر ازان نیست که

طعام ایشانرا کسی نخورد گفتند ای شیخ چرا طعام ما نمی خوری گفتم این غلام را بدین خواری از برای چه گرفتار

کردید گفتند که این غلام را صد شتر حواله کرده بودیم تا غله خرید کرده بران شترها انداخته بیارد پس چون غله خرید کرده

بر شتران بار بست و بمراجعت رونهاد و حداء خواندن گرفت پس حداء می خواند و شتران می شتافتند تا مسافت بعیده

بمده قریبه طی کرده اینجا رسید و چون بار از شتران برگرفتند همه بیکبارگی مردند پس مرا ازین حکایت تعجب پدید آمد

گفتم مرا برین قول شاهدی بنمائید پس این سخن هنوز بر زبان من بود ناگاه شتران کرسنه روز آب

نوشیده بودند بر آب آمدند و چون آب دیدند بسوی آب شتافتند آن غلام را گفتند که حداء بگو پس

حداء آغاز کرد و هیچ شتر دهان بر آب ننهاد و یکیک شده بسوی بادیه می رمیدند و آب فراموش کردند پس

آن غلام را کشادند و او را بمن دادند و مرا کشیدند و مرا طعام خورانیدند کذا في کشف المحجوب وعن عائشة رضـ

قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان في ایام منًا تدففان وتضربان وفي روایة تغنیان بما تقاولت

الانصار یوم بعاث والنبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم متغشٍّ بثوبه فانتهرهما ابوبکر فکشف النبي

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم عن وجهه فقال دعهما یا ابابکر فانها ایام عید وفي روایة یا ابابکر ان

لکل قوم عیدا وهذا عیدنا متفق علیه وشیخ عبد الحق قدس سره در شرح این حدیث فرموده که در روایتی

از بخاری بعد قوله تغنیان آمده ولیستا بمغنیتین و در بلاغ مبین حدیث بخاری باینعبارة آورده

حدثنا ابو عبد الله بن اسماعیل قال اخبرنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضـ قالت دخل

ابو بکر وعندي جاریتان تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث ولیستا بمغنیتین فقال ابمزامیر

الشیطان في بیت رسول الله فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم دعهما یا ابابکر ان لکل

قوم عیدا وهذا عیدنا و ایام منًا چهار روز تشریق است و آن ایام ضیافت خداست مر مسلمین را

وطبول

و صوم دران ایام منهی ست پس هر چهار ایام عیدست و ایام اکل و شرب ست و تدفیف دف زدن ست

و تعزبان تاکید تدفیفاست و قیل تعزبان بمعنی ترقصان و تقاول با یکدیگر گفتگو کردن و بعاث

بضم باء موحده و عین مهمله مخففه و ثاء مثلثه نام موضعی ست قریب بمدینه منوره بر دو مرحله

و یا نام قلعه ست که آنجا دو قبیله از قبائل انصار یکی اوس دوم خزرج بر وزن جعفر بخاء و راء

معجمتین پس راء مهمله و در آخر جیم با یکدیگر روزی جنگ می کردند و آن روز مشهورست در میان

عرب پس گویند یوم بعاث پس آن جنگ در میان ایشان تا مدت یکصد و بیست سال باقی بود و جاری

پس چون بشرف اسلام مشرف شدند مصالحه کردند و محاربه گذاشتند چنانچه نص در شان ایشان

نزول نمود و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین

قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها الآیة و اوس و خزرج

هر دو برادران اعیانی بودند و نام مادر ایشان قیله بفتح قاف و سکون یاء ست کذا فی القراح

و پدر ایشان حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر ست پس اولاد هر یک بنام وی خوانده شد چنانچه

قریش و تمیم و ثقیف و گاهی بنی تمیم و بنی ثقیف هم گویند پس آن دو جاریه تدفیف میکردند باقوال

انصار یوم بعاث تغنی می نمودند و آنحضرت این را تقریر نموده و آنچه در حضور آن حضرت میکردند و آنحضرت

آنرا نهی نه فرمودند آنرا التقریر گویند و حدیث بر سه قسم است قول و تقریر و فعل و لیکن فعل

احتمال تخصیص دارد بخلاف قول و تقریر پس تدفیف در اعیاد و الاعراس مباح است اعنی در

ایام شادمانی چون روز عید و روز نکاح و قدوم آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم

در مدینه منوره و مراجعت ایشان از فتح مکه معظمه صحیحا سالما افضل عیدها و اعظم شادیها است

لهذا پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم عند قدوم ایشان و مراجعت ایشان دف

نواختند و تحقیق آن در فصل علاحده خواهد آمد ان شاء الله تعالی و اما مضمون کلام آن دو جاریه

که بدان تغنی می نمودند تفاخر و مباهات انصار با یکدیگر و مدائح شجعان و محامد مبارزان بود و

ذکر مدائح ابطال و مبارزان و محامد ایشان در اشعار و غناء عند العرب محمود و مرغوب بوده هم در جاهلیت

و هم در اسلام و آنحضرت نیز آنرا تقریر نمودند و شجاعت از خواص عرب است و در غیر عرب نادر و قلیل است

و خیلاء و عجب در قتال و صدقه محمود است چنانچه در حدیث احمد و ابی داود و نسائی در باب اللعان

مشکوة وارد است و مراد از ان اهتمام و تحقیر عدو است و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم

در فتح مکه در حق قریش فرمودند لا یقتل قرشي صبرا بعد هذا الیوم الی یوم القیمة رواه مسلم و آنحضرت

را حق سبحانه و تعالی چندان شجاعت داده حتی بر دوری مسافت یکماه راه از رعب وی ترسیدند

از خوف

بطل بفتحتین دلیر
ابطال جمع ۱۲
استشهاد ۱۲

از خوف قتل واخذ جائگه خود گذاشته می گریختند وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم أُعْطِیتُ خمسا لم یُعْطَهن احد قبلي نُصِرْتُ بالرعب مسیرة شهر وجُعِلَت

لي الارض مسجدا وطهورا فایّما رجل من امتي ادرکته الصلوة فلیصل واحلت لي الغنائم ولم تحل لاحد

من قبلي واُعْطِیتُ الشفاعة وکان النبي یبعث الی قومه خاصة وبُعِثْتُ الی الناس عامة متفق علیه

وجهاد مع کفار از اعاظم مقاصد دینیه ست قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم الآیة

وفی الحدیث من مات ولم یغز ولم یحدث به نفسه مات علی شعبة من نفاق رواه مسلم وقال الترمذي

پس بحسب من احب شیئا احب ذکره قصص مبارزان در مبارزه نزد آنحضرت واصحاب وی محبوب

ومحمود بود زیرا که در ان تحریض مؤمنین ست بر قتال مع الکفار وسماع آن مع نغمه مرغوب طباع

سخت تاثیر دارد اندر نفوس اهل شجاعت پس آنانکه حجت می گیرند بر اباحت غناء معروف عند اهل

طرب وهوا بایں حدیث حجت ایشان باطل ست چه این نوع غناء مباح ست وآن نوع محظور و

محظور را بر مباح قیاس کردن خطاست پس حاصل کلام آنکه تغنی بتلاوة قرآن وبمحامد الله تعالی وبمواعظ

ونصائح وبمدائح اهل شجاعت از جهت تحریض مجاهدین بر جهاد وبحداء همه مباح ست ومع ذلک فاعل این را

همه مغنی نمی گویند کما صرح به فی السراج المنیر فی تحریم الغناء والمزامیر وقول عائشة رض ولیستا بمغنیتین

مدابه فیه [illegible] و
والشوق الی الله [illegible] الغضب
الا یکذب [illegible] ذلک [illegible] الاذان
کیف [illegible] ذلک [illegible] القطعیة ولم یثبت
ثبت الحرمة القطعیة [illegible]
والفقه صرح بعض الشافعیة [illegible] معقبا بانهم
استمعوا [illegible] وان کان [illegible] الغناء وقال
یصح حدیث فی حرمة الغناء [illegible] و
بعض العلماء لم یوجد علی حرمته [illegible]
لا علی اباحته دلیل قاطع [illegible]
علی الاصل والاصل فی الاشیاء [illegible] ان
[illegible] والبنی لا [illegible] ان تباع
ذلک خلاف طریقة [illegible]
والله اعلم ۱۲ [illegible]
[illegible]

شاہد این معنی است چہ از عادت مغنیات ذکر فواحش و منکر است در غناء و آنحضرت ذکر فواحش و منکرات

را تحریم کردہ است بامر حق و ینہی عن الفحشاء والمنکر و ہرچہ فعل آن حرام است ذکر آن بران وجہ محرم است

بر فعل آن الغناء رقیۃ الزنا برین معنی شاہد است پس ذکر آن حرام است خصوصا ذکر آن در غناء کہ اشد تاثیرا

فی النفوس است و ہرگز آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ذکر فحشاء و منکر نشنیدہ است نہ در غناء و نہ

در غیر آن و نہ آنرا تقریر نمودہ است و آنحضرت معصوم اند از صغیرہ و کبیرہ و فحشاء و منکر از منہیات است

قال اللہ تعالی ان اللہ یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینہی عن الفحشاء والمنکر والبغی

اما سماع کلام امرءۃ اجنبیہ از جہت خوف فتنت منہی است نہ از جہت غیر آن و آنحضرت و اصحاب کبار

وی محل فتنت نیستند اما نہی صدیق اکبر آن دو جاریہ را گفتن وی آن ہر دو را مزامیر شیطان از برای

آن بود کہ نزد ایشان مقرر و ثابت بود حرمت تدفیف و غناء و پنداشت کہ آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و

صحبہ وسلم در خواب آسودہ اند و بی اطلاع آنحضرت تدفیف و تغنی میکنند و ندانست کہ این نوع تغنی ہمیشہ

مباحست و این نوع از حرمت غناء مستثنی شدہ است و تدفیف در اعیاد و اعراس مباح است پس نہی

کرد آن دو جاریہ را پس آن حضرت فرمود دعہما یا ابابکر ان لکل قوم عیدا وہذا عیدنا و چون تغنی

ایشان مع تدفیف بود جواب دادند بتوقیت اباحۃ تدفیف از ہر دو وجہ درین قدر اباحت ہر دو مشترک و

مساوی است

مساویست ومع ذلک اباحت این نوع غناء مقید باینوقت نیست وتحقیق این مقام
اینست که اکنون شنیدی وهرکه در شروح مشکوة ودر مجمع البحار بالانصاف نظر کند وبتدقیق
تحقیق نماید وتعصب گذارد همین خلاصه معانی برآرد پس آنانکه بمطابق مذهب خود تاویل
می کنند واز ظاهر نص نبوی اعراض کرده بسوی احتمالات ممکنه میروند از جهت مذهب خود
ایشان راه تعصب ظاهر وتعسف باهر میروند واما آنچه آنحضرت دراعراس غناء را لهو نام
نهاده وامر فرموده که در نکاح لهو کنید وخود هم شنیده است مراد ازان لهو تغنی بلهویست یعنی تغنی
باشعاریکه متضمن معنی تفرج وتفرح وعیش خوش وشادمانی وخرمی وفراغ خاطر وفراخی رزق
وتنعمات وتلذذات باشند وزنان دران روز در قبائل خود میگویند واثر آن قدر معینست
نمی یابند واین نوع تغنی در روز نکاح زنانرا مباح ساخته واین در حقیقت لهو زنان ودختران است
در قبائل خود دران روز مخصوص وآن مباحست چون دران ذکر فواحش ومنکرات نباشد وآنچه
آنحضرت بدان امر کرده وتقریر نموده هرگز دران ذکر فواحش ومنکرات نبود وعن عائشة رضی الله عنها انها
زفت امرءة الی رجل من الانصار فقال نبی الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما کان معکم لهو
فان الانصار یعجبهم اللهو رواه البخاری وعن ابن عباس رض قال انکحت عائشة ذات قرابة لها من

الانصار فجاء رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال أهديتم الفتاة قالوا نعم قال

ارسلتم معها من تغني قالت لا فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الانصار

قوم فيهم غزل فلو بعثتم معها من يقول اتيناكم اتيناكم فحيانا وحياكم رواه ابن ماجة وقوله اتيناكم

اتيناكم فحيانا وحياكم اين غزلي ست كه نساء انصار در اعراس مي خوانند وآخر غزل اينست

ولولا الحنطة السمراء لم تسمن عذاراكم ولولا الذهب الاحمر لم يحلل بواديكم وغزل در لغت

كندم كون — اي ابكاركم

ميل كردن بسوي زنان ودل داشتن بر شنيدن حديث زنان ومذاكره ايشان وعن عائشة رضي قالت

كانت عندي جارية من الانصار زوجتها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يا عائشة الا

تغنين فان هذا الحي من الانصار يحبون الغناء ودر اصل مشكوة اينجا بياض ست وشيخ عبد الحق گفته كه

در حاشيه اين عبارت ست رواه ابن حبان في صحيحه وعن عامر بن سعيد قال دخلت على قرظة بن كعب وابي مسعود

الانصاري في عرس واذا جوار يغنين فقلت اي صاحبي رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

واهل بدر يفعل هذا عندكم فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا وان شئت فاذهب فانه قد رخص لنا

اي رسول الله في اللهو عند العرس رواه النسائي وچون رخصت غناء عرسي بزنان ودختران مخصوص بود

در يوم عرس بعض اصحاب را ازان خبر نبود كه اينقدر مباح ست وعرس بعض طعاميكه در شادي نكاح وغيره پزند

وابي

عذارا جمع عذراء است بمعنى دختر دوشيزه

[illegible]

اینجا طعام نکاح مراد است وعن الربیّع بنت معوّذ بن عفراء قالت جاء النبی صلی الله تعالی علیه
علی آله وصحبه وسلم فدخل حین بُنِیَ علیّ ای زُفّ علیّ فجلس علی فراشی کمجلسک منی فجعلت جُوَیریات
لنا یضربن بالدّف ویندبن من قُتِل من اٰبائی یوم بدر اذ قالت احدهن وفینا نبیّ یعلم ما فی
غدٍ فقال دعی هذه ای هذه الکلمة وقولی بالذی کنتِ تقولین رواه البخاری قولها بنی علیّ ای
زُفّ علیّ زفاف زوجی وکمجلسک منی خطاب بکسی که بوی حدیث میکند ویندبن از ندبت
وآن ذکر خصال حمیده موتی است در اشعار که آنرا مرثیه نیز گویند وگاهی ندب بغیر شعر باشد بخلاف مرثیه
واینجا در اشعار اتیان ذکر خصال مبارزان شهداء بدر از انصار بود وربیّع بضم راء مهمله وفتح باء موحده
وکسر یاء تحتانیه مشدده انصاریه است واز مبایعات تحت الشجره است بنت معوّذ بضم میم وفتح مهمله
وکسر واو مشدده وذال معجمه وجویریات دخترکان اعنی صغیرات کذا قال ابن حجر والله اعلم بالصواب
فصل دوم در بیان غناء معروف عند اهل العجم که شعار اهل فسق وعشق وهوا است که این نوع غناء را از آن
حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم شنیده ونه بآن امر فرموده است بلکه آنرا تحریم کرده است یا
مکروه داشته است بنا بر دلیل نهی که دلیلش قطعیست یا ظنیست چنانچه خواهی دانست ان شاء
الله تعالی واین نوع غناء منقسم میگردد بر اقسام اربعه یکی تغنی بکلامیکه دران مذمت دین اسلام و

هجو مسلمين و يا دران مدح اهل كفر و تحسين رواج كفر و يا دران كذب محض و بيهوده و هذيان براى

خنداينيدن مردمان مي باشد پس اين قسم حرامست باجماع علماء امت و خود اينچنين كلام بغير تغني بوي گفتن

و شنيدن حرامست و مستحل آن كافرست و نصوص نبويه دران وارد ست و من براى ترك اطالت آن

نصوص را ذكر نكردم قسم دوم تغني بكلاميكه دران ذكر دواعي جماع بود چون قبله و بوسه و تعانق و آغوش

و يا دران ذكر اوصاف زنان بود و يا چهرهٔ زنان بود چون غمزه و عشوه و خال و خط و صفت چشم و لب

رخسار و زلف و گيسوئ و صفت قد و قامت و غيره قسم سيوم تغني بكلاميكه دران ذكر دواعي شرب خمر بود

چون مي و ميخانه و خم و صراحي و ساغر و امثال ذلك قسم چهارم تغني بكلاميكه دران ذكر فراق و وصال نظارگيان

اهل مجاز و معاملات متحابين و تقاولات و تواعدات و تخالفات ايشان چون معامله ليلى و مجنون و عذراء

و وامق و امثال ايشان پس اينهمه چهار قسم را در فارسي سرود گويند و در هندي راگ و در عربي غناء

و آن نوع كه در فصل اول ذكر كرده شد آنرا عرب غناء گويند نه در فارسي سرود گويند و در هندي راگ گويند و اگر

گويند از روئ مجاز گويند نه از روئ حقيقت و در حقيقت در عرف عجم اينها نوع را غناء گويند نه آن نوع را

و آن نوع مباحست چنانچه دانستي تو در فصل اول اما قسم اول ازين غناء حرامست باجماع لا اختلاف فيه

لاحد من هذه الامة المرحومة مگر در علوم عربيه گاهي بيتي شاهد مسئله ازين قسم مي آرند چنانچه اشعار امراء القيس

كه نعم

که افصح شعراء مشرکین عرب بود و اشعار شعراو ذریه در نحو و صرف و معانی برای استشهاد می آرند
و لیکن آن اشعار برای استشهاد درین علوم از ایشان می آرند که دران مدح کفر بتصریح نمی بود و هم
دران مذمت اسلام و اهل اسلام نمی بود و آن مباح ست چنانچه امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضه
فرموده که دواوین اهل جاهلیت بیاموزید که دران تفسیر کتاب ربه ست کذا فی تفسیر البیضاوی
فی سورة النحل و همچنین فرموده ابن عباس رضه چنانچه در معارف العلوم ست و باقی سه قسم از غناء
معروف مختلف فیه ست پس اکثر فقهاء و محدثین میگویند که حرام مطلق ست و بعض فقهاء گویند
که مکروه ست و ابو حامد غزالی و شیخ ابو عبد الرحمن السلمی قدس سرهما میگویند که مباح ست علی الاطلاق
همه مردم را و بعض صوفیه بتفصیل قائل اند یعنی در حق بعض حرام ست و در حق بعض مکروه و در حق
بعض مباح و در حق بعض مستحب و مذاهب صوفیه در فصل دیگر ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و
درین فصل ذکر حرمت و کراهت آنکه مذهب فقهاست آورده می شود بدان ایها الصادق که غناء
عند الفقهاء محظور ست یعنی مباح نیست و خطر و اباحت متقابلان اند چنانچه جواز و حرمت متقابلان
اند پس خطر بمعنی منع ست و آن در عرف فقهاء حرمت و کراهت ست پس محظور یعنی حرام و مکروه ست
و جواز گاهی مع الکراهة بود و گاهی بکراهت پس مکروه هم محظور بود و هم جائز و کذا یستفاد من

شرح الاشباه للحموي پس اکثر فقهاء واکثر محدثین بر حرمت غناء رفته اند و رسائل تصنیف کرده اند

در حرمت آن چون رساله مانعة الغناء والسراج المنير في تحريم الغناء والمزامير ورسالة البلاغ المبين

للفقيه ابی المكارم ابراهیم وصالي و درینجا اندکی از بلاغ مبین ذکر کرده می شود بطریق انتخاب

بدانکه امام محمد در زیادات آورده اذا اوصى بما هو معصية عندنا وعند اهل الكتاب الى اخره وذکر

منها الوصية للمغني والمغنية كذا في الهداية والكافي في باب الوصية وشیخ ابو القاسم بغوی شافعی

در معالم التنزيل آورده که سرود حرامست در جمیع ادیان وقد قال ابن مسعود عن النبي صلى الله تعالى عليه

على آله وصحبه وسلم الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل والزرع انتهى و در مشكوة این

حدیث باین لفظ بروایت بیهقی از جابر آورده وشیخ عبد الحق در شرحش گفته که در روایت دیلمی از

انس باین لفظ آمده است ان الغناء واللهو ينبتان النفاق في القلب كما ينبت الماء العشب

وعشب بضم گیاه تر وشیخ فضیل بن عیاض قدس سره فرموده الغناء رقية الزنا وبعض مردم این را حدیث

مرفوع بنداشته اند وآن خطاست واین نه مگر قول شیخ مذکورست كذا قال الشيخ عبد الحق ونیز در بلاغ مبین

گفته که شیخ ابو العباس قرطبی مالکی قدس سره در شرح مسلم گفته که در حرمت غناء هیچ اختلافی نیست چه

آن لهو ولعب است وحرمت لهو ولعب اتفاقیست ومذهب مالک مع سائر اهل مدینه ومذهب ابی حنیفة

در سائر اہل کوفہ در مذہب نخعی و شعبی و ثوری و غیرہم حرمۃ الغناء ست و در شرح منہاج گفتہ قال الشافعی
الغناء معصیۃ و در شرح مہری از حاوی آوردہ کہ آخر رای شافعی حرمت غناء ست و کلام رافعی کہ
از علماء شافعیہ ست مضطرب ست در غناء پس در کتاب محرر گفتہ ان الغناء و سماعہ مکروہان و در موضعین
در شرح کبیر حرام گفتہ قال النووی فی الروضۃ والصحیح انہ حرام و از امام احمد بن حنبل دو روایت ست
بروایتی مکروہ و بروایتی حرام و گویند کہ تحریم غناء بنص قرآن ثابت ست و ہو قولہ تعالی ومن الناس
من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ الآیۃ ولہو الحدیث الغناء وہو حرام کذا فی المبسوط وکذا
فی تفسیر الامام ابی اسحق الثعلبی ومستحل الغناء کافر ست کذا فی جامع الفتاوی وفتاوی البیہقی وکذا
فی المبسوط ناقلا عن الامام ابی نصر الدبوسی والامام ظہیر الدین الخوارزمی وقال فی المحیط ہو الصحیح لان
حرمتہ بالنص وکذا فی النشر و در مبسوط گفتہ کہ چون مستحل غناء گردد مرتد گردد پس اگر تائب نگردد قتلش
باید کرد و اگر بروی توبہ عرض نکردند و پیش از عرض کردن کشتند خون او ہدر شد ولیکن پیش از عرض
کردن توبہ بروی او را کشتن مکروہ ست وبہ اخذہ المتاخرون وعلیہ الفتوی وہکذا ذکر فی النوادر
البرہانیۃ و غناء و استماع آن از کبائر ست و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ مرا معلوم شدہ ست کہ علما ما اطلاق
حرام نمی کنند مگر بر چیزیکہ حرمتش بنص قطعی ثابت شدہ بود انتہی کلام حاصل صاحب البلاغ المبین و در فتاوی

برینه سرود را در محرمات شرده و گفته که غناء از کبائرست در همه ادیان تا کفار را نیز منع کرده شود از ان

در دار اسلام و در وقائع البدعة فرموده که غناء نزد ابی حنیفه و صاحبیه حرامست مطلق خواه اهل باشد

خواه نی خواه برای خود بود خواه برائی غیر و مغنی و سامع یک است و فقها و هفت مجتهد نعمانی برین

اتفاق کرده اند و شیخ شیوخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که اجماع کرده اند همه علما

بر حرمت سماع و مبالغه کرده اند در حرمت آن و از کتاب مغنی نقل کرده که لهو الحدیث فی قوله ومن الناس

من یشتری لهو الحدیث غناء است و مستحل آن کافرست و مبتلا بدان منافق این حاصل کلام فتاوی برهنه است

و در معارف العلوم از مواهب لدنیه و از شرح عین العلم للملا علی قاری آورده که قاضی ابو الطیب الطبری

قدس سره گفته که از امام شافعی و مالک و ابی حنیفه کوفی و سفیان و جماعتی دیگر کلامی صادر شده است

که دلالت دارد بر تحریم غناء و سماع آن چنانچه امام شافعی در کتاب آداب قضاء گفته که غناء لهو و لعب است

و مشابهت دارد بباطل و هر که بسیار گوید یا شنود او مردود الشهادت است و امام مالک گفته که کنیزک خرید و او را مغنیه

یافت رد کند بر بائع و ثمنش باز گیرد و امام ابو حنیفه غناء را در ذنوب می شمارد و کذا سائر اهل کوفه و سفیان

ثوری و حماد بن سلیمان و ابراهیم نخعی و شعبی و غیرهم این در معارف العلوم است و در کشف المحجوب گفته که

دره زده بود امیر المؤمنین عمر رض آن صحابی را که غناء میکرد و انکار کرد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

معاویه

معاویه را کہ مغنیات داشته بود و نیز منع فرمود حضرت علی امام حسن را از نظارهٔ آن زن حبشیه که

غنا می کرد و گفت که این زن قرین شیطانست و از بعض اصحاب دیگر نیز منع غنا آمده است

و شیخ ابو الحارث بنیانی که قطب زمانه بود فرمود که من در سماع و غناء شغلی می داشتم شبی بصومعهٔ من

مردی در آمد و گفت که جمعی طالبان مجتمع شده اند و بدیدار شیخ مشتاق اند اگر کرم فرمائید و

بقدوم مشتاقان را مشرف دارید پس بیرون آمدم و بر عقب وی میرفتم تا بگروهی رسیدم که حلقه زده

بودند و شیخ ایشان در وسط حلقه نشسته بود و مرا بسیار تکریم و تعظیم دادند پس شیخ ایشان گفت اگر

فرمائی سرود کنند اجابت کردم و اجازت دادم پس دو کس بخوش الحان ابیاتی در فراق یار شدن

آغاز کردند پس ایشان بتواجد برخواستند و نعره ها می زدند و اشارتها عجب میکردند تا صبح دمید

و نزدیک صبح دمیدن شیخ ایشان مرا گفت چرا نمی پرسی که من کیم و اینقوم کیانند پس گفتم اکنون بگو

پس گفت که من عزازیلم اکنون نام من ابلیس است و اینهمه فرزندان من اند و در سماع مرا دو فایده است

یکی آنکه ایام دولت خود را یاد می آرم و بران مصیبت و فراق میدارم دوم اهل تقوا را از راه می برم

و در غلط می افکنم پس از آنوقت دلم از سماع سرد شد و توبه کردم از ان و صاحب کشف المحجوب خود

در کتاب خود می گوید که من که علی بن عثمان جلابی ام از شیخ ابو العباس شقانی شنیدم که گفت که روزی در

مجمعی بودم گروهی سماع میکردند دیوانی دیدم برهنه که در میان ایشان بازی می کردند و در ایشان می

دمیدند و ایشان بدمیدن گرم می شدند و ایشان را از دمیدن خبر نه انتهی ظاهر آنست که مراد از سماع اینجا غناء

باشد و احتمالست که رقص باشد و سماع بهر دو معنی آمده است چنانچه گذشت و مثل اینحکایت حکایتی است

در رساله مانعة الغناء از غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره و نیز فقهاء در کتب فقه

می فرمایند که التذاذ بغناء معصیت است اما درد و شوق الهی و خوف الهی که در دل بعضی مستمعین غناء

حاصل میشود استدراج است نه از نوع کرامت چه هر کرا بر معصیت نعمت رسد آن نعمت او را استدراج است

پس شوق الهی که نعمت عظمی است آنرا چون نتیجه غناء و استماع آن دانند تا از دیاد و اکثار کنند در معصیت

تا به بسیاری معاصی از دار دنیا رحلت کنند و نیز معصیت را طاعت دانند چه کل مالکان ذریعة الی الطاعة

طاعه پس درین مغالطه شیطانی کافر گردد نعوذ بالله منه و تا اینجا بیان حرمت غناء بود که آن مذهب

اکثر فقهاء است و بعض فقهاء و محدثین میگویند که غناء و استماع آن مکروه است نه حرام و حرمت و فرضیت

بجز نص قطعی ثابت نمی شوند پس حرمت بدلیل نهی قطعی ثابت شود و فرضیت بدلیل امر قطعی ثابت گردد

پس منکر حرام و منکر فرض کافر است چه در انکار آن انکار نص قطعی است بخلاف واجب و مکروه که آن

هر دو بدلیل ظنی ثابت می شوند پس انکار واجب و مکروه کفر نیست بلکه ضلالت و اثم است چه در ان انکار خبر واحد است

وان

وآن کفر نیست کذا فی التحقیق پس دلیل حرمت غناء ظنی ست نه قطعی صرح به المحدثون

پس لاجرم غناء مکروه ست نه حرام و اقوی دلیل حرمت غناء نزد محرمین آن حدیث ترمذیست وآن

حدیث ضعیف ست وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا

تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن الی التغنی وعلم الموسیقی وثمنهن حرام وفی

مثل هذا انزلت ومن الناس من یشتری لهو الحدیث رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وعلی بن یزید الراوی یضعف فی الحدیث وقینات جمع قینة وآن

امه مغنیه را گویند یعنی کنیزک سرودگو ولهو الحدیث اضافت بیانیه ست چنانچه خاتم فضة وجبة

صوف پس در لهو الحدیث پنج قول ست اول قول اینست لهو الحدیث السمر بالاحادیث لا اصل لها

وبالاساطیر التی لا اعتبار لها اصلا واین در اکثر تفاسیر ست دوم لهو الحدیث المضاحیک وفضول

الکلام چنانچه در تفاسیر بیضاوی ست سیوم لهو الحدیث الغناء چنانچه در مختصر التبیان ومدارک و

مجمع البحار ست واشتراء استعاره ست از اختیار ای ومن الناس من یختار لهو الحدیث علی حدیث

الحق مثل قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی چهارم آنکه لهو الحدیث کتب اعاجم ست که خرید

کرده بود آنها را النضر بن حارث از فارس وقتیکه برائی تجارت بفارس رفته بود پس حدیث میکرد با قریش ازان

کتابها از قصه‌های اکاسره می گفت که اگر محمد بن عبدالله با شما حدیث میکند از عاد و ثمود من با شما

حدیث میکنم از رستم و اسفندیار و اکاسره کذا فی تفسیر البیضاوی و غیره و بعضی محشی نوشته اند که از و غیره

ان کتب یکی شاهنامه بود پس نضر بن حارث از فارس صید الست و با قریش قصه‌ها از ان کتب میخواند

و مردمان را از اسلام منع میکرد پنجم آنکه نضر بن حارث مغنیات خرید کرده بود و مردم را بسماع مشغول

میکرد و منع میکرد مردم را از اسلام چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود لیضل عن سبیل الله بغیر علم پس برین

تقدیر من یشتری ذوات لهو الحدیث ذوات مقدر است پس درین آیت بسبب این معانی محتمله تعیین

تحریم غناء ثابت نشد و حدیث مذکور حجت نیست چه در ثبوت آن سخن است چه علی بن یزید ضعیف است

نزد اهل حدیث و شیخ عبدالحق فرموده که ائمه کبار از اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابو زرعه و نسائی

و غیرهم همه او را طعن کرده اند و تضعیف نموده اند و گفته در دو جا از شرح مشکوة یکی در شرح ابن حدیث

دوم در باب عیدین که بعضی محدثین تصریح کرده اند که هیچ حدیث در تحریم غناء و در جواز آن و اباحت

آن بصحت نرسیده است و نیز گفته در باب عیدین که انصاف آنست که نص قطعی بر حرمت آن چنانچه

بر حرمت زنا و شرب خمر است ثابت نشده است و فقهاء درین باب تغلیظ بسیار کرده اند و اقوی حجت ایشان

در حرمت غناء و عمده در ان حدیث است که مطابق آن آیت مذکوره را بامینا تفسیر میکنند و آن حدیث صحیح

نشده است

نشده است نزد اهل حدیث و این کلام عبد الحق است در موضع مذکور از شرح مشکوة و ازین کلام معلوم شد

که دو حدیث که بالا مذکور شده اند یکی حدیث جابر بروایت بیهقی دوم حدیث انس بروایت دیلمی

ثابت نشده اند پس معلوم شد که اینها احادیث ضعاف است و حدیث ضعیف در احکام مردود است

بالاجماع لا خلاف فیه و بر تقدیر صحت آنها هم حرمت قطعی ثابت نمی شود چه باخبار آحاد ظن حاصل

می شود نه علم یقین و نه علم طمانیته و فی التحقیق شرح الحسامی و حکم خبر الواحد اذا وجد شرائطه یوجب

العمل و لا یوجب الیقین و لا الطمانینة بل یوجب الظن و هو مذهب جملة الفقهاء و اکثر اهل العلم و

من الناس من ابی جواز العمل به عقلا فی امور الدین مثل الجبائی و جماعة من المتکلمین الی آخر ما قال

و نیز گفته در اقسام عزیمه فان ترک المنهی عنه فرض ان کان الدلیل مقطوعا به کترک اکل الغصب و اللعب

بالشطرنج الی آخره پس معلوم شد که ترک محظور فرض می بود چون دلیلش قطعی و واجب می بود چون

دلیلش ظنی بود و درینصورت فعل محظور ترک واجب است و ترک واجب مکروه تحریمی است و ترک سنت

مکروه تنزیهی است و لیکن مکروه تنزیهی در منهیات مستقله کمتر یافته می شود مگر چون نهی از برای شفقت

بود چون نهی از تواصل صیام و یا از جهت ارشاد بود بسوی اولی و بهتر چون لا تمدن عینیک الی ما

متعنا به الآیة پس بر تقدیر صحت احادیث مذکوره غناء مکروه است بکراهت تحریم یا بکراهت تنزیه دنهی

اصحاب کرام مردم را از تغنی و زجر ایشان مغنیات را از ان چنانچه بالا گذشت از جهت آن بود که

اختلاف غناء شعار اهل فسق و عشق بود نه از جهت نص قطعی و اگر در حرمتش نص قطعی بودی هرگز میان صحابه اختلاف

واقع نشده و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم غناء را مباح نکرده بود نه بقول و نه بتقریر و تشبه

بفساق منهیست و غناء اعراب که مباحست آن دیگرست چنانچه دانستی در محلش و فرق در میان غناء

اعراب که مباح ست و غناء اهل فسق و عشق که حرام ست یا مکروه بر بعضی فقهاء پوشیده مانده است پس هردو را

یکسان دانند و آن خطاء عظیم ست و آنچه در بلاغ مبین و سراج منیر در تحریم غناء و مزامیر و مانعه اغناء و غیرها

از کتب فقه واقع شده ست از نیک احادیث که بر اباحت غناء دلالت دارند قبل تحریم وارد شده بودند

بعد ازان بقوله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث منسوخ شدند و دیگر آنچه در نصاب الاحتساب گفته که

حدیث عائشه که در تغنی جاریتین یوم العید بروایت صحیحین وارد شده ست متروک ست لقوله تعالی و من الناس

من یشتری لهو الحدیث الآیة پس ایشان همه درینجا دو خطا کرده اند یکی آنکه فرق میان غناء اعراب

غناء معروف اهل هواء ندانسته اند و هر دو را یکی پنداشته اند و نمیدانند که غناء اهل فسق و هوا که مورد نصست

بلفظ غناء هرگز آن حضرت نشنیده ست و نه بوی امر فرموده و حاشا که آنحضرت بمنهی و محظور امر

فرماید و یا خود کند و یا شنود چنانچه گذشت دوم آنکه آیت مذکوره مکیه ست و همه سوره لقمان مکیه ست

مگر شش آیت ولو ان ما فی الارض من شجرۃ اقلام الی ثلاث آیات مدنیہ است نزد بعضی و قیل الذین یقیمون

الصلوٰۃ ویؤتون الزکوٰۃ وہم بالآخرۃ ہم یوقنون مدنیہ است و در تفسیر بیضاوی گفتہ کہ اینقول ضعیف ست

و باقی ہمہ سورہ لقمان باتفاق مفسرین مکیہ است و زفاف عائشہ رضی در مدینہ منورہ ست باتفاق اگرچہ نکاحش

در مکہ معظمہ بود و بدایت نماز عیدین و جمعہ بعد از ہجرت ست چنانچہ در سیر کازرونی وغیرہ وارد است پس حدیث

مذکور از عائشہ و دیگر و حدیث در باب غناء از عائشہ کہ در بعض فصول آیہ خواہند انشاء

اللہ تعالی واحادیث غناء در اعراس چنانچہ بالا مذکور شد و حدیث آن جاریہ سوداء کہ تدفیف و تغنی

نذر کردہ بود بر سلامتی آنحضرت از غزوہ و حدیث آن جواریات کہ پیش آنحضرت عند دخول آنحضرت

در مدینہ بعد از ہجرت تدفیف و تغنی مینمودند چنانچہ در مولود عفیفی و جامع المعجزات وغیرہ از کتب

سیر وارد است و این ہمہ واقعات بعد ہجرت ست و آیہ کریمہ مذکورہ مقدم است و مقدم ناسخ ما فی نشود

و مع ذلک استدلال ایشان در حرمت غناء بآیت مذکورہ ہم خالی از سمن نیست چنانچہ دانستی

الکنون بیان آقوال ایشان کہ بکراہت غناء رفتہ اند بشنو پس در مجمع البحار در مادہ زمر و ہمچنین در شرح

عبد الحق بر مشکوۃ آوردہ اند کہ فقہاء میفرمایند کہ غناء بآلات مطربانہ حرام است و بمجرد صوت مکروہ است

و از زمان اجنبیہ سخت کراہت آن انتہی پس مراد از فقہاء اینجا ابو حنیفہ و احمد بن حنبل و مالک

بقوی وشافعی بر صحیح ست وباقی اکثر فقهاء بر حرمت غناء اند علی الاطلاق وشیخ عبدالحق در باب
عیدین از شرح مشکوة گفته که قول صحیح از امام اعظم کراهت تغنی وتدفیف ست نه حرام مطلق و
ومذهب امام احمد بن حنبل همین کراهت غناء ست چنانچه کتب مذهب وی گواهی میدهند وآنچه در
کتب دیگران از حرمت غناء نقل میکنند ایشان برائی تائید مذهب خویش برند وغنیة الطالبین
لغوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در مذهب ویست ودران کراهت غناء ورقص
قصب از امام احمد مذکورست نه حرام وگفته که در غناء ثوران طبع وهیجان شهوت ومیل بسوئی زنان
ورعونت نفس وطرب ودناءت دست میدهد پس لاجرم مکروه باشد وثوران برخاستن غبار
ومراد اینجا جولان طبع وهیجان برانگیختن ورعونت حماقت وسستی ودناءت فرومایگی وقول
شافعی ومالک در کراهت غناء در فتاوی برهنه از کتاب الاشراف للشیخ اکمل الدین مذکورست
ودر بلاغ مبین گفته بیک قول شافعی وبیک قول مالک غناء مکروه ست ودر معارف العلوم
از محیط آورده که عند بعض العلماء ای لبعض العلماء الحنفیة غناء مکروه ست دیگر بدانکه اگر
غناء بنص قطعی حرام بودی چگونه امام حجة الاسلام ابوحامد غزالی باکمال تقوی وورع وتجرد
در جمیع علوم بجواز آن رفتی ومرا هنوز اینجا سخن باقیست وآن اینست که قوله تعالی ومن الناس من

یشتری

پس مراد از لهو الحدیث ظاهر در تحریم و نهی هر لهو حدیث ست که مفضی بضلالت بود و خفی ست

در حق غناء چه غناء باسم دیگر مخصوص ست چنانچه آیت سرقه ظاهر ست در قطع ید هر سارق حقیقت

در حق طرار و نباش پس نظر کردیم در غناء که بچه سبب باسم دیگر مخصوص شده ست پس یافتیم که بسبب

زیادتی نغمه و لحن باسم غناء مخصوص شده ست پس غناء خود لهو حدیث ست مع زیادتی نغمه

و لحن که بسبب آن زیادتی تبدیل اسمش شده ست پس چون لهو حدیث سبب تضلیل الناس

بود لقوله تعالی لیضل الناس بغیر علم پس غناء بطریق اولی سبب تضلیل الناس بود پس حرمة غناء

بطریق الاولی بود چنانچه قطع ید طرار بطریق اولی ثابت میکند از قطع ید سارق بسبب زیادتی

بر معنی سرقه که بدان تبدیل اسم سارق بطرار شده ست و عدم ید نباش ثابت میکنند بسبب نقصانی

در معنی سرقه که بدان نقصان باسم نباش مخصوص شده ست پس حرمت غناء بر بنا قاعده ثابت شده

پس این آیة اگر بر ظاهرش حمل کرده شود و مع ذلک نزولش در نضر بن حارث بود مخصوص نمی گردد

بلهو حدیث که نضر بن حارث میداشت چنانچه قوله تعالی لا تقتلوا الصید و انتم حرم جمیع صید بر را

متناول ست مخصوص بحمار وحشی نیست با وجود آنکه نزولش در ابو الیسر ست که بر نیزه حمار وحشی

شکار کرده بود و اگر آیت مذکوره را مأوله گویند و لهو الحدیث را بغناء تاویل کنند یا بمغنیات الی ذوات

لهو الحديث تاويل كنيد بخبر واحد يا بقياس ظاهر نماند بلكه ماؤل گردد در تحقيق شرح حسامي آورده

الظاهر او النص اذا حمل على بعض محتملاته صار مؤولًا بلا خلاف پس آيت مذكور نص در اشتراء لهو الحديث

ست وظاهر در تضليل الناس ست بلهو الحديث يا ظاهر ست درين هردو نص ست در تحريم لهو الحديث لان النص

ما سبق الكلام لاجله او ما يزداد بيانا على الظاهر بقرينة تقترن باللفظ من المتكلم من غير اللفظ على اختلاف

القولين في النص پس چون بخبر واحد يا بقياس لهو الحديث را الغناء يا بمغنيات تاويل كرده شد وحكم

ماؤل وجوب عمل بوده است مع احتمال الغلط پس قطعي نماند بلكه ظني شد پس برين تقدير غناء مكروه تحريمي است

وجاحد حرمت او كافر نگردد وجميع انواع ماؤل همين حكم دارد وچون بعض وجوه مشترك ترجيح يابد بدليل

ظني بر باقي ماؤل گردد وخفي ومشكل ومجمل چون زائل گردد خفاء هر يك بدليل ظني چون خبر واحد وقياس ماؤل

گردد وچون ظاهر يا نص بر بعض محتملات آن حمل كرده شود بدليل ظني ماول گردد وحكم جميع انواع ماول وجوب عمل

بر ثابت بوده است وجاحد او كافر نگردد وتحقيقه في التحقيق شرح الحسامي وبر تقدير اول حرمت غناء بدليل قطعي است

وجاحد او كافر ست واينهمه بحسب قواعد اصول فقه گفته شد والله تعالى اعلم بالصواب فصل سيوم در بيان خطر

معازف ومزامير كه آلات غناء اند بدانك ايها الطالب الصادق كه چنانچه اختلاف در غناء ست كه اكثر بر

حرمت غناء اند وبعض بر كراهت تحريمه غناء اند همچنين اختلاف ست در آلات غناء پس اكثر بر حرمت غناء

اتفاق اند

رفته اند بر حرمت آلات غناء هم رفته اند خواه نواختن آن آلات با غناء بود خواه بی غناء اعنی نواختن

آن آلات در هر دو حالت حرام است و آنانکه بر کراهت غناء رفته اند گویند که نواختن آلات غناء

مجرد از غناء مکروه است و مع غناء حرام است اعنی اجتماع کراهتین کراهت غناء و کراهت نواختن

الآلات آن حرام میگردد کذا فهم من شرح المشکوة للشیخ عبد الحق ومن بعض مواضع من مجمع البحار و آلات

غناء را بفارسی سازها گویند و همه سازها بر دو نوع اند نوعی بدم می نوازند اعنی بر دهان می بندند

و بدم می نوازند و نوعی دیگر بدست می نوازند و این نیز بر دو نوع است نوعی تارهای فولاد یا غیر آن

اند که بر چیزی کشیده می بندند و نوعی دیگر پوست بعضی جانوران است که بر چیزی تهی میانه می چسپانند و

معازف بر هر دو نوع شامل است و گاهی بنوع ثانی مخصوص میگردد ولیکن در احادیث هر جا که لفظ معازف

آمده آنجا همه آلات غناء است خواه آن آلات که بدست نوازند و خواه آن آلات که بدم نوازند چنانچه

اهل حدیث بآن تصریح می کنند و آن جمع معزف است بکسر میم و سکون عین مهمله و فتح زای معجمه و در آخر فاء است

آلتی بآن غناء کنند و در قاموس گفته معزف بر وزن منبر است و یا جمع عزف است بر خلاف قیاس مانند

محاسن و مساوی جمع حسن و سوء پس عزف هم بمعنی معزف است چنانچه وصف بمعنی چیزیکه بآن وصف

کرده می شود چون عالم در قول یا رجل قال عالم کذا پس برین تقدیر جمعش معازف است و نیز عزف بمعنی لعب

بمعازف و بمعنی مطلق لهو هم آمده است و نیز معزف بمعنی سازی معروف که آنرا بفارسی چغانه بجیم
فارسی و غین معجمه و بهندی مندل گویند کذا فی شرح المشکوة و کشف اللغات و در فرهنگ رشیدی گفته چغانه
بفتح جیم چوبیست مانند مثنه نداقان و جلاجان که سر آنرا شگافته جلاجل چند در ان تعبیه کنند و اصول
رابدان نگاه دارند و پرده چغانه پرده ایست از موسیقی پس حاصل کلام آنکه معازف اینجا بمعنی مطلق
ملاهی آمده است یعنی آلات لهو و غناء اگرچه در موضع دیگر بمعنی چغانهها و بمعنی مطلق بازیها و لهوها و
بمعنی ملاهی که بدست نوازند آمده است و در قاموس گفته معازف ملاهی است مانند عود و بربط و طنبور
و اما مزامیر جمع مزمار است و آن آلتیست میان تهی که بدم می نوازند و اکثر انواع آن از چوب می سازند
و زمر و تزمیر هر دو مصدر اند بمعنی مزمار نواختن و بمزمار سرائیدن و در صراح گفته یقال رجل زمار و لا یقال
رجل زامر و امرأة زامرة و لا یقال امرأة زمارة و اما زمارة بتخفیف هم مصدر است و شیخ عبد الحق گفته که بمعنی
مزمار نیز آمده است و در مجمع البحار نیز زماره و مزمار هر دو بیک معنی گفته بدانکه مزمار بفارسی نای بالیاء
و ناو بالواو و نی بفتح نون و سکون یاء و لیکن نی آن چوبست که در اصل خلقت تهی بود بغیر عمل مردم
و بمعنی قصب جواری و بوریا و غیر آن و بمعنی کلک قلم و غیر آن نیز آمده است و اینجا مراد معنی اول نیست
و اما ناو و نواو و نای بیای هر چیزی دراز که بدم نوازند خواه از چوب سازند خواه از غیر آن خواه تهی در اصل
خلقت

خلقت بود خواه بعمل مردم پس بوق نحاسی را وشهناء را نمیتوان گفت و نیز نای بالواو بمعنی

میزاب آب که آنرا ناو دان نیز گویند و بمعنی جوئ آب تنگ و باریک و بمعنی کشتی خرد که آنرا بفارسی

زورق و بتازی صنوق گویند و واوش بهمزه نیز بدل می کنند و نای بیاء بمعنی گلو و حلقوم و بدیگر

معانی نیز آمده ست و یایش را بهمزه نیز بدل میکنند و این معانی اینجا مراد نیست و اما چنگ را نیز

نمیتوان گفت چه اگرچه آنرا نیز بدم می نوازند ولیکن تار دارد که آنرا بدست مینوازند پس حاصل کلام

آنکه معازف متناول است مر مزامیر را و شامل ست مر جمیع ملاهی را که بدم یا بعمل دست می نوازند و آواز

میکنانند و جرس نیز معزف نیست زیرانچه عزف و عزیف در اصل لغت آواز جرس که بسبب از باد رشنیده

شود و آواز جن و آواز باد کذا فی القاموس و مزامیر لوعلیست از معازف اکنون بعضی احادیث که در

نهی از معازف وارد شده اند بیان کرده می شود و عن ابی عامر او ابی مالک الاشعری قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز والحریر والخمر والمعازف

الحدیث رواه البخاری و اینحدیث در ازنست و شک کرد بخاری در روایت خود که از ابی عامرست یا از

ابی مالک و هر دو اشعری اند کذا قال الشیخ عبد الحق و خز در صدر اول و ثانی از صوف و ابریشم می ساختند

و آن مباح بود صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و اکنون متعارفست که خز همه از ابریشم می سازند

وآن درین زمان نوعیست از حریر و عطف حریر بر خز از قبیل عطف عام است بر خاص پس آن حضرت

بمعجزه از غیب خبر دادند که خز هم حرام خواهد شد بانیطور پس چندگروه از امت من این هر چهار منهیات محرمات

را از سر هوا و متابعت نفس و شیطان حلال دانند و استحلال حرام کفرست بالاتفاق اعاذنا الله منه و زیاده

التحقیق فی الشروح وعن ابی امامة قال قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله تعالی بعثنی

رحمة للعالمین وهدی للعالمین وامرنی ربی بمحق المعازف والمزامیر الحدیث رواه احمد و محق نیست نابود کردن

و تمام محو ساختن و در کتب فقه مذاهب اربعه مذکورست که شکستن آلات ملاهی ضمان لازم نمی آید و

جنایت بران هدرست وعن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق فسمع مزمارا فوضع اصبعیه فی اذنیه ونای عن

الطریق الی الجانب الآخر ثم قال لی بعد ان بعد یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه من اذنیه قال

کنت مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فسمع صوت یراع فصنع مثل ما صنعت قال نافع و

کنت اذ ذاک صغیرا رواه احمد وابوداود و یراع بفتح یا و در کتاب مناقب اهل بیت آورده که

امام علی رضا رض مریدی خود را دید که آواز ساز و تغنی می شنید پس چون نزد امام آمد او را از جرد

منع فرمود او گفت یا امام در سماع اصوات گوش را چه مضائقه است فرمود که نشنیدی قول حق سبحانه و تعالی

ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا و فرمود اگر تو در ان حالت

مردی

مردی بموت جاہلیت مردی ومن بر جنازہ تو ہرگز نماز نکردم واین حاصل کلام اوست فارسی

آیت کریمہ پس روی مکن چیزیرا یعنی دریی اکتساب چیزی مرو کہ علم نداری تو بوی بیقین یا بظن

غالب بدلیل شرع یا بدلیل قیاس مکتسب از شرع کہ آن چیز ضارست یا نافع ست قبیح ست یا حسن ست

بدرستیکہ گوش وچشم ودل کہ حفظ خود میگیرند از چیزی بی علم نفع وضر وحسن وقبح آن چیز ہر یک ازان

اینہا پرسیدہ شوند از احتفاظ خود بی علم بآن چیز پس معلوم شد کہ بر شبہات عتاب خواہد شد چنانچہ

وارد ست حلالہا حساب وحرامہا عذاب وشبہاتہا عتاب وعن ابن عباس رضی عن رسول اللہ صلی

اللہ تعالی علیہ علی آلہ وصحبہ وسلم قال ان اللہ تعالی حرم الخمر والمیسر والکوبۃ وقال کل مسکر حرام قیل

الکوبۃ الطبل رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضوان النبی صلی اللہ تعالی علیہ علی آلہ وصحبہ وسلم

نہی عن الخمر والمیسر والکوبۃ والغبیراء والغبیراء شراب تعملہ الحبشۃ من الذرۃ یقال لہا السکرکۃ رواہ ابو داود

والکوبۃ بضم کاف قیل طبل چنانچہ صاحب مشکوۃ از بعضی رواۃ خود آوردہ وقیل بربط وقیل نرد ودر شرح

جامع الاصول گفتہ کہ طبل صغیر کہ دو سر دارد کذا قال عبد الحق واحتمال ست کہ کوبہ فارسی باشد وچند الفاظ

فارسی آنحضرت بر زبان مبارک خود در بعض اوقات راندہ اند شاید کہ از انجملہ یکی کوبہ باشد وآن چوبی ست

کہ بدان طبل ودف ونقارہ ومانند آن بکوبند یعنی آلت نواختن آنہا وکوس ہم گویند ومراد حرمت

صوت آنہاست کہ باستعمال آلت حاصل میشود وکوس بمعنی کوبہ ونقارہ وکوفتنی آمدہ است وعن ابی ہریرۃ رضی

قال نہی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم عن ثمن الکلب وکسب الزمارۃ رواہ فی شرح السنۃ

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لا تصحب الملائکۃ رفقۃ فیہا الکلب ولا جرس

رواہ مسلم وعنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم قال الجرس مزامیر الشیطان رواہ مسلم

وچون جرس جنس است جرش جمع آمدہ دیگر بدانکہ ظہور قینات ومعازف وخمر در دار اسلام از کبار علامات قیامت است

کہ عند ظہور آنہا مصائب وحوادث در عالم ہویدا خواہد شد چنانچہ حدیث ترمذی از ابی ہریرۃ ناطق است بآن

وآن حدیث طویل است ودر آخرش این الفاظ است وظہرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعن

آخر ہذہ الامۃ اولہا فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلۃ وخسفا ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام

قطع سلکہ فتتابع واحادیث ازین قبیلہ در اشراط الساعۃ در کنز العمال بسیار وارد شدہ اند وحدیث ما انا

من دد ولا الدد منی در کتب فقہ چون ہدایہ وکافی وغیرہما از شروح وفتاوی کثیر الوقوع است ودد بر وزن

دال مہملہ لہو ولعب اعنی بازی وحرف ثالث در آخرش واو بود وآن محذوف شد پس مثل ید ودم گشت

وگاہی مثل عصا ہم آید ودر قاموس گفتہ یقال ہذا دد مثل عصا ودد مثل دم ودر مجمع البحار گفتہ کہ دد در اصل

ددی بود چون فدی یا ددن بود چون بدن پس محذوف الآخر شد وگاہی بر اصل ہم استعمال کنند ودر حدیث

داخل ف

دو مضاف بعد من مقدر اند یکی لفظ اهل بعد من اول دوم اشتغال بعد من ثانی پس تقدیرش چنین ست

ما انا من اهل دد و لا الدد من اشتغالی و فقهاء این حدیث را بر تحریم غناء و معازف و سائر الملاهی آورد

چون رقص و تصفیق و تذفیف و طنبور و بربط و رباب و قانون و مزمار و چنگ و طبل و بوق و نوبت

از جهت تفاخر الی آخر ما قال و در نصاب الاحتساب در احراق المعازف یوم العید فی مصلی العید بابی

مستقل عقد بسته است و آنرا بچند دلائل جائز داشته ست و غرض در احراق المعازف در یوم عید که

یوم مجمع عوام و خواص ست تشهیر و اعلام مردم ست از جهت زجر و توبیخ مرتکبین ملاهی و همه کتب

فقه متون و شروح و فتاوی مشحون اند بتقبیح تغنی و معازف و مزامیر و تحریم آنها و تشنیع

و تفسیق اهل آن و تبدیع ایشان والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنچه مستثنا ست

از کراهت و تحریم در باب غناء و معازف پس از ان مستثنیات بعضی بالاتفاق مباح ست

و بعضی نزد بعضی مباح ست و نزد بعضی نه از ان جمله یکی تغنی اعراب ست بشرطیکه دران ذکر

فواحش و منکرات و ذکر فراق و وصال اهل مجاز نبود چنانچه تحقیقش در فصل اول گذشت کر آن

نوع غناء را آنحضرت خود شنیده ست و تقریر نموده ست و چون در عرف عجم آنرا غناء نمی گویند

پس اکثر فقهاء آنرا التعرض نکرده اند و گفته اند که غناء حرام ست یعنی غناء متعارف حرام ست

می آرند و در فتاوی سراجیه
استماع الملاهی را در کبائر
شمرده و از جامع الرموز

وبعضی متاخرین از فقهاء بحرمت غناء در اعراس و اعیاد تصریح نموده اند چنانچه در نصاب
الاحتساب وارد ست باوجود انکه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم درین هردو مورد
خود شنیده اند و تقریر نموده اند چنانچه در فصل اول بتفصیل تمام گذشت پس اگر مراد ایشان غناء
معروفست پس آن حرام ست در جمیع احیان چه در عید و چه در عرس و چه در غیر آن بالاتفاق و مراد ما
از اباحت غناء غناء اعرابست نه غیر آن و غناء اعراب علی الاطلاق مباح ست ولیکن در غیر ایام
شادی غالبا نمیگویند واگر مراد ایشان همین غناء اعرابست و حرمت آن از جهت تشبیه ست
باهل فسق پس آنرا وجهیست چه تشبیه مباح بحرام مباح هم حرام گردد وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم رواه احمد وابو داود وقد ورد اتقوا
مواضع التهم پس حدیث احمد وابی داود را جمیع فقهاء مذاهب اربعه قبول کرده اند و عمل
میکنند بروی در مواضع کثیره در فقه و اینحدیث معارض احادیث دیگر که در اباحت غناء در
موارد مخصوصه وارد اند نمی گردد که آنها بر اباحت اصلیه دلالت دارند و اینحدیث بر کراهت یا تحریم
عارضی که از جهت تشبیه بر مباح اصلی طاری و لاحق شده ست دلالت می دارد و قانون اصول
نیز این را ترجیح میدهد و اذا اجتمع دلیلان متعارضان فی الحظر والاباحة فی شیء قدم دلیل الحظر علی

دلیل

دلیل الاباحة ولیکن در وجه تشبیه سخن است چه در معانی هیچ تشبیه نیست چه غناء معروف که مرغوب

طبائع اهل فسق وعشق است در ان ذکر فواحش ومنکرات وقصص اهل عشق می بود چنانچه بخیه

مرات دانستی ودر غناء اعراب ثناء حق ومحامد اهل حق واهل شجاعت ودر اعراس اعتراف

بنعمتها خدایتعالی میباشد چنانچه "ولولا الحنطة السمراء لم تسمن عذاراکم"، "ولولا الذهب الاحمر

لم یحلل لوادیکم"، واگر تشبیه در رفع صوت بترنم گویند چنانچه از انصاب الاحتساب معلوم می شود

پس در رفع صوت بترنم هر دو نوع مشترک اند ولیکن در نغمه ولحن متغایر اند که هر یک بنوع دیگر است

در نغمه ولحن وشاید که اینقدر تغایر را اعتبار نمیدارند وانصاف آنست که السلامة فی التقوی و

الورع والاجتناب عن الشبهات ومع ذلک هیچ مقصود از مقاصد دینیه بر سماع غناء موقوف نیست

ولیکن اینجا اشکالی دیگر سخت تر است که آنرا اندفاع نمی توان کرد وآن اینست که اگر اینقدر تشبیه

که رفع صوت بترنم است کافی بودی در تحقق تشبیه ومع ذلک آن حضرت مع علم آن چگونه غناء

اعراب را خود شنودی وتقریر نمودی وتقریر نمودن آنحضرت دلالت دارد بر عدم تشبیه در مقصود نیست

وتشابه بین شیئین تشارکهما در صفتی است در جمیع جهات آن صفت واینجا تشارک در رفع

صوت است از جهت رفع واز جهت ترنم نه از جهت نغمه ولحن کما لایخفی پس در میان هر دو نوع تشابه

نماند بلکه تناسب ماند پس تشابه و تماثل دیگر است و تناسب دیگر است چنانچه تحقیقش در فصل

دوم از باب اول گذشت نمی‌بینی که تغیر ند صوم یوم عاشوراء نکرده است از جهت تشبیه به یهود پس

آنحضرت فرمود تخالف یهود کنید بانیکه یکروز پیش از وی یا پس از وی هم روزه دارید تا دو روزه

شوند و تغیر ند دور گردد پس تعیین یوم عاشوراء که صفت صوم است باقی است و ظرف صوم مطلق

یوم است نه تعیین آن و تعیین یوم همان تعیین صوم است فیقال صوم معیّن و یوم معین و آن تعیین

بر دو وجه است یکی بر وجه تفرید چنانچه شعار یهود بود دوم بر وجه انضمام صوم دیگر بوی و بایتقدر تغایر

تشبیه مندفع شد و بباید دانست آنچه بعض متاخرین از فقهاء مردم را از غناء اعراب در اعراس اعیاد

نهی و زجری کنند آن آن غناء است که در ان ذکر الله تعالی بتصریح و یاد ذکر مدائح انبیاء و اولیاء

بتصریح و یا مواعظ بتصریح نبود بلکه دران مدائح اهل شجاعت و ذکر تنعم و تلذذ دنیاوی بود و یا دران

کلام لایعنی بود از قصه‌ها و یا دران محامد الله تعالی و مدائح الانبیاء و الاولیاء و مواعظ بود ولیکن

بالحان موسیقیه و نغمات بر قوانین موسیقیه بود اما چون دران محامد الله تعالی و یا مدائح الانبیاء

اتباع ایشان از جهت ورع و تقوی و یا مواعظ به ترغیب و ترهیب و احوال قیامت بتصریح بود و

مع ذلک بلحن سرود معروف و بنغمه سرود معروف نبود بلکه بلحن دیگر و نغمه دیگر بود و سماعش از زنان نبود

امکان

و مکان لطیف و طاهر بود و مستمع بگوش و جان شنود پس در شنودن و گفتن این نوع غناء

هیچ اختلاف نیست و این نوع غناء بالاجماع مباح ست چه همه اهل الله تعالی از علماء و فقهاء

و محدثین و مشائخ اهل ورع و تقوی می شنوند در محافل و مدارس و خانقاهها ایشان

در جمیع احیان چه در اعیاد و چه در غیر آن و ایشان آنرا غناء نمی گویند بلکه ذکر می گویند و در

عرف عوام مردم از اهل سند مولود گویند و این نوع غناء ذکر الله تعالی ست که اهل تقوی را جاذب می شود

بسوی محبت حق و محبت رسول وی و آنچه در حدیث دیلمی از انس گذشت ان الغناء و اللهو ینبتان

النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفس محمد بیده ان القرآن و الذکر ینبتان

الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب گواه این معنی ست چه محبت حق سبحانه و تعالی و محبت رسول وی

شرط تکمیل ایمان ست و مراد از محبت که شرط تکمیل ایمان ست محبت صحیحه ست نه محبت فاسده و تفسیر صحت

و فساد محبت در مجلس گذشت و کلام موعظه حسنه بصوت حسن بلحن حسن سخت تر تاثیر دارد در جذب

القلوب الی طاعة المحبوب و الاعراض من دار الغرور الی دار السرور و در حدیث بخاری آمده ان

من الشعر حکمة و ان من البیان لسحرا و در تاثیر کلام حسن بصوت حسن چون جادوست این تشبیه

در سرعت تاثیر ست و تحقق آن و تاثیر سحر قبیح ست و تاثیر کلام حسن حسن ست و در حسن و قبح تشبیه نیست

چنانچه غناء معروف رقیه زناست چنانچه گذشت الغناء رقیة الزنا همچنین این نوع غناء افسون محبت

الهیست مر اهل ورع وتقوی را فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واهل هوا را جز فساد نمی

افزاید واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وفرق میان نغمه ولحن آنست که نغمه آواز نیک و

نرم وخوش چنانچه گذشت وآن باعتبار مد وقصر وسرعت وبطوء ووقف ووصل وحرکت وسکون

وتشدید وتخفیف مختلف میگردد ولحن تطریب الصوت وترجیع در انست چنانچه از مجمع البحار گذشت

ودر قراح گفته تطریب کشیدن آواز ونیکو کردن آن وترجیع گردانیدن آواز در حلق از جهت تحسین

آن چنانچه همه بالا گذشت ولحن موسیقی خسروانی سی الحان اند بر قول مشهور وقیل سی ویک لحن اند

وقیل غیر ذلک والحان موسیقیه فلاسفه استخراج کرده اند وهر لحن را نامیست علاحده چون آرایش خورشید^۱

آئینه جمشید^۲ اورنگی^۳ باغ شیرین^۴ تخت طاقدیسی^۵ حقه کاوس^۶ راح روح^۷ رامش جان^۸ سبز در سبز^۹ سرو ستان^۱۰

سرو سهی^۱۱ شادروان مروارید^۱۲ شبدیز^۱۳ شب فرخ^۱۴ نقل رومی^۱۵ گنج بادآورد^۱۶ گنج گاو^۱۷ گنج سوخته^۱۸ کین ایرج^۱۹

کین سیاوش^۲۰ ماه برکوهان^۲۱ مشک دانه^۲۲ مرواء^۲۳ مشک مالی^۲۴ مشک دان^۲۴ مهرکانی^۲۵ ناقوسی^۲۶ نوبهاری^۲۷ نوشین باده^۲۸

نیمروز^۲۹ نخجیرکان^۳۰ این سی لحن در فرهنگ رشیدی مجتمع ذکر کرده ودر مفردات لغات نیز ذکر کرده وگفته

که در مؤید شیخ نظامی ازین ۳۰ الحان که آئین جمشید وراح روح ونوبهاریست بنا ورده وبجای آنها چهار

دیگر

دیگر او رده ساز نوروزه و غنچه کبک دری و فرخ روز و کیخسروی پس برین تقدیر سی و یک لحن

خسروانی می شود و اینها را الحان بارید و نواهای باربد نیز گویند پس لحن را بالفارسی نوا گویند خوش لحن

یعنی خوش نوا و دوازده پردهای موسیقیه ست و در رشیدی گفته که پرده رشته را گویند که بر دسته

سازهای بندند برای نگاهداشتن انگشتان و برای حفظ مقامات موسیقیه و بکثرت استعمال مقامات

را نیز گویند و در کشف لغات پرده و مقام در علم موسیقی مترادف گفته و آن دوازده پردهای اعنی مقامات

راست شباب بوسلیک عشاق زیرزبرگ زیرخورد نهاوند عراق باخرزی حسینی

رهاوی نوا و بیست و چهار شعبه ست کذا فی کشف اللغات و سی لحن مذکوره همان الحان اند که

مطرب باربد پیش خسرو پرویز می نواخت والا الحان موسیقیه بسیار اند و بر سی موقوف نیستند چون

راز بانه و راز یام و راه بقا و راه قلندر و مویه زال و نار دین و نار شیرین و نار نوروز و نواء خاکی

و نواء چکاوک و نواء خارکن و نوروز و نواء عنقاء و امثال ذلک و بارید بهر دو باء تازی و باء

ثانی مفتوح ست و در جهانگیری مضموم گفته این خطاست نام مطربیست از توابع جم که سرود خسروانی

که آن سرودیست مسجع در بزم خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان میگفتی و اسمش مرکبست از بار بمعنی رخصت

و اذن و بد بمعنی خداوند که پرویز او را رخصت داده بود که هر وقت که خواهد در مجلس خاص آید و بغیر اذن

در مجلس داخل شود و از فرهنگ ابراهیم شاهی معلوم می شود که سیصد و شصت نواها و موسیقیه است که

از آواز ققنوس گرفته اند چنانچه گفته ققنوس و ققنس مرغیست بغایت خوش رنگ و خوش آواز و

در منقارش سیصد و شصت سوراخ است و در بلندی کوه مقابل باد می نشیند و می سراید و بر آوازش

مرغان شیفته شوند و گرد آیند ایشان همه را گرفته خورد و چون عمرش هزار سال رسد صد خروار هیزم جمع کند

و بران نشیند و می سراید پس مست گردد و بجنبش هر دو بازو خود بر هیزم زند پس از تپش آتش جهد و همه

هیزم و خود هم همراه هیزم سوخته خاکستر شود و از خاکسترش بیضه پدید آید و ازان بیضه مرغی مثل او

پدید آید و تناسل او بهمین وتیره می بود و این مرغ جفت ندارد و در وقت فرد از جنس وی در یک زمان

موجود نمی باشد و علم موسیقی از آواز وی گرفته اند انتهی و مثل آن در کشف اللغات گفته مگر آنکه بجای

هزار خروار هیزم هزار ستوره گفته و گفته که از هر سوراخ از سیصد و شصت سوراخش آوازی علاحده

خوش و لطیف می برآرد و در آخرش گفته که چون باران بار دیران خاکستر ازان بیضه شود و در طوطی نامه

گفت که ققنوس طائریست بر شکل بط در نواحی ملک هند بمن منقار هفت سوراخ در منقار دارد و از هر

سوراخ آواز هفتاد گونه برآرد و در حواشی مطول شرح تلخیص المفتاح تحت قول الماتن بیت

والذی حارت البریة فیه ،، حیوان مستحدث من جماد ،، مانند این قصه آورده اند چنانچه گفته اند

القفنس

القفنس طائر جسيم عظيم الجثة يضرب به المثل في البياض له منقار طويل خلقه الله تعالى فردا

واحدا الى آخر ما قالوا و از کشف اللغات معلوم مي شود که ققنس را موسیقار نیز گویند چنانچه

گفته که در نسخهٔ علم موسیقي ست که موسیقار مرغیست که در منقارش سوراخها اند و از آن

سوراخها اصوات گوناگون مي برآرد و علم موسیقي ازان اخذ کرده اند و ققنوس بفتح

قاف اول و سکون قاف ثاني و ضم نون و واوش گاهي حذف کنند و گاهي سلامت

دارند و لفظ ترکیبست و در فارسي آتش افروز گویند چنانچه در فرهنگ رشیدیست و

لیکن در ماده ققنس و آتش افروز گفته که ققنس بلغت یونانیست و بعربي بیضاء گویند

و موسیقار معلوم نیست که در کدام ست و سازي از آوازش گرفته اند آنرا هم موسیقار گویند

واین تطویل از جهت آن آورده شد که علم موسیقي علمیست کثیر المسائل و المباحث والحان

موسیقیه جز بر ماهران آن فن ظاهر نیست پس ضابطه در شناختن مشابهت در لحن میان

غناء مباح و غیر مباح باینطورست که غناء معروف که آنرا سرود و راگ گویند در تمام اقلیم هندوستان

آنرا چند الحانست مخصوص بدان دران لسان باید که چون کسي را قصد غناء مباح ست از لحن

سرود غیر مباح که دراقلیمش معروفست احتراز کند و هر لحني که داند که این لحن از الحان غیر مباح ست

ازان هم احتراز کنند اگرچه در اقلیم دیگر بود و بلحنی سراید که نمیدانند که این لحن از الحان موسیقی است یا نه

چه جهل در فروع اسلام در اکثر مسائل عذر است بالاجماع پس حکم تشبیه فعل بفعل دیگر گشتن

مشبه در حکم مشبه به است وقتی متحقق گردد که فاعل حقیقت مشبه به وحکمش میداند والا لا ودر

حسامی و شرحش آورده والجهل عذر فی موضع الاجتهاد الصحیح وفی موضع الشبهة پس حاصل

کلام غناء محظور نگوید ونشنود ونه لحنی مثل لحنش بود بقصد دیده دانسته برآرد باز رجوع کردیم

بمقصود خویش و دیگر غناء مباح میگویند مسافر مهجور را در مر غریب فراق زده را وانیست قول

شمس الائمة سرخسی قدس سره وتبعه جماعة من العلماء کما صرحوا به فی کتب الفقه ودر فتاوی برهنه گفته که

نزدیک شمس الائمة سرخسی اگر سرود کند برائی خود از جهت دفع وحشت چنانچه غیر نشنود باک نیست

ونیز می گویند که تغنی از جهت فصاحت لسان ونظم قوافی تصحیح نمودن بآن لاباس است بدانکه تغنی

ازبرائی دفع وحشت اهل غربت واز جهت فصاحت لسان این هر دو را بعضی فقهاء وبعضی از محدثین

روا داشته اند ولاباس به گفته اند چنانچه شمس الائمة سرخسی بجواز اول تصریح نموده وآنچه از انس بن مالک

روایت میکند که داخل شدم بر براء بن مالک و او تغنی میکرد چنانچه در معارف العلوم است تغنی او محمول است بر

دفع وحشت یا بر قصد فصاحت لسان وبراء بن مالک از زهاد صحابه وعباد ایشان بود واز سائر علماء درین

هردو مورد هیچ مروی نشده ست نه منع و نه رخصت مگر شیخ الاسلام خواهرزاده که او درین هردو
مورد مکروه می گوید کذا فی معارف العلوم دیگر بدانکه طبل مسافران و طبل غازیان مباح ست
پس طبل غازیان ذکر کرده ست اباحت آنرا شیخ عبد الحق در شرح مشکوة درباب تصاویر در ذکر
اباحت طبل سفر در فتاوی برهنه ست و نیز در فتاوی برهنه بوق حمام و دف عروسی چون دران جلاجل
نبود و طبل سفر و جنگ سفر و نوبت بعد العصر برائ اشارت بنفخه اولی که نفخهٔ فزع ست و بعد العشاء برائ
اشارت بنفخهٔ ثانیه که نفخهٔ اهلاک ست و بعد نصف اللیل برائ اشارت بنفخهٔ ثالثه که نفخهٔ بعث و نشور ست
مباح و جائز گفته و درین هیچ اختلافی ذکر نکرده شاید که در اباحت اینها اختلافی نباشد ولیکن شیخ عبد الحق
در شرح مشکوة گفته که در ضرب دف اختلاف ست بعضی گفته که حرام ست یا مکروه ست مطلقا و نزد بعضی
مباح ست مطلقا و صحیح آنست که مباح ست در بعضی احیان چنانچه عید و قدوم و نکاح و حرام ست در غیر آن
پس معلوم شد که چون در اباحت دف عید و دف قدوم و دف نکاح با وجود آنکه احادیث صحاح دران وارد ست
بعضی فقهاء اختلاف کرده اند شاید که در باقی هم اختلاف کرده باشند اکنون بیان اباحت ضرب دف در عید
و قدوم و نکاح از احادیث شنو و مذهب صحیح نیز همین ست چنانچه شیخ عبد الحق گفته : اگرچه اکثر فقهاء
برخلاف آن رفته اند برائ رفع نام و نشان ملاهی و معارف و سد باب آنها تا از قلوب مردم نسیا منسیا گردد

قال فی خزانة الروایات وطبل
فی شرح الملتقی ان ضرب الطبل لغیر غرض شرعی
الا انه یباح بالاتفاق فی حاشیة البزدوی التقیید فی الروایات
هذا هو الحق وفی الکافی التخصیص فی
نفی الحکم عما عداه انتهی
الروایات یدل علی نفی الحکم فیما عداه بالاتفاق
وفی الجلبی حاشیة المطول التخصیص بالذکر
فی الروایات یدل علی نفیه عما عداه بلا خلاف
فعلی هذا اجرة التغنی وغیره مقیده باللهو
فما یکون لغیر اللهو بل لغرض الدین
لا یکون حراما علی مذهب الحنفیة انتهی
وفی خزانة الروایات ایضا فی ...
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
صحبه وسلم کان یخرج فی یوم الفطر ...
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ...
فظهر انه یجوز ضرب الطبل ...
واعلم انه ...
الطبل ...
ویستعد ...
فی ...
لیضرب ...
لطبول ...
ضرب بالطبل ...
مخدوم عبد الواحد

وكان لم يكن شيئا مذكورا شود بدانكه اباحت تدفيف در يوم عيد از حديث عائشة رض كه در فصل اول

گذشت معلوم گشت و آن حديث قوي تر صحيحت ست چنانچه دانستي وقدوم آنحضرت صلى الله تعالى عليه وعلى آله

وصحبه وسلم در مدينه افضل اعياد بود در حق اہل مدينه وعن انس رض قال لما قدم رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

المدينة لعبت الحبشة بحرابهم فرحا لقدومه رواه ابوداود وفي رواية الدارمي قال ما رأيت يوما قط كان

احسن ولا اضوء من يوم دخل علينا فيه رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وما رأيت يوما كان

اقبح ولا اظلم من يوم مات فيه رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وفي رواية الترمذي قال لما

كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله المدينة اضاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها

كل شيء الحديث وحراب بكسر حاء مهمله جمع حربه بفتح نيزه خرد و دشنه و در صراح گفته حربه چوب دستي و

تازيانه كذا قال الشيخ عبد الحق و دشنه بمعني خنجر و شفره و لعب جواري بدفوف در پيش آنحضرت

عند قدوم در جامع المعجزات و مولود عفيفي وساير كتب سير مذكورست فلينظر ثمه و نيز مراجعت آنحضرت

از حروب صحابا بصحت و سلامت افضل اعياد المسلمين بود لهذا عند مراجعت ايشان از غزوه تدفيف كردند

عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان امرءة قالت يا رسول الله اني نذرت ان اضرب على راسك

بالدف فقال اوفي بنذرك رواه ابوداود ورواه رزين مع زيادة في آخره وعن بريدة رض قال خرج

رسول الله

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في بعض مغازيه فلما انصرف جاءت جارية

سوداء فقالت يا رسول الله اني كنت نذرت إن ردّك الله صالحا سالما ان اضرب بين يديك

بالدّف وأتغنّى فقال لها رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان كنت نذرت فاضربي

والا فلا فجعلت تضرب فدخل ابوبكر وهي تضرب ثم دخل عليّ وهي تضرب ثم دخل عثمان وهي تضرب

ثم دخل عمر فالقت الدُّفّ تحت اِسْتها ثم قعدت عليها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

ان الشيطان ليخاف منك يا عمر اني كنت جالسا وهي تضرب فدخل ابوبكر وهي تضرب ثم دخل علي وهي تضرب

ثم دخل عثمان وهي تضرب فلمّا دخلت انت يا عمر القت الدف رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن

صحيح غريب واينجا چند سوال وجواب آورده اند اول آنكه ازين دو حديث معلوم شد كه ضرب الدف على

الاطلاق مباحست چه اگر مباح نبودي ايفاء نذر بدان جائز نبودي چه نذر چون معصيت بود ايفاء آن

لازم نيايد بلكه جائز نيست ايفاء آن بالاجماع چنانچه نذر كرد بزنا كردن وخمر نوشيدن وبناحق مسلمي را دشنام

دادن اگرچه معلق بشرط بود چنانچه گفت اگر ازين مرض شفا يابم زنا كنم يا مسلمي را دشنام دهم پس شفا يافت

زنا كردن ودشنام دادن مر اورا جائز نميگردد اصلا واحاديث باين ناطق ست چنانچه در حديث بخاريست

ومن نذر ان يعصي الله فلا يعصه ودر حديث مسلم آمده لا وفاء لنذر في معصية ولا فيما لا يملك العبد

وفي رواية لا نذر في معصية الله واحاديث ازين قبيل بسيارست وليكن اينجا نزد علماء حنفيه كفارت يمين ديده

با وجود آنكه ايفاء نذر حرامست وشيخ عبد الحق در شرح حديث مسلم آورده تحت قوله لا وفاء لنذر في معصية الله

كه نزد بعض اصحاب ما در نذر ذبح ولد ذبح شاة ست ودر حديث نيز كفارت يمين آمده ست وعن عائشة رضي

قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا نذر في معصية وكفارته كفارة اليمين رواه ابوداود

والترمذي والنسائي قوله لا نذر اي لا ايفاء بنذر المعصية كذا في شرح الطيبي وازين حديث معلوم شد كه نذر

بمعصيت صحيح ست لهذا كفارت بران لازم مي آيد وايفاءش حرام ست چنانچه قبل نذر حرام بود وامام

شافعي نذر معصيت را لغو ميگويد وكفارت بران لازم نمي گويد ومذهب ابي حنيفه وصاحبيه چنانچه در كتاب

صوم از شرح وقايه وهدايه وكافي واز اصول فقه معلوم مي شود اينست كه نذر ايجاب المباح ست ويمين تحريم

المباح ست پس نذر بمعاصي وبواجبات صحيح نيست وليكن اين تعريف نذر وران نذرست كه ايفاء آن واجب

ست والا نذر بمعاصي منعقد ميگردد عند الحنفية وكفارت بران لازم مي آيد وايفاءش حرامست وفي كتاب

الصوم من الفن الثاني من شرح الاشباه والنظائر للحموي ولو نذر بالزنا او بشرب الخمر لا يلزمه الوفاء لكن ينعقد

موجبا للكفارة پس ازان گفته فلو فعل المعصية المحلوف عليها انحلت الكفارة واثم واين بصورت

نذرست ودر معني يمين ست ويمين بالفاظ انعقاد نذر منعقد ميگردد ويمين در معاصي هم منعقد ميگردد

پس

پس تعریف نذر جامع گشت النذر تحریم المباح پس نذر بمعصیت یمین است عند الحنفیة وساقط است
عند الشافعیة و نذر بواجبات اصلا منعقد نمیگردد چه دران تحصیل حاصل است بدآنکه نذر منعقد نمی گردد
مگر بیکی از دو چیز لله علیّ یا مجرد علیّ گوید و بهر لسان و بهر عبارت که این مضمون گوید پس چون لله
علیّ صوم او صلوة او نحو ذلک گفت یا علیّ ان اصوم او اصلی او مثل ذلک گفت منذور بروی لازم
گردد چه عبادت نمیباشد مگر لله تعالی و الزام بروی بلفظ علیّ حاصل می شود پس بمجرد علیّ نذر منعقد
میگردد نه بمجرد لله صوم او صلوة دوم تعلیق بشرط چنانچه منذور را بشرطی معلق گرداند و گوید ان ظفرت
علی عدوی او ان عافا الله مریضی احج او اصوم او اصلی و لفظ لله علیّ یا مجرد علیّ نگفت از روی
قیاس بروی چیزی لازم نیاید و از روی استحسان نذر منعقد گردد صرح به الحموی فی شرح الاشباه فی باب الحظر
والاباحة من الفن الثانی چه نذر خود وعده بنده بعبادت حق است و عبادت حق بمجرد وعده بر بنده
لازم نمیگردد مگر بالزام وی بر نفس وی بلفظ علیّ یا عند وجود شرط استحسانا چون معلق بشرط کرده بود
و لفظ علیّ نگفته بود چه در تعلیق معنی الزام است صرح به العلامة المذکور فی الموضع المذکور و چون مجرد
وعده کرد چنانچه فردا روزه دارم یا چند رکعات نماز گذارم هیچ چیز لازم نیاید و اما نذر مخلوق را حرام است
جائز نیست اصلا چه نذر خود عبادت محضه است و آن غیر حق را جائز نیست لهذا نذر صحیح نیست مگر بعبادة

محضه صرح به في البحر الرائق في باب الاضحية اما وعده مخلوق را چنانچه گويد اگر فردا بيائي نزد من ترا

اكرام خواهم داد پس او چون فردا شد بيامد نزد وي پس بر وي اكرام او لازم گردد بنا بر وجود شرط از

روئ ديانت وقضاء هردو معا يا ديانة فقط اين محل نظر وتامل ست صرح به الشارح العلامة الحموي في شرح

الاشباه والنظائر تحت قول الماتن ولا يلزم الوعد الا اذا كان معلقا بعده گفته آنچه بر بنده واجب مي گردد

بايجاب بنده بر نفس خود دو چيز ست نذر ووعد مقرون بتعليق پس معلوم شد كه نذر را وعد نمي گويند اگرچه در

حقيقت وعد ست چه نذر همان وعد ست مع لفظ لله علي ووجوبش قياسا واستحسانا ست ووعد مع تعليق واجب ست

استحسانا نه قياسا ووعد را در عرف نذر نمي گويند پس هر دو قسيمين شدند اكنون بدانكه آنچه مي گويند النذر

ايجاب المباح اين تعريف هر مباح را شامل نيست نه مباح غير عبادت را شامل ست پس اگر گفت كه

لله علي ان آكل طعاما لذيذا وان البس ثوبا جديدا هيچ لازم نيايد ونه آن عبادت مباحه را

شامل ست كه از جنس وي واجب نباشد ويا بر واجبي مشتمل نبود ويا عبادت محضه نباشد اگرچه

در نفس خود واجب باشد چون تلاوة القرآن وقراءة ادعيه وتسبيح وتهليل وبناء المسجد وتكفين الميت

ونماز جنازه وعيادة مريض وزيارة القبور وغير ذلك ونه عبادة غير مقصوده را شامل ست

پس وضوء وغسل وتطهير الثوب بنذر واجب نگردد زيرا كه انواع مباحات بنذر واجب نمي گردد

اگرچه تعلیق کند و شرط موجود گردد چه این انواع مباحات چون بنذر منجز واجب نمی شوند پس بنذر

معلق چگونه واجب شوند و تنجیز و تعلیق یک است در عدم وجوب نذر این انواع مگر چون نیت

یمین دارد یمین گردد چنانچه گفته اند ان ایجاب المباح یصلح یمینا بالنیة صرح به فی تحقیق الحسامی و آن

بطریق مجاز است چون لله علی بناء المسجد باین معنی قصد کند حیلت ترک بناء المسجد علی حرام است

و در تحقیق گفته که لله باراده قسم بمعنی بالله میگردد و باء و لام با یکدیگر متعاقبان اند پس برین

تقدیر علی بناء المسجد نایب مناب جواب قسم میگردد و تعریف واضح تر مر نذر واجب را اینست

لا یلزم النذر الا اذا کان المنذور طاعة مقصودة بنفسها محضة ولیس بواجب وکان من جنسه

واجب مستقل او کان مشتملا علی واجب مستقل و ما سواه من الطاعة فنذره لیس بواجب اصلا لیکن

الیفاء مستحب حسن محمود پس بقوله الا اذا کان المنذور طاعة غیر طاعة را اخراج کرد از ماکولات و

ملبوسات و غیرها و قیل اعتاق را نیز اخراج کرد چه اعتاق از کافر صحیح است پس طاعت نشد و بقوله مقصودة

وسائل را اخراج کرد چون وضوء و تطهیر الثوب و احرام و غیره و علامه حموی سجده تلاوت را از وسائل

شمرده و از واقعات آورده که تکفین میت هم از وسائل است و بقوله محضة تجهیز و تکفین میت و

نماز جنازه و عیادة المریض و رد السلام و نحوه خارج شد چه دران محض حق الله نیست بلکه حق المیت

والمریض وغیره هم مقصود نیست و نذر عبادتست و در عبادت حق غیر حق شریک نباشد کما في باب

الاضحي من البحر و بقوله و لیس لو اجب همه واجبات را بیرون کشید و فرض نیز واجب ست ولکن

ثبوته بدلیل قطعي بخلاف الواجب پس بنذر واجب ایجاب واجب لازم آید و آن محال ست و تحصیل حاصل

محال و بقوله و کان من جنسه واجب مستقل هر آنچه لیس من جنسه واجب مستقل خارج شد چون تلاوة

القرآن و تکبیرات و تسبیحات و ادعیه و اذان و اقامت و امثال ذلک اگرچه از تلاوة قرآن و از تکبیرات

واجبي ست اندر نماز ولیکن واجبي مستقل اعني در نفس خود نمي باشد و بقوله او کان مشتملا علی واجب مستقل

هر آنچه بر واجب مستقل شامل نشود خارج گشت چون بیع و شرا و نکاح این همه و آنچه مانند اینهاست

گاهي بنیت طاعت طاعت میگردد و هر یک بر واجبات چندی شامل ست که در ضمن وي اند و در خارج

آن وجود ندارند و مستقل آن باشد که چنانچه در ضمن چیزي باشد همچنان علاحده وجود دارد و علاحده

عبادة مقصود باشد چنانچه صوم در اعتکاف منذور بخلاف مهر و نفقه زن و مملوک پس این تعریف

متناول ست مر عبادات کثیره را چون صلاة و صوم و حج و جهاد و اعتاق الرقبة و الوقف و اطعام

الطعام و الباس الثوب و انفاق الفلوس و سائر المال في سبیل الله و الاعتکاف و الصلوة

علی النبي صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و حمد الله تعالی و ذبح براي اطعام مسلمین و امثال ذلک پس جهاد

گاهي

گاہی فرض بود وگاہی نفل وہمچنین امر ونہی کہ آن نیز نوعیست از جہاد واعتاق و

اطعام والباس واجبست درکفارت واینہا ہمہ بہ نسبت ازالۃ الملک من التملیک واخراجہا

عن الید مانند طلاق می باشند تا از کافر نیز صحیح باشند وطاعت کافر صحیح نیست پس باین

نسبت طاعۃ محضہ نشدند ولیکن بنظر ذوات آنہا ہمہ طاعت محضہ است واما وقف پس از

جنس وی واجبست وآن اینست کہ واجبست بر امام کہ از بیت المال مسلمین مسجد بنا کند

ووقف نماید واگر در بیت مال مسلمین بنا کردہ شود پس بر مسلمین است کذا فی فتح القدیر

وعلامہ حموی گفتہ وفیہ نظر بالنسبۃ الی الامام فانہ لا یملک ما فی بیت مال المسلمین حتی یصح وقفہ

ووقف ملک الغیر لا یصح بل ذلک ارصاد من الامام والارصاد غیر الوقف وارصاد اینجا رعایت

مصالح مسلمین بر مسلمین است از جانب امام پس اگر صحت نذر ووقف بنا برین قول است کہ صاحب فتح

القدیر گفتہ برین تقدیر لازم می آید صحت نذر ببناء مسجد وسقایہ وپل ومثل ذلک وحال آنکہ در

فتاوی برہنہ وغیرہ بعدم صحت نذر ببناء آنہا تصریح نمودہ اند وانفاق الاموال وجوب آن در

زکوۃ وعشر وخراج معلومست واعتکاف شاملست بر صوم وصوم شرط اعتکاف منذورست

وقیل از جنس وی واجبست چون قعدہ اخیرہ ووقوف بعرفات کہ این ہر دو در معنی اعتکاف اند

وعلامه حموي گفته که این تکلف ست وصلوة بر نبي مرة واحدة واجب ست در عمر یا هر بار که نام

شریف بشنود علی اختلاف القولین وشکر بر نعمت واجب ست وذبح بغیر قصد اطعام قربت نیست واضحیه

وذبح قارن ومتمتع تعبدیست وعقل بر غوامض شرع واقف نشده ست ونیز علامه حموي گفته که

تشییع الجنازة وعیادة المریض عبادة مقصوده بنفس وي نیست چه دران محض حق الله مقصود نیست

بلکه حق المیت والمریض مقصود میباشد پس نذر بدان صحیح نیست وهو ظاهر الروایة ودر

روایتي از امام آمده که صحیح ست وچون نذر باعتاق صحیح ست بنابر وجوب اعتاق در کفارات

باید که نذر بسجده منفرده صحیح باشد چه توان گفتن کان من جنسه واجب عام ست پس خواه

آن واجب بوضع الهي بغیر مباشره بسبب موجبش بود چون صوم وصلوة ویا بمباشره

سببي موجبش چون کفارة وسجده تلاوة مگر آنکه گفته شود که نذر بسجده منفرده صحیح نیست

چه سجده تلاوة خود واجب ست وغیر آن اصلا عبادة نیست پس آنچه ذکر شد بنذر کردن واجب

گردد وسواء آن بنذر واجب نمیگردد ونکث خلف وعده حرام میگویند شاید که این نوع خلف

وعده حرام نباشد وگر حرام بودي حکم کردي بایفاء نذر در جمیع مباحات والله اعلم پس لام

در قول ایشان ایجاب المباح لام عهد ست یعني این نوع مباح نه جمیع مباحات وآن ظاهر ست

وقول

وقول ایشان لا یصح النذر ولا یلزم النذر هر دو یکیست چه نذر چون صحیح باشد واجب گردد

و وجوب او و صحت او هر دو متلازمان ست پس آن در موضع نذر صحیح اگر وعده معلق یا نذر

معلق بشرط بود عند وجود شرط موعود و منذور واجب گردد مگر چون معلق بمعصیت گرداند

چون گوید اگر زنا کنم یا خمر نوشم بر من حج ست یا روزه و یا حج کنم یا روزه دارم پس زنا کرد

یا خمر نوشید در صورت مخیرست میان ایفاء و کفارت و در فتاوی بر هر شه گفته هو الصحیح بعده

گفته لیکن در صغری آورده که امام رجوع کرده از ایفاء بکفارت و همین ست اختیار سرخسی

و به یفتی و پیش ازین معلوم کردی که وجوب ایفاء موعود معلق از روی استحسان ست

نه از روی قیاس و نذر خواه معلق بود خواه منجز واجبست ایفاء آن از روی قیاس

عند وجود الشرط چون معلق بود و عند الانعقاد چون منجز بود و چون از ایفاء عاجز شود

کفارت یمین دهد کذا فی شروح المشکوة و در کفایت کفارة از ایفاء و قیام کفارت مقام

ایفاء در نذر مطلق و معلق بدون عجز از ایفاء اختلافست و مختار عدم ست و درین بیان

نذر را یاد دار که ترا درین باب رهنما خواهد بود و این تفصیل در باب نذر جائی کمتر خواهی یافت

چه اکثر کتب ازین تفصیل قاصراند و باعث این تطویل آنست که مردم عوام می پندارند که النذر

ایجاب المباح و در محظور نذر منعقد نمی شود پس چون ضرب دف مباح بود آنحضرت آن جاریه را که

نذر تدفیف کرده بود امر کرد بایفاءِ آن و این خطاست چه الزام بر مباح نام عهد است ای المباح المعهود

بالوجوب بالنذر و تدفیف حرامست فی جمیع الاوقات مگر در اوقات سرور المؤمنین که شعار اسلام است

چون نکاح و ولیمه و عید و قدوم لشکر اسلام سلامت پس آن حضرت رد را فرمود ان کنت نذرت فاوفی

والا فلا یعنی اگر نذر کردی پس تدفیف تو برای سرور سلامت سنت است پس باین علت درین مورد

مخصوص تدفیف تو مباح گشت پس بر نذر آن زن را وفا و اگر نذر نکردی پس تدفیف تو درین مورد نیست

بلکه بر حرمت اصلیش باقیست پس آن زن را دیگر سوال آنکه نذر او بدو چیز بود یکی تغنی دوم تدفیف

و از هر دو سوال کرد و تدفیف جواب داد و تغنی را تعرض نکرد باعث آن چیست جوابش آنکه در

تغنیش ذکر ثناء حق و مدائح آنحضرت و سرور المؤمنین بسلامت سید المرسلین و بفتح القری علی رحمة

للعالمین و باعلاء کلمات الله فی الآفاق بسیوف سید الاولین و الآخرین و اصحابه الاشداء علی الکفار

الاسرار کما دلت علیه الحال و القرینة چه در آب مغنیات آنست که اوّلا مناسبت حال قوم و دستور اهل مجلس

می شناسند پس بحسب رغبت طبائع اهل مجلس و بمطابعت تشوق قلوب مستمعین تغنی میکنند و آن

نوع تغنی در جمیع اوقات مباح است چنانچه بالا گذشت پس آنرا تعرض نکردند و از ظاهر حدیث نیز

معلوم

معلوم می شود که آن جاریه اکتفا بر تدفیف نموده و تغنی نکرده است دیگر سوال آنکه اول اورا

بتدفیف صفت دادند و آخر اورا شیطان گفتند باعث آن چیست جوابش آنکه عرب هر

فتنه انگیز را شیطان گویند قال الله تعالی شیاطین الانس والجن و فتنه انگیزی ودل

مردم فریبی صفت مغنیات است پس اگرچه در خدمت آنحضرت فعل غیر فتنت میگردد ولیکن

صفت از موصوف منفک نمی گردد پس آنحضرت اورا اجازت دادند در ان فعل ومع ذلک

بر شیطانیت موصوف بود پس اورا شیطان خواندند و مع ذلک اورا صفت تقدیری قبیل

بود واو زیاده کرد بران قدر حق موجب نفرت طبع شریف از استماع کلامش گشت پس

شیطانش گفتند دیگر سوال آنکه ثبوت او بر حالت ضرب دف پیش آن حضرت و عند

دخول رضی الله عنه اورا چه سبب بود و ترک او عند دخول عمر بن الخطاب چه سبب بود

جوابش آنکه آن جاریه تدفیف میکرد باجازت آن حضرت وچون امیر المومنین عمر رضی الله عنه داخل شد

هیبت وهول در دل آن جاریه نافذ شد بدیدن صورت امیر المومنین چه صاحب مهابت عظمی بودند

هم در جاهلیت وهم در اسلام کذا فی الریاض المستطابه چنانچه حدیث صحیحیش که در مناقب وی

آمده است بر معنی دلالت دارد واز وی شیطان انسی وجنی میگریخت چنانچه در حدیث صحیح آمده

پس آن جاریه فعل غیر معتاد آنحضرت در خدمت آن حضرت میکرد و چون صورت امیرالمومنین

دیدش از هیبت لرزید و دف را در تحت خود پنهان ساخت پس فرمود آن حضرت

ان الشیطان لیفرق منک یا عمر اکنون بیان آن میکنیم. بشنو که در نکاح آمده است

از آن جمله یکی حدیث تغنی جاریها از ربیع بنت معوذ بن عفراء است که در فصل اول

گذشت و آن صحیح‌تر حدیث است. و دیگر احادیث نیز وارد شده اند وعن عائشة رضی

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اعلنوا هذا النکاح واجعلوه

فی المساجد واضربوا علیه بالدف رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن محمد بن حاطب

الجمحی عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال فصل ما بین الحلال والحرام الصوت

والدف فی النکاح رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة وشراح می گویند که مراد از

صوت اینجا اعلان است والله اعلم بالصواب فصل پنجم در بیان مذهب بعضی صوفیه که می گویند که

فصل ٥

استماع سماع و معازف و مزامیر در حق بعضی مردم حرام است و در حق بعضی دیگر مکروه و در حق

بعضی دیگر مباح و در حق بعضی دیگر طاعت است و مراد از سماع تغنی بغناء محظور که معروف است

بلفظ غناء و سرود و راگ پس میگویند آنچه نهی از تغنی و سماع آن و از معازف در

مزامیر

ونزا میر در شرع شریف وارد ست آن بعلت تلهّی ست یا بعلت افضاء ست بفساد

تلهّی چون بگوش بشنود و بمعانی لغویه و عرفیه دل ننهد پس باینقدر لذّت یابد و یا بمجرد نغمهٔ

خوش حال گردد و انبساط گیرد پس این لعبست و لعب حرامست یا مکروه چه از دو حال

خالی نیست و افضاء بفساد چون بسبب شنیدن صوت و نغمه و فهمیدن مضامین آن دغدغهٔ

نظارگی در دل پدید آید و وسوسهٔ شیفتگی نمودار گردد پس در حق وی افسون زنا گردد

اول محبت زناء العینین در دلش جاء گیرد و قول آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله

وصحبه وسلم ان الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء النبات. وقوله ان الغناء واللهو

ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب کما سبق و قول فضیل بن عیاض انه

الغناء رقیة الزنا کما مر و قول غوث الثقلین ان فی الغناء ثوران الطبیعة وهیجان

الشهوة والرکون الی الشهوة ورعونة النفس والطرب والدناءة کما تقدم همه شواهد اند

برآنکه علت نهی تلهّی و افضاء بفساد ست و بس و دیگر هیچ وجه نهی نیست و چون علت

نهی ساقط گردد نهی بجا نماند بلکه مباح گردد مثلا علت حرمت خمر سکرست و چون سکرش

منعدم گردد طاهر گردد و شربش مباح شود پس آنکس که او را باستماع غناء خیالی فاسد در دل

پدید ار شود در حق وی استماعش چون شرب خمرست لان کل ما کان ذریعة الی المعصیة

معصیة

و هر گرا بیم فتنت بود در حق وی چون خوردن دُرْدِیِ خمرست و خوردن دردی خمر مکروه ست

چنانچه در کتب فقه مرقومست پس در حق وی تغنّی و استماعش مکروه ست و هر گرا از فتنه و

فسادا ایمن بود بسبب ارتباط دلش بزنجیر شرع و ورع که حبل الله المتین ست و مع ذلک او را با استماع

آن اندکی از فوائد دینیه هم حاصل بود چنانچه الفاظ آنرا بر معانی قدسیه که وضع الهی ازلی ست

حمل کند و اندکی تاثیر آنها در دلش نمودار گردد چنانچه چیزی از تعلقات شهوانیه که بدلش سخت چسفیده است

اندکی گسسته شود یا سست گردد او را تغنی و سماع مباح ست چنانچه نوشیدن مثلّث و خوردن سرکه ماخوذ از

خمر دیگر را شب و روز آن معانی ملحوظ خاطر می بود و انس جانش بجز آن معانی نمی بود و اگر از شغل اش

ازین معانی منقطع گردد مضطرب شود و در روزگارش فتور افتد او را غناء و سماعش طاعت مستحب باشد

چنانچه سرکه در ادویه طبیه مریض را که او را بجز سرکه مع ادویه شفاء نمیگردد و هلاک می شود و این معانی که

شمع و شاهد و خال و خط و خط ولب و زلف و چشم و قد و غیر ذلک ست بهمعنا در زبان لغات بنی آدم

تعبیر کنند و همین مدلولات محسوسه می خواهند که واضع هر لغت از بنی آدم آنرا ارادت داشته است ولیکن

وضع ازلی الهی دیگرست که همین الفاظ برای معانی ازلیه موضوع بود بسوای این معانی که مدلولات

الفاظ

الفاظ مختلفه بحسب لغات کثیره است و مفهوم هر عام و خاص است چه این مدلولات در ازل نبودند

کان الله ولم یکن معه شیئی و آن معانی ازلیه در بیان نمی آید چه آنها وجدانی است و وجدانی عیان

نگردد بیت اسرار حقیقت نشود حل بسوال ،، حاصل نشود هیچ ازین محض محال ،، و آنچه بیان می کنند

ازان معانی نه عین آن معانی است بلکه آن دال است بران معانی بلکه آن شیونات ذاتیه حق است

باصطلاح صوفیه و از قبیله متعلقات ازلیه صفات اضافیه حق است بر مذهب علما ما وراء النهر چه

نزد ایشان هم صفات اضافیه ازلیه است پس اول در ازل الآزال این الفاظ بوضع الهی موضوع

بودند بران معانی ازلیه و همچنان الی ابد الآباد موضوع خواهند بود چه ازلی تغیر جائز نیست و در عالم محسوس

ظلال آن معانی است و اندکی بحث درین محل در فصل معرفت گذشت و اندکی در بیان علم حقیقت هم گذشت

و چون آن معانی ازلیه که این الفاظ بران موضوع بودند در ازل در بیان نمی گنجد پس هر یک باستعداد خود

و حوصله خود می فهمد آنچه می فهمد پس باین سبب در اصطلاحات صوفیانه اختلاف واقع شده است و آنچه

از اصطلاحات در گلشن راز و کشف اللغات و کشف المحجوب وارد است روشن تر است پس مثال غنا و چون خم خم است

که بعضی ازان پر میزنند و بعضی ازان می نوشند و مفتون می شوند و بعضی ازان می گیرند و آنرا تبدیل می دهند

و سرکه می سازند و بحاجت می برند و بعضی گرد پیش خود ند و از صافی دور مانند و عجب مدارک از یک مشرب طاهر طهور

آشامد و خبیث خبیث نوشد والله علی کل شیء قدیر و اگر شاهد جوئی برین مدعا قصهٔ قبطیان و سبطیان برخوان در مثنوی

گفته سه من شنیدم چون درآمد قبطیی، از عطش اندر وثاق سبطیی، گفت هستم یار خویشاوند تو، گشته ام امروز

حاجتمند تو، زانکه موسی جادویی کرد و فسون، تا که آب نیل ما را کرد خون، سبطیان زان آب صافی می خورند

پیش قبطی گشت خون از چشم بند، بهر خود یک طاس را پر آب کن، تا خورم زان آب ای یار کهن، چون کنی یک طاس

را از آب پر، خون نباشد آب باشد پاک و حر، طاس را از نیل او پر آب کرد، بر دهان بنهاد و نیمی را بخورد، طاس را کج کرد

سوی دادخواه، تا خورد زان دردمی شد خون سیاه، بعد زان چون کرد کج سوی خودش، پاک گشته صاف بینک آب

خوش، باز سویش کرد کج آن خیرخواه، گشت خون زشت و بدبوی و تباه، عجب مقامیست که یک سخن از یک زبان

بیک نغمه در یک زمان یکی را چون چشمهٔ حیات باشد و دیگری را چون زهر ممات و حکمت درین آنست که غناء محرک القلوبست

و تحریکش دلها یکسانست پس هرچه اندر خم دل پر کرده شد آن بتحریک غناء بیرون می افتد و ظاهر می شود خواه عیب بود

خواه هنر کما بینی چون آن مدرس نحوی در تقریر نحو میگفت که کان گاهی تام باشد و گاهی ناقص و تام بی خبر بود

و ناقص با خبر ملاحی این گفتار شنید و گفت که ای مولوی مگر بنگ یا مسکر خوردی یا حماقت و سفاهت ترا روی نموده است

یا جنون بر دولت طاری شده است باری بگو که بی خبر چگونه تام بود و با خبر ناقص و ملاح علم نحو نمیدانست پس هر چند تقریر

کردند و تمثیل نموده اند ملاح را هیچ سود نشد از آن تقریر و تمثیل و ملاح می پنداشت که مگر این قوم خر خورده اند صوفی را

نشنید

نشسته بود و این نزاع و مکابره با نحویان می شنید برخواست و ملاح را گرفت و گفت نمیدانی که حق

بجانب نحویست ولیکن تقریرش نمیدانند و جواب با صواب نمیتوانند دادن اکنون جوابش از من بشنو که

تمام آنست که در محبت حق سبحانه وتعالی چنان محو و فانی شده بود که از غیر حق هیچ خبر ندارد و ناقص آنکه

غیر حق با خبر بود پس در دل نحوی مسائل نحو بود آنرا بیان می کرد و ملاح فهمید که مراد نحوی آنست که

هر که در معاملات روزگار خود بیخبر بود تمام و کامل است و هر که با خبر بود ناقص است و صوفی دانست که مراد نحوی

آنست که فانی فی الله تمام است و باقی بهر عالم ناقص است پس هر یک مطابق چیزی که در دل می داشت

الفاظ را بر آن معانی حمل کرد و همین نظیر غناء است چنانچه صافی نوشان از مطرب غناء از لفظ

وصال دیدار حق خواهند و از فراق حجاب وی و از چشم نظر رحمت و لطف وی و از زلف قرب وی

لیقربونا الی الله زلفا ای قربا و این انتقال است از تازی بفارسی و گاهی از زلف سلسلهٔ اشکال

الوهیت میفهمند و از ظلمت کفر و از کفر اخفاء وجود و اعمال خویش و از ارتداد گردش احوال خواهند

بزرگی این بیت شنید ع کافر نشوی عشق خریدار تو نیست :: مرتد نشوی قلندری کار تو نیست :: نعره

بزد و گفت صدقت همچنین است گفتند مراد ازین بیت چیست گفت تا پوشنده نشوی هستی و اعمال خود را

بر خود و بر خلق عشق خریدار تو نیست و دعوی عشق از تو باطل است و تا از اوصاف بشریت بر نگشتی و از خود

سو نکردی لاف قلندری از تو بیهوده ست یکی در بلاد عرب بادرنگهایی فروخت و می گفت الخیار
عشرة بدرهم الخیار عشرة بدرهم بزرگی شنید و نعره زد و بیهوش شده بیفتاد و چون بهوش آمد گفت چه دید
درشت رسیده اذا کان خیار الناس عشرة بدرهم فما قیمة شرارهم کذا فی المکتوبات المنیریة بزرگی صوت
تار نداف می شنید و میگریست گفتند سبب گریستن تو چیست گفت ای غافلان نمی شنوید که این چه می
گوید سه این هم رفت آن هم رفت از پی جانان جان هم رفت ،، رفتم رفتم ده رفتم رفتم رفت رفت ،،
وی فرمایند که حقائق آن معانی بر آنکس مکشوف خواهد بود که کشف او بعالم اعیان ثابته رسیده بود و اما
دیگر آنکه راحت جان باستماع سماع می بود از جهت آنکه ارواح همه در بهشت سرود شنیده بودند
وقتیکه حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود ارواح بنی آدم همه مندمج و مندرج بودند در ذات آدم و در
بهشت از حور عین سرودی شنیدند حق سبحانه و تعالی بسبب مقتضاء حکمت خود آن همه احوال را از دلهاء ما فراموش
گردانید چنانچه میثاق را فراموش گردانیده ولیکن چون سرودی شنوند بوئی از آن احوال صافی دلان را
اندکی اندکی یاد می آید پس خیال اجتماع همان احوال می برند چنانچه در مثنوی معنوی وارد است
سه ما همه اجزاء آدم بوده ایم ،، در بهشت آن لحنها بشنیده ایم ،، گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ،، یاد ما را مانده
زانها اندکی ،، الی آخره و میگویند که سماع چون حلقه فولادیست که بضرب وی بر سنگ دل آتش عشق
الهی

برمی جهد و قصّادیست که بحز دست وی جامهٔ صوفیانه بعد از یافتن همایون رنج و ریاضت

در انهار عشق صفا نمیگیرد و در مکتوبات گفته که سماع مر اهل محبّت را محرّک شوق و وجد و ذوق می بود

و بیرون آرنده آتش سینهٔ ایشان از سر اوقات پنهان بمیدان عیان میباشد چه دلهاء ایشان

خزائن حقائق دقائق نهانی و معادن جواهر اسرار معانی می بود جز جاذبهٔ غناء که قلابهٔ ربّانی است

که السماع کلّوب العاشقین الی حضرت ربّ العالمین حقائق نهانی و جواهر معانی از معادن قلوب

بر لوز بمیدان ظهور نمی آیند و ملّا حسین کاشفی در لب لباب مثنوی فرموده که سماع منادیست که دور

ماندگان عشرت آباد بهشت را و در ماندگان در تیه تیرهٔ دنیا را آگاه می سازد از وطن اصلی جنت

پس در سجن دنیا متنظر وطن اصلی می شود و بسویش می تند بیت دل وقت سماع بوی دلدار برد،،

جان را بسراپردهٔ اسرار برد،، این زمزمه مرکبیست مر روح ترا،، بر دارد و خوش بعالم یار برد،، و بالجمله

سماع آرام دل عاشقان و سرور سینهٔ صادقان و غذاء جان سالکان و دوای دل سالکانست از

جهت آنکه آدمی را چهار چیزست نفس و هوا و عقل و روح و هر چهار را غذائیست علاحده که در یک

چیز فراهم نمی باشد مگر در غناء چه هیچ چیز در عالم موجود نیست که در ان هر چهار را غذائی باشد مگر در غناء

که در ان غذای هر یک موجود است پس نفس در کلی و آراستی صورت نظم و نثر و صنائع و بدائع سخن مشغول گردد

و هوا در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب نسق نغمات متمایل شود و عقل باصل معانی متمکن
ملتفت گردد و روح با آواز خویش کرشمهٔ عالم ارواح است و پیکی ملک قدس است که پیغام عشق میرساند
متوجه گردد و این حالت در هیچ چیز بجز سماع دست نمیدهد و اگر بعضی را ازین چهار غذائی رسد حال
دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود اضطراب افتد و تفرق رو نماید و جمعیت رخت بربندد پس تمام
مقصود بجز سماع حاصل نمی شود و میگویند که فلاسفه این لحنها از دور فلک گرفته اند که فلک در گردش
خود آواز میکند چنانچه در حدیث احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابی ذر مرفوعا و در حدیث ثقفاء از ابی ذر
موقوفا وارد است اطّت السماء وحق لها ان تئط والاطیط صوت الاقتاب قاله الطیبی قدس سره
در مثنوی معنوی گفته بیت پس حکیمان گفته اند این لحنها ، از دوار چرخ بگرفتیم ما ، و دور و دوار هر دو
مصدر است در رطوطی نام گفت که حکیمی بود فیثاغورث نام که بصفای باطن اصوات افلاک شنیده استخراج علم
موسیقی کرده و هو اول من تکلم بعلم الموسیقی انتهی پس ارواح قبل الاجسام اصوات افلاک شنیده بودند
پس صافی دلان از شنیدن صوت حسین و دلکش آن حالت اصلی یاد می آید پس روح را در قفص بدن از شنیدن
صوت نفیس اضطراب حاصل میشود و در پی آن صوت خود را می کشد ولیکن قفص بدن از خروج مانع آید
چه روح لطیف است و در اصوات لطافتی است پس لطیف بلطیف الفت می گیرد و بکثیف مناسبت ندارد
انتهی

الجنس یانس بالجنس ویمیل الیه وور الحان کتب تالیف کرده اند کذا فی کشف المحجوب ومیگویند

که اهل حقائق را در سماع حظیست عظیم که زبان بیان ازان قاصرست چه این حالست وحال در

قال نیاید وروشن تر دلیل برین مدعا شاهده ومعاینه ست انگه اهل سماع را السماع جذبۂ الهی ووجد

وحال دست میدهد تا بعضی ازایشان چندروز واله وحیرت زده وبیخور وخواب می مانند اگر ازیشان

را پرسیده شود که چه واقع شده ست جواب دادن نتوانند بیت عشق پنهانست وپیدا حیرتست،،

من ندانم حیرتست یا غیرتست ،، وبعضی جان بحق تسلیم کنند ونزد همه عقلاء واطباء جان دادن

بغیر سبب ظاهر وبی معالجه ازعجائب نوادرست وهیچ چیز سخت تر ازجان دادن نیست پس خود

انصاف کن که این چه چیزست که بشنیدنش جان می دهند وزهی سعادت عظمی ست شوق الهی

جان دادن وبآتش عشق سوختن بیت سرای سوختگان بیوسیله می سوزد ،، چراغ شاهدیم بی

فتیله می سوزد ،، ودر کشف المحجوبست که شیخ جنید رح را مریدی بود که در وقت سماع اضطراب می کردی

شیخ فرمود اگر بار دگر اضطراب کنی من باتو صحبت ندارم شیخ ابو محمد جریری گفت که من بعد ازان

آن مرید را دیدم در حالت سماع ودر روی نگاه کردم که لب بدندان گرفته بود که تا آواز بر نیاید

واز هر موئیش چشمۂ خون گشاده شده بیت مرا سوزیست در سینه اگر گویم زبان سوزد ،، وگر دم در کشم

بترسم که مغز استخوان بسوزد، پس بیهوش شد تا یکروز بیهوش بود پس ندانم که وی ابستر سماع مغلوب شده بود

یا حرمت سمع شیخ بر دلش ثقیل شده بود و مریدی در سماع نعره زد پیر اورا گفت خاموش باش پس سر بزانو

نهاد و جان بحق تسلیم کرد و شیخ ابومسلم بن غالب فارسی گفت که درویشی در سماع اضطراب میکرد و نعرها

می زد پس دست بر سرش نهادم تا بنشیند پس بنشست و در ساعت ازدنیا رفت و شیخ جنید فرمود که درویشی را

دیدم که سماع می شنید و جان داد و رقیع روایت میکند از دراج که وی گفت که من با ابن القوطی در راه همراه

بودم بر کناره دجله می رفتیم تا در میان ابله و بصره رسیدیم کوشکی بلند دیدیم و بر وی مردی نیکو نشسته بود و جاریه

در پیش وی نشسته بود تغنی میکرد جوانی در زیر آن کوشک استاده بود و تغنیش می شنید تا آن جوان گفت

یا جاریه این بیت را باز گوی پس آن جاریه آن بیت را که جوان میگفت بار دگر خواند و آن جوان نعره زد و

بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد و صاحب قصر او را تجهیز و تکفین کرد و اهل بصره را جمع کرد تا بروی نماز کردند و

بمنزل رسانیدند پس صاحب قصر همه اموال خود را در راه خدای تعالی تصرف کرد و همه ممالیک خود را از ادست آن جوان

همه بجوان بخشید و خود گریبان و شوران شده بیرون رفت و راه صحرا گرفت باز کسی از وی خبر ندارد که کجا رفت و

یکی از مشائخ گفت که من در بغداد بودم درویشی دیدم که غنا می شنید پس نعره زد و بمرد و مثل اینحکایت از

ابوعلی رودباری قدس سره آمده است و اینهمه حکایات در کشف المحجوب است و دیگر حکایات عجیبه ازین قبیل هم در کشف المحجوب و

دیگر

دیگر حکایت و آرد و از درویشان معتمدان شنیده شد که در نواحی لاهور بزرگی بود عبدالخالق نام داشت

میگویند که شاید که اکنون هم زنده باشد و او را زنده دیده آمده بودند در سال پنجاهم از صد دوازدهم هجری

در شب و روز در مراقبه چنان مستغرق می بودند که از این عالم هیچ خبر نمیداشتند و چند ایام متوالیه بی آب و

طعام بروی می گذشت و چون مریدان می خواستند که با هوش شوند و چیزی بخورند پس نزد وی سرود می

کردند و چون سرود بگوش وی میرسیدی اندکی اندک قوت در اندامش ظاهر شدی پس رفته رفته قوتش

در جولان آمدی پس همچون هالۀ گلالان در گردش می آمدی تا اگر چهار مرد زورور او را بگیرند گرفتن

نتوانند پس سرود موقوف کنند تا او هم ساکن شود و چیزی بخورد و چند ساعت با هوش ماند باز در سکر آید و مستغرق

گردد تا چند روز بروی میگذشت باز هم برین وتیره سرود کردندی دیگر بدانکه این تاثیرات اصوات در حیوانات

نیز میباشد و بر انسان موقوف نیست چنانچه در قصۀ ققنوس که در فصل چهارم گذشت و در قصۀ حُداء گویان و تاثیر

آن در شتران که در فصل اول گذشت دانستی و در کشف المحجوب گفته که اسحاق موصلی در باغی غناء میکرد و هزار داستان

می سرائید و بسماع غناء از سرائیدن خاموش ماند تا از شاخ درخت بیفتاد و بمرد و در خراسان و عراق معتاد است که صیادان

بشب آهو گیرند طشتی می زنند آهوان بر آواز گرد آیند ایشان را بگیرند و در بیمارستان روم چیزی ساخته اند بر مثال رعدی سخت

عجیب هر در هفته دو روز بیماران را بدانجا برند و آنرا بنوازند تا بیماران بشنیدن آن قوت گیرند و توانا شوند

وچالاک گردند و آن را انگلیون نامند بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون لام و ضم یای مثناة

تحتانیه بوده و واو و نون ست در اصل لغت فرنگی ست هر چه بسیار عجائب و غرائب داشته باشد آن را انگلیان

انگلیون نامند و بدین معنی نام کتاب فرنگیان است که مشتمل است بر عجائب گیتی بوده مستعمل شده بر سازی مذکور که

مثل رودی ساخته اند و در فرهنگ رشیدی گفته که ظاهرا ارغنون باشد یعنی آن انگلیون همان ارغنون باشد

که آن سازیست معروف وضع افلاطون والله اعلم و در هندوستان مشهور است که قومی از مغنیان شب

تاریک بیرون آیند و در صحرا غنا کنند آهوان شیفته شوند و نزد مغنیان گرد آیند ایشان را بگیرند

اینهمه در کشف المحجوب است و درین زمان در هندوستان دو چیز مشهور است یکی آنکه کدو را سوراخ کرده دو

نی باریک بوی ملصق می سازند و آن را می نوازند و مار بر آوازش شیفته می شود تا مار را بدست میگیرند

و آن ساز را بهندی مرلی بضم میم و مور بفتحتین میگویند و دیگر آنکه جرسهای رویئن و مس گوناگون بر چوبی

می بندند و هر دو سر آن چوب را بدست کسی میدهند و در صحنهٔ کلان که اطرافش بلند بود مشعله روشن کرده

بنهند و آن صحنه بر سر دیگری دهند پس در شب تاریک بصحرا آیند پس آنکس که مشعله در صحنه بر سر گرفته است

در پیش شود و آنکه هر دو سر آن چوب را بدو دست گرفته است در پس وی میرود پس آن چوب را بسرعت تمام بجنبانند

و اگر دستش مانده شود بدست دیگر دهد و در نواختن و بدست دیگری دادن چندان سرعت و شتابی می کنند

که در میان

که در میان آن اندکی توقف و مهلت واقع نشود پس هر حیوان که آن آواز خوش بشنود شیفته گردد

و از دور بسوی آن آواز و شعاع میدود تا بنزدیک می آید و چشمش بسوی آن آسمان بر شعاع میدارد

و شعاع نمی ماند مگر بسوی آسمان و باقی همه تاریکی باشد پس هر جانور می آید و بنزدیک ایشان می افتد

و نظرش بسوی آن آسمان می باشد پس آنرا بشمشیر میزنند و اگر ماکول لحم باشد ذبح کنند و میگویند که بدین آواز

هر جانور بیابانی شیفته و فریفته میگردد مگر شغال که شغال بنزدیک آمده بزیر شعاع نظر میکند و مردم را

می بیند و می گریزد و آنرا اهندی کهان دار گویند و بباید دانست که آن گروه را که سماع مباح یا مستحب گفته شد

آنهم برعایت شرائط ست اگر آن شرائط را رعایت نکنند ایشان را هم مانند دیگران حرام یا مکروه باشد

و آن شرائط اینست اول رعایت مکان باید که مکان بقعهٔ متبرکه یا مکان صحراء جان فزاء باشد نه جا تنگ

عوام و باید که موضع مجلس پاک و پاکیزه روشن و دلکش مروح کشاده بود نه جاء تنگ تاریک نا ستوده

بی رونق دوم رعایت زمان باید که زمان خوف حق در دل و فراغ خاطر از لهو و لعب و خیال بد باشد

تا بتعظیم تمام بشنود سیوم رعایت اخوان باید که یاران مستمعان اهل مجلس همه برادران تمیز و وقوف

باشند و همه درویشان معانی دانان رموز آموزان ریاضت کشان و بار یافتگان باشند نه مجرد

صوت و لحن شیفتگان و پسند کنندگان و از معانی و رموز واماندگان باشند و اینها همه در

مکتوبات وغیره از کتب مشائخ یافته می شود و در نصاب الاحتساب گفته که شرط است که در میان ایشان امرد یعنی
بی ریش و زن و فاسق و اهل دنیا نباشد اگرچه ریاضت کشان باشند و شرط است که نه برخیزند از مجلس مگر
مغلوبین و شرط است که وجد ظاهر نکنند مگر باضطرار صادق یعنی چون خود را ضبط نتوانند کرد و لقائل -
الکذب فی الوجد اشد من الغیبة و این حاصل کلام نصاب الاحتساب است و اینهمه شرائط است و آداب
سماع پس آنها بسیار اند و تفصیل آنها در کشف المحجوب و مکتوبات منیریه و غیرهما از کتب ایشان وارد است
آنجا باید دید و آنجماعت که قائل است باباحت سماع مر اهل سماع را از ایشان است عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن زبیر و مغیره بن شعبه و معاویة بن ابی سفیان از صحابه و سید الطائفه جنید و سری سقطی و ذو النون
مصری و ابو حامد غزالی از مشائخ صرح به فی معارف العلوم ناقلا عن المواهب اللدنیة وکذا فی قوت القلوب
للشیخ ابی طالب المکی وکذا نقلوا عن الاحیاء للغزالی ومنهم بعض المحدثین علی ما صرح به الشیخ عبد الحق
فی شرح المشکوة وکذا فی کشف المحجوب و آنچه بعضی فقهاء گفته اند که امام غزالی باباحت سماع قائل
نیست بلکه حسبویان بروی افترا کرده اند و برای تقویت مذهب خود در کتاب غزالی اباحت را ابداز دیکی
درج کرده اند چنانچه صاحب بلاغ مبین بدان تصریح نموده این وهم باطل و ظن عاطل است چه علماء معتمده
از عهد غزالی تا اینزمان همه از غزالی اباحت سماع نقل میکنند اگر مذهب وی غیر اباحت سماع بودی

ماری

و شرط است که نیت قوال اخلاص باشد نه بغرض اجرت و طعام و شرط است که نیت اهل مجلس نیز اخلاص باشد و شرط است که نیت صاحب طعام نیز با آمدن فتوحات

ثم اعلم ان جمهور الفقهاء حرموا استماع الغناء وبالغ فیه وقی العزات من اباح الغناء یکون فاسقا وبعض العلماء ذهبوا الى ان سماع الغناء مباح لکن بشرائط لم توجد فی هذا الزمان منهم الامام الغزالی ومنهم الفاضل القاضی البیضاوی رحمه الله تعالى لکن قال فی رسالته ان الخلاف فی اباحة السماع انما هو فی الغناء الذی لم یقترن بالمنکر فاما الغناء المقترن بالمنکر کالشراب مثلا وحضور الامارد والنسوان ... ان الریبة والافتتان کما اشتهر فی هذا الزمان فکلا وحاشا ان یختلف فی حرمته اثنان ثم الاحوط ان یجتنب عن استماع الغناء وان وجد فیه شرائط الاباحة ولم یقترن بالمنکرات بمقتضی القوانین الشرعیة لانه اذا دار الامر بین کون الشیء حراما عند بعض ومباحا عند آخرین فالاحتیاط اجتناب ذلک الشیء لان المرتکب لفعل الحرام عند المانع یصیر فاسقا مردود الشهادة عنده اذا کان مصرا علی ذلک وعلى قول المخالف لا یکون تارکه فاسقا ولا ملوما لانه عنده مباح ولا ائمة علی ترک المباح بالاتفاق بل یکون ماجورا اذا ترک احترازا عن ریبة الخلاف انتهى سه عقائد السنیه فی فصل الخامس

بارها روایتی آن در کتب وی جائی یافته نشدی ویا یکی از تلامیذش ومریدانش آنرا روایت کرده

ودر روایت می کنند که سید الطائفه از سماع تائب شده ست چنانچه عبارت کتاب بلاغ مبین بدینها گواهی

میدهد ودر انصاف الاحتساب گفته که سید الطائفه جنید قدس سره از سماع تائب شده بود در زمان خود از جهت

فوات شرائط سماع دران زمان پس درین زمان شرائطش کجا موجود باشند وگویند که مذهب عائشة رضه

هم اباحت سماع ست چنانچه از بعض احادیث معلوم می شود وعن عائشة رضه قالت کان رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فاذا حبشية تزفن والصبيان

حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت فوضعت لحيي على منكب رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم فجعلت انظر اليها ما بين المنكب الى راسه فقال لي اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتي

عنده اذ طلع عمر فارفض الناس عنها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اني لأنظر

الى شياطين الانس والجن قد فروا من عمر قالت فرجعت رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح

غريب واللغط بفتح لام وفتح غين معجمه وسکونها ودر آخرش طاء مهمله آواز درهم وغوغاء وبانگ

وخروش از باب فتح وتزفن بزائ معجمه وفاء از باب سمع بمعنی ترقص اعنی رقص می کرد آن

زن حبشیه وزفن در لغت پای بر زمین کوفتن قولها ما بین المنکب الی راسه ظرف انظر ست

نہ مفعول ری قال فی کشف المحجوب عن عائشۃ رض قالت کانت عندی جاریۃ تغنی فاستاذن

عمر فلما سمعت حسّہ فرت فلما دخل تبسم رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم فقال یا

رسول اللہ ما اضحکک قال صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم کانت عندنا جاریۃ تغنی فلما سمعت

حسک فرت فقال عمر لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

فدعا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم تلک الجاریۃ فاخذت تغنی ورسول اللہ صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وعمر رض یسمعان انتہی پس آنکہ بمثل این دو حدیث وحدیث جاریتین در

باب عید کہ در فصل اول گذشت اباحت سماع بر مذہب عائشۃ رض ثابت میکند او خطا کردہ ست

چہ عائشۃ رض غناء ہرگز نشنیدہ ست مگر بحضور آنحضرت وتصریح نمودہ است شیخ عبد الحق دہلوی وغیرہ کہ آن

حضرت ذکر فواحش ومنکرات ہرگز نشنیدہ اند بارادت ورغبت نہ در غناء ونہ در غیر آن چنانچہ بالاء

گذشت پس آن غناء کہ آنحضرت خود شنیدہ ست نوعی ست از غناء مباح وآن غیر غناء معروف ست

چنانچہ در فصل اول گذشت اکنون جواب جمہور علماء کہ بحرمت غناء وکراہت آن علی الاطلاق قائل اند

بشنو پس میگویند کہ غناء معروف کہ مشتمل ست بر ذکر فواحش ومنکرات ہر یکی را منہی ست چہ اہل وچہ غیر

اہل از جہت آنکہ دنیا دار مکاسب ست وعقبی دار مواہب وشرع شریف لعبدیت ست وہر کہ اجر الکتاب

خود امروز خواهد او فردا بی نصیب ماند وهر که زراعت خود خوید خورد او بذخیره حزن امید ندارد

الدنیا مزرعة الآخرة لا الدنیا مزرعة الدنیا منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة من کان یرید

حرث الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الآخرة من نصیب پس

آنچه یاد کرده شد از حصول لذت وراحت ووجد وحال وشوق بسماع در دار دنیا مقصود نیست

اصلا ومقصود از وجود تو نه مگر بندگیست وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وذات لذت وراحت

ووجد وحال وشوق بالقطع عبادت نیست بلکه گاهی نتیجه عبادت بود چنانچه بعضی ریاضت کشان

را حاصل میگردد وگاهی ثمره معصیت بود چنانچه بعضی اهل عشق مجازی را وبعضی اهل غناء را حاصل

میگردد پس بالقطع عبادة نیست وبالقطع نتیجه عبادة هم نیست چه گاهی از معصیت ناشی می شود

مع ذلک بالقطع منتج عبادة هم نیست چه غالبا بغرور وپندار می افزاید حتی همین لذت وشوق ووجد را

مقصود کلی داند پس از طاعت حق باز ماند چنانچه معاینه کرده می شود در هر اقلیم وهر که از عبادة خود حصول

لذات ووجد وحالات وشوق میخواهد وآنرا مقصود خود میداند پس آنرا در دار دنیا دریابد ودر آخرة از

اجر آن عبادة بی نصیب خواهد بود چه او کشت خود را خوید خورد مثل مرائی ومسمّع چه نتیجه عبادة را تعجیل کرد

که وقت آن یوم الجزاء است من استعجل شیئا قبل اوانه عوقب بحرمانه واین از جهت قصد اوست والا

هیچ چیز از اجر او کم نخواهد شد و تحقیق این مسئله در بیان تفضیل علم بر حال گذشت پس آنچه شما مقصود

کلی خود می دانید تا بسبب آن مقصود غناء حرام را که وسیلهٔ آن مقصود است مباح گوئید آن غیر مقصود است و مقصود از این

عالم جز عبادة حق نیست وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين وحبيب رب العالمين وامت مرحومش

مامور شده اند باستقامت بر صراط مستقیم فاستقم كما أمرت ومن تاب معك لهذا فرمود شيبتني هود و

صراط مستقیم همین دین محمدی است وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ومعلوم است

که غناء غیر دین محمدی است ومن يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين و معلوم است

که ذکر فحشاء و منکر در غناء دین محمدی نیست پس لاچار مرتکب آن من الخاسرین خواهد بود و اگر گویند که

وجد و حال و لذت و اضطراب و مکاشفه و علم لدنی که در سماع دست میدهد شاید که اینها عبادت باشد جواب گوئیم که اینها

بحسب ظاهر استدراج است نه طاعت و نه کرامت و احسان چه طاعت کسب را گویند که آن در روز قیامت بکار آید

و ثوابش آنجا دریابد و آن قولی و فعلی و مالی میباشد ولیکن معرفت آن بکتاب الله و سنت رسول الله است و نه بغیر آن

و جائی از شرع شریف معلوم نشده که ذوات اشیاء مذکوره عبادت و طاعت باشد چه این اشیاء از مواهب است نه

مکاسب و عبادة حق از مکاسب است یعنی از افعال اختیاریه نه اضطراریه پس معلوم شد که از جنس عبادة نیست و چنان

معلوم می شود که از نوع استدراج است چه اشیاء مذکوره مشترک اند میان اهل کفر و اهل ایمان چه بسیاری را از ریاضت

کشفان

گشتن از جوگیان و سناسیان و بعض بیدینان و بدمذهبان را وجد و حال و شوق و کشف و علم لدنی حاصل
میشود و آن از مواهب استدراجیه است پس حصول این اشیاء بغناء و سماع آن هم از مواهب استدراجیه
است نه کرامیه و هر موهبت الهی که نتیجهٔ عبادت حق باشد و موجب شکر و ازدیاد اطاعت گردد آن کرامت من
الله بر بنده است و هر موهبت الهی که بر غیر عبادت مترتب گردد و یا موجب پندار و غرور گردد آن استدراج است
نه کرامت و نقمت است نه نعمت و کشف گاهی صحیح رحمانی باشد و گاهی فاسد شیطانی و علم گاهی من لدن
رحمان بود و گاهی من لدن شیطان وقد سبق بحث کل من هذه المسائل فی مواضعها و اینست حال علت
اباحت سماع که یاد کردید و دیگر وجه نهی از غناء و سماع آن ذکر فواحش و منکرات و سماع آنها است چون خال و
خد و قد و لب و زلف و خمر و خم و صراحی و ساغر و غیر ذلک ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و اگر گویند که چون مراد قائل و سامع ازین الفاظ غیر معانی لغویه و عرفیه بود
بلکه مراد ایشان ازین الفاظ معانی مصطلحهٔ ایشان بود پس فحش و منکر نماند پس نهی هم نماند ما میگوییم
که اصطلاح بستن بر عکس عرف و لغت و شرع بغیر ضرورت سود نمیدهد و مع ذلک تشبیه بفساق هم باقی است
وقد ورد من تشبه بقوم فهو منهم و اتقوا مواضع التهم و بعض از علماء در حق اهل وجد و حال و شوق و سماع
را توقف کرده اند پس نه مباح گویند و نه حرام و نه مکروه و در حق دیگران حرام گویند و همچنین مروی است

از خواجه بزرگ خواجه بها والحق والملة والدين نقشبند قدس سره که چون از ایشان پرسیدند

که حکم سماع چیست فرمودند نه اینکار میکنیم ونه انکار میکنیم و مرشد من چی فرمودند که نه امر میکنیم بدان ونه

نهی میکنم از آن ونه شغل میکنم بآن والقدر میدانم که طریقه خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

نیست پس در آن چندان خیر وخوبی نیست اگر در آن خیر بودی آنحضرت آنرا معتاد خود ساختی چه آن

حضرت محرز جمیع خیرات وحاوی همه حسنات بودند با وجود آنکه در آن عهد در عرب شغل آن شائع تر بود وشیخ

عبد الحق هم توقف کرده در شرح مشکوة و بهر حال سلامتی در تقوی وورع واجتناب از شبهات ودور ماندن از

اختلافات وعمل باحوط که در آن بیم معصیت وخوف زلت وفتنت نباشد که مقتضای مذهب صوفی صافی وای

همین است که الصوفي لا يتكدر مشربه الصافي ولا تشتبه الحق بالباطل في مذهبه الوافي ولا يغش ذهبه ولا يرخص

ما وهبه وفي حديث احمد عن ابي امامة قال ان رجلا قال يا رسول الله فما الاثم قال اذا حاك في نفسك شئ فدعه

این آخر حدیث ست وحیک خلجان قلب باریکه در دل شبه افکند که این چیز عند الله کردنیست یا ناکردنیست

پس کردنی آن اثم ست ودر حدیث صحیحین آمده ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك

ان يرتع فيه الحديث وعن الحسن بن علي رضي قال حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم دع ما يريبك

الى ما لا يريبك فان الصدق طمانينة وان الكذب ريبة رواه احمد والترمذي والنسائي وروى الدارمي الفصل الاول

والله اعلم

والله اعلم بالصواب والقصد فصل ششم در بیان ابطال مذاهب حشویه و بعض متصوفه جهله چون طائفه حالیه

وحوریه وشمراخیه وحلولیه وجماعتی اباحتیه واشتغال ایشان که باستحباب غناء وملاهی ورقص وتصفیق

وتواجد قائل اند وشب وروز اشتغال آن دارند بلکه مدار طریقه ایشان بر آنست پس شاید که آنرا افضل

عبادات میدانند چنانچه عقیده این طوائف در فصل چهارم ودر فصل سیوم از باب اول گذشت پس شمراخیه

وحلولیه واباحتیه گویند که زنان وکودکان خوش پیکران ریاحین خدا است پس نظاره بی تعلق

نکاح جائز دارند وگویند که سماع ورقص محرض ومحرک نظاره وشیفتگی ست وآن مقصود کلی ست

واما حالیه وحوریه مدار طریقه ایشان بر وجد وحال ست که برقص وسماع حاصل میکنند وحشویه طائفه

از دوازده طوائف کرامیه چنانچه در فصل اول از باب دوم گذشت وایشان قائل اند باستحباب اشیاء

مذکوره پس آنچه این طوائف میگویند درین باب همه الحاد وزندقه وفسادست ومیگویند که درین باب

کتب تصنیف کردند که همه مملو اند بضلالت وبدعت ومشحون اند بدلائل مفتریات وتمسکات واهیات

ومآخذ کاذبات از آن جمله یکی کتاب شیخ ابو عبدالرحمن سلمی ست مسمی بکشف السماع وعلماء اهل ورع و

تقوی میگویند که کتاب کشف السماع دام اغواء وکمند هوا است از مطالعه اش احتراز باید کرد ودیگر آنکه

درین کتاب افتراء بسیارست بر اولیاء الله تعالی چنانچه گفته که شیخ ابو الخیر ابو سعید الخراز قدس سره زود

که اصل تصفیق یعنی دست بر دست زدن در سماع یعنی در رقص آنست که چون صوفی تصفیق کند دست

بر دست زند شهوتی که بر دست او باشد زائل گردد و چون پای بر زمین کوبد شهوة قدم مرتفع گردد و چون

نعره زند شهوت اندرونی همه بیرون رود و این افتراء محض است بر شیخ مذکور برای تقویت مذهب خود افتراء

کرده است و شیخ ابو سعید خراز قدس سره متشرع متورع تقی نقی سنی سنی منصف صوفی صافی از ائمه اهل سنت

و جماعت بوده است و معلوم می شود که بعض کتب دیگر از تصانیف شیخ ابو عبد الرحمن سلمی هم مملو کفر و بدعت و فساد عقاید است

چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در اتقان آورده که هر که تفسیر ابی عبد الرحمن سلمی را تفسیر اعتقاد کند او کافر گردد

نعوذ بالله منه چه او از ظواهر نصوص عدول کرده است هکذا نقل فی ذیل مجمع البحار ناقلا عن الاتقان و قد

ذکره فی العلوم المنهیة والکتب المنهیة ایضا و صاحب کشف المحجوب گفته که وقتیکه من در قریه مرو بودم یکی از

مشاهیر ائمه اهل حدیث مرا گفت که من در باب اباحت سماع کتابی خوب ساختم جواب گفتم پس بزرگترین مصیبتی در دین

اسلام پدید آمد که مثل تو خواجه پیشوای اهل اسلام لهو را که اصل همه فتنها و فسادها و مصدر جمیع فسقهای و قباحتها است

حلال کرد و مباح ساخت الی آخر ما قال بدانکه اهل سنت و جماعت میگویند که هر چه نظر کردن بران حرام است

آن نظر را در عرف شرع زنا العین گویند و هر چه نظر کردن بران حرام است سودن آن هم حرام است و سودن

آنرا در عرف شرع زنا الید گویند و مشی بسوی بیش از جهت نظاره و سودن هم حرام است آنرا زنا الرجلین گویند

ودکران

وذکر آن وذکر مشی بسوی آن وذکر نظاره بر آن وذکر بسودن آن وشنیدن این اذکارها همه حرام ست

پس هر یک را ازین اذکار زنا اللسان گویند وشنیدن هر یک را زنا الاذن گویند زآن چیز چون خال وخد

وقد ولب وچشم وزلف وغیر ذلک از زنان بیگانه وصبیان خوب شکلان چه نظر بشهوة بسوی آن

وسودن آن بشهوة ومشی بسویش بشهوت وذکر آن وشنیدن ذکر آن بشهوت همه حرام وفاحشه وزنا ست

وعن ابی هریرة رضـ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله تعالی کتب علی ابن آدم

حظه من الزنا ادرک ذلک لا محالة فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تشتهی وتتمنی والفرج

یصدق ذلک ویکذبه متفق علیه وفی روایة المسلم قال کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنا مدرک ذلک لا

محالة العینان زناهما النظر والاذنان زناهما الاستماع واللسان زناه الکلام والید زناها البطش و

الرجل زناها الخطی والقلب یهوی ویتمنی ویصدق ذلک الفرج ویکذبه وشهوت یعنی خواهش دل و

رغبت دل پس زنا چشم وزبان وگوش ودست وپای نظر وکلام وسماع واخذ ومشی بخواهش دل ست

وبغیر خواهش زنا نیست چون اول بار یکبارگی دید یا شنید یا بر زبان رفت بخطاء یا گرفت بخطاء یا رفت

بسوی آن بخطاء لهذا ورد الاول والثانی علیک وآنچه بتجویز شرع جائز شده ست ازین اشیا بموارد

مخصوصه از حرمت مستثنا ست چون بعلاقه نکاح وملک ونظر طبیب بر مریضه وقاضی بر شاهده زنا نجر

الاوّل لک والثانی [illegible]

محظوره و مشیری مشترانه از آنچه تفصیلش در فقه است پس چون ذکر خال و خد خوبان و ذکر سائر اعضاء

ایشان که متصف بملاحت و لطافت اند و شنیدن ذکر آنها در شرع شریف حرام و زنا مقرر گشت چون مقرون

بخواهش نفس بود پس حرمت گفتن و شنیدن آن در اشعار ازان اشد و اقبح باشد خصوصا چون بلحن خوش

و نغمهٔ دلکش بود خصوصا چون بآلات ملاهی و سازها بود اما ذکر می و ساغر و صراحی و سائر ظروفش و شنیدن

آن بخواهش دل حرام است و حرمت آن اندر شرع شریف مقرر و ثابت شده است چنانچه دیدن خنور که بخواهش

حرام است همچنان ذکر خنورش و شنیدن ذکر خنورش بخواهش حرام است چه این همه در علیت تذکر خمر و سببیت

تحرک قلب بسوی شربش یکسان اند و هر چه علت یاد آوردن خمر باشد آنرا بخواهش دل و رغبت نفس مرتکب شدن حرام است

بالاجماع پس ذکر آن و شنیدن ذکر آن بخواهش در اشعار بطریق اولی حرام باشد خصوصا بلحن و نغمه خصوصا بآلات

و در آخر حدیث صحیحین که در باب ایمان است آمده و نهاهم عن اربع عن الحنتم والدباء والنقیر والمزفت و

این چهار خنورها و ظروف و کیها بودند قبل تحریم می و چون حرمت می مقرر گشت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم از ظروفش هم نهی فرمود تا نام و نشان خمر در اهل اسلام باقی نماند تا بدیدن ظروفش تا خیالش در نیاید و از

قلوب مسلمین نسیا منسیا گردد و شارحان میگویند که حرمت ظروف خمر در ابتداء حرمتش بود بعده چون حرمتش

در جمیع دیار مسلمین مشتهر شد و قباحت آن و کراهت بدان در قلوب مؤمنین متمکن گشت و زمانه بحرمتش گذشت تحریم

ظروفش

ظروفش منسوخ گشت واستعمال آنها مباح شد وحنتم بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح تاء مثناة فوقانیه

کوزه سبز ودبّاء بضم دال مهمله وتشدید باء موحده ممدوده کدو ونقیر بفتح نون وکسر قاف آوند چوبین

یا آوند بیخ درخت ومزفت بضم میم وفتح زاء معجمه وفتح فاء مشدده وآخره تاء مثناة آوندی بزفت طلا کرده شده

وزفت چیزیست که کشتی بوی طلا کنند ودیگر آنکه اینهمه چهار رسّما الاجناس اند وور هر جنس بعض افراد مستعمل

شده بودند بخمر پس بسبب آن از جمیع جنس نهی کردند با وجود آنکه بعضی افراد غیر مستعمل وغیر مخلوط بودند بخمر

پس تحریمش چون مدة مدید گذشت وآن ظروف که مستعمل شده بودند بسبب طول زمان هم متبدل ومتغیر شدند

وامتیاز آنها از ظروف جنس خود هم باقی نماند پس تحریم هر چهار جنس منسوخ گشت وتوجیه اوّل اوفق است

وعن ابن عمر رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم نهی عن الدبّاء والحنتم والمزفت والنقیر

وامران ینبذ فی اسقیة الادم رواه مسلم وعن بریدة رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال نهیتکم عن الظروف فان ظرفا لایحل شیئا ولایحرمه وکل مسکر حرام رواه مسلم واینحدیث اخیر ناسخ است

دیگر بدانکه ذکر فواحش ومنکرات مذکوره از کلمات شرّست وشنیدن ذکر آنها از شنیدن کلمات شرّست واینها

نیز حرام ست بالاجماع وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان العبد

لیتکلم من رضوان الله لایلقی لها بالا یرفع الله بها درجات وان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لایلقی لها بالا

يهوي بها في جهنم رواه البخاري وفي رواية لهما يهوي بها في النار أبعد ما بين المشرق والمغرب وقوله من

رضوان الله ومن سخط الله من بيان كلمه است وكذا قوله لا يلقي لها بالا بيان كلمه است ومعناه نه پیوسته كنند

براى آن كلمه دل حضور را يعني آن كلمه را اعتبار نكنند وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم ان الرجل ليتكلم بالكلمة من الخير ما يعلم مبلغها يكتب الله له بها رضوانه الى يوم يلقاه وان الرجل ليتكلم

بالكلمة من الشر ما يعلم مبلغها يكتب الله بها عليه سخطه الى يوم يلقاه رواه في شرح السنة وروى مالك والترمذي وابن ماجة

نحوه وقوله ما يعلم مبلغها يعني نه داند كه اين كلمه كجا ميرسد از منازل رضوان ومواقع سخط بلكه گمان برد كه اين كلمه

موجب رضوانست يا موجب سخط وفي رسالة الاوامر والنواهي وعن يحيى ابن سعيد رض ان عيسى ابن مريم عليه

الصلوة والسلام لقي خنزيرا على الطريقة فقال عيسى عليه السلام اعبد بسلام فقيل له تقول هذا لخنزير فقال عيسى عليه السلام

اني اخاف واكره ان اعود لساني المنطق بالسوء اخرجه مالك في الموطاء وتعويد خوي كنانيدن وبر عادت

داشتن ومعلوم شد كه خنزير در شريعت عيسى عليه السلام حرام بود چنانچه خمر در شريعتش هم حرام بود لقوله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم ما جاء من رسول الا وقد حرم الخمر وباين حديث مولانا الشيخ نور الدين محمد حجت گرفته بودند بر

جماس ارمني در سورت بندر كه عالم بود از قوم ارمنيان وآن قوم گروهيست از گروهها نصارى جواب داد كه قول رسول شما

بر ما حجت نيست مولانا گفت كه حكم اباحت خمر در انجيل است گفت نه مولانا گفت پس كجا اباحتش معلوم گرديد گفت از قول

الحواريا

رسول ما عیسی علیه السلام مولانا گفت که این دروغ است چه عیسی رسول الله بود نزد مسلمین و نزد شما نیز و رسول

خدا جو بریها بهاء عقل را که سراج معرفت خدای تعالی و معرفت رسول وی است چگونه خراب کننده و تخریبش جائز دارد

و تخریب عقل نزد جمیع علماء اهل عقل و نزد حق سبحانه و تعالی و رسولان وی که ارباب عقل و وحی اند قبیح است

پس مخرّب عقل که خمر است هم نزد عقلاء اصحاب وحی قبیح باشد و اگر نزد شما غیر رسول خدا و غیر عاقل است پس چگونه

جائز دارد شرب خمر و تخریب عقل او را پس مبهوت گشت و آنچه بعضی شعراء گفته اند در حق خمر بیت و ان

حُرِّمَتْ یوما علی دین احمد « فخذها علی دین مسیح ابن مریم » و آنچه فقهاء میگویند که خمر و خنزیر در دین اهل کتاب

حلال است این بنا بر قول کاذب ایشانست که ایشان میگویند که در دین ما چنین است و ایشان تحریف دین حق

کرده اند بهواء کما یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به و خمر و خنزیر در جمیع شرائع انبیاء علیهم السلام

حرام بود که اتفاق مولانا قدس سره اکنون بدانکه رقص حرام است باجماع اهل سنت و جماعت که هیچ یکی

از ایشان مخالف نشده است در حرمت رقص مگر غزالی و اتباع وی و رقص بر جستن و پاء بر زمین کوفتن

ارباب نظر رقاص لغت هندی نا چنا و کودنا و باصطلاح بعضی متصوفه رقص را سماع هم گویند چنانچه

غناء را هم سماع میگویند چنانچه در فصل اول گذشت و روایات فقهیه در تحریم رقص و تصفیق بسیار اند و رقص

و تصفیق را از کبائر می شمارند چنانچه در نصاب الاحتساب و مانعة الغناء وارد است و اگر آن همه روایات

را ارج کرده شود چنداوراق سیاه گردد و حاصل کلام آنکه رقص و تصفیق بردو لهو قبیح و لعب شنیع و بعد حرام است

و تجویز آن تضلیل و افساد و زندقه است اما وجد اضطراری که بسبب سماع کلامی مذکّر شیٔ یا مخوّف یا مشوّق بر

قلب سالک طاری میگردد آن محمود است چون قصد آن ندارد و لبوی رائی نباشد و این رقص نیست اگر بصورت

رقص نظیر آید هم رقص نیست چه رقص بقصد و اختیار بود و وجد بیقصد و بی اختیار روا رد شود و وجد در

اصطلاح ایشان واردیست حقانی که بسبب دهشت و یا خوف و یا شوق بر دل سالک وارد گردد و دلش را فرا شود

و مغلوب سازد تا خود را ضبط نتواند کرد و از اضطرابی با زماندن او را غیر ممکن شود پس حرکت اضطرابیه از وی

صادر گردد در کشف اللغات گفته بیت مرغ وجد از آشیان حق پرد ۞ همچو برق آید بزودی بگذرد ۞ بلبل جان در

قفس گویان شود ۞ گر بخندد مرد گریان شود ۞ گر جمال دوست بردارد نقاب ۞ گر جلال غ تش گردد حجاب ۞

و قیل این جا دو چیز است یکی وجد دیگر وجود پس وجد بفتح اند و هگین شدن ارباب حزن و در اصطلاح بسیار

اندوهگین شدن بفقد محبوب و فوت مرغوب و استیلاء اندوه فراق بحدیکه خود را ضبط کردن نتواند و

وجود هستی و یافتن مطلوب از باب حزب و بلغت عاریه از باب کرم و این را نظیری نیست در باب

شان و در اصطلاح وجود استیلاء شوق و سرور بیافتن مطلوب و بر سیدن بمحبوب بر دلیکه تا حرکت اضطراری

از وی صادر گردد لهذا محبان آن عند وصال بعد فراق میگیرند اما وجدان در لغت گم شده یا فتن

واما تواجد از باب تفاعل یکدیگر را بوجد آوردن یعنی یکدیگر را اندوهگین کردن و نیز تواجد

خود را صاحب وجد نمائیدن چنانچه تجاهل خود را جاهل نمائیدن و در اصطلاح تواجد بتکلف خود را

بوجد آوردن یعنی انعام حق و شواهد وی یا عقاب و وعید وی بر دل خود عرض کند تا وجد

پیدا گردد و یا رقص کند و یا غناء شنود و یا کلامی دیگر شنود باین قصد تا وجد ظاهر شود پس بمثل

این تکالیف وجد تحصیل کند این را تواجد گویند و این عند اهل ورع و تقوی بقصد شهرت

مذموم است و همچنین اگر قصد شهرت ندارد ولیکن میداند که باین تکلیف مرا وجد حاصل خواهد شد و ذات

وجد مقصود خود داند این هم مذموم است عند اهل الورع والتقوی خلافاً لغیرهم اما چون مواعظ شنود

یا احوال اهل القبور بیند یا اهوال قیامت و زلزله آن در دل لحاظ کند باین نیت که تا نفس مغرور نگردد

واز معاصی باز ماند و در طاعت حق بکوشد پس بی قصد وجد بوجد آمد و حرکات اضطراریه از وی صادر شد

این محمود است بالاجماع و آنچه نقل میکنند در وجود وجد از صحابه کرام و تابعین واقوال ایشان در تحسین وجد و مدح

اهل وجد همه ازین قبیل است چه این نوع وجد محمود است عند الاجماع پس حاصل کلام آنکه وجد را مقصود خود نداند

واگر بغیر قصد و اختیار حاصل شد خوب والا لاحاجة الیه اصلا و مراد از وجد اینجا وجد کامل است که با آن خود را ضبط

کردن نتواند و از حرکات غیر اختیاریه باز ماندن نتواند و وجد مصطلح ایشان وجد کامل است نه غیر کامل و وجد

ناقص را وجل و فزع گویند نه وجد و این محمود و مقصود است بالاجماع قال الله تعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر
الله وجلت قلوبهم وقال الله تعالی نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون
ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و میگویند که در وجد عقل و تمیز مغلوب
می گردد و مستور می شود و آن مقصود نیست چه عقل و تمیز آله معرفت حق و سبب تفریق بین الحق والباطل است و
صحت عبادت حق بر وی موقوف است پس در زوال عقل خسران باشد پس وجد بالقصد اختیار نکنند و آنانکه وجد را
بذات مقصود گویند و بتکلیف وجد حاصل کنند ایشان ناشناسان فقهاء مبتدعه مذکوره اند و بعض از اهل سنت و
جماعت مثل غزالی و اتباع وی در جواز قصد وجد برقص و غیره همراه ایشان اند و در مکتوبات منیریه گفته که امام غزالی گفته
که رقص بر سه وجه است محمود و مذموم و مباح و حکم رقص حکم محرک اوست اگر محرک او محمود است پس رقص مزید کننده محرک خود است
پس رقص نیز محمود شد و اگر محرک او مذموم است پس با ممد مذموم شد پس رقص نیز مذموم شد و اگر محرک مباح بود رقص
نیز مباح بود انتهی پس مراد از رقص درین کلام رقص اختیاری غیر وجد است چه فعل اضطراری محمود و مذموم نمی بود
و موجب ثواب و عقاب نمیگردد بالاجماع و نیز در مکتوبات منیریه گفته که روایت کرد انس بن مالک رضی الله عنه که بودم من نزد
آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم آنگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت باد
مر ترا و درویشان امت ترا که درویشان در آیند به بهشت پیش از اغنیاء به پانصد سال اینجهانی که آن نیم روز آن جهانی است

پس

پس آن حضرت بدرویشان بشارت داد پس فرمود که درمیان شما کسی هست که شعر بخواند پس یکی بدوی بود او گفت نعم یا رسول الله فرمود هات هات انگاه او این دو بیت بخواند بیت قد لسعت حیة الهوی کبدی ؛؛ فلا طبیب لها ولا راقی ؛؛ الا الحبیب الذی شغفت به ؛؛ فعنده رقیتی وتریاقی ؛؛ پس رسول خدا صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تواجد کردند وجمله صحابه باوی تواجد کردند تا رداء مبارکش از دوش مبارکش بیفتاد پس چون فارغ شدند وهریک بجاء خویش قرار گرفت معاویه بن ابی سفیان گفت نعم لهوکم یا رسول الله اعنی چه نیکو بازی شماست فرمود مه یا معاویه لیس بکریم من لم یهتز عند سماع ذکر الحبیب پس آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم رداء مبارک خود را بر حاضران تقسیم کردند بچهار صد پرکاله انتهی کلامه وباین حدیث ثابت میکنند چون یکی بتواجد برخیزد دیگران بمتابعتش برخیزند وجامهٔ که بتواجد پاریده شود آن جامه را پرکاله پرکاله ساخته بر اهل مجلس قسمت کنند ومیگویند که چون درحالت وجد جامه ازوی افتاد پس خواه آن جامه مجروح گردد یا نگردد ولیکن چون از تن وی جدا افتاده بود پس آنرا یا تقسیم کنند برحاضرین ویا بقوال دهد بحکم حدیث من قتل قتیلا فله سلبه وقتیل حکم سیر است تسم کنند یا بقوال دهد چنانچه نزد بعض فقهاء درسلب قتیل حکم امام را است که قاتل را دهد یا بین الغانمین قسمت کنند ودیگر بدانکه درطریقهٔ ایشان خرق کردن جامه بر سه نوع است یکی خرق کردن سکر ان جامه خود را درحالت غلبهٔ وجد بو قتیکه بیخبری دوم خرق کردن جماعت حاضرین جامها خود را بمتابعت وی

سیوم پاره کردن مریدان جامه پیر را بحکم پیر در حالت استغفار پیر از جرمی و یا در حالت وجد و سکر وی

و تفصیل این مسائل در کشف المحجوب است و نیز میگویند که رقص اختیاری بر دو نوع است یکی صرف تقلید و

محض لهو و لعب است و آن حرام است دوم رقص کند از جهت طلب احوال ایشان و بقصد وصول بدرجه ایشان پس حکم

ایشان دارد و این نوع اگرچه تقلید است ولیکن بسبب نیت صادقه ثواب ایشان می دریابد بحکم حدیث من تشبه بقوم فهو

منهم و این نوع مباح است کذا فی کشف المحجوب و غیره و اینهمه کلام مجوزین رقص و سماع است و اما جمهور علما بر حرمت آن

رفته اند پس میگویند که آنچه ذکر کرده اند از حجتها همه کذب و افترا است اول آنچه ذکر کرده اند که آن اعرابی شعر خواند

و آنحضرت تواجد نمودند تا ردای مبارکش از دوش فرو افتاد و آنرا پاره پاره کرده تقسیم کردند بر حاضرین اینهمه افترا

است بر آن حضرت چنانچه صاحب بلاغ المبین از مبسوط و از تفسیر امام ثعلبی تصریح کرده پس ببین حال اینها که برای

تقویت مذهب ایشان چه اجترا کرده اند بوضع حدیث و افترا نموده اند بر آن حضرت و ابتدای حدیث ثابت است

بدخول فقرای مهاجرین بهشت پیش از اغنیاء به پانصد سال ثابت است و باقی حدیث همه موضوع است و عن ابی سعید الخدری

قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین و ان بعضهم لیستتر ببعض من العری و قاری یقرأ علینا اذ جاء
ای جماعة — یعنی از اصحاب الصفة — حال ایضا لنستمع و نتعلم فلما جاء

رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فقام علینا فلما قام رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم
ای وقف علی رؤسنا ای کنا قاعدین عن جهته فنظرنا فاذا هو قائم فوق

سکت القاری فسلم ثم قال ما کنتم تصنعون قلنا نستمع الی کتاب الله فقال الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت

ان اصبر

ان اصبر نفسي معهم قال فجلس وسطنا ليعدل بنفسه فينا ثم قال بيده هكذا فتحلقوا وبرزت وجوههم له فقال ابشروا

يا معشر صعاليك المهاجرين بالنور التام يوم القيمة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم وذلك خمسمائة سنة رواه

ابوداود واسبق پیشتر در مناقب اصحاب صفه گذشت دیگر بدانکه در خرق ثیاب اضاعة المال است واضاعة

المال حرام است بالاجماع وحرمتش باحادیث صحاح ثابت شده است پس هرچه معارض احادیث

صحاح است از احادیث ضعاف از حیز اعتبار ساقط است وآنچه ذکر کرده اند در خرق ثیاب حدیث

موضوع ومفتری است نه ضعیف پس آنرا هیچ مسلم اعتبار نکند بعد علم بوضع آن واز ان جمله احادیث

که معارض شده اند مر مجتهداء ایشانرا یکی حدیث بخاری از ابی هریره رض در معارف العلوم وارد است

دوم حدیث مسلم از ابی هریره رض در رشاد اوامر ونواهی است ودیگر احادیث در مشکوة است در رقص

لعب است ولعب حرام است لقوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما انا من دد ولا الدد مني وعن

ابی هریره رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم رای رجلا یتبع حمامة فقال

شیطان یتبع شیطانة رواه احمد وابو داود وابن ماجة والبیهقي في شعب الایمان

قوله یتبع حمامة یعنی کبوتری پرانید ودر عقبش میرفت وچون فعل لایعنی میکرد او را شیطان

قرار داد وچون کبوتر واسطهٔ مالایعنی شد او را هم شیطان فرمود ومعلوم است که رقص از

پرانیدن کبوتر از قبیح است و چند لعبات مباح است چون ضرب دف در عرس و در ولیمه و رمی السهم و مسابقة

الفرس و تادیبه و ملاعبة الرجل امراته والسباحة فی الماء و مثل ذلک از آنچه اباحة آن باحادیث ثابت

شده است و باقی لعب حرام است و یا مکروه و اکثر لعبات حرام است و رقص از لعبات حرام و از کبائر می

شمارند صرح به الفقهاء و گویند که الرقص کاللعب بالنرد والشطرنج و در فتاوی برهنه و بلاغ مبین آورده که

در حدیث شریف آمده است که چون کسی رقص کند شیطان لعین انگشت در دبر آنکس میکند تا لذت

یابد و بجستن و بنعره زدن مبالغه کند و او را از ان خبر نه و مصداق اینحدیث در مشاهده اهل شهود آمده

از آنجمله یکی اینست که صاحب کشف المحجوب گفته منکه علی بن عثمان جلابی ام از شیخ ابو العباس شقانی شنیدم

که میفرمود که بودم من روزی نزد گروهی که سماع میکردند یعنی رقص میکردند و در میان ایشان دیوان

برهنه دیدم که بازی میکردند و در میان ایشان میدمیدند و ایشان بدمیدن آن گرم می شدند و دیگر آنکه در

رسالة مانعة الغناء آورده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره با جمیع از

مریدان براهی میرفتند بر سر راه اجتماع مردم دیدند پس نظر کردند که مردم از برای چه مجتمع شده اند دیدند که

یک شیخ درویش صوفی که در آن عهد از مشاهیر مشائخ بود اندر هوا بین الارض والسماء رقص میکند و بر زمین

نمی افتد و مردم درین فعل متعجب و متحیر شده استاده اند پس بعد از رسیدن غوث الثقلین شیخ درویش بر زمین

افتاد

افتاد غوث الثقلین تبسم کرده گذر کردند و براه روانه شدند مریدان پرسیدند این چه حکمت بود فرمودند

که دیدم که شیطان لعین انگشت در دبر آن رقاص کرده و در هوا بر انگشتش برداشته بود و او را تحریک

میداد و او ازان سکری و لذتی مییافت و آنرا از جانب حق میپنداشت و اینهمه را کرامة من الله میشمرد و همه اهل

مجمع آنرا نیز من الله میشمردند لهذا هر یک ازان متاثر میگشت و چون اینحالت بران رقاص مشاهده کردم

لاحول خواندم پس شیطان لعین ازوی رمیده و او را گذاشت تا او بر زمین افتاد پس غوث الثقلین

مریدان را فرمود صحیح میدانید که ظهور این امر مستور بر من برائی آگاهی شما است که تا بدانید که این لعین بدین حیلها

مردم را می فریبد و همچنین دام ها میگیرد و از راه گمراه میگرداند و مثال این قصه حکایتها یافته میشوند در بعض رسائل

و مناسب این محل حکایتی از شیخ ابو الحارث بنیانی قدس سره است که بالا او یاد کرده شد والله اعلم بالصواب

فصل هفتم در بیان شعر و حکم شعر بدانکه شعر در اصطلاح بلغاء کلامی است موزون مقفی بشرط آنکه متکلم قصد موزونیت

الکلام کرده و ادنی آن یک بیت است پس مصراع شعر نباشد اگرچه نظم باشد و بیت بی قافیه شعر نباشد

اگرچه نظم باشد بیانش اینست که شعر را دو رکن است و یک شرط و یکی از دو رکنش وزن عروضی است پس هر

کلام که وزن عروضی داشته بود اگرچه یک مصراع بود آنرا نظم گویند و نظم در اصل رشته مروارید را گویند و الفاظ

کلام موزون را از جهت ترتیب رائق و نسق فائق سلک مروارید تشبیه داده شده پس نظم گفته شده لهذا

قرآن مجید را نظم گویند و در اصول حسامي گفته والقرآن اسم للنظم والمعنی جمیعا و در تحقیق گفته اراد بالنظم

العبارات وبالمعنی مدلولاتها عدل عن ذکر اللفظ الذي معناه الرمي الی النظم الذي هو سلک الجواهر

لحسن الترتیب في النفس جواهر کلمات القرآن ورعایة للادب واین حاصل کلام اوست واز ینکلام معلوم شد

که نظم کلام بر وزن عروض موقوف نیست بلکه ترتیب انیق درجمه هر کلام نظم است دوم آنکه نفس قافیه است وآن

عبارت است از تکرار حروف قافیه که روي ومتعلقات رویست در اواخر مصراعین چون مثنوي بود و در اواخر جمیع
خوب و عجیب

ابیات چون غیر مثنوي بود وعمده درینباب رویست وغیر روي فضله است اگر باشد با روي دریکجا پس رعایتش

در تکرارش با روي واجبست واگر جائي مجرد روي باشد پس در بواقي تکرارات اکتفاء بر روي واحتراز

از غیر روي واجبست والا قافیه نماند ومثنوي چون بیت خیز ازین بزم یکي جام گیر، پخته ایام همه

خام گیر، هر که ز تجرید شرابي چشید، هر دو جهان را بیکي دم کشید، ومثنوي منسوب است بمثنی بفتح نون وسکون

ثاء وفتح نون ویاء در آخرش بالف بدل گشت ودر نسبت بواو بدل میگردد ومعناه اثنان اثنان

بفارسي دو دو پس این نوع شعر چون هر دو مصراع ازان در حق قافیه حکم علاحده ومستقل دارند

آنرا مثنوي گفته شد اگرچه در وزن همه ابیاتش اشتراک دارند وغیر مثنوي بر هشت قسم است غزل و

قصیده وتشبیب وقطعه ورباعي وترجیع ومسمط ومستزاد واین نه قسم مع مثنوي در نوزده قسم

نکور

بحور شعر جاری میگردند ولیکن نه باین معنی که هر یکی از ان نه در یکی ازین نوزده بحر جاری می شود بلکه بعض
ازان هشتگانه قسم شعر از جمیع بحور می آید وبعضی از بعضی می آید وتفصیل اقسام قافیه وقبح آن وحسن آن
درعلم قافیه است وتفصیل اقسام شعر مثنوی وغزل وقصیده وتشبیب وقطعه ورباعی وترجیع ومسمط ومستزاد
درعلم قرض شعر است وتفصیل نوزده بحور مع ضروبها وزحافاتها درعلم عروض است ونوزده بحر اینست طویل و
مدید وبسیط ووافر وکامل وهزج ورجز ورمل ومنسرح ومضارع ومقتضب ومجتث وسریع وجدید وقریب
وخفیف ومشاکل ومتقارب ومتدارک وضروب آنها ومزاحفات آنها بسیار اند اکنون بدانکه بیت فرد اگر
هردو مصراعش مقفا بود پس مثنویست والا شعر نیست چه اگر از دیگر ابیات اشعارش جدا کرده شده است
چون بیت آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرفست ،، با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ،، پس در میان
مصراعین رعایت قافیه نیست پس شعر نیست ولیکن از شعر است بنسبت سائر ابیات غزلش چنانچه یکی از
ده عین ده نباشد ونه غیر ده ولیکن از ده باشد وازاینجا فرق میان بیت وشعر معلوم کن که بیت مذکور
دو مصراع بریک وزن میدارد پس بیت شد ورعایت قافیه در بیت شرط نیست وآنرا شعر نمی توان گفت
چه قافیه در شعر لازم است ورکن اوست ولیکن بنظر دیگر اخوانش از غزل جزو شعر است پس عین شعر نیست بلکه
از شعر است واگر آن بیت فرد غیر مثنوی از غزل نباشد وباوی دیگر بیتی هم شریک وزن وقافیه در اصل

نبوده باشد بلکه شاعرش آن یک بیت گفته باشد چون بیت چون همه عالم درین دیجور سرگردان و بی حاصل‌اند، خورشید آن

گوگیرد از روی تو شتهٔ راهش نمی یابند پس این بیت هم بیت است و هم نظم و نه شعر است و نه از شعر است و

مصراع منفرد نظم است نه بیت است و نه شعر و بیت فرد اصلی غیر مثنوی را و مصراع منفرد را نظم مرجز گویند و بعض

آن هر دو را از شعر شمارند و آن خطاست چه مرجز آن را گویند که وزن دارد و قافیه ندارد پس تعریف نظم بر وی صادق

می آید اگرچه شعر نیست چنانچه مقابل مرجز مسجع است و مسجع آن را گویند که قافیه دارد و وزن ندارد پس چون آن را نثر

مسجع گویند باید که مرجز را نظم مرجز گویند یعنی باید که یک مصراع که بر وزن عروضی وارد بود و یا دو مصراع بیک وزن

بی رعایت قافیه بود آن را نظم مرجز گویند و ازینجا معلوم شد که نظم عام‌تر است از بیت و بیت عام‌تر است از شعر پس

چون هر دو رکن شعر معلوم کردی که یکی وزن عروضی است دیگر قافیه اکنون شرطش بدان که آن شرط شعر باشد

والا شعر نماند از اضافات الشرط فات المشروط و آن قصد متکلم موزونیت کلام خود و تقفیهٔ آن باشد پس اگر از کسی

اتفاقاً بغیر قصدش کلامی صادر شد که موزون و مقفا بود آن را شعر نمی گویند یعنی قصد معانی کرد بکلامش علی الاطلاق

نه بکلام موزون مقفا پس اتفاقاً بغیر قصد موزونیت و تقفیهٔ آن کلام موزون و مقفا واقع شد آن شعر نیست

برابر است که آنکس ملکهٔ شعریت دارد یا ندارد و برابر است که بعد ازان حقیقت کلام خود که بغیر قصدش بصورت

شعر وارد شده است داند یا نداند و جمهور علمای اهل سنت و جماعت برآنند که آنچه وارد شده است در کلام الله تعالی و کلام

الرسول

رسوله بصورت شعر ازین قبیل است چه شرط شعر از ان مفقود است و آنچه بصورت شعر در کلام الله است

از ان جمله اندکی اینست قوله تعالی ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون ؛ این در شعر عربی بحر ... است

وارد است ولیکن بنا بر قافیه بر الطاء جلی داشته که آنرا بفارسی شایگان گویند قوله تعالی فبای آلاء ربک

تتمارى هذا نذير من النذر الاولى قوله تعالى الذي جمع مالا وعدده يحسب ان ماله اخلده ؛ و امثال این در کلام الله

بسیار است و تخالف مصراعین و بیتین فصاعدا در وزن از مزاحفات شعر عرب بقدری که شعر نا موزون گردد

جائز است همچنین از مزاحفات شعر فرس ولیکن در شعر عرب توسیع وسیع است از تغیر وزن و میدان شعر فرس

از ان تنگتر است و اما ورود صورت شعر در کلام آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بسیار است

اندکی از ان در بیان می آید وعن جندب رض ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم كان في بعض المشاهد

وقد دميت اصبعه فقال بيت هل انت الا اصبع دميت ،، وفي سبيل الله ما لقيت ،، متفق عليه و

عن انس رض قال جعل المهاجرون والانصار يحفرون الخندق وينقلون التراب وهم يقولون بيت نحن الذين

بايعوا محمدا ،، على الجهاد ما بقينا ابدا ،، ويقول النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وهو يجيبهم بيت

اللهم لا عيش الا عيش الآخرة ،، فاغفر الانصار والمهاجرة ،، متفق عليه وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بيت الكريم بن الكريم بن الكريم بن الكريم ،، يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم ؛

رواه البخاري وعن انس رض قال اِنْ کانَ النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لَيُخالِطُنا حتی یقول لاخٍ لي صغير

یا ابا عمیر

بیت یا ابا عُمَیر ما فعل النُّغَیر کان له نغیر یلعب فمات متفق علیه اِنْ کان اِنْ مخففه ست از مثقله وعُمَیر بعین مهمله ونغیر

بغین معجمه هردو بر وزن زبیرست وابو عمیر برادر انس طفل بود نغیر داشته بود وآن نوعی از گنجشک ست خوش رنگ و

خوش لحن وچون نغیرش مرد آنحضرت از جهت خوشدلی او مزاح فرمودند وعن البراء بن عازب قال في یوم

حُنَین کان ابو سفیان بن الحارث آخذا بعنان بغلته یعني بغلة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فلما

غَشِيَه المشرکون نزل فجعل یقول بیت انا النبي لا کَذِب ،، انا ابنُ عبد المطلب ،، قال فما رُئي من الناس یومئذ

اشدّ منه متفق علیه ودر بستان گفته روی ابو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي ان النبي صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم ضرب في الخندق فقال بیت باسم الاله وبه بدینا ،، ولو عبدنا غیره شقینا ،، ونیز در صحیحین بروایت

براء آمده که آنحضرت در یوم خندق بصوت رفیع می فرمودند والله لو لا الله ما اهتدینا ،، ولا تصدّقنا ولا صلّینا ،، فانزلن

سکینة علینا ،، وثبّت الاقدام ان لاقینا ،، ان الاولی قد بغوا علینا ،، اذا ارادوا فتنة ابینا ،، وبباید دانست

که از بعض انبیاء دیگر نیز شعر ذکر میکنند چنانچه از آدم علیه السلام در مرثیه پسرش هابیل که قابیل او را کشته بود آمده

شعر تغیرت البلاد ومن علیها ،، فوجه الارض مغبرّ قبیح ،، تغیّر کل ذي طعم ولون ،، وقلّ بشاشة الوجه الصبیح

فیا اسفا علی هابیل ابني ،، قتیلا قد تضمّنه الضریح ،، وجاورنا عدوّ لیس یفنی ،، لعین لا یموت فنستریح ،، کذا في روضة

الاحباب

الاحباب وغیره ومیگویند که لغت آدم علیه السلام باتفاق اهل علم سریانی بود پس این شعر ترجمه آن شعرست

که آدم علیه السلام بسریانی گفته بود کذا فی رسالة سیف الدین العروضی وقیل مرثیه آدم علیه السلام بسریانی

در نثر بود نه در شعر پس وصیت کرد شیث را بحفظ آن نثر پس بعد شیث در نسل وی بتوارث وتواتر

آن نثر محفوظ می بود تا بیعرب بن قحطان رسید ویعرب بن قحطان بهر دو لسان سریانی وعربی تکلم می نمود

پس آن نثر مرثیه سریانی را بعربی نظم ساخت کذا قال الامام محی الدین النووی قدس سره وکذا النقل عن ابن

عباس رض انه قال من قال ان آدم علیه السلام قرض الشعر فهو کاذب پس بدان ایها الطالب صادق که عصمت آن

حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از شعر بنص الهی ثابت شده است وما علمناه الشعر وما ینبغی

ومیگویند که جمیع انبیاء علیهم الصلوة والسلام معصوم بودند از گفتن شعر صرح به صاحب الکشاف وکذا النقل

النووی عن ابن عباس علی ما فی معارف العلوم ومیفرمایند که حکمت در عصمت انبیا در شعر وشاعریت

تزکیه وتبریه ایشانست از تهمت کذب چه شعراء در جمیع ازمنه متهم بکذب بودند بافراط وتفریط ومبالغه در

هجو ومدح وذکر فواحش ومنکرات پس حق سبحانه وتعالی ایشان را بسلب ملکه شعر بلکه بعدم اعطاء آن

ملکه چنانچه قوله تعالی وما علمناه الشعر بان معنی گواهی میدهد ازین تهمت مبرا ساخت وتهمت کذب شعراء

در بلاد عرب بحدی بود که از کاذب شاعر تعبیر میکردند وهذا شاعر بجای هذا کاذب می گفتند لهذا کفار آنحضرت را

شاعر نگفتند چون از ایشان دانستی پس بدانکه آنچه در کلام آنحضرت و یا در کلام سایر انبیاء بصورت شعر

وارد شده است آنرا بدو وجه تاویل کرده اند یکی آنکه گفته شد که شرط شعر که قصد موزونیت و تقفیه است

اینجا مفقود است و علامت آن خواندن آنرا چون خواندن نثر باشد و سامع را هم نثر معلوم شود مگر چون

بقصد شعر بخوانند و رعایت کنند آنچه رعایتش واجب بود در شعر بخلاف نثر تا سامع را شعر معلوم گردد نه نثر

چون اشباع کسره دو تاء ضمیر از قول وی هل انت الا اصبع دمیت وفی سبیل الله ما لقیت و عدم فصل در اثناء

مصراع و چون سکون هر دو باء از قول وی انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و همچنین عدم فصل در اثناء مصراع

و گاهی برای ضرورت شعر تبدیل حرکت و سکون و مد و قصر و تشدید و تخفیف و انصراف و عدم انصراف و وصل و

فصل لازم می آید که بغیر قصد آنها را رعایت نکنند پس شعر نماند و دیگری همان کلام را چون بقصد شعر بخوانند و لوازم

شعر در وی رعایت کند شعر گردد با وجود آنکه کلام واحد است و در روایتی دمیت و لقیت بکسر هر دو تاء بغیر

اشباع و بکسر باء اولی بلا اشباع و سکون ثانیه و تحریک هر دو باء لا کذب و المطلب آمده است و نیز روایت صحیح

در قوله یا با عمیر ما فعل النغیر بحذف همزه از لفظ ابا و لام تعریف بر نغیر آمده است کذا قال الشارح و فائده دیگر آنکه

هر چه در کلام آن حضرت وارد شده است از صورت شعر آنها از مزاحفات بحر رجز وارد است و بحر رجز نزد خلیل بن احمد بصری

که واضع علم عروض و مستخرج اوست شعر نیست بلکه نثر مقفا و مسجع است و در بستان فقیه ابو اللیث سمرقندی

گوید

گفته والرجز لایکون شعرا وانما هو شبه السجع فی الکلام و علامه حموی در شرح اشباه گفته ان الرجز لیس بشعر علی قول وشعر علی قول آخر و در تفسیر بیضاوی در قوله تعالی وما علمناه الشعر آورده ان الخلیل ما عد المشطور من الرجز شعرا یعنی شمار نکرده هرچه مشطور است از بحر رجز در شعر و شرح مشطور معلوم نیست که عروضیان مشطور کرا می گویند و هرچه در کلام الله بصورت شعر وارد است پس هرچه ازان در بحر رجز است توجیهش همین درست می آید که آن شعر نیست و اما تاویل اول در کلام الله درست نمی آید چه آن بجز ذهول و غفلت صورت نه بندد اگر گفته شود که حق سبحانه و تعالی موازنت و تقفیه در کلام خود دانسته و ذهول بر وی تعالی جائز نه اما مقصود معانی بود آنرا ارادت کرده و موازنت و تقفیه غیر مقصود و غیر مراد بود پس شعر نشد لازم می آید بر اینکه فعل حق تعا غیر مراد حق تعا باشد و فعل وی تعا خارج از ارادت وی تعا باشد و این باطل است چه چنانچه معانی مراد است همچنان الفاظ هم مراد است چه کلام الله تعالی اسم لفظ و معنی هر دو راست نه لفظ صرف کلام الله است و نه معنی صرف کلام الله است و تحقیقه فی علم الکلام واصول الفقه و علامه حموی در شرح اشباه این اشکال را از شرح خزرجیه تصنیف علامة المغرب زین مرزوقی نقل کرده گفته که چرا جائز نباشد که حق سبحانه و تعا دانسته که در شعر حکمت است پس آنرا از جهت آن حکمت قصد کرده بود بحسب ارادت ازلی انتهی حاصله

و در ظن این فقیر محرر این تحریر اندفاع این اشکال سهل می نماید چه چون آن کلام که بصورت شعر از کلام الله
وارد شده است آن بدو طریق خوانده می شود یکی بطریق نثر حتی چون بر نهج نثر تلاوت نموده شود
بر سامعین هم نثر معلوم گردد نه نظم دوم آنکه بر روش نظم خوانده شود سامعین را هم نظم معلوم گردد پس
حق سبحانه و تعالی دانست آن کلام را که موازنت و تقفیه میداشت و دانست که بیک جهت شعر است
و بجهت دیگر نثر است پس اگر طریق نثر ارادت داشته بود نه راه نظم چرا جائز نباشد والله اعلم بالصواب
اکنون حکم شعر بشنو پس جماعتی از فقهاء بر کراهیت شعر علی الاطلاق رفته اند و گویند که شعر مطلقا
مکروه است مگر چون دلیل تحریم معلوم شود در اینجا پس دران مورد حرام مطلق است پس میگویند که شعر مکروه است
چه دران هیچ خیر نیست و نامبارک است لهذا حبیب خود را ازوی معصوم کرد و گفت که مناسب شأن وی نیست
وما علمناه الشعر وما ینبغی له و فرمود والشعراء یتبعهم الغاوون ای الضالون و فی الحدیث لان یمتلی
جوف رجل قیحا یریه خیر من ان یمتلی شعرا متفق علیه و قیح ریم که از دنبل برآید و خوراک اهل نار است
و قوله یریه ای یفسده و یاکل باطنه من وری یری نهی بینی که در مواضع متبرکه چون مساجد و مجلس ذکر و
وعظ شعر منهی است و حدیث نهی از انشاد شعر در مسجد بروایت ابی داود در جامع الاصول در مشکوة وارد است
و دیگر حدیث نهی از ان بروایت ترمذی و ابی داود در رساله اوامر و نواهی وارد است و ذکر اشعار در

مجلس

مجلس وعظ مکروه است چنانچه در فتاوی برهنه وغیره وارد است و در بستان گفته که امام شعبی
فرموده که سلف صالح بکراهه میداشتند کتابت بسمله در بدایت شعر و روایت کرد ابراهیم بن یوسف از
کثیر بن هشام که او گفت که پرسیده شد از شیخ عبدالکریم از قوله تعالی و من الناس من یشتری لهو
الحدیث فرمود لهو الحدیث الغناء و الشعر و روایت کرد عطاء که ابلیس گفت الهی از برای آدم
مرا از جنت بیرون کردی پس خانهٔ من کجاست گفت حمام گفت پس مجلس من کجاست گفت بازار
گفت و آیات من چه چیز است گفت شعر انتهی پس میگویند که این همه کلام دلالت دارد بر قباحت شعر
علی الاطلاق و آنچه اصحاب آن حضرت شعر گفته اند و آن حضرت آن را تقریر نموده است و بر آن آیت ثنا
مدح کرده است آن از برای ضرورت بود چه حاجت افتاده بود بمقابله کردن با شعراء مشرکین الضرورات
تبیح المحظورات پس بغیر ضرورت بروی قیاس کردن جائز نیست و این همه حجتهای ایشان است و جماهیر علماء
از هر طائفه فقهاء و محدثین و صوفیه و متکلمین بر تفصیل رفته اند که هر چه ذکر آن بنثر حرام است بشعر نیز حرام است
و هر چه ذکر آن بنثر مکروه است بشعر نیز مکروه و هر چه ذکر آن بنثر مباح است بشعر نیز مباح است و هر چه ذکر
آن بنثر مستحب است بشعر نیز مستحب است پس مدار بر مذکور است نه بر ذکر آن بنثر و بشعر پس نثر و شعر
در یک حکم یکسان است و نصوص قاطعه برین گواه است چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این مذهب

صحیح و مذہب اول خطاءست و قرض الشعر و انشاد الشعر درین حکم یکسان است و قرض بفتح القاف
و کسر ایضا علی الشذوذ من باب ضرب ساختن شعر و گفتن آن و انشاد خواندن شعر و رفع صوت
بدان برابرست کہ شعر وی بود یا شعر دیگری وعن عائشۃ رض قالت ذکر عند رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم الشعر فقال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم ہو کلام فحسنہ حسن
و قبیحہ قبیح رواہ الدارقطنی و رواہ الشافعی عن عروۃ مرسلا پس در تحدیث تفصیل پس سنت مستحب
و مباح حسن سنت و حرام و مکروہ قبیح و مستحب آنچہ دران ذکر اللہ تعالی بود بحسن ثناءہ و محامدہ و
ذکر احسان و انعامہ علی المؤمنین امتثالا لقولہ تعالی واما بنعمت ربک فحدث و یاد ذکر مواعظ و احکام
بنعت و مدائح اہل الورع والتقوی و مذمت اہل کفر و فسق و نفاق و درین امور اصحاب آن حضرت
شعری گفتند پیش آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم و آن حضرت ایشان را تحسین می
کردند و تقریر می نمودند و ایشان را ترغیب میدادند در باب شعر وعن ابی بن کعب رض قال قال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم ان من الشعر حکمۃ رواہ البخاری وعن ابی ہریرۃ رض قال قال
رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم اصدق کلمۃ قالہا الشاعر کلمۃ لبید ۔ الا کل شیء
ما خلا اللہ باطل ۔ متفق علیہ و مصراع ثانی در تفسیر حسینی اینست و ان فضل اللہ عنہم لا طل ۔ الی آخر

نیمہ ابیات
حاصل ابیات
با نہ ...

و شیخ عبد الحق گفته که در بعض روایات ترمذی پس از مصراع نخستین که بر زبان مبارک رانده بود

این بیت وکل نعیم لا محالة زائل،، سوی الجنة الفردوس،، ان نعیمها سیبقی،، وان الموت لابد نازل،،

واین لبید عامری ست از بنی عامر وعن عمرو بن الشرید عن ابیه قال ردفت رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم یوما فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هل معک من شعر امیة بن

ابی الصلت شیئ قلت نعم قال هیه ای اقراء فانشدته بیتا فقال هیه ثم انشدته بیتا فقال هیه حتی

انشدته مائة بیت رواه مسلم وهیه اصله ایه همزه را بها ابدال کردند وآن اسم امر است بمعنی هات

وشیخ طیبی گفته که امیة بن ابی الصلت از بنی ثقیف از شعراء جاهلیت بود وشیخ عبد الحق گفته که

آخر الامر دین اہل کتاب قبول کرده بود ومبادی اسلام دریافته بود وخبر بعثت آنحضرت بوی رسیده بود

ولکن از شرف اسلام وسعادت ایمان محروم ماند وشعر او در غوامض معانی ودقائق حقائق بود

واو غواص بود در معانی وحقائق لهذا اشعار او را آنحضرت بخواهش دل شنیدند وفرمودند ان

من الشعر حکمة ودر شروح قصیده کعب بن زهیر بن ابی سُلمی بضم سین که مطلعش بانت سعاد فقلبی

الیوم متبول آورده اند که قصیده مذکوره را آنحضرت شنیده اند وقتیکه کعب اسلام آورده در

حضورش خواند پس قرق ادراک میگویند که اشعار صحبا آن حضرت از جهت ضرورت بود باطل است

و بطلانش ازینجا معلوم کردی و هم بعد ازین معلوم خواهی کرد و شاهیر شعرای صحابه تن بودند
که طعن میکردند در انساب کفار بفرمان آنحضرت و بتوبیخ و تبکیت مشرکین می نمودند و مباهات
و تفاخر عساکر اهل اسلام بر ایشان ظاهر می نمودند و رعب و روع در قلوب معاندین بمحاربه و
انتهاب مسلمین با ایشان می انداختند و این افضل الجهاد است و جهاد افضل العبادة است
پس معلوم شد که اینکار افضل جمیع العبادة است چه طعن رمح و جرح سیف به میگردد و طعن شعر و هجو در
قلوب مشرکین چنان کارگر می شد که هرگز به نمی شد حتی بعضی بغصه نفس خود را قتل میکردند و بعضی اسلام
می آوردند و بعضی برداشت کردن سخن نمی توانستند پس خوار و خجل شده خون جگر خود می خوردند
قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیت جراحات السنان لها التیام ،، و لا یلتام ما جرح اللسان ،،
و عن البراء رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم یوم قریظة لحسان بن ثابت
اهج المشرکین فان جبرئیل معک و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم یقول لحسان اجب
عنی اللهم ایده بروح القدس متفق علیه و عن عائشة رضه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و
صحبه و سلم قال اهجوا قریشا فانه اشد علیهم من رشق النبل رواه مسلم و رشق تیر انداختن و نبل تیر
و آنچه در احادیث جهاد لسانی وارد یافته است چنانچه من جاهد بنفسه فکذا و من جاهد بماله فکذا اُمت

جاهد

جاهد بلسانه فلکذا آن جهاد لسانی بر دو نوع ست یکی احتساب اعنی امر بمعروف و نهی

از منکر دوم هجو اهل طغیان بر روی ایشان به بیباکی و این سخت تر ست از اول و

آن مشاهیر شعراء ثلثه صحابه بشنو یکی ابو عبد الرحمن حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام

بالحاء و الراء المهملتین الانصاری الخزرجی النجاری افصح شعراء المسلمین المؤید فی

شعره بروح القدس کذا فی الریاض المستطاب و یک صد و بیست سال عمرش بود شصت سال در

جاهلیت بود و همانوقت افصح شعراء اهل جاهلیت بود و شصت سال در اسلام بود و در سنه

چهار و پنجاهم از هجرت در ایام معاویه وفات یافت کذا فی الریاض دوم ابو رواحه عبد الله بن

رواحه بن ثعلبة الانصاری الحارثی النقیب و در بدر و بعد بدر در مشاهد حاضر بود و او یکی از

نجباء عشاره و هم در جهاد بلسان وید بود و او یکی از امراء در غزوه مؤته بود و آنجا شهادت یافت

و اشعار وی باسمه در حالت اسلام بود سیوم السعید السید کعب بن مالک بن عمرو الانصاری الخزرجی

السلمی بفتح سین و لام منسوب بسوی بنی سلمة بکسر لام در پنجاهم سال از هجرت در مدینه مطهره

وفات یافت پس حسان مذمت در انساب مشرکین می کرد و ابن رواحت تعییر ایشان بکفر می کرد

و کعب تخویف ایشان می کرد بقتال بشنو کذا فی الریاض و شرح عبد الحق و نیز در ریاض جهاد دیگر گفته

جهاد منفق ... [illegible]

که علما فرموده اند کفار هجو اسلام و مسلمین میکردند پس حسان و کعب و ابن رواحه در جواب

ایشان هجو کردن ایشان گرفته اند پس حسان و کعب معارضهٔ ایشان میکردند در وقائع و ابن

رواحه تعییر و نکوهش ایشان بکفر و بت پرستی میکرد چون قوله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون الی قوله مالا

یفعلون نازل شد جماعتی از صحابه در خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله حق تعالی در حق شاعران

چه نازل کرد و ما شعر میگوئیم و ابن رواحه گفت میترسم که برین حالت بمیرم پس آنحضرت ایشان را تسلی خاطر

کرد و فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر شما سخت تر است بر کفار از تیر پس نازل شد

الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات الی آخر السورة کذا فی التفسیر الحسینی ناقلا عن الکواشی و کذا فی سائر

التفاسیر و عن کعب بن مالک رض انه قال للنبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان الله تعالی قد انزل

فی الشعر ما انزل یعنی قوله والشعراء یتبعهم الغاوون فقال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان المومن

من یجاهد بسیفه و لسانه والذی نفسی بیده لکانما ترمونهم به نضح النبل رواه فی شرح السنة و فی الاستیعاب

لابن عبد البر انه قال یا رسول الله ماذا تری فی الشعر فقال ان المومن یجاهد بسیفه و لسانه و نضح در لغت

کشیدن آب است تشبیه داد القاء شعر را بسوی کفار با دلاء دلو که در قعر چاه میرسد و شعر نیز اندر قعر

دل نافذ میگردد و ذات شعر را بنبل در سوز و درد چنانچه خلیدن نبل در جسد الم و وجع ظاهر میشود همچنین

بخلیدن

بخلید بن شعر در دل و نضح النبل کنایت است از تاثیر شعر در نفوس کفار و ترکیب عبارت

چنین می گویند انتم ترمون الکفار بالشعر رمیة مثل رمیة النبل فی التاثیر و طیبی گفته

که قبیلهٔ دوس اسلام آوردند بسماع شعر کعب بن مالک پس بدانکه ذکر حمد الله تعالی

و ثناء او و شکره علی النعماء و ذکر مدائح اهل الورع و التقوی چون از حد تجاوز نکنند و مذمت

و توبیخ اهل کفر و نفاق بر کفر و نفاق و ذکر مواعظ حسنه و فضائل اعمال صالحه در شعر مستحب است

چنانچه در نثر مستحب است و این نوع شعر در اماکن متبرکه چون مساجد و مجالس وعظ

هم مستحب است و قول فریق اول باطل است چه باجماع امت ثابت شده است که افضل المساجد

بعد مسجد الحرام مسجد مدینه منوره است حتی مسجد مدینه از بیت المقدس نیز افضل است

و احادیث درین مضمون وارد اند و نیز باجماع امت و احادیث ثابت شده است که افضل

مجالس الاولین و الآخرین مجلس آن حضرت است و افضل الاماکن بعد المساجد امکنهٔ آنحضرت است

پس چون انشاد این نوع شعر در مجلس شریف آنحضرت معلوم شد منع آن از مجالس دیگر

بیجا و باطل است و نیز انشاد این نوع شعر در مسجد شریف وی ثابت شده است پس

منع آن از سائر مساجد ناحق و غیر صحیح است و در حاشیهٔ تفسیر حسینی در سورت شعراء آورده و

عن جابر بن سمرة قال جالست النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثر من مائة مرة وكان

اصحابه يتناشدون الاشعار ويتذاكرون شيئا من امر الجاهلية وهو ساكت وربما تبسم

معهم اخرجه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح وايں حديث با ينعني بلفظ ديگر در بستان

فقيه ابي الليث وارد است ونيز در حاشية تفسير حسيني گفته كه ابن عباس در مسجد شعر مي گفتند

وعن جابر بن سمرة رض قال كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا يقوم من

مصلاه الذي يصلي فيه الصبح حتى تطلع الشمس فاذا طلعت الشمس قام وكانوا يتحدثون

فياخذون في امر الجاهلية فيضحكون ويتبسم صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه مسلم

وفي رواية الترمذي يتناشدون الشعر وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم يضع لحسان منبرا في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم او ينافح ويقول رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح او فاخر عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله

وصحبه وسلم رواه البخاري قوله او ينافح شك راوي است ومفاخره بايكديگر فخر كردن وبرابري

كردن پس برين تقدير عن بمعنى لام است اي يفاخر لرسول الله مع المشركين بذكر

محاسن

محاسن رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ومکارم اخلاق مع ذکر مساوی المشرکین
وقبائحهم او بفاخر مفاخرہ صادرہ عن رسول اللہ ومنافحہ بمعنی مخاصمہ ومدافعت آمدہ ولفظ کان
دلالت دارد برآنکہ اینکار را آنحضرت بمرات کثیرہ عند الحاجۃ میکردند واما آنچہ در بعض
احادیث انشاد شعر در مساجد منہی است شدہ از انجملہ یکی حدیث عمرو بن شعیب است نہی رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم عن تناشد الاشعار فی المساجد الحدیث رواہ
ابو داود والترمذی آن نہی است از بعضے انواع شعر کہ مباح ومکروہ وحرام است نہ از شعر
مستحب صرح بہ الشیخ عبد الحق فی شرح ہذا الحدیث وکذا صرح بہ سائر الشارحین وعلامہ
حموی در شرح اشباہ ونظائر تحت قول ماتن ویکرہ انشاد الاشعار فی المسجد میگوید کہ واما
اذا کان الشعر مشتملا علی مدح النبوۃ والاسلام او کان مشتملا علی حکمۃ او باعثا علی مکارم
الاخلاق والزہد ونحو ذلک من انواع الخیر فلا باس بانشادہ فی المسجد والکلام علاہ صحیح است
وشیخ عبد الحق در شرح حدیث مذکور گفتہ کہ اما شعر کہ در توحید باری تعالی ونعت رسول
وی واصحاب کرام وسائر مابعار رسول خدا ومواعظ ونصائح میباشد در ہمہ حال در ہمہ جا
محمود ومستحسن است الی آخر ما قال اما شعر مباح چون شعر در قصص ماضیہ کہ در ان کذب نباشد

و در انساب و حکایات سائر الناس که در آن کذب صریح نباشد پس این نوع شعر گرده مباح است

اما انشاد آن در مساجد مکروه است چه کلام مباح در مسجد مکروه است و کلام مباح و بیع و شرا

چون در مسجد مکروه است پس انشاد شعر بکلام مباح در مسجد بطریق اولی مکروه باشد و درین مسئله

سه قول معلوم میشود قیل کلام دنیاوی مباح در مسجد حرام است و حموی در شرح اشباه گفته که عبارت

خزانة الفقه دلالت میدارد بر آنچه کلام دنیاوی مباح بیفروده در مسجد حرامست و گفته من تکلم فی المسجد

بکلام الدنیا احبط الله عنه عمل اربعین سنة و در متن اشباه از فتح القدیر آورده ان التکلم بکلام الدنیا

فی المسجد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب و در فتاوی برهنه از مدارک آورده که در حدیث است الحدیث

فی المسجد یاکل الحسنات کما تاکل الدابة الحشیش و قیل مکروه است و در فتاوی برهنه نیز در مکروهات شمرده

و از شروح مشکوة نیز کراهت آن معلوم میشود و قیل مباح است چه اصحاب صفه ملازم مسجد بودند و خواب می

کردند در مسجد و تکلم میکردند بکلام الدنیا در وی و علامه حموی این قول را ذکر کرده بعده از جلالی آورده

که کلام مباح از حدیث دنیا در مسجد جائز است اگرچه ترک آن و اشتغال بذکر الله تعالی بهتر است و در فتاوی برهنه

نیز از جلالی همچنین نقل کرده و رفع اصوات در وی بدون ذکر الله از اشراط الساعت است چنانچه در حدیث

ترمذی از ابی هریره وارد است و سیوم نوع شعر مکروه است و آن شعر است که در آن ذکر خمر و صفات آن و

لوازم آنها

نوازمها چون سکر و خراباتی شدن و ساغر و صراحی و غیر ذلک و یا ذکر فسق چون قبله و تعانق
و غیر ذلک و یا ذکر صفات اهل ملاحت چون صفات نسوان و صبیان و امارد باشد صرح به الفقهاء
اما در فتاوی برهنه از مطالب المؤمنین آورده و نیز در معارف العلوم از محیط برهانی آورده که
صفت زنی در شعر که مرده است و یا مرد او مرده است و یا او را طلاق داده است باک نیست و همچنین صفت
زنی غیر معینه اگرچه زنده بود و لیکن صفت زنی مطلقه و یا مرد او مرده باشد در فتاوی برهنه
ذکر نکرده و در معارف العلوم اینقدر زیاده آورده و این تفصیل در کتب دیگر یافته نمی شود
شاید که توجیه اینقول آن بود که سماع صفت زن مرده باعث فتنت نیست و سماع صفت زنان
که از مرد جدا شده است بطلاق یا بموت مرد ترغیب میدهد در نکاح وی و سماع صفت زنان سماع
غیر معینه بر میغلاند مردان را بر نکاح نسوان حسینه و اینجهت حسن در صفت امارد موجود نیست
و کلام در از درین نوع شعر در چهار موضع ازین کتاب ذکر کرده شده است یکی در بیان
در بعضی فصولش گذشت دوم در فصل آیات متشابهات و احادیث متشابهات و شطحیات مشائخ
سیوم در کلمات کفر چهارم در فصل اسماء الله تعالی و آنچه در بعضی مواضع گذشت که این نوع شعر
حرام است بنابر مذهبی است و اینجا مذهب فقهاء مذکور می شود اکنون بیان آن شعر کرده شود

آن بالاجماع مطلق حرام ست و آن شعرست که دران هجو اسلام و اهل اسلام بود و یا دران

کذب و غیبت اهل اسلام بود و یا دران مدح اهل کفر و نفاق و یا مدح ظلمه و فسقه بود پس ذکر

اینها هم در نثر و هم در نظم حرام ست و این هر دو نوع شعر که مکروه و حرامست هر دو قبیح ست

و بهر دو نوع شعراء مشرکین اشتغال می نمودند و جماعتی از شعراء مشرکین مشاهیر الفصحاء و

اکابر البلغاء بودند چون اِبْنُ زِبَعْرَی بکسر زاء معجمه و کسر باء موحده و سکون عین مهمله و فتح

راء مهمله بعده الف مقصوره و هُبَیْرَه بباء موحده بعدها راء بر وزن بزیر و مسافع بسین مهمله و کسر

فاء و عین مهمله و امیة بن ابی الصلت ثقفی و غیرهم و درباب ایشان نازل شد و الشعراء

یتبعهم الغاوون یعنی قباحت شعراء آنست که پیروی ایشان میکنند اهل غیّ و گمراهی در انشاء

اشعار هجو آنحضرت نعوذ بالله من ذلک و هجو اهل اسلام و مدح کفر و طغیان الم تر انهم فی کل واد

یهیمون آیا ندیدی یا محمد که بتحقیق ایشان در هر وادی از وادیهاء ضلالت سرگشته می شوند و می

گردند یعنی در فنون کلام از سبب ضلالت و تضلیل ایشانست اذهان و عقول خود را میگردانند

و آن فنون چون هجو آنحضرت و مذمت اسلام و اهل اسلام و مدح دین باطل ایشان که کفر و نفاق

و شرک و بت پرستی ست و ذکر صفات خمر و لوازمها و هزل یعنی بیهوده کلام و طعن در انساب

افتراء

افتراء و تهمت بر مردم و مدح ناستحق مدح و افراط در مدح و مذمت بخلاء و افراط در ذم

و نسیب بفتح نون و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تشبیب و این هر دو لفظ بمعنی

یاد کردن ایام جوانی و احوال عشاق و ذکر جمال معشوقان و معاملت ایشان با یکدیگر در عشقبازی

و غزل و آن بمعنی دوست داشتن صحبت زنان و سخن گفتن با ایشان و عشق ورزیدن

با ایشان و وعده کاذب و افتخار و غیر ذلک از آنکه اهل تفسیر ذکر کرده اند پس اینهمه فنون

اودیه سرگشتگی ایشانست و انهم یقولون ما لا یفعلون و تحقیق ایشان میگویند در اشعار

خود چیزیکه خود نمیکنند از صدق الوعد و اجتناب از کذب و از اخلاق ذمیمه در دین ایشان و

مباشرت مکارم الاخلاق مطابق عقیده ایشان و در تفسیر حسینی گفته که یقولون گواهی میدهند

ما لا یفعلون بناکرده خویش یعنی فسق خود را خود اظهار می کنند در اشعار خود گفته که اگر کسی

تفحص اشعار اهل جاهلیت کند او بر بسیاری ازین مقوله مطلع می شود و چون در اصحاب آنحضرت

هم بسیار شعراء بودند چنانچه خلفاء الراشدین و در حاشیه تفسیر حسینی نوشته قال الشعبی کان ابو بکر

یقول الشعر و کان عمر یقول الشعر و کان علی اشعر منهما و در بستان گفته که ابو الدرداء را گفته شد

که هر انصاری جز تو شعر میگوید گفت من نیز میگویم پس گفت بیت یرید المرء ان یعطی مناه ،، و یابی الله

الا ما اراد الله ،، یقول المرء فائدتی ومالی ،، وتقوی الله افضل ما استفادا ،، وعبد الله بن عباس و
عقبة بن عامر جهنی و قضاعی و معاویة بن ابی سفیان شعری گفتند کذا فی الریاض وغیره و رجال
بسیاری در صحابه شعراء بودند که کم یا بیش شعر میگفتند و سه تن از آن حسان و کعب و ابن رواحة افصح
شعراء بودند پس حق سبحانه و تعالی شعراء مسلمین را از حکم شعراء کفار استثنا کرده الا الذین آمنوا و عملوا
الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا مگر آنانکه ایمان آورده اند و نیک کردارها کرده اند
که نعت رسول خدا و مدح اسلام و اهل دین و مذمت کفر و هجو کافرین یعنی این کردارها و نیز اشعار ایشان
که در اشعار خود درج کرده اند اعمال صالحات اند وذکروا الله کثیرا در اشعار خود از ذکر توحید و تحمید و تمجید
و تحریض بر طاعت و تنبیه از غفلت وانتصروا انتقام کشیدند از شعراء مشرکین بهجو و تشنیع مشرکین که
سزاوار هجو اند عند الله تعالی من بعد ما ظلموا از پس آنکه ظلم کرده شد بر ایشان از شعراء مشرکین بهجو
و مذمت چه آغاز هجو و مذمت از جانب مشرکین بود و آن ظلم بود بر آنحضرت و اصحاب وی پس حسان و کعب
و ابن رواحة انتقام و انتصار نمودند بوجه احسن شاعری گفته بیت شاعرانرا اگرچه غاوی خواند
در قرآن خدا ،، هست زایشان هم بقرآن ظاهر استثناءها ،، اکنون چند احادیث در تحریم مدح اهل فسق و
ظلم و در وعید مداحین اهل دنیا برای دنیا بشنو وعن ابراهیم بن میسرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله

وسلم

صحبه وسلم من وقّر صاحب بدعة فقد اعان على هدم الاسلام رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا

وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا مُدح الفاسق غضب الرب

تعالى واهتز له العرش رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي بكرة قال اثنى رجل على رجل عند النبي

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال ويلك قطعتَ عنقَ اخيك ثلاثا من كان منكم مادحا لامحالة

مادحا لامحالة

فليقل احسِبُ فلانا والله حسيبه ان كان يُرى انه كذلك ولا يزكّي على الله احدًا متفق عليه وقد قال

الله تعالى فلا تزكّوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى وعن ابي سعيد الخدري قال بينا نحن نسير مع رسول الله

نسير

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بالعرج اذ عرض شاعر ينشد فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

خذوا الشيطان او امسكوا الشيطان لان يمتلئ جوف رجل قيحًا خير له من ان يمتلئ شعرا رواه مسلم

وعرج بفتح عين مهمله واسكان راء مهمله وجيم قريه ايست جامعه بر هشت و هفتاد گروه از مدينه طيبه كذا في شرح

الطيبي وشيخ عبد الحق گفته كه موضعي است در طريق مكه وعن سعد بن ابي وقاص رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم ياكلون بالسنتهم كما تاكل البقرة بالسنتها رواه احمد يعني بخورند

مال مردم بسبب زبانهاء ايشان كه مداحي است چنانچه ميخورند گاوان گياه را بزبانهاء ايشان يعني گياه را بزبانهاى

گرد آورده در ميان دندان مي آرند و بقره جنس است و اراده ازان جمع كرده شده وعن ابي هريرة رض قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تعلّم صرف الکلام لیسبي به قلوب الرجال والناس لم
یقبل الله منه یوم القیمة صرفا ولا عدلا رواه ابو داود واحادیث ازین قبیله بسیار اند والله اعلم بالصواب

خاتمه دربیان اصول حدیث وآنچه بوی تعلق دارد ومن آخر الطریق اختصار از شرح شیخ عبد الحق بر
مشکوة واز رسالۀ محمد فتني صاحب مجمع البحار مي نویسم بدانکه حدیث در اصطلاح جمهور محدثین قول وفعل وتقریر
آنحضرت ست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ومعنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسولخدا صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وصحبه وسلم کاري کرد یا سخن گفت عمدا و وي صلی الله علیه وسلم بران مطلع گشت واز ان نهي نکرد وانکار ننمود
وسکوت ورزید وآنرا مقرر داشت پس این تقریر داخل حدیث ست ونزد بعضی قول وفعل وتقریر صحابي وهمچنین
قول وفعل وتقریر تابعي هم حدیث ست پس اول را حدیث مرفوع گویند قول آنحضرت بود یا فعل وي ویا تقریر وي و
ثاني را حدیث موقوف گویند قول صحابي بود ویا فعل وي ویا تقریر وي ومشهور در قول جمهور آنست که موقوف ومقطوع
را اثر گویند چنانچه گویند در آثار چنین آمده ست وبعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانچه گویند در ادعیه
ماثوره ودعاء ماثور چنین ست ورفع حدیث گاهي صریح لفظي بود چنانچه قال النبي وقال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وگاهي غیر صریح معنوي واین بر لونهاي ست یکي چون از صحابي ویا تابعي قولي
ویا کاري نقل کنند که آنرا بفکر وقیاس نتوان گفت وکرد وبجز سماع از شارع بآن راه نبود چون اخبار ماضیه

از مبدا

از مبداء عالم وغیره واخبار آتیه از احوال اهل القبور واحوال الآخرة وشان فعلی که بجز سماع ونقل

بآن راه نبود چون روی النبی عن الحسن تعلیقا انه ای الحسن یقراء علی الطفل فاتحة الکتاب ویقول

اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا واجرا وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی

صبی لم یعمل خطیئة قط فسمعته یقول اللهم اعذه من عذاب القبر رواه مالک ومراد از حسن حسن

بصری ست واو تابعی ست پس اشاعره ومعتزله وامام شافعی در قول جدید وی تقلید صحابی وتابعی

مسلم ندارند اصلا اگر چه آن چیز که در ان تقلید کرده شود بفکر وقیاس یافته نشود وبعقل واجتهاد بآن

راه نبود وابو الحسن کرخی وجماعتی دیگر از اصحاب ابی حنیفة تقلید ایشان جائز ندارند مگر در چیزیکه

بجز سماع دریافته نشود وقیاس را دران مدخلی نبود وابو سعید بردعی وابو بکر رازی در بعض روایات

وجماعتی از اصحاب ما برآنند که قول صحابی حجت وفعل وی حجت ست وآن مقدم ست بر قیاس مجتهد

وآن مختار از شیخین ست ومذهب مالک واحمد بن حنبل بیک روایت وشافعی در قول قدیم همین ست

واما تقلید تابعی واجب نیست بالاجماع در چیزیکه دران اجتهاد وقیاس را مدخلی باشد مگر

چون آن تابعی در زمن صحابه صاحب فتوی بود وبفتوی خود با فتوی صحابه مزاحمه می نمود چون حسن بصری

وسعید بن مسیب وابراهیم نخعی وشعبی وشریح ومسروق وعلقمه پس از امام ابی حنیفة در تقلید ایشان

یعنی تقلید تابعین در موضع قیاس و ترک قیاس بقول ایشان در روایت است

و تحقیق این محل در تحقیق شرح حسامی است باز آییم بر مقصود که هرچه بعقل و قیاس یافته

نشود وقوع آن از صحابی و تابعی حکم حدیث مرفوع دارد و نوع دیگر آنکه چون صحابی گوید

کنا نفعل کذا و نقول کذا فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم او کان

اصحابی یفعلون کذا یا صحابی گوید هذا سنة پس این نیز حکم حدیث مرفوع دارد چه ظاهر اطلاع

آنحضرت و تقریر ویست و قیل هذا سنة سنت خلفاء راشدین مراد باشد و بباید

دانست که اگرچه درین هر دو نوع حکم حدیث مرفوع دارد عین حدیث مرفوع نمیگردد اکنون

بدانکه حدیث و خبر بیک معنی است و در اصطلاح بعضی حدیث آنچه منقول میشود از آنحضرت

و اصحاب وی و تابعین و خبر اخبار الملوک و السلاطین ماضیه و ذکر طبقات الانسان فی ایام

الی الیه لهذا اهل تواریخ را اخباریون گویند چنانچه مول الاخباریین هکذا و قول المحدثین

هکذا و متن حدیث کلام حاصل معانی مقصوده است مثلا انما الاعمال بالنیات متن حدیث است

و سند حدیث ذکر سلسله رجال وی تا آنحضرت است مثلا قال علقمه حدثنا ابن مسعود قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و اسناد و سند اینجا بیک معنی است و قیل ذکر ذات

سلسله

سلسلهٔ رجال سند نیست و دیگران سلسله و ظهار آن اسناد است و چون متن حدیث و سند آن

دانستی اکنون تقسیم حدیث مرفوع بدان و اقسام آن همه راجع اند بسند آن پس اگر هیچ

راوی از رواه وی از آغاز سلسله تا آنحضرت ساقط شده نبود آنرا حدیث مرفوع متصل

گویند و مسند بضم میم و سکون سین و فتح نون نیز گویند و اگر ساقط شده بود حدیث منقطع

گویند و آن عدم سقوط را اتصال گویند و سقوط را که عدم اتصال است انقطاع گویند و انقطاع

اگر در آغاز اسناد واقع بود یکی ساقط شود یا زیاده آنرا معلّق خوانند ماخوذ است از تعلیق

طلاق و عتاق و همچنین اگر همه اسناد تمامه ساقط شود هم معلّق گویند چنانچه داب مصنفین است

که قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم گویند و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است

و آنهم صحیح است چه او التزام کرده که درین کتاب جز صحیح ذکر نکردم و بعضی از آنها هم در آن کتاب

متصلا هم ذکر کرده است در موضع دیگر پس این قسم ثانی از مرفوع است یکی مسند دوم معلق

و اگر آن سقوط در اثناء سند واقع بود و اول و آخر سند که شیخ آن محدث مسلم و صحابی است

سالم بود در سند پس اگر ساقط دو یا زیاده بود و سقوط ایشان متوالی ولی در پی و بیفاصله بود

آنرا حدیث معضل گویند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و شیخ عبدالحق دو گفته و زیاده نگفته

و در رساله اثنان فصاعدا گفته و این قسم ثالث است و اگر در اثنای سند یکی ساقط شود و یا
زیاده غیر متوالی ساقط شوند یعنی سقوط دو در یکجا نبود آنرا حدیث منقطع گویند و این منقطع
دیگر است و قسم است از منقطع اول که آن قسیم مسند است چنانچه گذشت و این قسم رابع شد
و اگر محدث نام شیخ خود حذف کند از سند و از شیخ شیخ او که بیک واسطه دور است تحدیث کند
و لفظی آرد در اسناد که موهم سماع است آنرا حدیث مدلس گویند بفتح لام مشدده و فعل او را تدلیس
گویند و تدلیس در لغت پوشیدن عیب در کالاء خود عند البیع است و آن محدث را مدلس گویند بکسر لام
و تدلیس مکروه و مذموم است چه درین مظنهٔ عدم عدالت شیخ و طعن در روایت و اخفاء حال روایت
پس آن حدیث مطعون است و بعض اکابر حدیث هم تدلیس کرده اند از جهت وثوق بصحت حدیث و
استغناء و شهرت حال نه از جهت اغراض فاسده و مدلس قسم خامس شد و اگر تابعی از آنحضرت حدیث
کند و نام صحابی ساقط سازد (?) چنانچه قال سعید بن المسیب قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم
این حدیث را مرسل گویند و این قسم سادس است و در اصطلاح اصولیین مرسل و منقطع اعنی خلاف مسند
بیک معنی است و این خلاف اصطلاحی است که بین المحدثین مشهور است و فقهاء مجتهدین را در قبول و عدم
قبول حدیث منقطع که خلاف مسند است کلام طویل است و اختلاف دراز (?) و تمام تفصیل آن در تحقیق شرح

حسامی است

حسامی است و قسمی است از مرسل که صحابی از صحابی سماع دارد و آن واسطه را حذف کرده

قال رسول الله گوید چنانچه بدینی از احوال و اقوال آنحضرت در زمانیکه در مکه بودند خبر دهد

و اگر از راوی یا در سند حدیث یا در متن وی تقدیم و یا تأخیر یا زیاده و نقصان یا ابدال راوی

مکان راوی دیگر واقع شود آنرا مضطرب گویند و این قسم سابع است و اگر راوی کلام خود را

در میان حدیث درج کند یا دو متن را یک متن گرداینده باسناد واحد ذکر کند و آن درج بر

مردم پوشیده گردانند برای مصلحتی آنرا حدیث مندرج گویند و آن جائز است عند بعضی چون ماهر

خواص ترکیبات و واقف اسالیب عربیه و مفهومات خطابات بود و الا لا و این قسم ثامن است و اگر از راوی

در متن و یا در سند تصحیف وارد شود و آن خطا کردن در نقطهاست آنرا حدیث مصحف خوانند کحدیث

شعبة عن العوام بن مراجم بالراء المهملة والجیم صحفه یحیی بن معین فقال مزاحم بالزاء المعجمة

والحاء المهملة و کحدیث من صام رمضان و اتبعه ستا من شوال صحفه بعضهم فقال شیئا بالشین المعجمة

والیاء المثناة التحتانیة والهمزة مکان الف النصب مع التنوین و این قسم تاسع است و چون هم رجال النصب

رواة در سند قسم یاد کنند چنانچه قال والله اخبرنا فلان و هو یقول والله اخبرنا فلان تا آنحضرت یا یک

لفظ سمعت گوید چنانچه سمعت فلانا و هو یقول سمعت فلانا و هو یقول سمعت فلانا تا سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یا بر یک حالتی واحده روایت کنند چنانچه تشبیک حدثنا فلان بکذا او
شبک بین اصابعه و هو یقول حدثنا فلان بکذا و شبک بین اصابعه تا آنحضرت یا همه بر یک صفت باشند
چنانچه فقیه از فقیه روایت کنند تا آنحضرت و یا همه در اسما و اسمای آبای خود متفق و شریک باشند یا همه یک
کنیت دارند یا از یک قبیله باشند یا از یک قریه باشند در هر صورتها آنرا حدیث مسلسل گویند و امام نووی
گفته که حدیث مسلسل از دمشقیین روایت میکنم و این قسم عاشر است و چون راوی در همه سند لفظ عن گوید و آن
کوشش کند و قال و یا اخبرنا نگوید چنانچه گوید و عن زید بن فلان عن فلان بن فلان عن فلان تا عن النبی صلی الله
تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم این را حدیث معنعن گویند و عنعنه تکرار کردن لفظ عن است و این قسم حادی عشر است
اگر حدیث روایت کند مخالف حدیثیکه روایت کرده است آنرا ثقات پس باید دید اگر راوی آن حدیث هم ثقه
باشد پس ترجیح ورزند حفظ و ضبط و کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیح را است پس راجح را المحفوظ خوانند و مرجوح را
شاذ و اگر راوی ثقه نباشد مردود است آنرا هیچ اعتبار نیست پس محفوظ قسم ثانی عشر است و شاذ ثالث عشر است
و حاصل کلام در محفوظ و شاذ آنست که راویان هر دو ثقات باشند و مع ذلک راوی یکی را ترجیح بود در حفظ
و ضبط و اگر راوی ضعیف روایت کند مخالف روایت کسیکه ضبط وی کمتر بود پس روایت او که راوی آن
اضعف است حدیث منکر گویند و ثانیه را که ضعف کمتر دارد معروف گویند پس منکر قسم رابع عشر است و

راوی وی

معروف

معروف قسم خامس عشر و بعضی در شاذ قید مخالفت راوی ثقه مر راوی دیگر را که ازو اقوی و احفظ

و اضبط بود شرط نکرده اند پس گویند که شاذ حدیث مروی ثقه است که منفرد افتد و هیچ جانب

اصلی موافق ندارد و بعضی ثقه هم شرط نکنند و مخالفت هم شرط ندارند و همچنین منکر را مخصوص بصورت

مذکوره ندارند یعنی تقابل او بمعروف شرط نگویند و حدیث کس مطعون بفسق یا بفرط غفلت و

کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحة فیها و اگر در اسناد حدیث اسباب خفیه

قادحه در صحت حدیث باشند و در می یابند آنرا اهل مهارت در علم حدیث چنانچه یعلی بن عبید

عن الثوری عن عمرو بن دینار عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم البیعان

بالخیار اسناده متصل عن العدل الضابط و آن معلل است و متن وی صحیح است پس یعلی عمرو بن

دینار را موضع برادرش عبد الله بن دینار نهاد چنانچه اصحاب ثوری روایت می کنند از عبد الله بن دینار

پس دریافتن اینچنین غفلت راوی و قلت حفظ وی را التعلیل گویند و آن حدیث را معلل گویند

و این قسم سادس عشر است و اگر حدیثی دیگر موافق آن حدیث معلل راوی دیگر از همان صحابی روایت کنند

آن حدیث دیگر را متابع گویند باسم فاعل و محدثین گویند تابعه فلان وله متابعات و در ین نیز تفصیل است

اگر آن حدیث متابع با حدیث معلل در لفظ و معنی موافق بود مثله گویند و اگر موافق بود در معنی فقط

نه در فقط نحوه گویند و اگر از صحابی دیگر روایت کند آنرا شاهد گویند چنانچه گویند وله شاهد و یشهد به حدیث
فلان تا پس حدیث متابع قسم سابع عشر است و شاهد قسم ثامن عشر است ازین جمله هژده قسم شش قسم اعتباری اند
که قیدی را اعتبار کرده این شش اسامی افزوده کرده اند پس حدیث مصحف داخل مضطرب است چه تصحیف
نوعی است از اضطراب اصطلاحی و حدیث مسلسل شما را مسند است فقط زیاده قیدی اعتباری اما محفوظ و معروف
و متابع و شاهد را باعتبار احادیث دیگر که مقابل اینها اند عند التقابل آنها را این اسامی ظاهر میشوند چون محفوظ
مقابل شاذ و معروف مقابل منکر و متابع و شاهد مقابل معلل است پس چون نظر بتقابل کرده نشود این اسامی نمانند
پس دوازده قسم حدیث در نوع تحقیقی است و شش باقی اعتباری است و آن دوازده اینست مسند و معلق
و مرسل و منقطع و معضل و مدلس و مدرج و معنعن و مضطرب و شاذ و منکر و معلل ازین جمله دوازده
قسم ده قسم در حدیث موقوف که قول و فعل و تقریر صحابی است و در حدیث مقطوع که قول و فعل و تقریر تابعی است
جاری میگردد و هر یک از موقوف و مقطوع بده قسم منقسم میگردد تا مجموع بیست قسم غیر فروع می شوند پس این
بیست با آن دوازده جمله سی و دو قسم حدیث میگردد و این سی و دو قسم بنا بر اصطلاحی که موقوف و مقطوع را
حدیث گویند و صاحب رشا همین اصطلاح را اختیار نموده و اصطلاح دیگر اصلا ذکر نکرده و گفته که حدیث قول و
فعل و تقریر آنحضرت و قول و فعل و تقریر صحابی و قول و فعل و تقریر تابعی است و شیخ عبد الحق هر دو اصطلاح را ذکر کرده

و آن قسم

و آن قسم از آن دوازده قسم که در موقوف و مقطوع داخل نمی‌شوند یکی مرسل دوم مدرج الکنون بدانکه
آنچه شیخ عبد الحق گفته که بعضی متصل را مطلق مسند نامند هر چند موقوف و مقطوع بود بنا برین اصطلاح است
و آنچه در مشکوة المصابیح در باب صلوة الجنازة آورده وعن البخاری تعلیقا قال یقرء الحسن علی الطفل فاتحة
الکتاب الحدیث هم برین اصطلاح است الکنون بدانکه همه این اقسام حدیث که سی و دو قسم است هم مندرج میگردد
در سه قسم صحیح و حسن و ضعیف صحیح حدیثیست که سند آن متصل بود و نقل کنند آنرا عدل ضابط از مثل خود
و سلامت باشد از شذوذ و علت و شرط است دران عدالت و ضبط بطریق اظهر و اشهر و عقل تام و
اسلام کامل در هر راوی آن حدیث که دران سند باشد مع قطع نظر از سلسلهٔ دیگر پس هر حدیث که سندش متصل نباشد
بلکه تعلیق یا ارسال یا انقطاع یا اعضال یا تدلیس دران وارد شود صحیح نباشد اما تعلیقات بخاری در صحیح
وی همه صحاح است بالاتفاق چه او بر خود لازم کرده بود که غیر صحیح دران کتاب هرگز نیارد در هم پس معلوم شد
که سند آنهمه از ثقات دانسته ایراد نموده است اگرچه سند ذکر نکرده است و مع ذلک بعض را در موضع دیگر
ازان کتاب مسند هم ذکر کرده است و همچنین تعلیقات و مراسیل بعضی ثقات دیگر هم صحیح میگویند لیکن صحت
آنها بنظر اطلاع ایشان بر سند آن باشد اگرچه ذکر نکرده اند نه بنظر ذات آن حدیث غیر متصل و عدالت
عبارة است از ملکه در نفس عادل که حامل و باعث گردد او را بر سه چیز یکی ملازمت بر امانت و آن ضد خیانت است

دوم ملازمت بر تقوی و مراد از تقوی اینجا اجتناب است از کبائر و بدعت اما در صغائر اختلاف است و اصرار

بر صغیره بالاتفاق منافی عدالت و تقوی است سیوم ملازمت بر مروت و آن تنزه از خسائس و نقائص است

که کار کمینان و خسیسان است چنانچه بازی کردن و کبوتر پرانیدن و اکل طعام بر سر بازار و بول در شارع عام و

مانند آن و در رساله گفته که عدالت عبارت است از عقل تام و بلوغ و اسلام کامل و سلامت از اسباب فسق اما حریت

و ذکورت و فقاهت و زهد این هر چهار در عدالت شرط نه و در میان روایت و شهادت فرق است اول آنکه

در شهادت عدد شرط است نه در روایت دوم در شهادت بحدود و قصاص ذکورت شرط است نه در روایت

سیوم آنکه در شهادت حریت شرط است نه در روایت چهارم آنکه شهادت بر شهادت مقبول نیست مگر چون

اصل متعذر شود و روایت بر روایت مقبول است پنجم جرح مبهم در شاهد مقبول نیست و در راوی مقبول است بر اصح

ششم شهادت محدود بقذف مقبول نیست و روایت وی مقبول است هفتم شهادت برای اصول و فروع و رفیق

مقبول نیست و روایت مقبول است کذا فی الاشباه والنظائر فی فن الفروق و نیز میگویند که پنج چیز موجب طعن

و منافی عدالت است یکی کذب در روایت اگرچه یکبار بود اگرچه توبه کرده بود بعده ازان دوم اتهام وی بکذب

در روایت حدیث سیوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد از جهالت عدم علم حدیث است نه عدم فقاهت

چه فقاهت در عدالت شرط نیست نه مگر فقاهت صحابی راوی شرط کرده اند حنفیه در تقدیم حدیث وی بر قیاس

والا

والا بغیر ثقات است و یا حدیث و یا حدیث صحیح است و حجت است لهذا آمال نما التحقیق

و انما یقبل من احادیث ابی‌هریره ما لا یخالف القیاس چه ابوهریره فقیه نبود اکنون بیان

ضبط شنو و آن بر دو نوع است ضبط صدر و آن حفظ قلبی است و ضبط کتاب و آن نوشتن

حدیث است و حد ضبط آنست که از حین حمل حدیث تا زمان ادا ضابط و صائن باشد

آنرا از نسیان و زوال از کتاب و غلط در کتابت و پنج چیز منافی ضبط است یکی فرط غفلت

دوم کثرت غلط سیوم مخالفت ثقات چهارم اتباع وهم پنجم قلت حفظ پس آنچه گفته شد

که آن حدیث سالم باشد از شذوذ و علت از جهت ایضاح حد حدیث صحیح است والا قید

ضبط از آن استغنا می‌بخشد و قیل حدیث صحیح را هشت شرط است چهار شرط در ذات حدیث

است یکی مخالف کتاب الله نبود دوم مخالف حدیث مشهور نبود سیوم متروک المحاجه نبود

اعنی عند الحاجه بمحاجه بدان حدیث راویش ترک حجت بدان نکرده بود و عمل بآن مهمل

نگذاشته بود چهارم رکاکت در لفظ و خساست ترکیب نداشته بود و آنرا اهل فن جواهر احادیث

می‌شناسند و جز نقادان این فن از آن وقوف ندارند و چهار شرط در ذات راوی یکی عدالت

دوم ضبط و شرح این هر دو گذشت سیوم عقل چهارم اسلام و این هر دو کامل بودن شرط است و این

هر چهار از حین حمل حدیث تا زمان اداء و تحدیث شرط است تا اگر وقت حمل حدیث عدالت

و یا ضبط او معلوم نبود و وقت تحدیث عدل و ضابط باشد حدیث وی صحیح نیست چه احتمال است

که او هم خطاء کرده بود یا بمساهله دانسته بود و آن مرکوز خاطرش مانده بود و وقت اداء آن را احتیاطاً

حتی یقینی و یا ثابت قطعی دانسته بود و اگر در میان حمل و اداء جنون و یا عته و یا ارتداد طاری شد روایتش

معتبر نیست و اما بلوغ عند الاداء شرط است عند الجمهور و عند الحمل شرط نیست و علامه حموی در شرح زبده

گفته لا اختلاف فی قبول روایة من سمع الحدیث قبل البلوغ ثم رواه بعد البلوغ لان کثیرا من الصحابة

کانوا یروون کذلک واما ما رواه قبل البلوغ فغیر مقبول عند الجمهور وقیل هو ایضا مقبول وهو المروی عن

بعض المتکلمین واین حاصل کلام علامه حموی است و از همه روایات معلوم شد که اسلام عند حمل الحدیث

شرط نیست ولیکن در رساله در بابت گفته ویصح تحمل الحدیث قبل الاسلام وکذا قبل البلوغ الی آخر ما قال

اکنون بدانکه هر که در صفت عدالت و ضبط و عقل و اسلام اتم و اکمل بود او ثقه اقوی است و هر که در وی این

صفات بتمام و کمال است او ثقه قوی است و هر که در وی این صفات ناقص بود او ثقه ناقص است پس حدیث

صحیح لذاته آنست که هر یک از رواة وی که در سند وی است عدالت و ضبط و عقل و اسلام بر وجه کمال

وتمام و یا بر وجه اکمل و اتم داشته بود مع عدم شذوذ و علت در حدیث وی مع شرط آنکه عدالت و ضبط

اتفاقات عدم ضبط و حفظ و عدم وثبت از تغیر او در علم

و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی

که بدان خطا کرده و در روایت بسبیل توهم کرد اگر اطلاع یافته شود

[illegible]

او بر علماء زمان اش هویدا باشد و این شرط در غیر صحابه است و صحابه همه عدول اند بالاجماع
اگرچه مستور حال باشند صرح به فی التحقیق و اگر عدالت و ضبط و عقل راوی باین مثابه نبود
بلکه نوعی از قصور و نقصان در عدالتش و ضبط و عقل راه یافته بود و آن حدیث را طرق
دیگر باشد که بآن جبر نقصان کرده شود آنرا صحیح لغیره گویند و اگر آنرا طرق دیگر نباشد
تا بدان جبر نقصان شود آنرا حدیث حسن لذاته گویند پس فرق بین الصحیح لذاته و بین
الحسن لذاته بکمال و ظهور عدالت و ضبط و عقل است و بعدم کمالها و یا بعدم ظهور کمالهاست
والا هرچه در صحیح شرط است در حسن نیز شرط است ولیکن در صحیح کمال عدالت و عقل و ضبط
وظهور کمال هر یک شرط است و در حسن کمال هر یک و ظهور کمال شرط نیست پس اگر یکی
از عقل و عدالت و ضبط بکمال نبود و یا کمال یکی بر علماء زمانه ظاهر نبود و یا عدالت و عقل
وضبط هر یک غیر کامل بود آن حدیث حسن است نه صحیح ولیکن شیخ عبدالحق گفته که ظاهر کلام
قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات عدالت و ضبط و غیرها راه دارد و تحقیق آنست
که در حسن لذاته خفت و نقصان در ضبط است فقط و باقی همه صفات بکمال باشند و فرق در میان
صحیح لغیره و حسن لذاته بجبر نقصان و بعدم جبر نقصان است چنانچه دانستی و آنچه در رساله گفته والحسن

اذا روی من وجه آخر ای من طریق آخر ترقی من الحسن الی الصحیح لقوة من الجهتین فیعضد

احدهما بالآخر ونعنی بالترقی انه ملحق فی القوة بالصحیح لانه عینه مراد از آن صحیح لغیره است

یعنی جبر نقصان آن گفته که مرسل ثقه از حسان شمرده می شود واگر راوی متهم بود بچیزیکه منافی عدالت است

یا منافی عدالت وعقل وضبط هر یک بود ویا بیقین در عدالت وضبط ویا در عدالت فقط

نقصان دارد حدیث او را ضعیف گویند پس اگر از طرق دیگر مثله ونحوه جبر نقصان آن حدیث

میگردد آن حدیث را حسن لغیره گویند اما نقصان در ضبط فقط تنزل میدهد حدیث را از

صحیح بحسن اما بدرجه ضعیف نمی رساند اینهمه وقتی است که آن نقصان غیر فسق وغیر بدعت بود واگر راوی

فاسق یا مبتدع بود پس بطریق دیگر که هم از فاسق ویا مبتدع بود جبر نقصانش نمیگردد لهذا در ارشاد

گفته واما الحدیث الضعیف لکذب راویه وفسقه فلا ینجبر بتعدد طرقه کما فی حدیث طلب العلم فریضة

علی کل مسلم قال البیهقی هذا حدیث مشهور بین الناس واسناده ضعیف وقد روی من اوجه کثیرة

کلها ضعیف انتهی واحادیث غیر مسندات از منقطعات ومراسیل وتعلیقات وغیرها وهمچنین شاذات

ومعللات هم از انواع ضعاف اند مگر چون ثقات محدثین گویند که این احادیث صحاح یا حسان اند

پس هماوقت ضعاف نیستند واحادیث صحاح وحسان حجت اند در عبادات ومعاملات وغیرها در از

ازمنه

از حسان اینجا صحاح بغیرها ست چنانچه عبارت رساله بان گواهی میدهد و حسان غیر صحاح لغیرها

ملحق بضعاف ست اما ضعاف حجت نیستند اصلا نه در احکام شرائع و نه در عقائد از صفات

ایسد وغیره و روایت کردن حدیث ضعیف بغیر بیان ضعف آن در احکام وعقائد جائز نیست

واگر روایت کند آنرا واجبست بروی که اطلاع دهد بر ضعف آن دیگر بدانکه جائز نیست عمل کردن بر

حدیث ضعیف در فضائل اعمال باتفاق العلماء صرح به الشیخ عبد الحق وغیره چنانچه برکه چنین کند

ربا بخوانند او را چندان ثوابست و مراد از فضائل اعمال آنست که ذات آن اعمال وحسن آنها

از شارع معلوم شده بود چنانچه صلوة وصوم و تلاوت قرآن و مثل ذلک واما فضل آن عمل بروجه

معین اگر بحدیث ضعیف معلوم شود جائز نیست که آن عمل را بر آن وجه بجا آرد بنا بر امید حصول

فضل آن که در حدیث ضعیف مذکور است و ذکر کردن حدیث ضعیف در چهار موضع بغیر بیان

ضعف آن وقبول کردن آنرا در آن موضع جائز نیست یکی در قصص ماضیه دوم در مواعظ

سیوم در فضائل اعمال صرح به صاحب مجمع البحارین رحمه الله وهذه عبارته وعند العلماء یجوز التساہل

فی اسانید الضعیف دون الموضوع ویجوز روایته من غیر بیان ضعفه فی المواعظ والقصص وفضائل

الاعمال لا فی صفات الله تعالی واحکام الحلال والحرام الی آخره چهارم در مناقب اہل منقبت صرح به السیوطی

في رسالته في اثبات اسلام آباء النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم واحياء ابويه واسلامهما في

الحيوة الثانية بعد الممات واین کلام اوست ان الحدیث الضعیف یعمل به فی الفضائل والمناقب واین

کلام بر حدیث احیاء مادر و پدر آنحضرت و ایمان آوردن ایشان بر آنحضرت و باز مردن ایشان ربما

عستا آورده وآن حدیث ضعیف است نه موضوع وشیخ علامه حموی در شرح اشباه در کتاب حظر واباحه

از فن ثانی این مقصود را روشن تر نوشته است واینهمه تشریف وتکریم آن حضرت است من الله تعالی

وتکریم ابویه بکرامت ایمان بتکریم وی ومعجزه ویست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وازینجا معلوم شد

که عمل بر حدیث ضعیف در غیر صفات الله تعالی از عقائد صحیح است پس آنچه بعضی گفته اند که عمل بر حدیث

ضعیف در عقائد جائز نیست مراد ازان عقائد صفات الله است چنانچه در رسائل وارد است نه دیگر عقائد

والاحدیث احیاء ابویه هم ازان قبیل است چه این عقیده عظیم است که مرده را زنده کردن ومقبول شدن

ایمان او بعد از معاینه عالم آخرت وبعد مشاهده صدق وعد ووعید وبعد ذوق عقاب بتکریم رسول اکرم

باز آمدیم بر مقصود پس آنچه ذکر کردیم که در حدیث صحیح شرط است که راویش بکمال عقل وبکمال اسلام و

بکمال عدالت وبکمال ضبط موصوف بود ومشهور بود واین هر چهار کمال مع شهرت آنها در تحقیق شرح حسامی

تنصیص — مذکور است وشیخ عبد الحق وصاحب مجمع البحار اینچنین تنقیح وتنصیص نموده اند بلکه در عدالت

وضبط

وضبط کمال مشروط گفته اند و عقل و اسلام را بهم گذاشته اند و در تحقیق بعد ذکر شرائط

گفته که فاعلم ان الشرط في باب الرواية من العقل والعدالة الکامل منهما دون القاصر

لان القاصر منهما في حکم العدم فلا يقبل رواية الصبي لقصور عقله ولا رواية البالغ المعتوه

ولا رواية الفاسق لفوات اصل العدالة بالفسق والمستور کالفاسق هو الذي لم يعرف فسقه

ولا عدالته فلا يقبل روايته لقصور عدالته الی آخر ما قال و در رساله روایت مستور را حسن گفته

دیگر بدانکه هرجا که مجهول گویند مثلا وفي اسناده مجهول او مجاهيل آنجا غیر معروف بعلم حدیث

خواهند و آن بقصور ضبط یا بعدم ضبط راجع میگردد چه اگر ضابط بودی پس بعلم حدیث

بین العلما معروف بودی و روایت او مقبول گشتی و هرجا که مستور گویند عدم ظهور عدالتش

خواهند و در رساله گفته اگر دو شخص عادل گویند که فلان بن فلان عادل است پس حکم

کرده شود بعدالتش و چون ثقات روایتش قبول کرده باشند پس او ثقه است و چون مرویات

او بمرویات ثقات مطابق باشد معلوم شد که ضابط است و باین علامات وقتی حاجت افتد

چون بین العلما مشهور العدالة والضبط نباشد دیگر بدانکه تعریف ثقه مختلف فیه است بعضی قیود

زیاده تعیین نموده اند و بعضی کم لهذا البعض احادیث که نزد بخاری و مسلم صحاح نبودند پس آنرا در صحیحین

نیاوردند و دیگران آنرا در صحاح مقرر کردند و در رساله گفته که درجات صحاح متفاوت میگردد بحسب

قوة شروطها و اول کسیکه تصنیف کرد در صحیح مجرد امام محمد بن اسماعیل بخاریست پس مسلم بن حجاج

قشیری نیشاپوری و این هر دو کتاب اصح الکتب اند قال العلماء اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری

ثم صحیح مسلم و اما آنچه امام شافعی گفت ما اعلم شیئا بعد کتاب الله اصح من موطا مالک این قبل

وجود صحیحین گفته است و اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است یعنی مسلم و بخاری هر دو آنرا در

صحیحین خود روایت کرده اند پس آنچه بخاری روایت کرده است پس آنچه مسلم روایت کرده است

پس آنچه دیگران روایت کرده اند بر شرط هر دو پس آنچه روایت کرده اند بر شرط بخاری پس آنچه

روایت کرده اند بر شرط مسلم پس آنچه تصحیح کرده اند سائر ائمه حدیث بر شروط خویش پس

این هفت درجات شد انتهی کلام الرسالة و شیخ عبد الحق گفته که شیخ ابن حجر در شرح بخاری گفته که احادیث

بخاری در جامعش مع التعلیقات و الشواهد و المتابعات مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد دو

حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است

و در رساله گفته که درین زمان اکتفا میکنند در عدالت راوی باآنکه مستور باشد و در شرائط عدالت

در وی تفحص نمیکنند و اکتفاء میکنند در ضبط راوی باآنکه باوجود سماعش از شیخ خود مکتوب بخط

موثوق به

موثوق دارد چه حدیث صحیح و حسن و غیرهما در کتب ائمه حدیث ثابت ست و چیزی ازان

زائل نشده ست و نیز گفته که تحمل حدیث بر وجوه ست یکی سماع از لفظ شیخ دوم قراءة وی

بر شیخ سیوم اجازه و آن نیز بر وجوه ست اجازه معین مر معین را چون اجزت هذا الکتاب یا

اجازه غیر معین مر معین را کاجزت لک مسموعاتی و مرویاتی یا اجازه غیر معین یا معین مر غیر معین را

یعنی عموم را چون اجزت المسلمین و لمن ادرک زمانی والصحیح جواز الروایة بهذه الاقسام

و اجازه مستحب ست و دران توسع علم ست و اهل علم بدان محتاج ست و شرط ست دران که

مجیز و مجاز له هر دو از اهل علم و از اهل روایت باشند پس نباید که از مستور حال علم حدیث گیرد چنانچه

وارد ست العلم دین فانظروا عمن تاخذوا دینکم و نباید که مستور حال را اجازه دهد و احادیث

که درین باب وارد ست و اقوال علماء در فصل وجوب امتحان شیخ مر صدق مرید را و در بیان تحقیق

کردن اهلیت شیخ گذشت چهارم مناوله چون اصل یا فرع بوی دهد پنجم مکاتبه ششم اعلام شیخ مر طالب را

که این روایت از من ست پس با این هر سه یعنی بمناوله و مکاتبه و اعلام روایت کردن جائز نیست مگر

چون مقترن بود با جازه هفتم وجاده از وجد یجد و این لغت متولده ست و وجاده آنست که

بخط شیخ احادیث کتابی یافت جائز ست اورا که وجدت او قرأت فی کتاب فلان بخط فلان

هذا الحديث ثم سوق الحديث بالاسناد والمتن وقد استمر العمل عليها اي على الوجادة قديما وحديثا

واين حاصل کلام رسالت دیگر بدانکه در فصل علوم منهیات گذشت که نقل حدیث و مسئله فقه جائز نیست

مگر از کتب معتمده مشهوره و شیخ عبد الحق گفته که احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و صحیح مسلم و

ایشان استیعاب نکرده اند تمام صحاح را و بخاری گفته که نیاوردم من درین کتاب مگر آنچه صحیح است

از احادیث و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آوردم از احادیث همه صحیح است

و نمیگویم که آنچه نیاوردم در وی آن ضعیف است و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که

نام او مستدرک نهاده یعنی آنچه از بخاری و مسلم در صحاح فرو گذاشته شده است آنرا تلافی و استدراک

نموده و دران کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی و بعضی بر غیر شرط ایشان و مبلغ آنچه درین

کتاب است از احادیث با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار

هزار می ماند و دیگر ائمه نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه

گویند و صحیح ابو عوانه و صحیح ابن السکین دمشقی و صحاح سته که در عالم مشهور است صحیح بخاری و مسلم و جامع

ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه است و بعضی موطاء امام مالک بدل ابن ماجه گفته اند

و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته سوای صحیحین اقسام احادیث است

از صحاح

از صحاح و حسان و ضعاف و همه موجود است در انها و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است

و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باینها وجه است و در حقیقت

این اصطلاحیست جدید از صاحب مصابیح و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع از پنجاه

کتب حدیث احادیث جمع کرده است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و اینهمه از کلام عبد الحق است و

بباید دانست که در صحیحین غیر صحیح نیست و آنچه در رساله آورده والحسن حجة کالصحیح ولذلک ادرج

ابن الحسن فی الصحیحین مراد ازان آن حسن است که متابع و شواهد دارد و آن صحیح لغیره است اگرچه باعتبار

ذات وی حسن است چنانچه گذشت و گفته که ابن صلاح فرموده که تسمیه محی السنة سنن اربعه را بحسان تساهل است

چه دران صحاح و حسان و ضعاف است و آنچه ترمذی میگوید هذا حدیث حسن صحیح غریب آن باعتبار طرق است

که مقتضا بعضی طرق حسن باشد و بعضی دیگر صحیح و غریب قسمی از صحیح است چنانچه خواهد آمد ان شاء

الله تعالی و شیخ عبد الحق گفته که از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث

و یاد دارم از غیر صحاح دویست هزار و آن مجموع سیصد هزار میگردد و ظاهر آنست که صحیح بشرط

خود گفته باشد و در رساله گفته که ابن جوزی میگوید که حصر احادیث از امکان بعید است و امام احمد

بن حنبل گفته که هفتصد هزار حدیث و کسری زیاده صحیح شده است یعنی ثابت شده است

وانتخاب کردم ازان جمله من این مسند را و مراد از هفتصد هزار و کسر طرق است نه متون و شیخ ابو المکارم
علی بن شهاب الدین الصدیقی گفته که از شیخ ذهبی شنیدم که متون حدیث امروز صد هزار موجود است و کسر آن
صحیح است و شاید که مراد امام احمد هفتصد هزار متون باشد که بسبب موت حفاظ آنها اکثر آن رفته باشند و اگر
طرق اعتبار کرده شود آن هفتصد هزار را هر آئینه اضعاف مضاعفه گردد و این حاصل کلام رساله است
و جمله صحابه رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم از ایشان علم حدیث اخذ کرده اند صد هزار و چهار
هزار دیگر بودند یعنی یک لکه و چهارده هزار بودند از اهل مدینه و مکه و در میان هر دو و اعراب و سائر اطراف
و اهل حجة الوداع کذا فی الرشاد والریاض المستطابة والصواعق المحرقة و شروح المشکوة و غیرها اکنون بدانکه
حدیث متواتر آنرا گویند که جماعتی عظیمه از صحابه آنرا روایت کنند و آن جماعت چندان کثرة دارد که
عقل سلیم هرگز تکذیب ایشان در ان حدیث بسبب کثرة حکم نکند بلکه حکم بتکذیب ایشان نتواند کرد و در تعیین
عدد آن جماعت اختلاف است و در تحقیق و در حاشیه عبد الحکیم بر خیالیه چند اقوال مذکور است آنجا باید دید
و حدیث مشهور آنست که آنرا در قرن اول و یا در قرن ثانی یک کس یا دو کس روایت کرده باشند و آنرا
نیز جماعتی روایت کرده باشند که عقل سلیم بذات عدد آن جماعت مع قطع نظر از قرائن حکم بتکذیب
ایشان میتوان کرد بعد ازان در قرن ثانی و ثالث بحد تواتر رسیده بود و شهرت تمام و انتشار تام در میان

علما

علماء شائع شده بود و شهرت آن در قرن رابع و بعد از آن معتبر نیست در حد حدیث

مشهور پس هر حدیث که در زمن صحابه بغایت شهرت مشهور شده بود آنرا متواتر گویند و هر حدیث

که در زمن تابعین یا تبع تابعین شهرت تمام یافته بود و بیش از آن مشهور نبود آنرا مشهور

گویند و هر حدیث که بعد قرن ثالث مشهور شده بود یا اصلا مشهور نشده بود آنرا حدیث واحد گویند

پس واحد اینجا اصطلاحی است برابر است که راویش از صحابه دو بود یا سه یا زیاده و این اصطلاح که

حدیث مسند سه قسم باشد متواتر و مشهور و واحد بر تعریف هر یک که شنیدی اصطلاح اصول فقه است

چنانچه از تحقیق شرح حسامی وغیره معلوم میگردد و در اصطلاح محدثین اگر حدیث صحیح را یک راوی

بود آنرا غریب گویند و فرد هم گویند پس اگر در یک موضع یک راوی بود و یا در دو موضع و یا در مواضع

یک یک راوی بود آنرا فرد مطلق گویند و اگر در جائی دو راوی بود و در سائر مواضع زیاده از دو یا

در همه مواضع و یا در اکثر مواضع دو دو بود آنرا عزیز گویند و اگر در یک موضع سه راوی بود و در بواقی

مواضع زیاده از سه و یا در همه جا سه سه و یا در اکثر جا سه سه بود و سائر مواضع زیاده آنرا مشهور گویند

پس آنکه در یک جا یکی واقع شود آنرا عزیز نگویند بلکه غریب گویند و چون در جائی دو واقع شود

آنرا مشهور نگویند بلکه عزیز گویند و اینهمه اقسام حدیث صحیح است و غریب بمعنی شاذ نیز آمده است

و آن مطعون ست و آن غیر صحیح ست و آن مراد صاحب مصابیح ست که هر جا که گوید بطریق طعن

هذا حدیث غریب و مراد ترمذی اول ست هر جا که گوید هذا حدیث غریب و فرد را نیز گاهی بمعنی شاذ

می آرند ولیکن بشرط آنکه راوی ثقه باشد و اعتبار مخالفت ثقات نکرده اند پس این نوع شاذ که

مسمّا بفرد از اقسام صحیح ست و حدیث مشهور را در اصطلاح ایشان مستفیض نیز گویند و این اصطلاح

از شرح عبدالحق بر مشکوة معلوم می شود و متواتر در هر دو اصطلاح یکی ست و باید دانست که چنانچه صحیح

درجات در قوت میدارد همچنین ضعیف را درجات ست در ضعف بنسبت اسباب آن که فسق راویست هر چند

اسباب فسق او بیشتر حدیث وی ضعیف تر و نوعیست از حدیث ضعیف که آنرا موضوع گویند و

موضوع سه قسم ست یکی صحیح یا حسن دیگر ضعیف سیوم باطل و کذب و حدیث موضوع باصطلاح محدثین

حدیث آن راویست که یکبار کذب و افتراء وی در حدیث نبوی وارد شده بود پس همه احادیث وی ما تقدم

منها و ما تأخر موضوع و غیر مقبول ست اگرچه توبه کند بخلاف شواهد الزور پس از جانب وی صحیح مقبول نیست

پس باید دید که هر حدیث وی را عرض باید کرد بر احادیث دیگر اگر مطابق صحیح باشد یا مطابق حسن باشد

صحیح و حسن ست و اگر مخالف افتد و یا کذب وی در حدیثش بظن یا بیقین راه یافته باشد آن همه را باطل

و مفترا اعتبار کنند و اگر نه مطابق معلوم شد و نه مخالفت پس آن باطل محض نیست بلکه ضعیف ست اضعف الضعاف

ولکن

ویحتمل الصدق والکذب وجانب کذب غالب ست پس آن حدیث متروک ست اگرچه ضعیف
نام دارد چون راوی متهم بکذب بود ولیکن جائی کذب او در حدیث نبوی ظاهر نشده بود حدیث
او را متروک گویند و او را متروک الحدیث گویند پس این نوع ضعیف که نوعیست از موضوع
بهتر ست که مزور باشد و میگویند که حدیث صحیح یا حسن که شاهد حدیث موضوع میگردد یا متابع وی
می شود نفس آن حدیث صحیح را و آن حدیث حسن را اعتبار ست نه این موضوع را اگرچه مطابق ست
پس حاصل کلام اینست که مرویات واضع همه مردود و نامقبول و باطل ست اگرچه یکبار افتراء
کرده ست و همچنین مرویات متهم ولیکن توبه متهم مقبول ست و چون از سبب تهمت تائب شد و سبب
تهمت ازو زائل شد و سیماء صدق و صلاحیت در جبین وی لائح گشت روایت وی بتوان شنید
و حدیث وی سزاوار قبول گردد بخلاف واضع که همه مرویات وی قبل توبه و بعد توبه هادر و نامسموع ست
صرح به الشیخ عبد الحق وغیره ولیکن در رساله آورده که حدیث موضوع یا واجب التصدیق آن و آن آنست
که ائمه حدیث تصریح کرده باشند بر صحت آن و ثبوت آن و یا واجب تکذیب آن و آن آنست
که ائمه حدیث نص نموده اند بوضع آن و افتراء آن و یا توقف در آن باید کرد و تکذیب صریح نباید کرد چه
احتمال صدق هم میدارد و آن سائر اخبار ست و جائز نیست روایت کردن موضوع را مگر بر سبیل طعن مع بیان وضع

وشناخته می‌شود وضع حدیث را برکاکت الفاظ ووقوف برغلط چنانچه محدثی در جماعتی تحدیث می‌نمود

ومردی خوب رو درمجلس آمد وآن محدث درمیان تحدیث مدح آن مرد کرد باینکلام من کثر صلوته باللیل حسن وجهه

بالنهار پس ثابت بن موسی زاهد اینرا حدیث دانست وروایت کرد واصناف حدیث بسیار بودند که علماء

وبا سماء ایشان تصریح نموده‌اند وچند طوائف هم شمرده‌اند

حدیث ها راشمار کرده اند که حدیث را وضع می‌کنند ودر رساله گفته که بزرگ ترین بعضی وضع حدیث زهاد اندکه لله تعالی

وضع میکنند وزنادقه هم وضع کرده اند وکرامیه وبعضی مبتدعه دیگر در ترهیب وترغیب وضع حدیث جائز دارند

خذلهم الله تعالی وازین قبیل است آنچه بر هر سوره قرآنی از حدیث فضائل واقع شده است وواضع آن احادیث

ابو عصمة نوح بن ابی مریم که از عکرمة از ابن عباس روایت می‌کند چون او را گفتند من این لک هذه الاحادیث فی

فضائل السور سورة فسورة عن عکرمة عن ابن عباس گفت انی رایت الناس قد اعرضوا عن حفظ القرآن و

اشتغلوا الفقه ابی حنیفة ومغازی محمد بن اسحاق فوضعت هذه الاحادیث حسبة لله تعالی واهل تفسیر بخطاء آن

احادیث را در تفاسیر درج کرده اند چنانچه قاضی بیضاوی وغیره واین خطاء عظیم است از مفسرین وحدیث

اذا روی عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه وان خالف فردوه پس خطابی گفته که این

حدیث را زنادقه وضع کرده اند ودر حدیث آمده انی قد اوتیت الکتاب وما یعدله وروی اوتیت الکتاب ومثله معه

وابن جوزی چند مجلدات در موضوعات تصنیف کرده وابن صلاح گفته که ابن جوزی بسیاری از احادیث ضعیفه را

در موضوع

در موضوعات شمرده و هیچ دلیل نیست بر وضع آنها و حق آنست که در ضعاف شمرده شود و شیخ

حسن بن محمد صغانی الدر الملتقط فی تبیین الغلط تصنیف کرده و این حاصل کلام رساله است

و در ذیل مجمع البحار گفته که حدیث تصدق علی ابن ابیطالب فی الصلوة بخاتمه فنزل انما ولیکم

الله ورسوله الآیة موضوع است باتفاق المحدثین کاتب این حروف میگوید که این حدیث چگونه موضوع

بود و شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در کتاب بذل العسجد فی السوال فی المسجد پنج حدیث

درین مدعا بتصریح ایراد نموده یکی حدیث طبرانی در اوسط از عمار بن یاسر دوم حدیث ابن مردویه

در تفسیر وی از ابن عباس سیوم حدیث ابن جریر در تفسیر وی از طریق دیگر از ابن عباس چهارم

حدیث ابن حبان در تفسیر خود و ابن مردویه در تفسیر خود و ابی الشیخ در کتاب خود از علی ابن ابیطالب

پنجم حدیث ابن ابی حاتم در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از سلمة بن کهیل و لفظ باتفاق المحدثین

شاید که بعضی نساخ درج کرده اند نه مصنف و نیز در ذیل گفته فی المقاصد اختلاف امتی رحمة

قال شیخنا هو مشهور علی الالسنة و زعم کثیر انه لا اصل له و فی کلام الخطابی ما یشعر بان له اصل و فی

حاشیة البیضاوی لیس بمعروف عند اهل الحدیث انتهی و در کشف المحجوب گفته که سلطان العارفین

ابویزید بسطامی فرموده اختلاف العلماء رحمة الا فی تجرید التوحید شاید که بعضی مردم اینکلام

حدیث دانسته باشند لیکن لفظ امتی بجاء العلماء ابا می کند از آنچه در ذیل آورده آیت کلام سلطان

العارفین باشد ومع ذلک دیگر الفاظ هم متفاوت متغائر اند پس این دیگر باشد وآن دیگر

ونیز در ذیل گفته که من عرف نفسه فقد عرف ربه ومن عرف ربه کل لسانه امام نووی گفته که این حدیث

ثابت نیست وابن تیمیه گفته که ثابت نیست ودر مقاصد گفته که روایت کرده شده است که این

قول یحیی بن معاذ رازیست انتهی کلام ذیل ودر ترجمه صواعق محرقه گفته که قول علی بن ابیطالب

است رضی بعده گفته که مشهور آنست که قول یحیی بن معاذ رازیست ونیز در ذیل گفته که حدیث

کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلائق فعرفتهم فعرفونی ابن تیمیه گفته که از حدیث نیست و

معلوم نمی شود این را سندی نه صحیح ونه ضعیف وهمچنین گفته است زرکشی وشیخ ما انتهی کلام ذیل

وآنچه در کتب سلوک می آرند که قال داود علیه السلام یارب لم خلقت الخلق قال الله تعالی یا داود کنت

کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق فعرفونی این هم بی سند از این امت مرحومه ویا

از کتب سماویه نقل امم سابقه مقبول نیست اصلا زیرا که نقل اهل کتاب از اخبار انبیاء ایشان سوای

کتب سماویه غیر مقبول است بالاجماع چه اسناد از خواص این امت مکرمه است صرح به المحدثون وبی سند

مع طول زمان ومع کفر ایشان بسید الانس والجان باطل ومردود وغیر مسموع است ونیز در ذیل مجمع البحار آست

دعوی

وحدیث حب الوطن واقف نشدم بروی وحب الهرة من الایمان موضوع ست واطلبوا
العلم ولو بالصین اسانیده ضعیفة وابن حبان گفته باطل لا اصل له وفی المقاصد ما اتخذ الله ولیا جاهلا
ولو اتخذه لعلمه قال شیخنا لیس بثابت ولکن معناه صحیح ای لو اراد اتخاذه ولیا لعلمه ثم اتخذه ولیا ای
جعلا ذلک وکل حدیث ورد فیه فضل العقل لا یثبت واخرج الحارث بن اسامة فی مسنده عن داود بن
المحبر بضعا وثلاثین حدیثا فی العقل قال ابن الحجر کلها موضوعة الوضوء علی الوضوء نور علی نور یافته نمی شود
درکتب حدیث من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد احبط الله عمله اربعین سنة صغانی گفته وهو موضوع ودر صلوة
الاسبوع هیچ چیز ثابت نشده ست وصلوة الرغائب موضوع ست باتفاق محدثین وهمچنین صوم اول خمیس
از هر ماه وحدیث لولاک لما خلقت الافلاک صغانی گفته که موضوع ست وهمه احادیث که در فضل ارز یعنی برنج
وبطیخ وبادنجان وارد شده اند از افتراء مفترین همه موضوع اند بدانکه شیخ عبد الحق نیز آن همه را موضوع
گفته ست درکتاب سفر السعادة شرح صراط مستقیم وفضل اکل برنج باجعرات وشکر در شب بیست هفتم ماه مبارک
رمضان که عند الجمهور آن لیلة القدر ست موضوع ومفتری ست وحسنات الابرار سیئات المقربین از کلام ابی سعید
خراز ست نه والتقوا مواضع التهم لم یوجد فی کتب الحدیث وحدیث العلماء یحشرون مع الانبیاء والقضاة
یحشرون مع السلاطین موضوع ست وحدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ضعیف ست وحدیث اعدا

عدوک الذی بین جنبیک در سند وی وضاع ست و اینهمه ذیل مجمع البحار ست و مثل این احادیث

بسیار آورده ست و اهل حدیث میگویند که احادیث امام غزالی که در احیاء العلوم ست اکثر از

آن احادیث اصل ندارند و ثابت نشده اند در کتب حدیث صرح به الشیخ عبد الحق و غیره و فرق میان

قول محدثین لم یوجد او لم یثبت او هذا لیس بثابت او لیس له اصل او مثل ذلک و میان قول ایشان

هذا باطل او کذب او مفتری آنست که در صورت اول هنوز احتمال صدق باقیست و احتمال کذب

غالب ست بسبب عدم ورود آن در کتب معتبره و لیکن اطلاع بر کذب و افتراء ثابت نشده ست و در

صورت ثانیه احتمال صدق باقی نیست و باطل محض ست و حدیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

که در خواب و الهام و مکاشفه شنیده شود واجب ست که عرض کرده شود آنرا بر کتاب و سنت و اجماع

امت اگر مطابق افتاد عمل بر ان باید کرد و الا لا اعتبار له اصلا و تمام تحقیق این مسئله در بیان طائفه

اویسیه و نیز در بیان رویا و واقعات و مکاشفات گذشت آنجا باید دید و جائز نیست که این نوع

حدیث گوید و بر روش حدیث روایت کند بلکه گوید که رایت فی المنام او فی المکاشفة رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فقال لی کذا و کذا او الهمنی الله تعالی بخبر رسول الله

کذا و کذا و همچنین راویان وی چنین روایت کنند اخبرنا فلان عن فلان قال رایت فی المنام او

بالمکاشفة

بالمکاشفة او گوشنفت او الهمت الى آخره واگر حدیث گوید وحدیث مقرر داشته آن را بتعلیق و

ارسال روایت کند اشتباه والتباس واقع شود میان احادیث مرفوعه و میان این نوع حدیث

چه این نوع را در اصطلاح محدثین حدیث نمی نامند دیگر بدانکه آنچه درین کتاب آوردم از احادیث

نبویه همه از مشکوة المصابیح ست وجائی گفتم که اینحدیث در مشکوة ست وجائی نگفتم ولیکن همه از

مشکوة از ابواب متفرقه و مواضع متعدده اخذ کردم وحدیثیکه از غیر مشکوة آوردم حواله آن ظاهر کردم

وغرض من از ادراج احادیث نبویه تبرک ست بکلام نبوی وتیمن ست باخبار مصطفوی چه اگرچه کلام

احادیث درینکلام بنسبت کلام دیگر اندک می نماید ولیکن حصول تبرک وتیمن باندک چیزی که مبارک

وتبقا فضل بود دست میدهد و همه آنچه دران یمن و برکت از آن چیز مبارک واقع شود متبرک و متیمن

ومستعد گردد اگر جرعۀ از آب زمزم در خم پر آب انداخته شود همه را حکم آب زمزم گردد ونظیرش ضد اوست

چون اندک بول در خم پرآب انداخته شود همه را حکم بول گردد ونجس شود اما عدم حنث حالف درین

هر دو صورت چون حلف خورد که آب زمزم ننوشم و بول نخورم بر عرف وعادت ست الایمان مبنیة على العرف

وشاهد این مرام حدیث نبوی ست وعن طلق بن علی قال خرجنا وفدا الى رسول الله صلى الله تعالى علیه وعلى

آله وصحبه وسلم فبایعناه وصلینا معه واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا فاستوهبناه من فضل طهوره فدعا

بماء فتوضأ وتمضمض ثم صبّه لنا في إداوة وأمرنا فقال اخرجوا فاذا أتيتم أرضكم فاكسروا بيعتكم

وانضحوا مكانها بهذا الماء واتخذوها مسجدا قلنا ان البلد بعيد والحر شديد والماء ينشف فقال

مدّوه من الماء فانّه لا يزيده الّا طيبا رواه النسائي وطلق بن علي وقوم وي نصارى بودند پس حق

سبحانه وتعالى ايشانرا توفيق اسلام نصيب گردانيد پس جماعتي از ايشان مع طلق بن علي آمدند بسوي

آنحضرت براي بيعت اسلام پس بيعت كردند ونماز خواندند وطلب بخشش آب بقيهٔ وضو ازان حضرت

عرض كردند تا كليسا ايشان كه معبد ايشانست بدان آب پاك كنند از خبث شياطين چه ايشان بر نيت

مذهب بودند وكليسا در حقيقت شيطان گاه بود پس خواستند كه آن مكان را متبرك ساخته مسجد كنند قوله مدّوه

من الماء اى من الماء الآخر واصل آنست چون معرفه مكرر گردد كان الثانية عين الاولى واينجا

خلاف آنست قوله فانه لا يزيده الا طيبا يعني پس بدرستي وراستي آن آب بقيهٔ وضوء كه در اداء

شماست زياده نميكند آن آب ديگر راكه در وي انداخته شود ومخلوط كرده شود بوي مگر پاكي وبركت و

خوبي معنوي اگرچه آن آب ديگر بسيار وغالب بود بنظر حس وليكن مغلوب مي گردد از روى معنى بيت

شمع نوراني بهر جائيكه گردد شعله ور ،، عين نور آن جاء گردد نور او نور البصر ،، وازين حديث استحباب

تبرك باشيا متبركه ونقل آن ببلاد بعيده ثابت مي كنند صرح به الشارحون والله اعلم بالصواب

تنبيه

تنبیه در شرح ربع مسکون و بیان بعضی اشیاء که عجائب اند و صورت انسان

دارند بدانکه حکماء رصد میگویند که زمین یکی است و آن کرویست نه مسطح یعنی بر شکل

کره است و بنیاد آن بر آب است و آب نصف اسفل آنرا محیط است و نصف فوقانی

آن هم دو حصه است در یک حصه آب دیگر است که بر پشت زمین است و آن دریاء شور و دیگر

رودها است و دیگر حصه که خشک است ربع الارض است دران مسکن انسان و دیگر حیوان بری

و خرابات و جزائر و جبال است و حکماء رصد قومی بودند از فلاسفه که مناره بلند ساخته

بودند بر سر کوهی بلند و آن مناره را رصد گویند و در کشف اللغات که فارسیست و معلوم است که

صاد در فارسی نیامده پس شاید که مراد صاحب کشف اللغات آنست که این لفظ در استعمال

فرس بمعنی آن مناره آمده است و شرح آن آنست که بر سر کوهی بلند تر از کوههای آن اقلیم

مناره بنا کردند بدرازی هفت صد گز یا زیاده از هفتصد گز و بر آن مناره حکماء و منجمان

می نشستند و آئینهاء طلسمیه از جهت نفوذ نظر بر ملکوت السموات والارض پیش چشم می نهادند

و طلوع ستارگان و غروب آنها معائنه میکردند و بر اسرار فلکی و ارضی اطلاع می یافتند لهذا

رصد بند واضع قوانین نجوم را گویند پس میگویند حکماء رصد که زمین بر شکل لیموست کروی

در جمیع اطراف زمین سصد و شصت درجه کرده اند بر عدد مفاصل آدمی که آن هم سصد و شصت

مفصل ست ازان سصد و شصت درجه یکصد و هشتاد درجه که نصف مجموع ست غرق آب دریاء

زیرین ست که اعتماد زمین بر آب آن دریاء ست مثلا لیمو را در آب اندازند پس آن لیمو ناگزیر

که منطیق وسطی او اعتبار کرده می شود غرق آب شود و نصف باقی فوقانی که بالاء کرش ست

بالاء آب خالی از آب ماند و زمین همچنین نصفش غرق آب شده ست و نصفش باقی که

یکصد و هشتاد درجه خالی از آبست ازان جمله نود درجه که نصف این نصف ست تحت دریاء

فوقانی ست که دریاء شور و سائر رودها ست پس مجموع سه حصه زمین دو تحتانی و یک فوقانی

غرق آبست و یکحصه که آن نود درجه باقیست خشک ست و قابل سکونت حیوان بریست و آنرا ربع مسکون

گویند و آن از خط استواء تا شصت و شش درجه ست بجانب شمال و این شصت و شش درجه

اقالیم سبعه را شامل ست و حیوانات بری همه دران شصت و شش درجه می مانند و باقی بیست و چهار درجه که

از نود درجه خشکی ست سردست و دائما آنجا برف می بارد و آنجا حیوان نمی زید و بغایت سردی فی الحال

می میرد و بطرف جنوب در میان کوه قاف و دریاء شور اندک مسافتی خشک ست و آنجا شدت حرارت

آنجا هم حیوان نمی زید بسبب غایت گرمی پس اگرچه نود درجه خشک ست و آن ربع سصد و شصت درجه ست

ولکن

ولیکن سکونت در شصت و شش درجه است نقطه‌ای آن بنسبت مجموع سدس و عشر سدس

مجموع است این همه در فرهنگ ابراهیم شاهی است و در کشف لغات گفته که آن نود درجه که خشکی است

و ربع زمین است از آنجمله شصت و دو درجه زیر جبال برف است یعنی برف در آن شصت و دو درجه

دائمی بارد و گاهی گداخته نمی‌شود و آن درجات شمالی است آنجا حیوان نمی‌زید و امکان آبادی

ندارد و باقی بیست و هشت درجه از نود درجه خشکی آباد است و اقالیم هفت در آن بیست و هشت درجه

منحصر شده است و این بیست و هشت درجه بنسبت مجموع زمین خمس ثلث و عشر تسع مجموع است و این الفاظ

کلام کشف اللغات است و این همه که بیان شد مذهب حکما است و این همه باطل محض و کذب صرف و خطاء

غلط است و صاحب حجج گواهی میدهد بر بطلان آن اول آنکه این زمین را کروی الشکل میگویند و آن

عند علماء شرع ثابت نشده است بلکه نصوص قرآنیه بحسب ظاهر معنی بر خلاف آن وارد است و الی الارض کیف سطحت

والارض بعد ذلک دحیها والارض فرشنها الذی جعل لکم الارض فراشا و ظواهر این نصوص

دلالت میدارد بر آنکه زمین سطحی باشد نه کروی و قاضی بیضاوی این همه نصوص را مطابق مذهب حکما

تاویل کرده دوم آنکه ربع مسکون میگویند با وجود آنکه مسکون کم از ربع است چنانچه خودهم معترف اند

و این دریا شور بعد از طوفان نوح نبی الله علیه السلام و بقیه آب طغیان است و آن آب چون غضب الهی بود

امواج بود چنانچه قوله تعالی وهی تجری بهم فی موج کالجبال وعلماء میفرمایند تا نفخ صور همچنین موج زن

و مست عظمت خواهد بود و هرگز ساکن نخواهد شد و قرار نخواهد گرفت و آن دم میکشد مانند دم کشیدن

حیوانات و چون ماهتاب طلوع کند دم کشیدن آغاز کند و چون ماهتاب غروب کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز

کند و چون باز طلوع کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز کند و این را جزر و مد گویند و بدایت و نهایت آن به

غروب و طلوع ماهتاب تعلق دارد و این از اسرار غامضه است سیوم آنکه این زمین را یکی گویند و در شریعت

هفت ثابت شده قال الله تعالی الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن الی غیر العدد چهارم

زمین مانند آسمان بر هوا نیست بر آب چنانچه ایشان می گویند و حدیث احمد بن حنبل و ترمذی از ابوهریره در یعنی

ولفظ او اینست هل تدرون ما الذی تحتکم قالوا الله و رسوله اعلم قال انها الارض ثم قال هل تدرون ما تحت

ذلک قالوا الله و رسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخری بینهما مسیرة خمسمائة سنة حتی عد سبع ارضین بین کل

ارضین مسیرة خمسمائة سنة اما آنچه گفته اند که حق سبحانه و تعالی جوهری پیدا کرد و بران جوهر نظر هیبت کرد پس

بگداخت و آب گشت و از ان آب بخاری بر آمد پس از ان بخار آسمان پیدا کرد پس بر ان کف ظاهر شد و پیدا

نمود از ان کف زمین را چنانچه شیخ عبد الحق از سفر اول توریة نقل کرده این در اول خلقت زمین بود و

ازین معلوم نمی شود که اکنون نیز بر آب است و در این مسئله اقوال متعدد است قیل زمین بر پشت ماهی است که آنرا یهموت الارض

گویند

گویند و نون در قوله تعالی ن والقلم وما یسطرون آن ماهی است و قیل زمین بر سر ماری سیاه و قیل بر

شاخ گاو است و در مدارک در تفسیر سوره انعام گفته که همه زمینها ملصق یکدیگر اند و در میان

متصل ندارند والله اعلم اکنون بدانکه اکثر اجسام لطیفه که بر شکل انسان اند از انجمله اکثر ملائکه

اند و چند گروه ملائکه بر شکل دیگر حیوانات اند و بیست و هشت گروه ملائکه بر بیست و هشت

اشکال حروف تهجی بکتابت عربی میباشند پس گویند ملک الالف و ملک الباء و ملک التاء

الی آخره کذا فی شرح جام جهان نما و کذا فی عین الحیاة و نیز از انجمله شیاطین و جن و حور و غلمان اند

و فلاسفه ملائکه را مجرد گویند و از وجود جن و شیاطین و حور و غلمان انکار میکنند و تحقیق

الکل فی موضعه و ازین جمله است آن حیواناتی دنیاویه که در بهشت داخل شوند و آنها بقولی

پنج اند و بقولی ده و بقولی زیاده از ده و در اشباه و نظائر از مستطرف آورده که پنج اند

کلب اصحاب الکهف و کبش اسماعیل علیه السلام و ناقه صالح و حمار عزیر و براق محمد صلی الله تعالی

علیهم اجمعین و شارح علامه حموی از مقاتل آورده که آنها ده اند ناقه محمد و ناقه صالح و عجل ابراهیم

و کبش اسمعیل و بقره موسی و حوت یونس و حمار عزیر و نمله سلیمان صلوات الله علیهم اجمعین و

هدهد بلقیس و کلب اصحاب الکهف و این ده را بروایت مقاتل از مشکوة الانوار نقل کرده

بعده گفته که بعضی ذئب یعقوب علیه السلام از داودی نقل کرده اند و حافظ سیوطی گفته که

بعضی دلدل بغلة النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از آنها شمرده پس به نسبت مجموع روایات

چهارده می شوند یکی ناقه محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دوم براق وی سیوم بغله وی که نامش دلدل بود

چهارم ناقه صالح پنجم عجله ابراهیم ششم کبش اسماعیل هفتم ذئب یعقوب هشتم حمار عزیر

نهم بقره موسی دهم نملهٔ سلیمان یازدهم حوت یونس صلوات الله علیهم اجمعین دوازدهم هدهد که خبر

بلقیس بسلیمان رسانیده بود و سیزدهم کلب اصحاب الکهف و چهاردهم [illegible] آورده است ولیکن از سهو کاتب

ساقط شده است و از استادان بسماع رسیده که چهاردهم فیل ابرهه که نامش فیل محمود بود و مراد از است

که حمار آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از این حیوانات شمرده شود چه او محبت آنحضرت

تام بود چنانچه بعد وفات آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هیچ نخورد و نیاشامید و خود

در چاه انداخت و بمرد و مراد از ناقه آنحضرت همین است کذا فی الشمائل المحمدیة و مراد از براق اینجا وی

که بر آن بیشتر وقت السوار شده بوده اند و مراد از ناقه وی آن ناقه است که نامش قصوا بود در اینجا

کاتب الحروف بخواب دیده که کتابی مجلد در جائی نهاده شده است آنرا برگرفتم و کشاده دیدم که نامش

کتاب اثبات فضل ناقه محمد علی ناقه صالح نوشته شده است بر سر جزء اول و عبارتش عربی بود و بعضی

صلی الله علیه وسلم

الفاظ

الفاظ فارسی ہم در کلام وی محفوظ بود و لیکن آن فارسی غیر متعارف بود چنانکه مصراع

ازان یاد مانده بود و آن بزبان فرس بود دو لغت دران مصراع بود که در کتب لغت نیافتم

ازان دو یکی لفظ پوہان بضم پای فارسی و واو مجہول و دیگر فراموش کردم و حمار آنحضرت آن

حماریست که نامش یعفور بود و در کشف اللغات چند کرامات این حمار در لغت یعفور ذکر کرده

چنانچه میان مومن و منافق فرق میکردی پس از اہل لب صادق که بعض گویند که این حیوانات

چون به بہشت در آیند صورت انسانی گیرند و قیل بر صورت اصلیه خود باشند و علامه حموی

گفته که در مشکوة دارد و در شرح شرعة الاسلام آورده انها کلها تصیر علی صورة الکبش یعنی ہمه این

حیوانات که داخل بہشت خواهند شد بر صورت قچقار خواهند بود اکنون بدانکه این ہمه بنا اجسام

لطیفه که بچشم سر در دار دنیا دیده نشوند و صورت انسان دارند و دیگر غیر ازان بصورت کثیفه

از نسیان میشنوند ازان جمله یکی اسپرنگ ست بفتح ہمزه و سکون سین مہمله و فتح با و فتح را و بعده

نون ساکن و در آخرش کاف فارسی و بمد ہمزه و سین موقوف نیز آمده ست نام گیاهیست

در هند و چین آن بصورت آدمی ست و گویند هر که آن را بر کشد او بمیرد و گویند درین اشارت آن

باین که چون بقتل صورت بی روح از انسان اقتصاص نیست پس در وقت کفن از فام چرا قصاص نباشد

و گویند که چون با سرتنگ حاجت افتد سرش در بیخ استرنگ بربندند و دیگر سرش در گردن
سگ بندند پس سگ را از دور گوشت نمایند پس سگ بسوی گوشت زور کند و استرنگ را از
بیخ برآرد و خود هم بمیرد و این قصه در کشف اللغات و ابراهیم شاهی و غیرها مذکور است و لیکن
در فرهنگ رشیدی گفته که استرنگ و سرنگ بکسر دوم گیاهی که بیخ آن بصورت انسان است و بیرو
بیروج گویند بر وزن دیجور و در قاموس گفته که بیخ تفاح وحشی است و آن شبیه بصورت انسان است
و آنچه گفته اند که کننده آن بمیرد خلاف واقع است و در شرفنامه گفته که بهندی لکمنان گویند
و این همه کلام فرهنگ است و همچنین ذکر کرده در ابراهیم شاهی در لفظ بیروج بکسر بای موحده و سکون یاء
مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و فی آخره جیم و در ملک پورب از جانب شرقی آن
ملک زنان وحشی را شکار کرده می آرند بعضی را تمام اندام پر موی دراز میباشد و بعضی را
پاشنه پا در پیش و انگشتان پا در پس می باشد و معتمدان دیده آمده اند و چنین نقل
میکنند و الله اعلم و دیگر بدانکه در ملک شرقی جزیره ایست و میگویند که اگر جبل که در آن جزیره است
همه زر خالص است و بعضی سیاحان که آنجا گذر کنند ساکنان آن جزیره را گویند که این
زر جبل شما را در ملک ما زر و ذهب گویند و این را در ملک ما قدری و شانی است عظیم گویند چگونه

گویند

گویند همچنانکه از آن قطعه گرد نموده و برای نام سلطان بر بکمه نویسند پس بآن قطعه مدور

مسکوک غله و کرپاس و دیگر اشیاء خریده کنند پس گویند که آن قطعه آن دیگر با چه کار آید

و آنرا چگونه خورد سیاحان گویند که آن خورده نمی شود ولیکن مردم آنرا نقد اول میکنند

و یکدیگر را می دهند و میگیرند بمطابق آن هر چه میخواهند پس گویند که معلوم شد که در ملک شما

هیچ عاقلی نیست اگر عاقلی بودی باین سنگ گران و سخت و بیفایده چگونه همچون کودکان

بازی کردی و گویند اگر یک عاقل بودی در ملک شاهها ازین رنج بازی منع کردی و ازینجا اشاره

است بقوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو الآیة و در آن جزیره درختان اند که میوه آن

درختان صورت آدمی و سائر حیوانات اند و سخن میگویند با یکدیگر و چون شاخ درخت شکسته

شود آن صورت بمیرد و این در ابراهیم شاهی در لفظ ببروج گفته ولیکن در کشف اللغات

گفته که واق نام درختیست که بار او همچون آدمیست بعضی بصورت مرد و بعضی بصورت زن و همه

کمال خوبی و حسن دارند و چون کسی او بار آنها را ببیند گمان برد که همه آدمی بر درخته کرده

آویخته شده است و بغایت خوبی که زنان دارند شهوت در وی غلبه کند و بآن صورت

جماع کند و در میان قول کشف اللغات و قول ابراهیم شاهی تفاوتست در آن گفته که نام

آن درخت واق است و در بنا گفته که وقواق نام آن جبل ذهبی است و واق نام آن

درخت است خاقانی گوید بیت بسی نماند که بیروج در زمین ختن ،، سخن سرای شود چون

درخت در وقواق ،، حاصل آنکه واق در هر دو مذکور است و وقواق در کشف اللغات مذکور

نشده است و از این بیت معلوم شد که بیروج اعنی اسرنگ همچنانچه در ملک چین است بختن نیز است

و در کشف گفته که بار آن درخت صورت آدمی دارد و همه اندام آدمی دارد و حس و حرکت ندارد

و گفته که در دیشان معتمدان دیده آمده اند و در ابراهیم شاهی گفته که بار آن درخت بصورت

انسان و بصورت سائر حیوان میباشد و تکلم و آواز میکند و چون از درخت جدا گردد فی الحال میرد

و در فرهنگ رشیدی گفته که وقواق درختیست که بار آن درخت بصورت آدمی و دیگر حیوانات

باشد و سخن گوید تا در درخت باشد و بعضی گفته اند که نام جزیره و کوه جزیره است که آن درخت

دران میباشد و بعضی گفته اند که وقواق از ان گویند که کلمه وقواق از ان درخت شنیده

می شود و آنرا درخت واقوا نیز گویند انتهی و دیگر بدانکه نوع حیوانی است در بعض جزائر که

صورت انسان دارند و بر یکپای می جهند و دیگر پای ندارند و آنرا حیوان نسناس گویند و

بفارسی دیو مردم و قیل نسناس بفتح که بفارسی دیو مردم گویند صورت آدمی دارد مگر آنکه یکپای

دارد

دارد ودیگر پاء ندارد واونیز انسان ست ولیکن بسبب یکپاء آنرا انسان نگویند

بلکه نسناس گویند بثلث نونات پس حاصل کلام آنکه نسناس بنونین وسینین

ونسناس بثلاث نونات وسین واحده ودیو مردم نامهای حیوانی که یکپاء دارد

وآن حیوان غیر انسان ست وقیل انسان ست والله اعلم واما انسان مائی

یعنی مردم آبی چند نوعست نوعی بقدر گز درازی دارند ونوعی بمقدار آدم ست

ودر فرهنگ رشیدی در لغت آب کبود گفته که آب کبود بکسر باء دریائیست در

ولایت چین وبتازی آنرا بحر اخضر گویند واز انجا زنان خوب پیکران در شب بیرون

آیند ودر دامن کوه بازی میکنند ودر روز در آب روند ومانند اینحکایات بسیار در

کتب یافته می شود والله اعلم بالصواب ۵ وقد وقع الفراغ والاختتام و

وحصل الاتمام والانصرام بفضل الله العلیم من تالیف هذا الکتاب

المستطاب المسمى بینابیع الحیوة الابدیة فی طریق الطلاب النقشبندیة

فی السنة السادسة بعد الخمسین والمائة والالف الهجریة ویخرج هذا

التاریخ بحساب الجمل من هذا المصراع م کتابم همه داد خوبی بداده

١١٥٦
سنه هجری

اللهم لك الحمد على التمام ولك الشكر على غاية هذا المرام

اللهم متّعنا به وسائر الطالبين واجعلنا من الذين يستمعون

القول فيتّبعون احسنه آمين يارب العالمين ؞؞؞

تمت بعون الملك العلام في يوم

وقت العصر من مكتوب ربنا بيد

الفقير الحقير المسكين الراجي

الى رحمة الله الصمد

العاصي المسمى بـ

تاج محمد

؞ اللهم اغفرلي ولوالدي ولجميع المؤمنين والمؤمنات ؞

بسم الله الرحمن الرحيم و الله تعالى واحد في ذاته وصفاته وافعاله ومعنى وحدة
الذات انه لا يشبه ذاته ذات من الذوات اذ كل ذات سواه لها اجزاء خارجية او عقلية
ومحتاج الى الغير وجودا او بقاء وذاته تعالى منزهة عن الاجزاء والاحتياج ولوحدة الذات معنى
آخر يعرفه اهل التحقيق لا يناسب ذكره ههنا ومعنى وحدة الصفات انه ليس لذات سواه تعالى
شيء من صفاته اصلا فهو الحي وهو العليم وهو المريد وهو القدير وهو المتكلم وهو السميع وهو
البصير وغيره ليس له من هذه الصفات شيء ما وانما هو آثار صفاته تعالى وعكوسها ظهرت
في ذوات الخلق فيظن انها موصوفة بتلك الصفات والحال انها عارية عن الكل كالجماد
الاموات وكما ان استنارة الارض والبيت بنور الشمس والسراج لا يجعلها موصوفتين
بالنور بل باثره واثر الشيء غيره كذالك ههنا ومعنى وحدة الفعل انه ليس لشيء سواه تعالى
فعل ما وانما الفاعل هو الله تعالى وما ظهر في المخلوقات من الحركات فهو اثر فعله تعالى ظهر في تلك
المحال كتحرك القلم الذي هو اثر تحريك الكاتب فالعبد فاعل مجازا لانه محل اثر الفعل والله الفاعل
حقيقة عند المحقق على عكس زعم اللغوي واما مؤاخذة العبد بالقتل وسائر المعاصي فبعد لان الله
القادر الحكيم المالك على الاطلاق يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون وليس هذا

بحر

بجبر يقول به الجبرية المبتدعة اذ هو نفي الاختيار الصوري والحقيقي معا وجعل العبد

جما واصوفا واما نحن معشر السنية فنثبت الصوري وننفي الحقيقي ونقول الانسان

مجبور في صورة المختار كما قاله الامام الرازي ومدحه العلي القاري وصدقه على ذلك في شرح

الفقه الاكبر وقال في فتاوى البرهنه في فصل العقائد الماتريدية الانسان مختار صوري

ومضطر معنى ولا يلزم من هذا قبح فعله تعالى لانه لا يتصور القبح منه تعالى اذ القبيح مخالفة

الآمر الحاكم المستحق الاطاعة او مخالفة الحكمة والله تعالى لا آمر ولا حاكم عليه اصلا و

الملك ملكه يفعل ما يشاء في ملكه ولا يفعل الا الحكمة فيكون الافعال بالنسبة اليه تعالى

كلها حسنا وهو معنى قولهم خلق القبيح غير قبيح خلافا للمعتزلة ومع ذلك لا ينسب الشر مفردا اليه

تعالى فلا يقال انه فاعل كذا وكذا او خالقه وذلك للتادب معه تعالى شانه ويجوز ان يقال

هو فاعل الكل وخالقه ولعل هذا التحقيق لهذا المطلب العلي بهذا التوضيح الجلي لا يوجد

في كتاب مجتمعا فاحفظه ايها الاخ لوسط القلب فانه الدواء لكل مرض يوجب للحجب عن رب

الارباب ويوصل اصحابه الى اشد العذاب. وما خرجته من فهمي بلا جمعه من المعتبرات كالاحياء

والاشعة وشرح العلي على عين العلم وعلى الفقه الاكبر والبرهنه وتكميل الايمان وتبصر

الرحمن والله الهادی ١٢٣٠ ه بخط دست مبارک مخدوم عبد الرحیم غفرله

وقال بعض اهل المعرفة المحبة احد عشر وجها محبة الحقیقة قال الله تعالى فسوف یاتی الله بقوم
یحبهم ویحبونه ومحبة الافتخار كما قال جل وعلى والذین امنوا اشد حبا لله ومحبة من طریق الجبر قوله تعالى
والقیت علیک محبة منی حتى غرق العدو فی بحر محبتک یا موسى ومحبة من طریق الدیانة والامانة
قوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببكم الله ویغفر لكم ومحبة من طریق الشرط قوله تعالى ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا ای محبة فی القلب ومحبة على طریق محبت
تالف الارواح لقوله عم الارواح جنود مجندة من طریق السبب قوله عم تهادوا تحابوا ومحبة من
جهت الشهوة قوله عز وجل زین للناس حب الشهوات ومحبة من جهة طلب الاحسان قوله عم حبک الشئ
یعمی ویصم ومحبة من جهة المنفعة ١٢٣ قال یحیى بن معاذ الخلق بین یدی الله تعالى على ثلثة منازل
احدهم مضروب بسهم الغفلة مقتول بسیف المعصیة مضطجع على باب العذاب والعقوبة والثانی
مضروب بسهم الندامة مقتول بسیف التوبة مضطجع على باب العفو والمغفرة والثالث مضروب
بسهم

ای هدیه دهید یکدیگرا تا شما را با هم محبت پیدا شود

بسم المحبة مقتول بسيف الشوق مضطجع على باب القربة والكرامة سره نقل من حديقة الحقائق ++++ ++++ ×

ای عزیز ایمان مراد از قرب حق تعالی است و کفر مراد از بعد حق تعالی است و نیز گفته‌اند که ایمان مراد از نفس کشتن است

و یحذرکم الله نفسه عبارت از آنست و کفر مراد از نفس پروریست چنانچه حدیث نبوی علیه السلام بدان ناطق است

که النفس هی صنم الاکبر و صنم الاصغر آزر و بارو است کما قال الله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه یعنی آیا

نمی بینی ای بیننده کسی را که هوای خود را بخدای خود گرفته آن بیچاره پندارد که بیننده خدا هستم چنانچه حدیث نبوی

بدان ناطق است الهوی ابغض من جمیع الالهة سه نفس کافر را کشتن ایمن شدیم ؛؛ چون نکشتی نفس

ایمن مباش ؛؛ بی کشتن نفس ایمان مدان ؛؛ نفس پرور کافر است اما پنهان ؛؛ از درون بارها ربارها ؛؛ ظاهرا

نگر از باطن خارها ؛؛ نفس کشتن کار شیر است و سباع ؛؛ نی سگ نی گربه نی خوک و مگس ؛؛ نفس کشتن پیشه ساز

ای حسین ؛؛ تا بیابد دین و ایمان تو زینی × پس باید دانست که نفس تو هر چه بجز حق تعالی خواهد آن معبود تست چنانچه

بزرگان گفته‌اند هر چه در بند آنی بنده آنی و هر چه محبوبست بحقیقت معبود است کما قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم

کلما شغلک عن الله فهو معبودک ایضا ما شغلک عن الله فهو صنمک کما قال الله تعالی ولکل وجهة هو مولیها یعنی هر گروهی را

جهت و قبله است که او روی بدان جانب میکنند پس هر کس را قبله است و روی دل بقبله خود آورده و از قبله حقیقی

باز مانده مگر مجردان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی یکی گردانند در بحر

شهود مستغرق الله سره قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر قبله صورت پرستان آب و گل و

قبله معنی شناسان جان و دل قبله زهاد وراء قبول قبله بیکاران کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش

قبله دوستان بدانش پرورش قبله عاشقان وصال بی زوال قبله عارف جمال ذو الجلال سره هدایت اللهی

وقال ابن عطاء . الناس على منازل شتى . شتى ومنازل و
فالعارف في الدارين اجابة والمحسن على شتى طامع و
عاصى فالطامع في الجنة ارجاعا والعاصي على شتى
تائب وخيرة فالتائب يسمع الجنة ارجاعا وخير الالباب
فنشتم رسول الله تعالى سره تسلع فضيلة الدنيا الى السلح الصعود الكلى
نسخه عطا على القاري انه رحمة الباري سره

والخير كله مجموع في اربعة النظر والحركة
والنطق والصمت فكل نظر لا يكون فيه عبرة
فهو غفلة وكل حركة لا يكون في عبادة فهي فترة
وكل نطق لا يكون في ذكر فهو لغو وكل صمت
لا يكون فيه فكر فهو سهو سره شيخ فقيه ابن الحاج

اعلم ان العبودية اقوى من العبادة لان العبودية هي الرضا

بما فعل الرب والعبادة فعل ما يرضى به الرب والرضى فوق العمل حق وكان ترك الرضى كفر وترك

العمل فسق ولذلك تسقط العبادة في الآخرة والعبودية لا تسقط في الدارين وبهذا تبين ان مذهب السلف

اسلم واعلم واحكم سره شيخ فقيه الله الأعلى